جامعه شناسی ایران

# چرا اصلاحات شکست خورد

نقدی

بر عملکرد هشت ساله اصلاح طلبان در ایران

۱۳۸۴ـ ۱۳۷۶

دکتر کاظم علمداری

شرکت انتشارات سایه
Sayeh Publishing Corp.™

شرکت انتشارات سایه
Sayeh Publishing Corp.™

| | |
|---|---|
| نام کتاب: | چرا اصلاحات شکست خورد |
| نویسنده : | دکتر کاظم علمداری |
| ویراستار: | شعله شمس شهباز |
| چاپ اول: | خرداد ۱۳۸۷ می ۲۰۰۸ |
| طراحی روی جلد: | فرح فرخ -دیجیت آل |
| ناشر: | شرکت انتشارات سایه |
| شابک : | ۱-۹۳۳۴۲۹-۳۷-۲ |



Editor: Sholeh Shams Shahbaz
First Edition: May 2008
Cover Design: Farah Farrokh ~ Digit-All LLC.

ISBN: 1-933429-37-2

**© Sayeh Publishing Corporation**
6400 Canoga Avenue Suite #355
Woodland Hills, California 91367
USA

Tel : 818-346-8338
Fax: 818-346-0577
Website: Sayehbook.com

دکتـر کاظـم علمـداری در سـال ۱۳۵۱ از دانشـگاه تهـران در رشـته «روانشناسـی» لیسـانس ودرسـال ۱۹۸۱ از دانشـگاه ایلینویزآمریـکا در رشـته «جامعه شناسی توسعه» درجه دکترا گرفت و از سال ۱۹۸۸ تا به امروز در بخش جامعه شناسی دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس آنجلس تدریس می کند.

علمداری افزون بر ارائه ده ها مقاله تحقیقی و سخنرانی در کنفرانس های بیـن المللـی، بیش از ۱۰۰ مقاله تحقیقـی، تحلیلی، نظری و مصاحبـه و چهار کتاب به زبان فارسـی و انگیسـی به چاپ رسـانده اسـت. کتاب اول ایشـان در ایران با عنوان« چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت» توسـط نشـر توسـعه در تهران انتشـار یافت. این کتاب در سـال ۲۰۰۱ در ردیف پرفروش کتاب ماه در ایران در رده اول قرار گرفت و در طول یک سـال ۶ بار تجدید چاپ شـد. ادامه چاپ این کتـاب پس از چـاپ چهاردهم متوقف گردید. کتاب دوم ایشـان در سـال ۲۰۰۳ در ایـران چاپ شـد. این کتاب دلایل عمده حمله نظامـی آمریکا به عراق را پیش از حملـه توضیح می دهد. عنوان کتاب « بحـران جهانی: نقدی بر نظریه بر خورد تمدن ها و گفتگوی تمدن ها» است. کتاب سوم به زبان انگلیسی « در باره علل عقب ماندگی خاور میانه است» که در سال ۲۰۰۵ منتشر شد.
مقـالات تحقیقـی و تحلیلـی علمـداری بـه زبـان انگلیسـی و فارسـی در حوزه های تروریسم، نقش ادیان در توسعه اجتماعی، اقتصاد سیاسی، جنبش های اجتماعی، جامعه مدنی، دمکراسی، جهانی شدن و شناخت ساختار قدرت دولتی اسـت. مقالـه ایشـان در بـاره « تروریسـم و قربانیان آن در شـرق و غـرب» جزو متون درسـی دانشجویان در بیش از ده دانشـگاه آمریکایی و غیر آمریکایی بوده اسـت. مقاله دیگری از ایشـان در باره « تفاوت اسلام و مسیحیت و نقش آنها در توسـعه جوامع» به مدت سـه سـال جزو پرخواننـده ترین ۵۰ مقاله ماه ناشـر بوده اسـت. در دسـامبر ۲۰۰۶ ایـن مقالـه در رده دوم قرار گرفـت. دو مقاله تحقیقی و تحلیلی آخرعلمداری که سـاختار قدرت در ایران را تشـریح و تحلیل می کند به ترتیب با عنوان « ازپوپولیسـم تا حامی گرایی و نظامی شـدن دولت در ایران»، و

« تصمیم گیرندگان اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی» نام دارند که در انگلستان و فرانسه چاپ شده اند. مقاله ی «از پوپولیسم تا حامی گرایی و نظامی شدن دولت» دو بار توسط دو مترجم در ایران و آمریکا به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

**تا زمانی که همه ی ما آزاد نباشیم**

**هیچ یک از ما آزاد نخواهد بود**

" اِما لازاروس"

## فهرست مطالب

## پیشگفتار

این نوشته قصد دارد دلایل شکست اصلاحاتی را که از ۲ خرداد ۱۳۷۶ آغاز شد، بررسی کند. جمهوری اسلامی حکومتی نبود که مردم برای آن انقلاب کرده بودند. این نظام به مردم تحمیل شد. نه‌تنها خواست‌های زمینی انقلاب به وعده‌های آسمانی بدل گردید، رهبران تحمیلی هم اندک اندک مدعی شدند که برگزیده خداوندند، و مردم را موظف به اطاعت از روحانیت کردند. جمهوری اسلامی برای عملی کردن این ادعاها، اقدام به حذف سازمان‌یافته ی نخبگانِ جامعه از آغاز تا به امروز کرده است. روحانیت نسبت به روشنفکران بسیار حساس است و توده‌ها را بدون حضور بخشِ آگاهِ جامعه دوست دارد.

خشونت و سرکوب، جنگ، فساد مالی، بی عدالتی، تبعیض، شکاف طبقاتی بزرگ‌تر از گذشته، تورم، فقر و بیکاری، معضلات گسترده اجتماعی و ترفندهای سیاسی و دینی مردم را از جمهوری اسلامی سرخورده، ناامید و گریزان نمود، و در پی آن حمایت از نظام اسلامی فروکش کرد. از آنجا که این همه با استفاده از ابزار سرکوب دولتی روحانیت انجام می گرفته است، مردم راهی جز سردرگریبان کشیدن نیافتند.

با درگذشت آیت‌الله خمینی تضاد درون حاکمیت آشکارتر شد. گروه های تندرو خط امامی (موسوی نخست وزیر، مهدی کروبی) در مجلس چهارم شکست بزرگی را در برابر محافظه کاران تجربه کردند. از این پس دولت و مجلس ازدست آنها خارج شد. در پی پایان جنگ علی اکبر هاشمی رفسنجانی در مقام ریاست جمهوری، طرح سازندگی جامعه به جای شعار های انقلابی، و عمل گرایی در برابر آرمان گرایی را

پیش کشید؛ و در کنار آن در دوره‌ی هشت ساله‌ی ریاست جمهوری‌اش گام‌های محتاطانه‌ای در جهت اصلاح نظام و فضای بازتر اجتماعی برداشت، به گونه‌ای که در دوره ی او برای اولین بار نشانه‌هایی از مدارگری حکومتی پیدا شد.

در پایان دوره ی دوم ریاست جمهوری، رفسنجانی نخست کوشید که با تعدیل قانون اساسی، شرایط انتخاب سه باره ی خود به ریاست جمهوری را فراهم کند. اما با مخالفت شدید جناح محافظه کار سنتی و متحدین تندرو آنها روبرو گردید. پس از آن او راه همکاری با مخالفان پیشین خود، خط امامی ها را گشود. رفسنجانی عامل اصلی تصفیه ی خط امامی‌ها از قدرت در مجلس چهارم و پنجم، اکنون در برابر رقیب محافظه کار سنتی، و متحدین تندرو آنها نیازمند همکاری با آنها بود. بنابراین پراگماتیست ها و خط امامی‌ها (متحدین خاتمی) با ایده‌های اصلاحی به یکدیگر نزدیک شدند و اتحاد رنگین کمانی از نیرو ها ی اصلاحات طلب در برابر جناح محافظه نظام شکل گرفت.

در کنار ناکامی نظام در عملی کردن وعده های خود، و غلبه هر چه بیشتر نیرو های محافظه کار در قدرت، خواست و گفتمان اصلاح حاکمیت سال‌ها از طریق نشریات و محافل روشنفکری به میان مردم برده شده بود. منبع اصلی روشنفکرانی که زمینه فکری اصلاحات را فراهم آورند بطور عمده در حلقه کیان بهم پیوند خورده بودند و بانیان اصلی نشریات متعدد و پر تیراژ اصلاح طلبی چون "جامعه، توس، نشاط، صبح، خرداد، آزادگان، امروز، راه نو"، و غیره شدند.

با آغاز دوره ی هفتم انتخابات ریاست جمهوری تبلیغات گسترده جریانات تندرو نزدیک به محافظه کاران سنتی، مانند انصار حزب‌الله، بسیج و رادیو و تلویزیون برای تخریب جریانِ رو به رشدِ اصلاح‌طلبان و شخص خاتمی با نتایج بسیار منفی روبرو شد و هر چه آنها بیشتر کوشیدند که به حیثیت خاتمی لطمه بزنند، او در میان گروه‌های اجتماعی مختلف به ویژه جوانان و زنان محبوبیت بیشتری کسب کرد. زیرا روحیه عمومی

جامعه از جریانات تندرو چپ و راست به شدت صدمه دیده بود، و اعتمادی به آنها نداشت.

جامعه ی به ستوه آمده از جنگ و خشونت و انقلاب، از طرح‌های اصلاح حاکمیت استقبال کرد. حسی نهفته در وجدان جمعی جامعه، و یا آگاهی جمعی، که راه گریزی از آنچه جمهوری اسلامی بر آنها تحمیل کرده بود ، نمی‌دید، خواستِ اصلاحات به رهبری جناحی از حاکمیت را، گامی بزرگ و ممکن به سوی بهبودی جامعه و دمکراسی ارزیابی کرد، از آن استقبال نمود، و به حمایت گسترده‌ای از آن برخاست. در چنین شرایطی خطامامی‌های سابق، و مدافعان سیاست رفسنجانی، که به طور عمده در "کارگزاران سازندگی" تشکل یافته بودند، با شعار اصلاحات و در پی آن جلب جوانان، فضایی پر تحرک در انتخاباتی شور انگیز به وجود آوردند.

امیدی در دل‌های مردم جرقه زد و با آرزوی دگرگونی وضعیت حاکم، به اتفاق، و در نهایت ناباوری، کاندیدای اصلی جمهوری اسلامی ، علی اکبر ناطق نوری را شکست دادند، و سید محمد خاتمی، کاندیدای جناح اصلاح‌طلبان، کسی که وعده ی اصلاحات را در سندی کتبی زیر نام پلاتفرم انتخاباتی خود به مردم وعده داده بود، با آرای بی‌سابقه‌ای به ریاست جمهوری برگزیدند. این حرکت مردم در دو انتخابات "شوراهای شهر و روستا و مجلس ششم" تکرار و کامل شد، و دو قوه از سه قوه ی نظام و اکثریت عمده‌ای از کرسی‌های "شوراهای شهر و روستا و شهرداری‌ها" در اختیار اصلاح‌طلبان قرار گرفت. ولی قدرت اصلی، مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی، همچنان در نهادهای زیر کنترل محافظه کاران باقی ماند.

در پی انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری شکاف میان اتحاد رنگین کمان پراگماتیست ها و اصلاح طلبان سر باز کرد. هاشمی رفسنجانی در مقام ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام کوشید تا این نهاد را بصورت دولتی موازی درآورده و جایگاه خود را

در مقام پدرخوانده ی جریان اصلاح طلب تثبیت نماید. ادامه این شکاف در انتخابات مجلس ششم، و تلاش رفسنجانی برای ورود به مجلس و عدم حمایت اصلاح طلبان از او آشکار تر شد. رفسنجانی که به عنوان سی امین نماینده انتخابی از تهران معرفی شد، تصمیم گرفت که به مجلس نرود. شکاف جدید و ضربه خوردن به اعتبار رفسنجانی او را به یکی از مخالفان دولت و مجلس اصلاحات بدل کرد و بار دیگر به محافظه کاران نزدیک شد. این جهت گیری نه تنها به زیان اصلاحات تمام شد، بلکه به اعتبار رفسنجانی نیز به شدت لطمه وارد کرد.

مردم در تمام این مدت، سهمی جز رأی دادن در انتخابات نداشتند. نخبگان سیاسی خارج از حکومت نیز به عنوان نیروهای غیرخودی اجازه کاندیدا شدن در انتخابات نمی یافتند و فقط می‌توانستند به کاندیداهای تأیید شده از جانب شورای نگهبان رأی بدهند. خاتمی، و نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم انتخاب واقعی و دمکراتیک مردم نبودند. آنها انتخاب مردم، میان بد و بدتر بودند. خاتمی یکی از چهار کاندیدایی بود که‌از میان ۲۶۴ داوطلب شرکت در انتخابات توسط شورای نگهبان اجازه رقابت یافته بود. به همین ترتیب مردم کنترلی در حرکت اصلاح‌طلبی دولت و مجلس و اجرای وعده‌های داده شده نداشتند.

در دو سال آغازین ریاست جمهوری سید محمد خاتمی روند اصلاحات به خوبی و مطابق انتظارات مردم پیش رفت. اما از سال سوم این روند متوقف گردید، و در ادامه ی شش ساله ی آن و خرابکاری سازمان یافته ی محافظه کاران، بزرگترین پیروزی مسالمت‌آمیز مردم به شکستی تاریخی کشیده شد، و سرانجام مجلس و دولت به دست نیرو های افراطی و تندرو محافظه کاران سنتی، افتاد.

این کتاب تنها بر آن است که دلایل این شکست را بررسی کند. با نگرشی جامعه‌شناختی برای مطالعه شکست پدیده اصلاحات، ساختِ قدرت (سیاسی، حقوقی، دینی، نظامی)، نقش و ویژگی های شخصیتی کنشگران اصلی آن سازمان‌ها و تشکل‌های واقعی و مجازی، ارزش‌ها،

سنت‌ها، و هنجارهای فرهنگی درفرایندی هشت ساله مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند. نویسنده کوشیده است که ضمن بررسی موانع ساختاری، به مشکلات ساختار ذهنی، فرهنگی، و اعتقادی بازیگران اصلی اصلاحات و کارگزاران آن نیز به پردازد.

**این کتاب در چهار حوزه تنظیم شده است:**

الف- ساختاری

ب- بینشی

ج- سیاست‌های راهبردی، کاربردی و نقش خاتمی درشکست اصلاحات

د- دلایل انتخاب محمود احمدی‌نژاد در انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری، و آینده ی اصلاحات

این مطالب در ۱۴ بخش، و بیش از ۱۲۰ عنوان توضیح داده می‌شود. تنظیم کتاب به این صورت به خواننده امکان می‌دهد که بخش‌ها و عنوان‌های مختلف را به ترتیبی که علاقه‌مند است مطالعه کند و ضرورتی ندارد که از آغاز کتاب تا به آخر آن را پی بگیرد. به طور مثال ساختار سیاسی قدرت با ساختار حقوقی جمهوری اسلامی یا جنبش زنان و اصلاح‌طلبان را می‌توان مستقل از یکدیگر نیز مطالعه کرد.

## معیار سنجش اصلاحات

معیار این مقاله، پروژه اصلاحات، اجرای پلاتفرم[1] انتشار یافته‌ای بود که خاتمی در تبلیغات انتخاباتی‌اش درفروردین ۱۳۷۶ در چارچوب مصاحبه‌ای

---

۱-در این نوشته هر کجا که از پلاتفرم انتخاباتی خاتمی نام برده می شود منظور مجموعه ی از مصاحبه‌های ایشان در ویژه نامه ی" سلام" زیر عنوان "فردای بهتر برای ایران اسلامی" است که در فروردین ۱۳۷۶ انتشار یافت. این مجوعه ی ۵۵ صفحه ای بیانگر برنامه و سیاست‌های کلان خاتمی در زمینه‌های مختلف داخلی و خارجی است. این مجموعه اساس پروژه اصلاحات را تشکیل می داد.

در ویژه‌نامه روزنامه "سلام"، زیر عنوان "فردای بهتر برای ایران اسلامی" در ۵۵ صفحه به جامعه ارائه کرد، و براساس آن، مردم در حرف فاصله او را با گروه‌های حاکم دریافتند، و امیدوارانه به او رأی دادند. بعدها دریافتم که متن این پلاتفرم که در شکل مصاحبه با خاتمی چاپ شده بود، نه حرف و سخن خود او، بلکه کار چند فرد دیگر از پشتیبانان او بود که آنها نیز در ادامه عقب نشینی خاتمی از چهار چوب این پلاتفرم از او ناامید، و علیه سیاست‌های او و نظام شدند، به طوری که کارشان به زندان کشیده شد.

من مانند اکثریت مردم ایران از آغاز از طرح اصلاحات استقبال کردم و تمام مراحل افت و خیز آن را از نگاه دور نداشتم.[۲] ولی از آنجا که معتقد بودم پروژه اصلاحات، مانند هر پروژه اجتماعی دیگری، می‌بایست ضمن پشتیبانی، بطور دائم نقادی، و ارزیابی می شد، زمانیکه لازم آمد نکات و دلایل انتقادی خود را نیز در مقالات و مصاحبه‌های مختلف انتشار دادم. اولین مقاله انتقادی من از اصلاح‌طلبان در مرداد ۱۳۷۹ انتشار یافت.[۳]

## روش این نوشته

«فکر می کنم اگر با همان گفتمان اصلاح از درون و اصلاح در چارچوب قانون اساسی فعلی در پی سازماندهی مجدد اصلاح‌طلبان باشیم توفیقی به دست نمی‌آید چون آن گفتمان و آن روش، روشی شکست خورده است و گرد آوردن

---

۲-برای نمونه نگاه کنید به کاظم علمداری، "انتخاباتی که ایران را تکان داد"، درهفته‌نامه "نیمروز"، خرداد ۱۳۷۶.

۳-دو سال پس از آغاز پروژه اصلاحات، نشانه‌هایی از عقب نشینی از طرح اولیه و اغتشاش فکری در باره چگونگی پیشبرد آن به وجود آمد. در مرداد ۱۳۷۹، اینجانب مقاله ای انتقادی با عنوان "بن بست اصلاحات" در مجله ی مهرگان به چاپ رساندم. زیرا معتقد بودم راهی که اصلاح طلبان در پیش گرفته بودند، سرانجامی جز شکست نخواهد داشت، و چنین نیز شد. ولی اصلاح طلبان آنقدر سرمست قدرت بودند که به هیچ انتقادی توجه نمی کردند و حتی منتقدین را سرزنش و تمسخر می کردند.

نیروهای اصلاح‌طلب پیرامون یک روش شکست خورده کار عقلانی نیست.»
(محمد دادفر، نماینده مجلس ششم)

"نیروهای خط امام و تحول خواهان فعلی در شرایط جدید باید بررسی کنند که آیا تصویری که از ولایت فقیه دارند با تصویر دموکراتیک می‌خواند یا خیر. در این راه باید تئوری ولایت فقیه را نقد کرد و از هیچ چیز نهراسید. باید به نقد امام خمینی پرداخت و حتی خود را نیز نقد کرد. ... قبول دارم برای کسانی که عمری با آیت الله خمینی بوده‌اند و هویتشان با وی پیوند خورده است، نقد امام به لحاظ عاطفی و انسانی مشکل است. اما چاره‌ای نیست و باید به این کار پرداخت و گذشته را به نقد کشید؛ هرچند که در نهایت ممکن است به تأیید دوباره‌ی آن بینجامد، ولی مسئله این جا است که باید به جرأت نقد کردن دامن زد. نقد قانون اساسی، نقد اپوزسیون و مهم‌تر از همه نقد مردم." (علیرضا علوی تبار)[۴]

روش این نوشته، انتقادی - تحلیلی است. انتقاد، اولین گام در شناخت عوامل ناکامی تغییر، و دستیابی به راه و روش درستِ دگرگونی شرایط نامطلوب است. فرهنگ گفتمان انتقادی - فرهنگی که روشنفکران را بـه کابرد نگرش انتقادی ترغیب می کند، ابزار فکر کردن درباره جهان اجتماعی را در اختیار آنها می گذارد.[۵] انتقاد، ویژگی فرهنگ مدرن، در برابر تعبد، ویژگی فرهنگ سنتی است. این ویژگی محور اصلی جنبش روشنگری در غرب بود؛ چیزی که کانت آن را در عبارت "جسارت دانستن" بیان کرد. روشنفکران صدر مشروطیت مانند آخوندزاده نیز دیدگاه انتقادی برگرفته از بینش غربی را شرط تحول مدرن در ایران می دانستند. اگر قرار باشد طرح اصلاح‌طلبی ادامه یابد، اولین گام در این راه، کاربرد تفکر انتقادی در شناخت دلایل شکست این طرح است.

تلاش این نوشته نیز همین است. اولین ارزیابی که از جانب جبهه ی

---

۴-سجاد سالک، عدالت گستری، برای سرکوب طبقه‌ی متوسط، روز آن لاین، ۲۲ دی ۱۳۸۴، http://roozonline.com/01newsstory/013305.shtml

5 Alvin W. Gouldner, The Coming Crisis of Western Sociology, New York: Basic Books, 1970.

مشـارکت زیرعنوان "بیانیه ی تحلیلی جبهه مشارکت در باره ی انتخابات ریاست جمهوری دوره ی نهم"[۶] انتشار یافته است، فاقد چنین معیاری است. این ارزیابی بیشـتر صوری، حزبی و توجیهی اسـت، تا انتقادی روشنفکرانه، مسـتقل و سـازنده. اصلاح‌طلبان اگر به جِد در پی شـناخت دلایل شکست خـود و چرایـی از دسـت دادن قدرت هسـتند، باید به صدای‌های مسـتقل، واقع بینانه و غیرحزبی، به ویژه درد دل‌های مردم گوش بسپارند.

برای پیروز شـدن اصلاحات در آینده، آگاهی ازدلایل شکسـت آن در گذشته اجتناب ناپذیر است. گذشته چراغ راه آینده است.
نقد و ارزیابی عینی، علمی، و خالی از تعصب، اولین گام در کسب بازسازی اصلاحاتی اسـت که قادر نشـد در دوره ی هشـت سـاله ی گذشـته به یک جنبش اجتماعـی بـدل شـود، جامعه را دگرگون سـازد و به خواسـت‌های مرحلـه ای خـود که محـدود کردن حـوزه ی قدرت انحصـاری حاکمیت کنونی اسـت، برسـد. این نوشـته بر آن اسـت تا دلایل این ناکامی را بررسی می کند.

## مفهوم شکست اصلاحات

"سـرمایه‌ای که ملت بـرای جبهه‌ی اصلاحات گذاشـت و علاقه‌ای کـه به مجموعـه اصلاحـات نشـان داد، چـه در مجلـس و چه در شـوراها، پاسـخش این چیزی نبود کـه اتفاق افتاد. وقتی فکر می کنـم در دوم خرداد تمام نیروهای فعال سیاسی و روشنفکر و تحصیل کرده و غیره برای یک امر اجتماعی و سیاسـی بسیج شـدند، چنان که کمتر در تاریخ ما نظیر داشت، حسـرت می‌خورم. خیلی سـخت اسـت که دوباره این وضعیت پیش بیاید. پاسخ چنین سرمایه گذاری عظیمی آن طور که باید داده نشد".[۷]

۶-سایت امروز، "بیانیه ی تحلیلی جبهه ی مشارکت در باره انتخابات ریاست جمهوری دوره ی نهم"،
http://www.emrouz.info/archives/print/2005/10/001207.php 1/8/84.

۷-غلامحسین کرباسچی در مصاحبه با روز، "به دوم خرداد که فکر می کنم حسرت می خورم".

همانگونه که برای بسیاری از اصلاح‌طلبان پذیرش واقعیت "بن بست اصلاحات" که درآغاز سومین سال ریاست جمهوری سید محمد خاتمی طرح شد، مشکل بود، و در برابر آن مقاومت کردند تا آنکه بن بست اصلاحات سرانجام به شکست انجامید، برای کسانی دیگر نیز پذیرش قضیه ی شکست اصلاحات مشکل به نظر می‌رسد.[۸]

حتی پس از آنکه از میان صاحب نظران اصلاحات دولتی نیز یک سال پیش از انتخاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری، مرگ اصلاحات را اعلام کردند، کسان دیگری بر سر پذیرش شکست آن همچنان چانه زنی می کنند. اما با این چانه زنی‌ها نمی‌توان واقعیت را تغییر داد. شکست در سیاست، ورزش، کسب و کار و پدیده‌هایی از این دسته، واژه ای درست و متعارف است. زیرا انسان چه به طور فردی و چه جمعی به طور دائم با چالش‌های شناخته شده و نا شناخته در جامعه روبرو است. رفسنجانی، شخصی که هشت سال در ریاست مجلس قرار گرفت، دوبار برصندلی ریاست جمهوری تکیه زد، و فرد قدرتمند نظام نام گرفته بود، در برابر احمدی نژاد، شخصی که مردم بسیار کم او را می‌شناختند، و یا نمی‌شناختند، در انتخابات شکست خورد. همان گونه که ناطق نوری، دو دوره رئیس مجلس و کاندیدای رهبر در سال ۷۶ در برابر خاتمی شکست خورد.

شکست اصلاحات لزوماً به معنای وداع با اصلاحات نیست، بلکه به معنای شکست راه و روش و سیاستی است که قادر نبوده است اهداف اصلاحات را عملی کند. اصلاحات در چارچوب نظام دینی ولایت فقیه

---

دوشنبه ۲ خرداد ۱۳۸۵،
http://www.roozonline.com/#contents

۸- واژه «بن بست اصلاحات» را من اولین بار در مقاله ای در مرداد ماه ۱۳۷۹ در فصل نامه «مهرگان» به کار بردم. علیرغم مقاومت اولیه، کم کم بسیاری دیگر از مدافعان اصلاحات با این نظر موافقت کردند و بن بست اصلاحات را واقعی خواندند. ولی کسان دیگری در برابر این واقعیت مقاومت کردند و هیچگاه آن را نپذیرفتند، تا آنکه بن بست اصلاحات به شکست اصلاحات منجر شد.

شکست خورد. بنابراین برای کسب هدف باید از این راه و روش و سیاست نا درست تجربه شده و شکست خورده پرهیز کرد. تیم فوتبال ایران در برابر تیم‌های کشورهای دیگر شکست خورد. ولی فوتبالیست‌های ایران، فوتبال را به دلیل شکست رها نخواهند کرد. قطعاً کارشناسان به همراه بازیکنان بر سر چرایی نا کامی تیم خود به اندیشه خواهند نشست، و راه کردهای خود را تغییر خواهند داد. با شکست تیم فوتبال ایران، ورزش و مسابقه ترک نمی‌شود و به همین ترتیب اگر کاندیدایی، یا حزبی در انتخابات شکست خورد، انتخابات کنار گذاشته نمی‌شود.

به دلیل شکست پروژه ی اصلاحاتی که از ۲ خرداد ۷۶ شروع شد، و با پیروزی احمدی نژاد خاتمه یافت، اصلاح‌طلبی پایان نمی‌پذیرد، و اصلاحات به عنوان راه برد و نیز کاربرد به سادگی کنار گذاشته نمی‌شود، وجای آن به انقلاب داده نمی‌شود. اما این بدان معنا نیست که شکست خوردگان می‌توانند به قدرت باز گردند. در مواقعی از تاریخ شرایطی یا جریانی برای فرد فراهم می‌آید که اگر نتوانست از آن استفاده کند دیگر آن شرایط به وجود نخواهد آمد. ضرب المثلی می گوید: "پستچی یک بار در می‌زند".

بررسی دلایل شکست اصلاحات، در واقع بررسی رأی ۱۷ میلیون به احمدی نژاد، شخصی که مردم او را نمی‌شناختند و خودداری از برگزیدن کاندیدای اصلاح‌طلبان در ۳ تیر ۱۳۸۴ نیز می باشد.

مردم و اکثریت نیروهای سیاسی در ایران به اصلاحات، یعنی تغییرات تدریجی و غیر خشونت بار برای آزادی، دمکراسی و حقوق برابر شهروندی معتقد اند، و آن را به سادگی ترک نمی کنند. اما بسیاری به این نتیجه رسیدند که اصلاحات با حفظ ولایت مطلقه ی فقیه، -شیوه ای که اصلاح‌طلبان حکومتی دنبال می کردند- ممکن نیست. اصلاحات و پرهیز از خشونت به معنای رها کردن محتوا و اساس خواست‌های رادیکال و حق برابر نیست. خواست رادیکال به معنای اصول گرایی و ضرورت‌های تغییر است. کاربرد روش اصلاحی با خواست

رادیکال، الگویی است که گاندی در مبارزات ضد استعماری هند بنا نهاد. همان گونه که **گاندی** بر سر حذف کامل استعمار از هند، **مارتین لوترکینک** برای رفع تبعیض نژادی در آمریکا، و **ماندلا** برای حذف کامل آپارتاید در آفریقای جنوبی با قدرت حاکم سازش نکردند، در ایران نیز برای کسب اصل حقوق برابر شهروندی نمی‌توان با پدیده ولایت فقیه و تقسیم جامعه میان ایرانیان خودی و غیرخودی با حقوق کاملاً متفاوت کنار آمد. استعمار در هند با استقلال، و حقوق برابر شهروندی با آپارتاید نژادی در آفریقا، و آپارتاید دینی در ایران هم خوانی ندارد و نمی‌تواند بماند.

## دورِ بسته‌ی شکست اصلاح‌طلبان

اصلاح‌طلبان درون حکومتی در دور بسته ای گرفتارند. آنها وجود نظام جمهوری اسلامی را ضروری برای ادامه قدرت سیاسی خود می‌دانند. ولی سهم گیری درقدرت در این نظام، و یا پیشبرد اهداف اصلاحی، از جمله منوط و مشروط به رأی گیری آنها از گروه‌های اجتماعی مخالف نظام جمهوری اسلامی ، یعنی اصلاح‌طلبان برون حکومتی است. این دو گانگی را چگونه باید حل کرد؟

اصلاح‌طلبان با ادعای اصلاح نظام، در شرایطی که نیروهای محافظه‌کار قدرت انحصاری خود را ابدی و بی چالش می‌دانستند، وارد عرصه انتخابات شدند و با جلب آرای مخالفان، دولت، مجلس و شوراهای شهر و روستا را در اختیار گرفتند. اما اصلاح‌طلبان درعمل، اجرای وعده‌های داده شده به مردم را مغایر با حفظ تمامیت نظام جمهوری اسلامی که موجودیت سیاسی آنها نیز به آن وابسته است، ارزیابی کردند. بنابراین، کوشیدند تا با رها کردن وعده‌های خود (پلاتفرم انتخاباتی خاتمی)، راه میانه ای را برگزینند و میان خواست مردم (دمکراسی) و حفظ نظام (حکومت اسلامی) سنتزی بسازند، و "دمکراسی اسلامی" ابداع کنند. این سیاست به معنای حفظ قدرت و موقعیت تندروها و سنت گراهای درون

حاکمیت بود. این دو گروه، نه تنها طرح اصلاح‌طلبان را مغایر با منافع و قدرت خود دیدند، بلکه آن را خطرناک برای نظام، ارزیابی نموده در برابر آن سر سختانه ایستادند، و طرح پل زدن میان اسلام و دمکراسی اصلاح‌طلبان را با شکست روبرو ساختند.

اصلاح‌طلبان می‌توانستند در برابر قدرت تندروها و سنت گرایان از نیروی رأی دهندگان استفاده کنند و آنها را وادار به عقب نشینی کنند، ولی خود به شدت نگران سهیم شدن مردم در قدرت بودند، و علاقه مند بودند که همین وضعیت ادامه یابد. از سوی دیگر، رأی دهندگان، اصلاح‌طلبان را بسیار نا توان، بی اراده و فرصت طلب یافتند و حاضر نشدند تجربه شکست خورده هشت ساله را ادامه دهند، و پشتیبانی خود را از این جریان قطع کردند.

این دگرگونی نه مقطعی، بلکه در یک فرایند چند ساله رخ داد، ولی اصلاح‌طلبان شکست تدریجی طرح خود را جدی نگرفتند. زیرا آنها تصور می‌کردند که مردم به هر حال میان تندروها و سنت گراها از یک سو، و اصلاح‌طلبان از دیگر سو، دومی را برمی گزینند، ولی این ارزیابی درست و همه جانبه نبود. آنها روحیه اجتماعی و خطر نا امید شدن جامعه را جدی نگرفتند. بر عکس محافظه کاران به عامل ناامیدی مردم بسیار اهمیت دادند و رمز و راز پیروزی خود را در نا امید کردن مردم از اصلاح‌طلبان دانستند.

از این پس و با توجه به تجربه هشت ساله اصلاحات، و شناخت از اصلاح‌طلبان، راه تعدیل قدرت انحصاری نیروهای تندرو و سنت گرا در جمهوری اسلامی منوط به سازماندهی مستقل اصلاح‌طلبان بیرونِ حاکمیت نیز هست که در دوره هشت ساله آرای خود را به اصلاح‌طلبان می‌دادند. گروه‌های حاکم در نظام با توجه به این واقعیت به شدت مانع شکل گیری نیروهای اصلاح‌طلب مستقل، چه دینی و چه غیر دینی هستند. بنابراین، اصلاح‌طلبان قادر نخواهند بود که بدون پرداخت هزینه لازم و به رسمیت شناختن سهم رأی دهندگانِ مستقل و یا همکاری در سازماندهی آنها، به قدرت بر گردند. در نتیجه ادامه این وضعیت تنش و بن بست ادامه

یافته، و رشد و توسعه ایران نیز به تأخیر خواهد افتاد، زیرا همبستگی اجتماعی، ضرورت رشد و توسعه از بین رفته است.

## ائتلاف معین و گنجی!

انتخابات یک تاکتیک در راه دمکراسی است. پس باید نسبت به آن انعطاف داشت. شرکت در انتخابات یا تحریم آن تابع این اصل است. اصلاح‌طلبان دولتی و غیردولتی در مقطع انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم آخرین شانس تداوم بخشیدن به کشمکش قدرت را از دست دادند. دلیل اصلی آن، عدم آمادگی اصلاح‌طلبانِ دولتی در مشارکت دادن مردم درقدرت بود. درروزهای پایانی تبلیغات انتخاباتی دورنهم ریاست جمهوری، و در شرایطی که اصلاح‌طلبان سه پاره شده بودند، اکبر گنجی از زندان به مرخصی آمده بود. او نماد مقاومت در زندان به نوعی غیررسمی و در شرایط نبودِ سازمان و تشکیلات برای مخالفان، می‌توانست از جانب گروه‌های اصلاح‌طلبِ غیردولتی سخن بگوید.
دکترمعین کاندیدای اصلی اصلاح‌طلبان به خانه گنجی، یکی از چهره‌های برجسته مخالف نظام رفت تا ضمن دیدار شاید بتواند رضایت او را برای پشتیبانی از خود جلب کند. این حرکت بسیار اصولی و سنجیده حزب مشارکت بود.
این فرصتی تاریخی برای بخش سالم ترجریان اصلاح‌طلبان دولتی، و اصلاح‌طلبان غیردولتی بود که به یکدیگر نزدیک شوند. نبودِ ذهنیت و خواست قدرت مشارکتی، وبرنامه از سوی دکترمعین، و نبود آمادگی برای همکاری ائتلافی دراکبر گنجی و کسانی که به او نزدیک بودند، و نداشتن دیدی دراز مدت، سبب شد که این دیدار تاریخی هیچ نتیجه ای در پی نداشته باشد. تصمیم درست در آن مقطع، مذاکره جدی طرفین برای ایجاد بلوک قدرت "اصلاح‌طلبان دمکرات" در شکل ائتلاف و تعیین و اعلام زمینه ی دولتی ائتلافی از نیروهای دو طرف بود. به ویژه با جدی گرفتن نقش دانشجویان، جوانان، و زنان و دعوت سریع از کلیه سازمان‌های

اصلاح‌طلب غیر دولتی برای مشارکت در تشکیلاتی ائتلافی حول یک برنامه کوتاه مدت برای پیروزی در انتخابات و تشکیل دولت ائتلافی، و یا پی ریختن کارِ مشترک در آینده می‌توانست به پیروزی ائتلاف کنندگان بیانجامد. چه این مشارکت در انتخابات ثمر می‌داد و چه نمی‌داد، مسیر درستی را برای آینده هموار می کرد. اما همه این‌ها منوط به داشتن دیدگاه استراتژیک درست، روحیه همکاری و مشارکت، و شناخت از شرایط زمانی بود. به نظر می‌رسد هیچ کدام از این عوامل در طرفین یافت نمی‌شد.

البته شکل گیری این ائتلاف به معنای دگر گون شدن وضعیت منفی رو به رشد کنونی نبود. زیرا نخست، شش سال از روند غلبه "اصول گرایان" بر ارکان قدرت و جامعه و ریشه دواندن آنها در نهادهای مختلف گذشته بود. وقایع اجتماعی یک روزه رخ نمی‌دهند که بخواهیم همه چیز را به انتخابات خلاصه کنیم. دوم، آنچه امروز بر جامعه ایران حاکم است تنها ناشی از عوامل داخلی نیست. با روشن شدن شکست آموزه نئوکان‌ها درعراق و افغانستان، تمام عوامل منطقه ای، و جهانی به زیان اصلاحات در ایران عمل کرده است.

اگراصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست جمهوری هم پیروز می‌شدند در شرایط کنونی، جز پی روی از سیاست مخالفان اصلاحات کاری نمی‌توانستند انجام دهند. مخالفان اصلاحات در ایران تنها زیر فشار، ازجمله نگرانی ازفشارجهانی، تن به اصلاحات می‌دادند. اما با شکست آمریکا درعراق، نه تنها این فشار دیگر وجود ندارد، بلکه وارونه شده است. یعنی امروز این جمهوری اسلامی است که در منطقه، سیاست خود را بر آمریکا تحمیل می کند. بنابراین، نباید تصور نمود که آنچه امروز در ایران می گذرد صرفاً نتیجه ی شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست جمهوری دروه نهم است. حتی اگر معین هم در انتخابت پیروز شده بود وضع چندان متفاوت نبود. شکست سیاست نئوکان‌های آمریکایی و اسرائیلی در منطقه از یک سو، و افزایش بی سابقه بهای نفت در بازارهای جهانی از دگر سو، جمهوری اسلامی را موقتاً از بحران بزرگی که قبل از اشغال عراق با آن روبرو شده بود، نجات داد.

# مروری کلی بر تاریخچه تلاش‌های اصلاح‌طلبانه در ایران

ایرانیان سه نوع اصلاحات اجتماعی را در تاریخ معاصر خود تجربه کرده اند. نخست، اصلاحات از بالا توسط دولت‌ها، و دوم اصلاحات از پائین که با جنبش‌های اجتماعی و انقلاب همراه بوده است، و سوم اصلاحات از درون. اما هیچک از این سه تا به کنون نتوانسته اند نهاد قدرت را در ایران اصلاح کنند، و کما کان نوعی حکومت زور و بی قانونی بر جامعه حاکم است. این بخش مروری است بر اصلاحات نا موفق از بالا و پائین طی ۱۷۵ سال گذشته، یعنی از زمانی که جرقه‌های امید اصلاحات اجتماعی پس از قرن‌ها حکومت استبدادی در ایران زده شد.

## اصلاحات از بالا

در نتیجه شکاف بزرگ میان قدرت نظامی ایران و غرب، قاجاریه شکست‌های تحقیر آمیزی را از روسیه تزاری تحمل کرد. این شکست‌ها منجر به ازدست دادن مناطقی از سر زمین ایران در قفقاز، شامل سر زمین‌های کنونی آذربایجان، ارمنستان و گرجستان، در دو معاهده معروف گلستان در سال ۱۸۱۳، و ترکمنچای در سال ۱۸۲۸ شد.

این شکست‌ها سبب شد تا عباس میزرا، ولیعهد، حاکم آذربایجان، و فرمانده قوای نظامی ایران در جنگ با روسیه به جستجو گری در باره

علل این شکست‌ها بپردازد. او دریافت که شکست ایران ناشی از تفاوت برتری توان ارتش مدرن روس، و قوای نظامی ایلی ایران است. در نتیجه، عباس میرزا، که خواست و روحیه اصلاحی و ترقی خواهانه داشت، از مشاوران خارجی کمک گرفت، و برای مدرن کردن ارتش ایران دانشجویانی را برای تربیت نظامی، علمی وصنعتی به غرب اعزام کرد. اما او بطور غیرمنتظره و نابهنگام در سال ۱۸۳۳ درگذشت، و پسر دیگر فتعلیشاه قاجار، محمد میرزا، که فردی بسیار مرتجع و خود کامه بود به ولیعهدی رسید.

آقا بزرگ فراهانی، وزیر، یا کارگزار عباس میرزا که او نیز از روحیه و خواست اصلاحی بر خوردار بود، پیش از عباس میرزا فوت کرده بود، و پسر او میرزا ابولقاسم فراهانی (قائم مقام)، پس از عباس میرزا، به کار گزاری محمدمیرزا، که حاکم آذربایجان شده بود، بر گزیده شد. فتحعلیشاه در سال ۱۸۳۴ مرد و پسرش محمد میرزا به سلطنت رسید. میرزا ابولقاسم فراهانی همراه او به تهران عزیمت کرد و به صدر اعظمی او درآمد. اما این دو نفر خواست و روحیه کاملاً متضادی داشتند. درحالیکه فراهانی اصلاحگری بزرگ بود، و اندیشه پیشرفت و ترقی ایران را داشت، محمد شاه، فردی مستبد، فاسد و سرسپرده روس و انگلیس، با اصلاحات مخالف بود. قائم مقام اصلاحات خود را با تغییر در نظام مالیاتی و مالی ایران آغاز کرد، ولی محمد شاه حضور قائم مقام و اصلاحات او راتحمل نکرد و وی را به قتل رساند. با قتل قائم مقام دفتر اصلاحات از بالا برای دوره ای بسته شد.

ناصرالدین میرزا، پسر محمد شاه در سال ۱۸۳۶ در سن ۴ سالگی به ولیعهدی برگزیره شد، و در سال ۱۸۴۸ در سنین نو جوانی به سلطنت رسید.

محمد تقی خان فراهانی (امیر کبیر) که در آذربایجان وزیر ولیعهد بود، با او به تهران آمد و علیرغم توطئه‌های فراوان درباریان به صدراعظمی رسید. امیر کبیر دست‌پروده و چکیده فراهانی‌ها، پدر و پسر، بود. افزون

بر آن امیر با سفر و اقامت در کشورهای غربی، و تماس با سلطان سلیم پادشاه اصلاح‌طلب عثمانی، تجاربی نیز از دنیای مدرن کسب کرده بود. در دوران ولیعهدی ناصرالدین شاه با او بود، و برای اقدامات اصلاحی او را آماده می کرد. در منصب صدر اعظمی، امیر اقدامات اصلاحی خود را در حوزه‌های مختلف جامعه، منهای قدرت سیاسی، آغاز نمود. کارخانه‌های متعدد، مدرسه دارلفنون با رشته‌های مختلف، و تأسیس اولین روزنامه رسمی کشور، وقایع اتفاقیه از جمله بخشی از اقدامات اصلاحی او بود. امیر برای تأمین هزینه این اقدامات، از بودجه دربار کاست و مالیات بر ثروتمندان را افزایش داد. ولی این اقدامات توطئه درباریان را در پی داشت، ازجمله مهد علیا، مادر ناصرالدین شاه، که مادر زن امیر نیز بود، سبب شد که در سال ۱۸۵۲ ناصرالدین شاه او را عزل و به کاشان تبعید، و یک ماه بعد حکم قتل او را صادر کند که توسط اعتمادالسلطنه در حمام فین کاشان به اجرا گذاشته شد.

در پی قتل امیر، نو سازی ایران رو به کندی گرائید و دفتر تلاش های اصلاحی از بالا بسته شد، و میرزا آقا خان نوری که خود از توطئه گران قتل امیر بود به صدارت رسید. با حضور او نفوذ بیگانگان در دستگاه سیاسی ایران گسترش بیشتری یافت، و نو سازی‌ها با سپردن امتیازها به کشورهای روس انگلیس و رشد تورم غیر قابل تحمل برای مردم همراه شد. نفوذ شرکت‌های خارجی در ایران، رشد بورژوازی را در ایران به تأخیر انداخت زیرا آنها توان رقابت با شرکت‌های غربی را نداشتند. همین امر نا رضایتی‌های جدیدی به وجود آورد.

دولت قاجار در آغاز همین دوره (۱۸۵۷) بخش‌های دیگری از آسیای میانه را به روسیه، و افغانستان را به انگلیس واگذار نمود. اگر چه ناصرالدین شاه ۲۰ سال پس از قتل امیر کبیر، و با انتخاب میرزا حسین خان سپهسالار، نو سازی ایران را از سر گرفت، اما از نظر سیاسی ایران همچنان عقب ماند و تلاش های افراد خیراندیش و اصلاح‌طلب دیگری چون امینالدوله و احتشام السلطنه در دروه مظفرالدین شاه به نتیجه‌ی مطلوبی

نرسید و ایران در زیر سلطه استبداد خاندان قاجار روز به روز به فلاکت بیشتری در غلطتید. همین امر سبب شد که پیشگامان جنبش روشنگری ایران برای توسعه و ترقی مملکت به راه حل‌های دیگری بیاندیشند. در زیر به وقایع مهم این راه اشاره خواهد شد.

## اصلاحات از پائین

تلاش های برجسته اصلاح جامعه از پائین را می‌توان در وقایع جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت، جنبش‌های سال‌های ۱۳۲۰ تا ۳۲، و انقلاب ۱۳۵۷ خلاصه کرد.

با توجه به تجربه شکست اصلاحات از بالا، در دهه آخر سلطنت ناصرالدین شاه متفکرانی چون میرزا ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی، سید جمالالدین اسد آبادی، و بسیاری دیگر، اعتمادشان را برای اصلاحات دولتی از بالا از دست دادند و تلاش های نوینی را برای اصلاح ایران از پائین آغاز نمودند. یروند آبراهیمان در کتاب "ایران بین دو انقلاب" می‌نویسد: "سیدجمال الدین به هنگام مرگ در ۱۲۶۷، هم شادی و هم تأسف خود را به دوستی ابراز کرد. شادی از این بابت که "جویبارتجدد" که از غرب به سوی شرق جاری است، لاجرم روزی "بنیان استبداد" را بر می کند. تأسف، زیرا که افکار گرانبهای خود را در "زمین بایر" دربارهای سلطنتی به هدر داده بود: "باید بذر اندیشه‌هایم را در خاک حاصلخیز افکار مردم می کاشتم." [۶۰] ملکم خان پس از ضدیت ناصرالدین شاه با برنامه‌های اصلاحی او، به لندن تبعید شد، ولی از طریق نشریات ضرورت پیدایش حکومت قانون را در ایران آموزش می‌داد. تجربه موفق اصلاحات از پائین درغرب، و تجربه ناموفق ایران به آنها آموخته بود که اصلاحات اجتماعی بدون اصلاحات سیاسی، دستگاه حکومت، و مذهب ممکن نیست. میرزا آقا خان کرمانی در اندیشه ضرورت پروتستانتیسم اسلامی بود و توجه خاصی به نقش طبقه متوسط جامعه داشت.

با این زمینه فکری و تجربی، تلاش متفکران ایرانی برای آماده سازی جامعه برای حرکت‌های انقلابی آغاز شد. این تلاش‌ها سر انجام به جنبش تنباکو، و از آنجا به انقلاب مشروطیت منتهی گردید. تحول از پائین بدون جلب پشتیبانی مردم ممکن نبود. علیرغم آنکه بخشی از روحانیت به فساد دربار آلوده بود، روشنفکران اصلاح‌طلب راهی جز استفاده از آنها برای بسیج مردم نیافتند. اولین اقدام آنها جلب سید حسن شیرازی در واقعه رژی در جنبش تباکو بود. ادامه آن جنبش به جلب قشرهای مختلف جامعه، و طیف وسیع تری از علما و تفرقه خونین میان آنها در انقلاب مشروطیت کشیده شد. اولین تجربه اصلاح قدرت سیاسی از پائین با پیروزی مشروطه خواهان، و شکست طرفداران حکومت مشروعه و سلطنت مطلقه خاتمه یافت. اما وقایع به همین حد خاتمه نیافت و پس از چهار سال مقابله انقلاب و ضد انقلاب، ایران وارد عرصه جنگ داخلی و جنگ‌های ناحیه ای شد که به مدت ۱۰ سال ادامه یافت و مردم را فرسوده و خسته و ناتوان و از نظر اقتصادی درمانده کرد.

از میان هرج و مرج جنگ داخلی، فرسودگی جامعه و فقر، دیکتاتوری نظامی رضا شاه بیرون آمد. رضا شاه با مشت آهنین اقدامات اصلاحی ساختاری را درزمینه‌های مختلف به جز قدرت سیاسی آغاز نمود، اما هیچگاه به اصلاح سیاسی تن نداد. در چپاول اموال مردم، و دولت کوتاهی نکرد و ثروت فراوانی اندوخت. تا آنکه جنگ جهانی دوم به حکومت او خاتمه داد و با گرایش رضا شاه به آلمان فاشیستی همان نیروهای خارجی که او را به قدرت رسانده بودند وی را به تبعید ابدی فرستادند.

در خلاء قدرت متمرکز حکومتی، جنبش سال‌های ۱۳۲۰ تا ۳۲ با هدف اصلاحات از پائین به ویژه اصلاح سیاسی و اقتصادی ایران ادامه یافت. ولی این تلاش‌ها باز با مداخله نیروهای خارجی و مدافعان سلطنت مطلقه با اجرای طرح کودتای نظامی خاتمه یافت. با شکست جنبش ملی و پیروزی کودتا گران، بار دیگر ایران وارد عرصه اصلاحات از بالا شد. محمد رضا شاه اصلاحات ساختاری رضا شاه را ادامه داد، و همانند

پدرش هرگز تن به اصلاحات سیاسی نداد. نا گزیر دیگر بار متفکران ایرانی به شیوه‌های اصلاحاتِ از پائین روی آوردند. حرکات پراکنده به جنبش وسیع ضد دیکتاتوری شاه بدل گردید، و با انقلاب ۱۳۵۷ سلطنت برای همیشه از تاریخ ایران حذف شد. اما تا رسیدن به حکومتی دمکراتیک راه درازی در پیش بود. ایران یکی از موانع اصلی اصلاح دستگاه سیاسی را کنار زد، ولی سد دیگر آن، یعنی روحانیت، با قبضه قدرت مطلق، مسیر پیشرفت و دمکراسی را مسدود کرد.

بنابراین، علیرغم، انقلاب و نابودی دستگاه سلطنت، دستگاه قدرت سیاسی در ایران اصلاح نشد، و از چاله ای به چاله ی دیگر افتاد. پیروان حکومت مشروعه، و مخالفان اصلاحات دمکراتیک و حقوق برابر شهروندی، قدرت سیاسی را درمهار مطلق خود گرفتند، و حتی برخی از دست آوردهای اصلاحی دوره پیشین، به ویژه در حوزه قوانین خانواده و حقوق مدنی را وارونه کردند، ونظام حقوقی جدیدی را بر جامعه تحمیل نمودند که در مواردی از قانون اساسی عصر مشروطیت نیز عقب تر است. این تجربه نشان داد که موانع اصلاحی نظام در ایران فقط سلطنت نبوده است.

اگر در آستانه انقلاب مشروطیت، محمد علی میرزا مجلس را به توپ بست، در دوره اخیر، روحانیت، مجلس ملی را، اسلامی و انحصاری کرد. دانشگاه‌ها و مراکز اطلاع رسانی را تعطیل و از استقلال علمی بیرون آورد، و بطور قانونی مردم را از حقوق شهروندی محروم نمود.

## اصلاحات از درون

در چنین شرایطی پس از یک دوره سرکوب‌های خونین و حذف نیروهای مخالف، بار دیگر تلاش های اصلاحی، این بار از درون نظام و مشارکت گسترده و غافگیر کننده مردم آغاز شد. این حرکت فقط از بالا نبود، زیرا قدرت اصلی در حاکمیت با هرگونه تحول اصلاحی مخالف

بوده است، و از پائین هم نبود، زیرا مردم فرصت نیافتند که نهادهای مدنی تحول به دمکراسی را بسازند و در قدرت سیاسی سهیم شوند و اصلاحات را بر حکومت تحمیل کنند. اما بر خلاف دوره‌های پیشین در آن از کاربرد خشونت هم خبری نبود. این تلاش اصلاحی توسط بخش‌هایی از درون حاکمیت که از قدرت حذف شده بودند، با گرایش به اصلاح نظام سیاسی ایران وبا مشارکت مردم، آغاز شد، ولی ۸ سال بعد به شکست انجامید. این شکست نا امیدی بیشتری برای اصلاح نظام از درون، به وجود آورد. ایران وارد عرصه دیگری از تحولات خود، یعنی اصلاحات از بیرون (جامعه مدنی)، شده است.

پرسش مهم این است که آیا جامعه پس از خسته شدن و قطع امید از اقدامات اصلاحی از بالا، پائین، و درون، و با توجه به دگرگونی‌های فراوانی که در بافت زیربنایی و روبنایی جامعه ایران طی این سالیان رخ داده است، و دگرگونی جهانی، و مرز بندی با روش‌های انقلابی و خشونت بار، اصلاحات چگونه ادامه خواهد یافت؟ آیا اقدامات اصلاح نظام سیاسی ایران در آینده وجه اشتراکی با تجارب پیشین خواهد داشت؟ و یا شکل و محتوای نوینی به خود خواهد گرفت؟ این نوشته قصد پاسخ دادن به این پرسش‌ها را ندارد، بلکه صرفاً به دلایل شکست تلاش های اصلاحی دوره هشت ساله اخیر، اصلاحات از درون، خواهد پرداخت. ارزیابی از دلایل شکست می‌تواند زمینه ای باشد تا صاحب نظران در باره امکان ساخت نیازمندی‌های تحول به دمکراسی باز هم بیشتر اندیشه کنند. اما تجربه تاریخی آموخته است که اصلاحات نمی تواند محدود به یک راه و روش شود. بنابراین اگر راه اصلی اصلاحات از برون برگزیده می شود، نمی توان تلاش های اصلاحی از راه های دیگر را بی اهمیت شمرد.

## اصلاحات از بیرون

به طور خلاصه اگر مقصود از اصلاحات از بالا راضی و همراه کردن

حکومت گران به تغییرات ضروری همه جانبه برای تحول جامعه است، مقصود از اصلاحات از پائین، کاربرد روش انقلابی و براندازی حکومت گران مخالف و ضد اصلاحات است؛ مقصود اصلاحات از درون، همکاری و هم‌سویی بخش اصلاح گر حکومت با خواست‌های دمکراتیک مردم برای فشار آوردن به بخش دیگر حکومت در ایجاد تغییرات تدریجی است. مقصود از اصلاحات از بیرون و قطع امید از روش‌های فوق و ایجاد تحول در بافت و ساخت فرهنگی و مدنی جامعه برای ایجاد قدرت سازمان یافته مدنی و سرانجام وادار کردن حکومت از طریق فشار اجتماعی به تن دادن به آرای مردم از انتخابات دمکراتیک است.

## پایان طرح اصلاح حکومت دینی

شکست تلاش اصلاح حکومت دینی در ایران، به معنای پایان راهی است که از دوم خرداد آغاز شده بود. این تجربه نشان داد که امکان ایجاد دمکراسی از طریق اصلاح حکومت دینی بعید، و ادامه ی این راه بی ثمر است. از این پس طرح اصلی اجرای دمکراسی باید خارج از نظام دینی شکل بگیرد. نهاد دین خود سازنده دمکراسی نیست. در هیچ جامعه ای چنین نبوده است. زیرا فقه، اساس ساختار حقوقی دولت دینی، ظرفیت پذیرش نیازمندی‌های گسترده پدیده ی دنیای مدرن از جمله دمکراسی، حقوق برابر شهروندی و قوانین متغیر و نسبی را ندارد. برعکس، همان گونه که تجارب جوامع دیگر نشان داده است، رشد دمکراسی در ساختار و فرهنگ جامعه به نهاد دین نیز انتقال می‌یابد. تلاش سید محمد خاتمی برای ایجاد این ظرفیت و انعطاف در درون نظام فقهی به نتیجه ای نرسید. ولی بدون این آزمون نیز جامعه نمی‌توانست به سادگی به نتایج خلاف آن دست یابد. محتوای سیاست اصلاحات دولتی خواست مردم، و نیاز جامعه ی امروز ایران را برطرف نمی کرد، زیرا به اندازه ی کافی رادیکال نبود. این دلیل اصلی روی گردانی مردم از اصلاح‌طلبان، علیرغم پشتیبانی

شـورانگیز آنها در آغاز بود. نباید از نظر دور داشـت که آنچه خاتمی از آن پرهیز می کرد، تا دمکراسـی بسـازد، یعنی پرهیز از خشونت، ممکن است به تنهـا راه ممکـن برای تحولی بدل شـود کـه او در ذهن خـود پرورانده بود. آشـتی دادن و سنتز سـازی‌های او، مانند سـاخت دمکراسی اسلامی، برای نزدیـک کـردن ولایت فقیه بـا حقوق برابر شـهروندی نیز کارآیی نداشـت. خاتمـی نیـز اراده ی پیشـبرد خواسـت مـردم علیرغم میل فقها، و شکسـتن موانع فقهی را نداشت، و مصلح جدی دیگری که بخواهد همانند او با حفظ حکومـت روحانیت، نظام را اصلاح کنـد راه به جایی نخواهد برد. بنابراین طـرح اصلاح حکومت دینی از درون به پایان خود رسیده اسـت، مگر آنکه لوتری پیدا شـود کـه بنیاد فکری و فقهـی نظام دینی را از اسـاس دگرگون کند. مارتین لوتر (۱۵۴۶-۱۴۸۳)، کشـیش اصلاح‌طلب مسیحی، با شیطانی خواندن نظرات رهبران کلیسا، تعابیر نوین دینی خود را با منافع زمینی مردم و جامعه منطبق کرد.[۹]

---

۹-لوتر اصلاحات خود را با چسباندن تزهای نود و پنجگانه ی خود بر دروازه ی کلیسای ویتنبرگ آلمان علیه سوءاستفاده‌های پاپ ازاعتقادات مردم، از جمله اخاذی مأموران کلیسا از مردم در برابر ادعای واگذاری گوشه ای از خاک بهشت به آنها آغاز کرد. این حرکت به یک تحول انقلابی در سراسر اروپا و در بطن کلیسا بدل و در پی آن پروتستانتیسم زاده شد. آموزه لوتر توسط جان کالوین پی گرفته و آموزش داده شد. کالوین با بنا نهادن پنج اصل کالونیسم، یا "آموزه افتخار" راه نوینی را برای مسحیان باز نمود. هسته اصلی این اصول این است که خداوند قادر است همه را نجات دهد و نیازی به میانجیگری کلیسا نیست.

(۱)

# تفاوت برداشت اصلاح‌طلبان و مردم از اصلاحات

### پیش در آمد

اصلاح نهاد قدرت در ایران، ضرورت جامعه ی گذر کرده از گفتمان انقلاب، و گریزان از خشونت وجنگ، و ثمره ی حکومت جدا افتاده از مردم بود. پدیده ی ۲ خرداد ۷۶ به این خواست پاسخ داد، ولی نتوانست شکاف حکومت و جامعه را پر کند. با شکست اصلاحات این فاصله عمیق تر شد. اما طنز سیاسی که کمتر به آن توجه می‌شود این است که احزاب اصلی اصلاح‌طلب،- بانیان دولت جدید-پس از پیروزی بزرگ ۲ خرداد شکل گرفتند، و طنز دیگرآنکه این احزاب باوجود سلطه بر دو قوه از سه قوه ی حکومتی، و هزاران شوراهای شهر و روستا، و آرای بیسابقه ۷۸ درصدی مردم ایران در انتخاب رئیس جمهور، و شورو شوق جامعه ی ایرانی به ویژه نسل جوان برای تغییر، و استقبال بین المللی نتوانستند قدرت را حفظ کنند. چرا؟

وجود موانع ساختاری، از جمله نظام حقوقی، محدودیت‌های پرهزینه ای برای پروژه اصلاحات به وجود آورد؛ ولی عامل اصلی شکست اصلاح‌طلبان، بینشی بود. این مشکل بینشی به آنها اجازه نمی‌داد که موانع حقوقی را بپذیرند، و در پی رفع مشکلات ساختاری، و یا اتخاذ سیاست‌های درست و ضروری راهبردی و کاربردی باشند. اصلاح‌طلبان نمایندگی خواست جامعه در برابر حکومت غیر انتخابی را از دست دادند و تنها به حفظ نظام اندیشیدند. نبودِ استراتژی و برنامه طراحی شده ی شفاف

درازمدت و مرحله بندی شده، سبب شد که اصلاح‌طلبان در ادامه ی اشتباهات پی در پی خود تا آخرین نقطه ی سراشیبی شکست، یعنی دفاع از هاشمی رفسنجانی، نماد بر جسته و چهره ی منفی نظام، در انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم، کسی که دیگر محبوبیت و اعتباری برایش باقی نمانده بود، پیش برونـد. اصلاح‌طلبان آخرین سرمایه‌های سیاسی خود را برای گرمی تنور کسی سوزانند که خود بزرگ ترین عامل بی اعتبار کردن او بودند. شاید این نیز سومین طنز سیاسی دوران اصلاحات، اوج بی برنامگی و اصول شکنی اصلاح‌طلبان بود.

در کنار آن، اشتباه محاسبه اصلاح‌طلبان مبنی بر همیشگی پنداشتن سیاست "انتخاب بد از بدتر"، سبب شد که رابطه ادامه ی قدرت خود را با انتظارات مردم جدی نگیرند.[۱۰] برعکس، تلاش عمده ی اصلاح‌طلبان مداراگری با جناح محافظه کار، و حفظ نظامی بود که مردم از آنها خسته و گریزان بودند. آنها درجه ی دوری مردم از جمهوری اسلامی را نشناختند، و هیچ گاه آن را ارزیابی نکردند. آنها دلایل رأی دادن گسترده مردم به خود را نیز نشناختند و همواره در توهم محبوبیت خود به سر بردند. به همین دلیل، اصلاح‌طلبان خواست‌های‌سیاسی و حقوقی اصلی ترین پایگاه اجتماعی خود، یعنی طبقات میانی و تحصیل کرده ی جامعه، زنان و جوانان را فراموش کردند، و اقدامی در جهت پاسخ گویی به خواست‌های اساسی این گروه‌ها، و سازماندهی تشکیلات مدنی و سیاسی آنها انجام ندادند. جلب رضایت این گروه‌ها، و شکل گیری اینگونه تشکل‌ها برای

---

۱۰- انتخاب بد از بدتر، امری است که با یک تفاوت اساسی در انتخابات تمام کشورها رخ می دهد. در کشورهای دیگر انتخاب بد از بدتر در آخرین مرحله ی رقابت انتخاباتی رخ می دهد که انتخاب کنندگان گزینه ای جز انتخاب میان دو کاندیدای باقی مانده از یک گذار دمکراتیک را ندارند. اما در ایران این پدیده از آغاز بر مردم تحمیل می شود. یعنی شورای نگهبان شانس انتخاب خوب از بد را از آغاز از مردم می گیرد و مردم را با گزینه ی بد از بدتر روبرو می کند. اصلاح طلبان این سیاست ضد دمکراتیک را مطلوب خود ارزیابی کردند، هیچگاه آن را محکوم نکردند و به مقابله با آن نپرداختند، بلکه تنها به حذف کاندیداهای خود معترض شدند.

تـداوم اصلاحات، بسـیج قشـرها و گروه‌های اجتماعی دیگـر از طریق این تشـکل‌ها، بـرای حفظ قـدرت اصلاح‌طلبان حیاتـی و اجتنـاب ناپذیر بود. افزون بر آن، اصلاح‌طلبان در اسـتفاده از ظرفیت مهم ایرانیان برون مرز نیز بکلی غافل ماندند.

## نقطه ی تضاد و تفاوت

اجـرای پروژه اصلاحات، از جمله دمکراسـی و شـعار "ایران برای همـه ی ایرانیان"، و پاسـخ بـه ذهنیت پراگماتیسـتی (عمـل گرایانه) وغیر ایدئولوژیـک جامعه، با سـاختار حقوقی نظام جمهوری اسـلامی در تضاد قـرار گرفت. امـا اصلاح‌طلبان کوشـیدند که میان پـروژه اصلاحات و این موانع سـاختاری، سـنتزی مانند "دمکراسـی اسـلامی"، یـا واژه مصلحتی، و خلـق السـاعه ی "جامعـة النبـی" به جـای جامعـه مدنی وعده داده شـده بسـازند که به سـرعت فراموش شـد. این سنتزهای سـاختگی مؤثر نبود. در سـر گردانی اجـرای طـرح اصلاحـات با اصـرار بر حفـظ سـاختار حقوقی نظام جمهوری اسـلامی، و ناتوانی در عملی کـردن وعده‌ها، مردم از تلاش بیهوده ی اصلاح‌طلبان خسـته و نا امید شـدند و از آنهـا فاصله گرفتند. اما اصلاح‌طلبـان بـه ایـن فاصله گیـری و پدیده ی بسـیار مهم نا امیـدی مردم اهمیت ندادند. درچنین شرایطی، تندرو ترین گروه‌های محافظه‌کار (دولت سـایه)، کـه از حمایت کامـل رهبری و روحانیت سـنتی برخـوردار بودند، برنامه‌های مسـتقل خود را پیش می‌بردند. آنها با استفاده از امکانات مالی، نظامی – امنیتی، قضایی و نهادهای دینی، و پشتیبانی پنهان و آشکار رهبری در کنار کاربرد خشونت، برنامه ی حساب شده ی نا کارآمد و ناتوان بودن اصلاحـات و اصلاح‌طلبـان را پیش بردند. در برابـر، اصلاح‌طلبان نه تنها از بسـیج وسـازماندهی نیروهـای خود غافل ماندنـد، حتی از حضـور آنها در صحنه سیاسـت و قدرت نیز نگران بودند. این دوگانگی، یعنی قدرت نمایی گـروه پنهان، و بی برنامه گی و تزلـزل دو قوه ی منتخب، به نا امیدی مردمی

که به اصلاح‌طلبان امید بسته بودند کمک کرد. دولت سایه با استفاده از ناامیدی مردم، و حتی عبور از محافظه کاران سنتی و راست، گام به گام تمام اهرم‌های قدرت، شوراها، مجلس و دولت را از کنترل اصلاح‌طلبان خارج ساخت. در توضیح رخ دادن چنین خطای بزرگی می‌توان گفت که این درست است که اجرای اصلاحات و حفظ قدرت برای اصلاح‌طلبان مهم بود، ولی برای آنها حفظ نظام مهم‌تر از این دو خواست، و حتی منافع ملی و آینده ی ایران بود. رمز اصلی شکست اصلاحات در این امر نهفته است. آنها معرفی، و مقابله با "دولت سایه"، یا گروه‌های سرخود را که مسبب بسیاری از مشکلات جامعه بودند، به سود نظام نمی‌دیدند و از کنار آن می‌گذشتند.

اگر این اصل هدف تمام اصلاح‌طلبان در نظر گرفته شود، نیازی به ادامه ی این نوشته نیست. ولی اصلاح‌طلبان یکدست نبودند، و هدف همه ی آنها آنچه گفته شد نبود. علیرضا علوی تبار می‌نویسد: " گروه‌های اصلاح‌طلب مضمون مشترکی از اصلاحات در ذهن نداشتند و گروه‌هایی مانند اصلاح‌طلبِ اصول‌گرا و اصلاح‌طلبانِ رادیکال در اصطلاح به وجود آمدند.»[۱۱] بنابراین، توضیح انتقادی آنچه گذشت، می‌تواند مورد توجه و شاید استفاده ی کسانی که از اصلاحات برداشت دیگری داشتند، قرار بگیرد.

در بطن خطای کلان مذکور، اشتباه "گروه پیشرو" اصلاح‌طلبان، وابسته کردن خود به مجموعه مدعیان اصلاح‌طلب، به ویژه محافظه کاران آنها و حتی پیروی از آنها بود. در حالی که میلیون‌های مردم پشتیبان اصلاحات واقعی بودند، نه شعارهای توخالی. آنها می‌بایست با جدایی روشن و شفاف از اصلاح‌طلبان محافظه کار، و تشکیل بلوک همفکر، منسجم، و سپس ایجاد جبهه بزرگ‌تر با متحدان غیرخودی، خارج از

---

۱۱-علیرضا رجایی، گفتمان مسلط جامعه ایران، ایسنا، ، ۰۶/۲۶/۰۲

http://www.isna.ir/Main/NewsView.aspx?ID=News-671908&Lang=P

حاکمیت، و پی گیری اصول و پلاتفرم سیاسی اعلام شده توسط خاتمی در فروردین ۷۶، جامعه بزرگ اصلاح‌طلب را نمایندگی و هدایت می کردند. نبض اصلاحات می‌بایست به جای جلب چند نظر و همکاری چند نماینده مجلس، در دل جامعه ۲۰ میلیونی مدافع اصلاحات می‌زد. با این سیاست، آن دسته از نمایندگان متزلزل مجلس، که گاه به میخ می کوبید و گاه به نعل، در می‌یافتند که برای ادامه عمر سیاسی خود راهی ندارد جز آنکه پاسخگوی خواسته‌های مردم باشند. اصلاح‌طلبان درنیافتند که انتخاب بسیاری از نمایندگان مجلس ششم نه از روی اعتقاد مردم به آنها، بلکه از روی ادعای اصلاح‌طلبی آنها، و مقابله با زورگویی جناح محافظه کار، و از روی ناچاری انجام می گرفت. تقلیل آرای آنها در انتخابات دوره هفتم مجلس تا حد یک دهم نشان داد که آنها اعتباری میان مردم نداشتند. اصلاح‌طلبان پیشرو می‌توانستند با جدا کردن صف خود از اصلاح‌طلبان عافیت جو، بخشی از آنها را به دنبال خود بکشانند، و بخش دیگر را منزوی و مطرود کنند. در این صورت مردم حتی اگر آنها شکست می‌خوردند، با این گروه می‌ماندند.

## مردم، اصلاح‌طلبان و احمدی نژاد

خواست کنشگران اصلی اصلاحات هم سو با خواست بسیاری از مردم، یعنی تغییر ساختار حاکم نبود. اصلاح‌طلبان به این خواست پاسخ ندادند. هشت سال بعد، مردم اجرای این خواست را در پی وعده‌های احمدی نژاد عملی پنداشتند. توده ی مردم چنین تصور می کردند که اگر خاتمی نتوانست خواست آنها را عملی کند، و هاشمی رفسنجانی، نماد شناخته شده و آزموده ی نظام نیز چنین نخواهد کرد، احمدی نژاد با شعار مقابله با فقر و فساد و تبعیض، و انتقاد از حکومت ۱۶ ساله ی گذشته، می‌خواهد چنین کند. آنچه اصلاح‌طلبان را به قدرت رسانده بود بازگویی خواست‌های به تاخیر افتاده جامعه، وعده اجرای آنها و پایان دادن به

نظامی بود که زندگی عادی را از مردم سلب کرده بود. ناتوانی آنها در عملی کردن خواستهای مردم باعث روگردانی ایشان از اصلاح‌طلبان شد. گزینش احمدی نژاد در برابر رفسنجانی نیز ناشی از تصور آنها از سیاستی بود که برخلاف سیاست ۱۶ ساله ی گذشته عمل خواهد کرد. بخش بزرگی از رأی دهندگان به احمدی نژاد تصور می کردند که او آنچه را خاتمی گفت و نکرد اجرا خواهد کرد. زیرا احمدی نژاد در روزهای پیش از انتخابات و بین دو رأی گیری دور اول و دوم، و پس از چند مصاحبه تلویزیونی علیه سیاستهای ۱۶ ساله ی جمهوری اسلامی، که مردم آن را علیه خامنه ای، رفسنجانی و خاتمی ارزیابی می کردند، موضع گیری کرد و این امر مورد استقبال مردم قرار گرفت. دکتر مصطفی معین، نامزد اصلی اصلاح طلبان درست بر خلاف این روند پیش رفت.

اما یک سوء تفاهم میان برداشت مردم و آنچه گروه احمدی نژاد تبلیغ می کرده است، وجود دارد. احمدی نژاد حکومت ۱۶ ساله را نفی کرد تا دوره ی پیش از آن را زنده کند. برداشت مردم این بود که او قصد دارد ورای سیاست رفسنجانی، خاتمی و خامنه ای عمل کند، و آنچه را آنها وعده دادند و نکردند عملی سازد. همین اشتباه سبب شد که او آرای مردمی را که شانس دیگری برایشان باقی نمانده بود بیشتر جلب کند. بنابراین، انتخاب غیرمنتظره ی احمدی نژاد و آرای بالای او، گذشته از روند تحمیلی و هدایت شده ی شورای نگهبان، و دخالت نیروهای نظامی –امنیتی در انتخابات، اینگونه قابل توضیح است. محمد رضا خاتمی در تحلیل خود از چرایی آرای ۱۷ میلیونی احمدی نژاد به درستی می گوید: "می گویند آقای احمدی نژاد ۱۶ سال را زیر سئوال برد. اتفاقاً مبنای تحلیل در انتخابات همین است. آقای احمدی نژاد وقتی ۱۶ سال را مردود می‌شمرند مردم احساس دیگری دارند. گمان می‌برند که آقای احمدی نژاد می‌خواهد که ساختار را به هم بریزد. این آن تحول است. معتقدم رأیی که به آقای احمدی نژاد داده شد اینطور نبود که مثلاً آقای هاشمی یا خاتمی نباشند و آقای احمدی نژاد باشد. رای به این بود که از این سیستمی که

مملکت را اداره می کند ما ناراضی هستیم" [۱۲] عباس عبدی نیز همین مفهوم را بیان داشته است. او می گوید: "توده مردم از نظام، آقای هاشمی را می فهمید، نه آقای احمدی نژاد را. اگر توده مردم میخواست به نظام رای دهد به هاشمی رای میداد. مهم نیست که توده مردم این را درست فهمیده یا اشتباه کرده است، ولی توده با این استنباط رای خود را به احمدی نژاد داد.» [۱۳] اما اصلاح‌طلبان این پیام را نگرفته بودند. برخلاف احمدی نژاد که حکومت ۱۶ ساله را زیر سئوال برد، معین اعلام کرده بود که می‌خواهد اصلاحات را به روال سابق و در ساختار قانون اساسی کنونی و حفظ نظام ادامه دهد، چیزی که مردم از آن سرخورده شده بودند و امید دگرگونی آن را داشتند. در یک عبارت، دکتر معین با این مواضع دیگر نماینده واقعی اکثریت مردم اصلاح‌طلب ایران نبود. او علیه پایگاه اجتماعی خود سخن می گفت. حتی بخشی از آرای چهار میلیونی جامعه به او نیز بیش از آنکه به سیاست او رای داده باشند، همانند گذشته، برای مقابله با قدرت گیری محافظه کاران به صندوق‌ها ریخته شد. ولی اکثریت بزرگی از رأی دهندگان به اصلاح‌طلبان این سیاست "انتخاب بد از بدتر" را که هنوز اصلاح‌طلبان روی آن حساب می کردند رها کردند، و حضور بدتر را، با همان محاسبات خود، ترجیح دادند. اصلاح‌طلبان هشدارهای منتقدین، و زنگ‌های خطری را که از چند سال پیش به صدا در آمده بود، پس از انتخاب احمدی نژاد شنیدند.

---

۱۲-محمد رضا خاتمی در مناظره ی چهار نفره- کرباسچی، دکتر یزدی، دکتر خاتمی، محمد قوچانی. نک.

http://www.peiknet.com/1384/08mordad/page/monazere03.htm

۱۳- گفت‌وگوی رضا خجسته‌رحیمی با عباس عبدی: اخراج از حاکمیت به جای خروج از حاکمیت.

http://raha.gooya.name/politics/archives/035328.php

(۲)

# موانع ساختارسیاسی اصلاحات

در بخش دوم گفته شد که چگونه بر داشت متفاوت مردم و اصلاح‌طلبان از اصلاحات، و تلاش متضاد و همزمان اصلاح نظام و حفظ ساختار کنونی نظام، سرانجام منجر به روی کار آمدن دولت احمدی نژاد شد. در این بخش ویژگی ساختارِ سیاسی، و در بخش چهارم ویژگی ساختارِ حقوقی آن شکست، و این پیروزی توضیح داده خواهد شد.

## ساختار نهاد قدرت

ساختار سیاسی قدرت درجمهوری اسلامی یکی از موانع اصلی اجرای طرح اصلاحات بود. بدون تغییر این ساختار پیروزی اصلاحات ممکن نبود. همین ساختار درعین حال با فرهنگی که خود تولید می کرد ، یا از مناسبات دینی حاکم بر آن تغذیه می‌نمود، سبب ساز رشد و پرورش "دولت سایه" در بطن نظام شد. به طوریکه به موازات افول و شکست اصلاح‌طلبان، دولت سایه گام به گام بالا آمد، علنی شد و کلیه ارکان حکومتی را تسخیر کرد. به عبارت دیگر اصلاح‌طلبان نتوانستند در زمانی که شرایطش فراهم بود ریشه‌های رشد "دولت سایه"، اهرم اصلی مقابله با اصلاحات، را بخشکانند. اهمیت بررسی نوع ساختارقدرت در آن است که می‌توان ریشه ی بسیاری از مشکلات جامعه را شناخت و راه حل‌های

اصولی و منطبق بر شرایط و چگونگی عبور از آن را پیدا کرد.

از سال ۱۳۵۷ ایران دو ساختار غیر طبقاتی بسیج و قدرت سیاسی، یعنی پوپولیستی، و کلاینتالیستی (حامی‌پروری) را تجربه کرده است. پوپولیسم (توده زدگی، تک رهبری و همه باهم)، پدیده ی جامعه ی در حال گذار، و محصول انقلاب توده وار، در نبودِ تشکل‌های حزبی است. این ساختار حکومت به رهبرآن، آیت الله خمینی، فرصت داد که برای یک دهه، از قدرت مطلق برتمام ارکان جامعه برخوردار شود. در این دوره دیکتاتوری اکثریت (توده‌ها) بر اقلیت درجامعه حاکم بود.

با درگذشت آقای خمینی، پوپولیسم جای خود را به سیستم حامی‌پروری داد. حامی‌پروری در ایران به چند دلیل به وجود آمد: نخست، ساختار چندمحوری مذهب شیعه (حضور و پذیرش مراجع چندگانه تقلید و استقلال آنها از یکدیگر). دوم، اقتصاد دولتی- رانتی وابسته به درآمد نفت. و سوم، انقلاب توده وار درجامعه ای بدون تشکیلات حزبی.[۱۴] این شرایط عامل پیدایش گروه‌های سرخود نظامی- امنیتی، سیاسی، مالی، و دینی رقیب و مستقل از دولت شد. برخی از این گروه‌ها در ادامه حیات خود به ارگان‌های اصلی قدرت نظام بدل شدند. این گروه‌ها ترکیبی از حامی و کارگزاران (پاترون و کلاینت) هستند که نمونه ی ساده آن حضور یک روحانی در یک مسجد (کمیته) و افراد بسیجی مسلحی است که تابع اوامر او بوده اند و در مقابل از نفوذ، قدرت و پشتیبانی او برای پیشبرد کارهایشان برخوردار می‌شدند.

---

۱۴- نه تنها نهادهای انقلابی در ایران پس از انقلاب به وجود آمدند، بلکه محتوای اسلامی انقلاب نیز ماه‌ها پس از وقوع آن رخ داد. پیش از انقلاب هیچگاه بر سر محدودیت‌هایی که نام اسلامی گرفت بحث و گفتگو نشده بود. تشکیل کابینه ی موقت با اعضای آن باگرایش‌های لیبرالی، و برخورد آن به جامعه، گویای این ادعا است. برای اسلامی کردن انقلاب و جامعه می بایست کابینه موقت و حتی شورای انقلاب کنار گذاشته شوند. این روند تا آنجا پیش رفت که حتی کابینه موقت و برخی از اعضای شورای انقلاب برچسب ضد انقلاب خوردند و افرادی از آنها نیز تحت پیگرد قرار گرفتند و زندانی شدند.

اگر چه این گروه‌ها و منابع متعدد قدرت و مرجعیت از آغاز انقلاب وجود داشتند، ولی حضور بی رقیب رهبری خمینی، فضایی برای مانور آنها خارج از اراده او باقی نمی گذاشت، مگر آنکه آنچه آنها خارج از دستور خمینی انجام می‌دادند، با خواست و اراده ی او نیز هم خوانی داشت. برای مثال می‌توان به اشغال سفارت آمریکا در تهران و حمله به دانشگاه‌ها در سال‌های ۵۹-۶۰ اشاره کرد. افزون بر آن، این گروه‌ها از آغاز خود را حامی انقلاب اسلامی می‌دانستند، و به نام اسلام، مستضعفین (توده‌ها)، و دفاع از انقلاب عمل می کردند. بنابراین، کمتر کسی می‌توانست مانع فعالیت‌های آنها بشود. برای مثال دولت مهندس بازرگان قادر نبود که از عملیات غیرقانونی و خشونت بار این گروه‌ها جلوگیری کند. گروه موسوم به خطِ امام با حامیگری موسوی خوئینی‌ها علیرغم خواست و اراده ی دولت بازرگان، سفارت آمریکا را اشغال و دیپلومات‌های آمریکایی را به گروگان گرفت. خوئینی‌ها با دریافت تأیید خمینی، دانشجویانی را که برنامه ی اشغال سفارت را از پیش طرح ریزی کرده بودند زیر چتر حمایت خود گرفت. موسوی خوئینی‌ها خود در آن زمان پاترون قدرتمندی بود.[۱۵] ولی همانگونه که اشاره کردم در دروه ی زمامداری مطلق آقای خمینی کسی نمی‌توانست برنامه ای را که با خواسته ی او هم خوانی نداشت پیش ببرد. ابزار و اهرم پیشبرد این خواست تهییج و تحریک احساسات توده‌ها بود. صدها گروه بزرگ و کوچک از این نوع در گوشه و کنار کشور به عملیات سرخودِ نظامی، امنیتی، سیاسی، مالی و دینی مشغول بودند و کم کم به بخشی ازبدنه ی تفکیک ناپذیر نظام جمهوری اسلامی بدل شدند. ائمه ی جمعه نمونه ی دیگری از این گروه‌های کلاینتالیستی بودند که نمایندگان اصلی دولت در شهرها مانند استانداران و فرمانداران حریف اراده مستقل و بی پاسخگوی آنها نبودند. بسیج پوپولیستی عامل

۱۵-برای آشنایی با پیشینه ی موسوی خوئینی‌ها نک. دکتر محمد ملکی، آقای موسوی‌خوئینی‌ها مقصر شمایید نه دانشجویان،
http://www.iran-emrooz.net/index.php?/politic2/more/6361/

سرکوب نیروهای مخالف نیز بود. همین نظم حاکم بر نظام، دولت منتخب بنی صدر را هم با بن بست و سقوط روبرو ساخت. در دوره ی بعد برخی از این گروهها زیر چتر حمایت نیروهای نظامی – امنیتی، و قضایی خواست خود را به فعالیت‌های مالی معطوف کردند. بر پایی اسکله ی دریایی برای واردات وصادرات کالای خارج از کنترل دولت، و گروه‌های موسوم به مافیای نفتی از این نمونه‌ها هستند.[۱۶] محسن بهرامی، رئیس کل سازمان بازرگانی تعداد اسکله‌های غیر قانونی را در سال ۲۰۰۵، بیش از ۲۰۰، و سردار ایوبی، مدیر کل مبازره با کالاهای قاچاق، حجم معاملات غیر قانونی را ۹٫۵ میلیارد دلار در سال برآورد کرده است.[۱۷]

بنابراین، ساخت قدرت در ایران دراین دوره به جای لایه‌های افقی طبقات اجتماعی، از ستون‌های عمودی گروه‌های حامی‌پرور خودسر که مستقل از یکدیگر ودولت قرار داشتند، تشکیل می شد. این ساختار که تا به امروز با جابه جایی‌هایی ادامه یافته است، از یک سو مانع بزرگی در راه اجرای اصلاحاتی بود که به حکومت قانون و تبعیت از دولت منتخب و مرکزی و امنیت نیاز داشت، و از سوی دیگر زمینه ی رشد وپرورش دولت سایه را فراهم آورد.[۱۸] زیرا دولت سایه توانست خارج از کنترل

---

۱۶-برای نمونه نک. به جلال یعقوبی، ظهور طبقه جدید: رد پای مافیای نفتی، روز آن لاین، ۲۲ دی ۱۳۸۴. سایت زیر.
http://www.roozonline.com/02article/013311.shtml

۱۷-محسن بهرامی، اسکله‌های نامرئی و کالاهای قاچاق مرئی، گزارش ویژه ی اقتصادی. به سایت زیر نک.
http://jomhouri.com/a/03art/0011643.php

۱۸- نگارنده مقالات متعدی درباره سیستم کلاینتالیستی نوشته است که علاقه مندان به شناخت جزئیات این سیستم می‌توانند به آنها مراجعه کنند. اولین مقاله من در باره کلاینتالیسم یا حامی پروری در ماهنامه ایران فردا شماره ۴۴، سال ۱۳۷۷، و آخرین مطلب دراین زمینه به زبان انگلیسی در مجله
The Journal of The Third World Quarterly, Vol.26 (8)2005, December 2005.
چاپ شده است.

دولت منتخب، از امکانات وسیع مالی، نظامی – امنیتی و قضایی برخوردار شود، بی آنکه پاسخگوی عملکردهای خویش باشد. درست برعکس، هرچه فعالیت این گروه ها زیاد تر می شد از اعتبار دولت منتخب کاسته می گردید. پس از قدرت گیری اصلاح‌طلبان، منافع محافظه کاران و نهاد رهبری ایجاب می کرد که از این گروه‌های سرخود و بحران زا پشتیبانی کنند. خاتمی توان و اراده ی لازم برای پایان دادن به این وضعیت را که به طور طبیعی به بی قانونی، هرج و مرج و فساد مالی، سیاسی و بی عدالتی می‌انجامد، نداشت. او از گروه‌ها یی که هر ۹ روز یک بار برای دولت او بحران می‌آفرینند سخن گفت، ولی از اینکه به ملت بگوید این گروه های بحران زا چه کسانی هستند، از کجا حمایت می‌شوند، و این بحران‌ها کدامند، خود داری کرد.

## ارزیابی خوش بینانه

نگارنده با ارزیابی خوش بینانه ای که از دولت اصلاح‌طلب داشت، تصور می کرد که آغاز ریاست جمهوری سید محمد خاتمی، پایان عمر سیستم حامی‌پروری در ایران خواهد بود. من این خوش بینی را که از پلاتفرم انتخاباتی خاتمی و گفتارها و کردارش در دو سال اول دولت او، و حمایت گسترده ی مردم از اصلاحات دریافت کرده بودم، در چند مقاله بازتاب دادم. اما به دلایلی که در این نوشته آورده ام این امر تحقق نیافت، و حامی‌پروری، یعنی فعالیت گروه‌های سرخود، و مستقل از دولت منتخب ادامه یافت. حضور سیستم حامی‌پروری و ویژ گی‌های آن را فرامرز اعتمادی، یک شهروند عادی و دست فروش پارچه‌های چادری در بازار تهران، در گرما گرم روزهای انتخابات دوره ی نهم ریاست جمهوری، در مصاحبه ای با خبرنگار روزنامه ی معروف واشنگتن پست، چاپ آمریکا، با زبانی ساده، ولی بسیار گویا در پاسخ پرسش خبرنگار اینگونه بیان کرده است: "کسب و کار خوب نیست، مگر آنکه از رانت حکومتی

برخوردار باشی، و یا آقازاده باشی" او اضافه می کند: "در گذشته ما یک شاه داشتیم و حالا هزار تا داریم".[۱۹] این شهروند بر اساس تجربه خود در بیانی ساده و استعاره ای، سه وجه از سیستم حامی‌پروری را در ایران بیان کرده است. رانت خواری، وابستگی به مراکز قدرت پنهان، و وجود مراکز متعدد تصمیم گیری، به جای ارگان‌های رسمی یک دولت مرکزی و قانونی. حتی قدرت رهبر نیز که در قانون اساسی ورای تمام ارگان‌ها و نهادهای حکومتی نهاده شده است، برای حفظ قدرت و موقعیت خود ناچار است که حوزه قدرت و فعالیت‌های این گروه‌ها را که گاهی با نام دفاع از ولی فقیه، اسلام و انقلاب به فساد، دزدی و جرم و جنایت نیز کشیده می‌شود بپذیرد و در برابر آنها واکنشی نشان ندهد. به عبارت دیگر، قدرت مطلق رهبری به ادامه فعالیت‌های غیر قانونی این گروه‌های دینی، نظامی، و مالی که به نام اسلام وانقلاب عمل می کنند، نیز وابسته بوده است. این از ویژگی‌های ساختار نظام جمهوری اسلامی است.

## اصلاحات و حامی‌گرایی

طرح اصلاحات بدون پایان بخشیدن به حیات این گروها، به ویژه گروهای نظامی- امنیتی و قضایی آنها ممکن نبود. اما مخالفان اصلاحات از بیت رهبری گرفته تا مراجع سنتی حوزه‌های علمیه و انصار حزب الله فعال در خیابان‌ها درمخالفت با اصلاحات هم داستان شدند، و این ساختار سیاسی نظام را تقویت کردند، زیرا منافع همه ی این جریان‌ها به نوعی با ادامه این ساختار تأمین می شد. اما این ساختار با توسعه جامعه ایران مغایر است. پس از پیروزی اصلاح‌طلبان، محافظه کاران و ارگان‌های حکومتی آنها، از کارکرد سیستم حامی‌پروری، یعنی عملیات سرخود و خارج از کنترل دولت مرکزی، حداقل در دو زمینه، یکی تخریب کار دولت منتخب و بحران آفرینی و ناکارآمد نشان دادن آن، و دیگری سرکوب نیروهای

19 Vick, Karl, Class Is Pivotal in Iran Runoff, Washington Post Foreign Service, Friday, June 24, 2005; A20.

پشتیبان اصلاحات و در گیر کردن آنها درعملیات تدافعی مستمر، استقبال کردند و بسیاری از این گروه‌ها را زیر چتر حمایت خود گرفتند.[۲۰] اصلاح‌طلبانِ محافظه‌کار نیزهر جا که حفظ نظام در میان بود عملیات این گروه‌ها را نادیده گرفتند. مثال روشن آن عدم پی گیری تعقیب مسببان اصلی قتل‌های زنجیره ای، ماجرای کوی دانشگاه تهران و تبریز، و پروژه ترور سعید حجاریان، حمله فیزیکی به عبدالله نوری وزیر کشورِ وقت و فعالیت گروه‌های موسوم به مافیای نفتی و تجارت جهانی است.

آمار و ارقام اقتصادی نیز نشان می‌دهد که چگونه با تکیه بر اقتصاد تجارتی، به جای اقتصاد تولیدی نظام جمهوری اسلامی ، میلیاردها دلار از درآمد نفت به طور مستقیم یا غیر مستقیم به حساب گروه‌های در گیر در معاملات نفتی، و واردات کالا واریز شده است. بدین ترتیب قابل پیش بینی است که هر قدر درآمد دولت از فروش نفت بالاتر رود، میزان واردات کالا نیز افزایش خواهد یافت.این ناشی از سرشت اقتصاد تجارتی ایران است. این روند در دوره ی خاتمی باز هم افزایش یافت. او برای پایان بخشیدن به حضور و فعالیت‌های مخل و زیان بخش آنها دست به هیچ اقدامی جدی نزد. آن طور که سعید لیلاز می‌نویسد " تنها در مدت ۸ سال ارزش واردات کالا به کشور از حدود ۱۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۶ به حدود ۴۰ میلیارد در سال ۱۳۸۴ رسیده است‌ک با احتساب خالص واردات خدمات به حدود ۴۵ میلیارد دلار-۴ برابر- بالغ می‌شود.»[۲۱] البته نباید نادیده گرفت حجم واردات در آخرین سال ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی حدود ۲۴ میلیارد دلار بود و کوشش سنجیده ی نوربخش، رئیس بانک مرکزی این

---

۲۰-خاتمی در یکی از سخنرانی‌های خود گفته بود که جریانات مخالف هر ۹ روز یک بحران می‌آفرینند. در واقع این بحران‌ها توسط این گروه‌های سرخود و برخی برای نشان دادن ناکارآمدی دولت اصلاحات انجام می گرفت و از طرف جناح رقیب نیز پنهان و آشکار حمایت می شد.

۲۱-سعید لیلاز، شکل واقعی جهانی سازی، سایت امروز، ۱۳۸۴/۱۰/۲۶. نک.
http://www.emrouz.info/archives/2006/01/00219_9.php

مبلغ را به ۱۲ میلیارد دلار کاهش داد. بنابراین، پایه قرار دادن ۱۲ میلیارد دلار برای شروع دوره خاتمی دقیق نیست. رشد حجم واردات در دوره ی خاتمی اگر چه ناشی از افزایش قیمت نفت و بالا رفتن در آمد ایران رخ داد، ولی دو واقعیت را نیز بیان می کند: نخست غلبه روز افزون تجارت در اقتصاد ایران، و دوم افزایش وابستگی به در آمد نفت. بدین ترتیب قابل پیش بینی است که هر قدر درآمد دولت از فروش نفت بالا تر رود، میزان واردات کالا نیز افزایش خواهد یافت. این ناشی از سرشت اقتصاد تجارتی ایران است. گروه‌های کلاینتالیستی با استفاده از امتیازهای ویژه باپوشش‌های حکومتی و دینی، در عرصه ی تجارت کالا بسیار فعال بوده اند. منابع غیررسمی میزان معاملات تجارتی خارج از کنترل دولت را ۶۰٪ کل واردات برآورد می کنند. این رقم را نمی‌توان خالی از مبالغه دانست. ولی به هر حال این ویژگی بخش دیگری از ساختارقدرت را در ایران تشکیل می‌داده است که در شکست اصلاحات نقش داشت، زیرا این عامل از جمله سبب نقدینگی بالا، تورم و بیکاری مفرط بوده است. ادامه ی تورم ۱۵ در صدی و نرخ بیکاری بالای ۱۸ در صد ی در دوره اصلاحات عوارض طبیعی این ساختاراست که به نارضایتی بیشتر مردم از اصلاح‌طلبان انجامید. نارضایتی که محمود احمدی نژاد برای جلب آرای مردم در انتخابات، با شعار بردن پول نفت بر سر سفره های مردم از آن بهره گرفت.

افزون بر این، حضور نهادهای قدرتمندی چون"بنیاد مستضعفین"، و "کمیته ی امداد امام» با بودجه و درآمدهای چند میلیارد دلاری و پوشش وسیع توده ای خارج از کنترل دولت، و به طورعمده در خدمت محافظه کاران، از جمله دیگر موانع ساختاری اصلاحات بوده است که نظام حقوقی جمهوری اسلامی نقشی برای دولت منتخب در پاسخگو کردن آنها نداشته و ندارد. این دو نمونه از جمله بزرگ ترین و مهم ترین تشکل‌های کلاینتالیستی در کنار تشکل‌های نظامی - امنیتی در ایران هستند. دولت احمدی نژاد ممکن است بتواند اینگونه نهاد را زیر کنترل خود درآورد، زیرا برخلاف دولت خاتمی، ازپشتیبانی نیروهای نظامی –

امنیتی مهم تری برخوردار است، و سرشت غیر اصلاحی دولت او اینگونه نهادها را نگران از دست دادن امتیازهای خود نمی کند. به عبارت دیگر، دولت جدید، ضمن حذف برخی از گروههای مافیای مالی، آنچه را در نهان انجام می گرفت به بخشی از برنامه‌های رسمی دولت تبدیل خواهد کرد. کما اینکه سرکوب هایی که در دوره ی خاتمی توسط گروه های حزب الله انجام می گرفت، در دوره ی احمدی نژاد توسط نیروی انتظامی انجام می گیرد.

## آیا جمهوری اسلامی رژیمی سلطانی است؟

### نقدی بر نظریه ی حجاریان-گنجی

در مورد ساخت قدرت سیاسی در ایران نظرات یکسانی وجود ندارد. در حالی که این نوشته ساختارقدرت سیاسی را در ایران کلاینتالیستی یا "حامی گرایی" (قدرت خیمه ای) می‌داند، کسان دیگری چون سعید حجاریان و اکبر گنجی این ساخت را رژیم سلطانی می‌خوانند.[۲۲] اگرچه بدیل پیشنهادی آنها برای گذار به دمکراسی یکسان نیست، ولی هیچ کدام با واقعیت ایران خوانایی ندارد.

---

۲۲- نک. اکبر گنجی، مانیفست جمهوری‌خواهی، دفتر دوم، تحریم انتخابات ریاست جمهوری، گامی به سوی دموکراسی و جامعه ی باز، اردیبهشت ۱۳۸۴ زندان اوین.
http://www.tabja.com/persish/maghalat/jumhori/naghd/Naghde-Jumhori/5-5/ganji.htm.

برای نظر سعید حجاریان نک. تکالیف معوقه ی مشروطه (متن کامل)، سایت امروز، ۱۳۸۵/۰۵/۲۱.

http://roozonline.com/05newspapers/009865.shtml

و سعید حجاریان، مشروطیت، سلطانیسم و مشروعیت، ۹ شهریور ۱۳۸۴، روز آن لاین.
http://roozonline.com/05newspapers/009865.shtml

## طرح نظری

نظام سلطانی نام دیگری از استبداد شرقی است که ماکس وبر برای نشان دادن تفاوت نظام‌های سیاسی در شرق به کار گرفت. وبر ویژگی برجسته ی این نظام سیاسی را در قدرت پاتریمونیالیسم یا شه پدری توصیف می کند.[۲۳] سلطانیسم نوعی نظام شه پدری است. یا "سلطانیسم حالت افراطی پاتریمونیالیسم است".[۲۴] زمانی که قدرت شه پدر (جائی که شاه خود را پدر مردم می‌خواند) بر خودکامگی کامل استوار است، وبر آن را سلطانیسم می‌خواند.[۲۵] سلطان بر همه ی امور و تمام خدمه حکومتی چیرگی فردی دارد. در این رژیم، سلطان، به عنوان قدرت خودکامه، از هرگونه محدودیت‌های سنت رایج آزاد است.[۲۶] رینهارد بندیکس، مفسر آثار ماکس وبر، در توضیح نظر وی، سلطانیسم را نظامی می‌داند که استبداد فردی به طور افراطی بر آن حاکم است.[۲۷] به همان سان، حاکم به نیروی نظامی خود وابسته است. به طوریکه سلطان هرچه بیشتر از نیروی نظامی خود برای تابع کردن مردم استفاده می کند به همان نسبت به نیروی نظامی برای حفظ حاکمیت خود وابسته می‌شود.[۲۸] پس وابستگی حاکم به نیروهای نظامی، یکی دیگر از ویژگی‌های نظام سلطانی است. همین وابستگی به نیروی نظامی سبب می‌شود که سلطان در شرایط بد اقتصادی، به ناچار در ازای خدمت نیروهای نظامی، به آنها زمین واگذار کند. واگذاری زمین به خدمه ی خود رژیم شه پدری را به فئودالیسم نزدیک می کند.[۲۹] بدین ترتیب،

---

23- Max Weber, Economy & Society, University of California Press, Berkeley, 1978.

۲۴-علی رضا ازغندی، جامعه شناسی سیاسی ایران(۲)،
http://www.bashgah .net/modules.php?name=News&file=article&sid=12128

25-Bryan S. Turner, Weber and Islam, London: Routledge & Kegan Paul, 1978, p. 81.

26- Max Weber, Ibid. (پیشین)

27-Reinhard Bendix, Max Weber: An Intellectual Portrait, Berkeley: University of California Press, 1977.

28- Bryan S. Turner, Weber and Islam: A Critical Study, London: Routledge & Kegan Paul, 1974. Also see R Bendix, op cited.

29-Ibid

خدمه نظامی سلطان به زمین داران بدل می گردند. رینهارد بندیکس این تحول را "فئودالیسم اسلامی" می خواند. در توصیف نظری رژیم سلطانی، ماکس وبر می‌نویسند که تمام افراد، گروه‌ها و نهادها به طور دائم مورد تجاوز مطلق اراده ی سلطان قرار می گیرند. این رژیم از خرد برخوردار نیست.[۳۰] سلاطین غزنوی و سلجوقی در سده‌ی ۱۰ تا ۱۲ میلادی در ایران نمونه‌های رژیم سلطانیسم هستند. بر خلاف خلافت، سلطانیسم رژیمی سکولار بوده است. سلطان واژه‌ای عربی است که وبر همان گونه از آن استفاده کرده است.

به طور کلی، "سلطانیسم سیستمی سیاسی است که تمام تصمیم‌های اصلی بر اساس اراده ی کاملاً خود سرانه ی شخص فرمانروا اتخاذ می‌شود."[۳۱] آیا در جمهوری اسلامی تمام تصمیم‌های اصلی کاملا خودسرانه توسط رهبر اتخاذ می‌شود، یا این حق را قانون اساسی به او واگذار کرده است؟ واقعیت این است که قانون اساسی جمهوری اسلامی به رهبر حقوق نامحدود داده است. او کمتر خودسرانه و بیشتر بر اساس قدرتی که قانون اساسی به او واگذار کرده است، عمل می کند. این وضعیت با سلطانیسم یکی نیست. اکبر گنجی در توضیح نظرخود درباره سلطانی بودن رژیم ایران می‌نویسد:

"رژیم های غیردموکراتیك انواع گوناگونی دارند. از یك منظر، این نوع رژیم ها، به دیکتاتوری های نظامی، حزبی و شخصی تقسیم می‌شوند. در دیکتاتوری نظامی، ارتش حکومت می کند. در دیکتاتوری های حزبی، یك حزب مسلط (کمونیستی، فاشیستی، ناسیونالیستی و...) حکومت می کند. در حکومت شخصی، حاکم از میزان یا درجه‌ای از خودسرانگی برخوردار است که به خودکامگی می‌انجامد. این وضعیت را ماکس وبر سلطانیسم (Sultanism) می‌نامد. سلطانیسم نظامی است که در آن حاکم از

30- Max Weber, op cited.

31- Max Weber, نقل از کتاب Bryan S. Turner. Op cited., p. 124.

حداکثر اختیارات و قوه ی صلاحدید امور برخوردار است."[۳۲]

گنجی در اینجا روشن نکرده است که حاکم در رژیم سلطانی با تکیه برچه اهرمی حکومت می کند. آن چنان که در بالا اشاره شد، ماکس وبر سلطانیسم را متکی به نیروی نظامی می خواند. بنابراین، باید نتیجه گرفت که در تقسیم بندی اکبر گنجی، تفاوتی میان سه نوع حکومت مورد اشاره او نیست، زیرا همه آنها به نیروی نظامی خود متکی هستند. دیکتاتوری‌های حزبی نیز به نیروی نظامی متکی هستند. اصولا رژیم دیکتاتوری جدا از نیروی نظامی معنی ندارد. اگر حاکمی قدرت تصمیم گیری خودسرانه دارد، و نیرویی وجود ندارد که مانع او شود، بدان معناست که قدرت اصلی، یعنی نیروی نظامی با او همراه است. تمام نمونه‌های رژیم سلطانی مورد اشاره ی حوان لینز و آلفرد استپن در دوره ی مدرن قدرت‌های نظامی هستند. (در صفحات زیردر باره آنها توضیح می‌دهم). گذشته از این سلطانی خواندن جمهوری اسلامی روش ویژه ای را برای گذار به دمکراسی که متفاوت با نام گذاری‌های دیگر باشد، به وجود نمی‌آورد.[۳۳] یعنی اگر شیوه ی پیشنهادی اکبر گنجی برای مقابله، یعنی نا فرمانی مدنی بتواند مردم را بسیج و سازماندهی کند و منجر به عقب نشینی حکومتگران گردد، سلطانی و غیرسلطانی خواندن رژیم تفاوتی به وجود نمی‌آورد. مگر آنکه معتقد باشیم که مردم در مقابله نا فرمانی مدنی خود، شخص رهبررا هدف قراردهند تا او را کنار بزنند. در این صورت فرض باید چنین باشد که با کنار رفتن رهبر، جامعه به دمکراسی گذر خواهد کرد. گنجی می‌نویسد:

---

۳۲-اکبر گنجی، مانیفست جمهوری خواهی، دفتر دوم، تحریم انتخابات ریاست‌جمهوری، گامی به سوی دموکراسی و جامعه ی باز، اردیبهشت ۱۳۸۴ زندان اوین.
http://www.tabja.com/persish/maghalat/jumhori/naghd/Naghde-Jumhori/5-5/ganji.htm

۳۳ من سعید حجاریان را در این رابطه مجزا می کنم. زیرا او، نه شیوه ی نافرمانی مدنی، بلکه الگوی تعدیل سلطانسیم به فئودالیسم مورد نظر وبر را به کار می گیرد که با شیوه ی گنجی متفاوت است.

"رژیم حاکم بر ایران دیکتاتوری شخصی است. فرایند گذار به دموکراسی در چنین نظامی، با دو نوع دیگر تفاوت دارد. این نوع گذار معمولاً از سوی جامعه‌شناسان، نوع ضد شخصی گذار (anti-Personalist transition type) نامیده می‌شود. این نوع گذار معمولاً مستلزم سرنگونی حاکمان شخصی است (مارکوس در فیلیپین، چائوشسکو در رومانی، استروراسز در پاراگوئه، صدام در عراق) یا مستلزم مرگ دیکتاتور شخصی است (فرانکو در اسپانیا)». [۳۴]
این الگوها و شیوه‌ی مبارزه‌ی آنها با ایران همخوانی ندارد، زیرا با فرض کنار زدن خامنه‌ای، رژیم جمهوری اسلامی به دمکراسی گذر نخواهد کرد.

## استفاده از نظریه سلطانیسم در دوره جدید

در دوره‌ی اخیر افرادی چون حوان لینز و آلفرد استپن نظریه‌ی سلطانیسم وبر را برای توضیح نظام سیاسی برخی رژیم های دیکتاتوری به کار گرفته اند.[۳۵] اما در کاربرد نظریه‌ی رژیم های سلطانی، آنها نمونه‌هایی را به دست می‌دهند که اولاً همه آنها با تعریف وبر مطابقت ندارند، و دوم شباهتی میان آنها و جمهوری اسلامی نیست که آقای گنجی به آنها استناد کرده اند. این نمونه‌ها شامل حکومت دوالیه (پدر و پسر) درهایتی، رافائل ترویوهو مولینا در جمهوری دومینیکن، ژان بدال بوکاسا در آفریقای مرکزی، مارکوس درفیلیپین، محمد رضا شاه در ایران، نیکلای چایشسکو در رومانی، کیم سونگ در کره‌ی شمالی است. اکبر گنجی جمهوری اسلامی را به این فهرست اضافه می کند. اگر چه لینز و استپن کتاب خود را در سال ۱۹۹۶، یعنی تقریبا ۱۷ سال پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی نوشته اند، آنها، برخلاف حجاریان و گنجی،

---

۳۴ اکبر گنجی، پیشین.
35Juan Linz & Alfered Stepan, Modern Nondemocratic Regimes in Problems of Democratic Transition & Consolidation, John Hopkins University Press, Baltimore, 1996.

جمهوری اسلامی را جزو رژیم های سلطانی به حساب نیاورده اند. در حالی که از رژیم محمدرضا شاه، بعنوان رژیم سلطانی نام برده اند. فروریزی رژیم شاه پس از فرار او از ایران نشان داد که رژیم پهلوی به الگوی سلطانیسم لینز و استپن شبیه بود، ولی نه به الگوی سلطانیسم وبر.

اما یکی پنداشتن ساختارقدرت سیاسی جمهوری اسلامی با رژیم شاه اشتباه بزرگی است. شک نیست که در هر دو رژیم ویژگی‌هایی از سلطانیسم، ازجمله خودکامگی فردی وجود دارد، ولی تفاوت‌های بسیاری میان این رژیم ها، و نمونه‌های ارائه شده ی لینز و استپن به چشم می‌خورد. این تفاوت‌ها آنها را از یکدیگر، و به درجات مختلف جمهوری اسلامی را از رژیم سلطانی جدا می‌سازد. به نظر نگارنده حتی کاربرد واژه ی رژیم سلطانی برای برخی از نمونه‌های ارائه شده ی لینز و استپن نیز دقیق نیست. مانند ایدئولوژیک بودن رژیم سوسیالیستی و قدرت حزب کمونیست در کره شمالی، و وابستگی شدید سیاسی دولت‌های چون ترویوهو، و مارکوس به قدرت خارجی. درواقع بخشی از این خودکامگی و دوام رژیم آنها زائیده ی وابستگی شدید آنها به قدرت‌های خارجی بود. درجه وابستگی این رژیم ها به آمریکا به اندازه ای بود که با قطع آن، این رژیم ها دوام نیاوردند. دولت آمریکا خود، ترویوهو در دومینیکن را دیکتاتوری وحشتناک می‌دانست. با وجود این به دلیل منافع خود او را پشتیبانی می کرد. وزیر امور خارجه آمریکا واژه ی حرامزاده را در باره ی او به کار می گرفت، ولی خشونت وحشت زای حکومت او را، زیر عنوان این که "او آدم حرامزاده ای است، ولی او حرامزاده ی ماست"، توجیه می کرد.[۳۶]

برخلاف این موارد، رمزچیرگی قدرت فردی سلطان بر جامعه، نه توهم ایدئولوژیک توده‌ها، یا نفوذ و پشتیبانی قدرت خارجی، بلکه نیروی

36Although many Americans did not like Trujillo>s strong arm tactics, after World War II many Cold-War politicians in the US supported Trujillo as a leading Latin American anti-communist. US Secretary of State Cordell Hull summed up this attitude when he said of Trujillo, « He may be a son-of-a-bitch, but he is our son-of-a-bitch.») Dave Forrest at James Logan High School, The Dominican Dictator: Rafael Trujillo, http://www.jlhs.nhusd.k12.ca.us/Classes/Social_Science/Latin_America/Dominican_Republic.html).

نظامی اوست. شک نیست که در نمونه‌های ارائه شده نقش نیروی نظامی در حفظ رژیم تعیین کننده بوده است. آیا جمهوری اسلامی نیز چنین است؟ من در مقاله‌ای جداگانه روند دگرگونی ساختار حامی گرایی را به نظامی گری یا قدرت گیری روز افزون سپاه پاسداران در ایران توضیح داده ام.[۳۷] اما علیرغم این تحول، نمی‌توان ادامه ی حیات نظام جمهوری اسلامی را به یک عامل نظامی وابسته دانست. این ساده کردن پیچیدگی نظامی است که قادر است با استفاده از ابزار و اهرم‌های متعدد در انتخابات ریاست جمهوری بیش از ۵۰ در صد مردم را به پای صندوق‌های رأی بکشاند، و تندروترین کاندیدای ضد اصلاحات را به کاخ ریاست جمهوری بفرستد، در کدام رژیم سلطانی انتخابات یا مجلس و قانون اساسی وجود داشت که سلطان براساس آن حکمرانی کند؟ برای روشن شدن تفاوت رژیم جمهوری اسلامی با نمونه‌هایی رژیم سلطانی که لینز و آستپن ارائه داده اند به توصیف مختصر آنها می‌پردازم.

## چگونگی گذار به دمکراسی در رژیم های "سلطانی"

قصد لینز و استپن نشان دادن چگونگی گذار ساختار رژیم های سلطانی به دمکراسی است، ولی نمونه‌هایی که آنها ارائه داده اند، همه یکسان نبودند و یکسان تغییر نکردند. در حالی که در فیلیپین رژیم مارکوس از طریق فشار آمریکا، انتخابات، و راهپیمایی گسترده خیابانی پی آمد آن، سقوط کرد و به نوعی دمکراسی دست یافت. در ایران رژیم شاه از طریق تغییر سیاست آمریکا درپشتیبانی از شاه، انقلاب توده‌ای و خونین و ضد سلطنتی حذف شد. ولی بر خلاف فیلیپین، پی آمد آن، نه دمکراسی، بلکه رژیم خود کامه ی دیگری بود. رژیم کره شمالی همچنان ایدئولوژیک، متمرکز، خودکامه و پا برجاست. رژیم چایشسکو باسقوط بلوک شرق و

37 Kazem Alamdari, The Power Structure of the Islamic Republic of Iran Transition from Populism to Clientelism, and Militarization of the Journal of the Third World Quarterly, Vol. 26, No. 8, pp 1285-1301, 2005, Published by Routledge, Taylor & Francis Group.

شورش ناگهانی مردم و همراهی ارتش با آنها به زیر کشیده شد.[۳۸] درواقع پیش از آنکه حذف چاپشسکو سبب سقوط رژیم شود، سقوط رژیم اش اورا نیز با خود برد. هر چند چاپشسکو جزو اقمار شوروی نبود، ولی فضای سیاسی آن روز اروپای شرقی، قدرت او را هم به زیر کشید. آیا شباهتی میان این نمونه‌ها با وضعیت ایران کنونی و رهبری آن وجود دارد؟ به توضیح بیشتری در زیر توجه کنید.

روی کار آمدن و سرنگونی برخی از رژیم ها ی مورد اشاره ی لینز و استپن، به‌نوعی با سیستم جهانی گره خورده بود. مانند تریوهو در دومینیکن، مارکوس درفیلیپین و دوالیه در هائیتی و شاه در ایران. در حالی که رژیم سلطانی قدرتی مستقل است. مارکوس که با کودتای نظامی درسال ۱۹۶۵ به قدرت رسیده بود و همواره پشتیبانی آمریکا را با خود داشت، با تغییر سیاست آمریکا پس از گسترش اقتصاد نئولیبرالیستی در دوره ی رونالد ریگان همراه با بسیاری دیگر از دیکتاتوری‌های نظامی در کشورهای آمریکای لاتین کنار گذاشته شد. بیشتر این رژیم ها با حمایت مستقیم سیاسی و نظامی آمریکا روی کار آمده و در قدرت مانده بودند. مارکوس از سال ۱۹۷۲، در عمل مدت ۱۴ سال حکومت نظامی خود را ادامه داد،[۳۹] ولی زیر فشار آمریکا در سال ۱۹۸۵ به انتخابات تن داد و خود را برنده اعلام کرد، اما به دلیل تقلب در انتخابات نیروهای مخالف که از پشتیبانی دولت آمریکا بر خوردار شده بودند، دست به مقاومت زدند که با حمایت کلیسای کاتولیک، و سرانجام پیوستن چند تن از فرماندهان ارتش، از

۳۸در آمریکای لاتین بسیاری از دیکتاتوری‌های نظامی با فشار دولت آمریکا تن به انتخابات دادند و کنار رفتند، بی آنکه شورش یا انقلابی در کار باشد. در تمام این موارد، قدرت خارجی، آمریکا، در تغییر آنها دست داشته است. در دوره‌ی گسترش اقتصاد بازار آزاد و تحمیل سیاست خصوصی سازی، آمریکا برای کنترل اقتصاد کشورهای آمریکای لاتین نیازی به دیکتاتورهای نظامی گوش به فرمان خود، مانند پینوشه نداشت.

۳۹-حکومت نظامی به طور قانونی در ۱۷ ژانویه ی ۱۹۸۱ خاتمه یافت، ولی در عمل مارکوس و همسرش، املدا، همچنان قدرت را تا سال ۱۹۸۶ در دست خود نگه داشتند.

جمله وزیردفاع، به مخالفان، مارکوس ناچار از کشور گریخت و رژیم او سقوط کرد.

در هایتی، بی بی دوک دوالیه که اقتصادش به درآمد صنعت توریسم وابسته بود، با گسترش بی سابقه ی بیماری ایدز، و در نتیجه توقف درآمد توریسم در اوایل دهه هشتاد میلادی، با بیکاری و بحران شدید اقتصادی روبرو شد. این بحران منجر به شورش‌های گسترده و غیر قابل کنترل و سرانجام گریختن بی بی دوالیه در سال ۱۹۸۶ از کشور گردید. دیکتاتوری ۳۰ ساله ی دوالیه از این شیوه و با افت وخیز فراوان و پادرمیانی دولت‌های خارجی به دمکراسی لرزان کنونی گذر کرده است.

در دومینیکن، ژنرال ترویوهو که با یک کودتا قدرت را به دست گرفته بود، پس از ۳۱ سال دیکتاتوری نظامی، در یک کودتای ناموفق علیه او در سال ۱۹۶۱ ترور شد، ولی پسرش، سیو داد ترویوهو بی درنگ جای او را گرفت. علیرغم حمایت شدید دولت آمریکا، دیکتاتوری او نیز دوام نیاورد و پس از ۵ ماه، او با سلاخی رهبران باقی مانده ی جنبش چپ، که در زندان بودند، با همکاری دولت آمریکا از کشور گریخت. این کشور از سال ۶۵ وارد عرصه انتخابات آزاد شد. تلاش برگشت نیروهای نظامی به قدرت در اواخر دهه ی ۷۰ با مخالفت شدید جیمی کارتر، رئیس جمهور آمریکا، ناموفق ماند. دولت کنونی نتیجه ی چند دوره انتخابات آزاد است.

در آفریقای مرکزی نیز پس از استقلال در سال ۱۹۶۰، سرهنگ ژان بدال بوکاسا با یک کودتای نظامی در سال ۱۹۶۶ دیکتاتوری نظامی را بر کشور تحمیل نمود و خود را رئیس جمهور همیشگی خواند. دیکتاتوری او نیز از طریق کودتایی غیرخونین با دخالت مستقیم ارتش فرانسه ساقط شد، و بوکاسا از کشور گریخت. در سال ۱۹۸۱ سیستم چند حزبی قدرت را به دست گرفت. بوکاسا در سال ۱۹۸۸ به کشور بازگشت، ولی دستگیر، محاکمه و اعدام شد. اگر چه انتخابات در این کشور شیوه ی تعیین دولت است، ولی شورش‌های نظامی و کودتا همواره دولت‌های برگزیده را

تهدید می کند. به طوری که نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل هنوز در این کشور حضور دارند. آخرین کودتای ناموفق با کمک لیبی در سال ۲۰۰۱ رخ داد.

## الگوهای تغییر و گذار

با توجه به این تفاوت‌ها از جمله دخالت نیروهای خارجی، کودتاها و شورش‌های نظامی در حفظ یا حذف خشونت بار آنها، و گذار به دمکراسی‌های متفاوت، نیم بند و ناموفق در این کشورها از یکسو، و استراتژی غیر خشونت بار پیشنهادی مدافعان تز سلطانی بودن حکومت در ایران، از سوی دیگر، مشخص نیست که کدام کشور از نمونه‌های بالا که مورد اشاره ی گنجی هستند می‌توانند الگوی گذار برای ایران باشد.

الگوی گذار موفق در دو دهه ی گذشته را می‌توان به چهار نوع یعنی شورش‌های ناگهانی و درون پاشی در پی تحول در بلوک شرق، انتخابات در آمریکای لاتین با حضور احزاب و سندیکاهای کارگری و کارمندی، انقلابات مخملی در پی حذف حضور ارتش سرخ شوروی، و انقلاب نارنجی یک دوره پس از تحول اولیه در کشورهای بلوک شرق و شکل گیری احزاب و سازمان‌های جامعه ی مدنی غیر دولتی تقسیم نمود. در تمام این الگوها نیروهای خارجی به نوعی نقش ایفا کردند. باید روشن نمود که آیا چشم انداز تحول در ایران به هیچ یک از الگوهای بالا نزدیک است؟ اما این الگوها، با نمونه‌هایی که به نام رژیم سلطانی از آنها نام برده شد همخوانی ندارند. گذار از وضعیت کنونی نیز با توجه به ویژگی‌های جوامع یاد شده الگوی روشنی برای ایران به دست نمی‌دهد.

## خیمه قدرت

این ویژگی‌ها در مورد نظام ولایت فقیه در ایران که از بطن انقلاب

توده گرا، مناسبات دینی و سنتی، مراجع متعدد شیعی، رهبری فرهمند، و اقتصاد رانتی بیرون آمده است، صادق نیست. اما مهم تر از همه، نظام ولایت فقیه برخلاف رژیم های سلطانی شکل هرمی ندارد، بلکه شکل خیمه دارد، یعنی موجودیت این نظام نه برمحور یک فرد، یعنی سلطان، یا ولی فقیه، بلکه بر ستون‌های متعدد و موازی قدرت استوار است. به عبارت دیگر، این ستون‌های موازی در عین رقابت و تضاد و همکاری با یکدیگر، خود صاحب قدرت اند، از درآمد هنگفت نفت به طور مستقیم و غیر مستقیم و امتیازهای دیگر بهره می‌برند، و مراقب حفظ نظام اند. نقش ولی فقیه بیشتر تقسیم منابع قدرت میان افراد جناح خود است. سید محمدخاتمی با تمام وعده‌هایی که داده بود، و اختلاف سلیقه ای که بامحافظه کاران داشت، زمانی که احساس کرد ادامه ی اصلاحات می‌تواند به نفی نظام ولایت فقیه بیانجامد، با بهانه‌های دمکراسی اسلامی و جامعه النبی به جای جامعه ی مدنی، از اصلاحات دوری جست، و به طور علنی وظیفه ی خود را حفظ نظام ولایت فقیه دانست. اگرچه خاتمی با ادعای اصلاح قدرت، آرای مردم را به دست آورده بود، ولی حفظ نظام برایش مهم تر بود. این سیاست او نه به دستور رهبر، یا سلطان، بلکه بنا به منافع مشترکی که او با رهبر دارد، انجام می گرفت. جمهوری اسلامی رژیمی پراگماتیست (عمل گرا) است. برای حفظ قدرت و رفع خطر نرمش پذیر ، و اگر مانع و خطری در پیش خود نبیند، اصول گرا می‌شود.

رهبر در نظام ولایت فقیه با سلطان خود کامه ای که تصمیم‌های سرخود می گیرد، برابر نیست. او در چارچوب قانون اساسی ای عمل می کند که به او نقش خود کامه داده است. به همین دلیل، برخلاف نمونه‌هایی که لینز و استپن ارائه داده اند، حذف رهبر کنونی منجر به دگرگونی نظام نخواهد شد. رهبر دیگری می‌تواند به طور قانونی جای او را بگیرد و مانند او عمل کند. خواست مردم باید تغییر قانون اساسی باشد، نه حذف رهبر (نظر گنجی)، و یا تعدیل رهبر (نظر حجاریان).

گذشته از این، نهادهای قدرت دیگر در این نظام، مانند

مجلس خبرگان، برخلاف رژیم سلطانی، به طور قانونی حق عزل یا انتخاب رهبر را دارند. اگر چنین پیش آمدی هم روی دهد باز جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه خواهد داد. در حالی که در نمونه‌هایی که لینز و استپن ارائه کرده اند با حذف فرد حاکم، رژیم آنها نیز سقوط کرد. مشکل اساسی در جمهوری اسلامی نه شخص رهبر، بلکه قانون اساسی آن است که به رهبر حق خودکامگی داده است. همان گونه که خودکامگی شورای نگهبان ناشی از قدرتی است که قانون به آنها داده است، و نیازی نیست که رهبر به آنها دیکته کند چه کسانی را تصفیه (پالایش) کنند. قانون به رهبر حق داده است که او هر که را بخواهد عضو شورای نگهبان کند و او نیز همفکران خود را به این مقام می گمارد، و شورای نگهبان هم به طور قانونی حق دارد که تعیین کند چه چیزی، چه کسی، و در کجا مغایر با اسلام است.

این وضعیت با تعریف وبر از رژیم سلطانی، که "تمام تصمیم‌های اصلی براساس اراده ی کاملا خود سرانه ی شخص فرمانروا اتخاذ می‌شود." مطابقت ندارد.

## تضاد جناح‌ها

رژیم سلطانی دارای ساختی متمرکز است، ولی نظام سیاسی ایران چندجناحی و چندقدرتی است. فرض سلطانی بودن نظام ولایت فقیه در ایران، تضاد و کشمکش‌های انتخابات میان کاندیداهای مختلف جناح راست، از یک سو، و جناح رفسنجانی و احمدی نژاد، از سوی دیگر را بازی و غیر واقعی جلوه می‌دهد. در حالی که این کشمکش‌ها واقعی است و می‌تواند تا حد برکناری ولی فقیه کنونی، و جانشینی گروه دیگر بر اصلی ترین نهاد قدرت در ایران منتهی شود.

نباید تصور کرد که این رهبر خارج از دایره ی این تضادها قرار دارد. آن گونه که تجربه سال‌های گذشته نشان داد، رهبر خود، عاملی اساسی در

این تضاد و کشمکش‌ها بوده است. زیرا او با یکی از جناح‌های رژیم هم سو، هم سیاست و هم نظر، و با جناحی که خواهان محدود کردن قدرت اوست، مخالف است. ادامه ی کشمکش برای تسخیر کرسی‌های مجلس خبرگان نیز واقعی است. همانگونه که رقابت در انتخابات شورای‌های شهر و روستا، مجلس ششم و ریاست جمهوری واقعی بود. اگر اصلاح‌طلبان دچار اشتباه پی در پی نشده بودند در انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم نیز برنده می‌شدند و رهبر نمی‌توانست نتیجه انتخابات را تغییر دهد. ممکن است گفته شود که رئیس جمهور نقش کارگزار را در این نظام دارد. اگر رئیس جمهور خاتمی، و مدافعان او اصلاح‌طلبان مترلزل و بی برنامه باشند، قطعا این ارزیابی درست است، اما آن گونه که در دوره رفسنجانی تجربه شد، می‌تواند چنین نباشد. کشمکش میان گروه‌های صاحب قدرت در ساختار سیاسی ایران نشان می‌دهد که بر خلاف رژیم سلطانی، رهبر تنها قدرت نیست. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶، رهبر قادر نشد که کاندیدای خود، ناطق نوری، را به کاخ ریاست جمهوری بفرستد. در انتخابات ۳ تیر ماه ۱۳۸۴ نیز فرد مورد نظر رهبر، علی لاریجانی، از گروه نظامی و امنیتی رژیم شکست خورد، و رهبر ناچار شد با یک چرخش سریع خود را پشتیبان احمدی نژاد بخواند. این ویژگی‌های نظام سلطانی نیست.

اما آن چنان که در بالا اشاره کردم راه‌گذار از این نظام برای کسانی که آن را سلطانی می‌خوانند، یکسان نیست. سعید حجاریان با سلطانی خواندن نظام ایران، راه‌گذار را جمهوری اسلامی مشروطه، یعنی مشروط کردن تدریجی قدرت مطلق رهبر (سلطان)؛ یعنی بازآفرینی خواست انقلاب مشروطیت در قالب جمهوریت دینی می‌داند. او تاریخ یکصد سال گذشته ایران را ترکیب و تناوب میان سه پدیده ی مشروطه (مردم)، مشروعه (نهاد دین)، و سلطان (سلطنت) می‌داند که انقلاب مشروطیت با ترکیب نهاد مشروعه و سلطنت، و حذف مشروطه (مردم) پایان یافت. اما در ادامه فقط سلطان (دیکتاتوری سلطنتی) باقی ماند، و با انقلاب سال ۱۳۵۷ و سلطه ی روحانیت بر آن، خواستِ دیگر انقلاب مشروطیت

(خواست شیخ فضل الله نوری) یعنی مشروعه (نهاد دین) بر آن غلبه یافت. اما این بار با جمهوریت ترکیب شد. با توجه به این شرایط، اکنون زمان آن است که سنتز مشروطه (جمهورمردم) و مشروعه (نهاد دین) از طریق اصلاحات مرحله ای پی گرفته شود، و مشروطه ی دینی (ترکیب انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی) به وجود آید. و سپس از این مسیر و مراحل اصلاحات تعیین و ادامه یابد.[۴۰] سعید حجاریان می‌نویسد:

"تجربه‌ی من نشان می‌دهد که راه ایرانی توسعه‌ی سیاسی، سنتزی خواهد بود از دو تجربه‌ی انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی، البته من شرایط پیرامونی را در آن دخالت نداده‌ام؛ یعنی کما کان در عصر مشروطیت به سر می‌بریم و نمایندگانی از جانب توده‌ها باید در بوروکراسی حضور داشته باشند و از سویی دیگر، در عرصه‌ی اجتماعی تلاش شود که رهبران محلی، چه در امر آگاهی‌بخشی و چه در امر سازماندهی، مردم را راهنمایی نمایند. با پیوند این دو دسته نیروست که می‌توان بسته به موقعیت، مرحله‌ی اصلاحات را تعیین کرد؛ یعنی همان الگوی "فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا" که بخش اول این شعار از تجربه‌ی انقلاب اسلامی اخذ شده است و بخش دوم آن محصول تجربه‌ی مشروطه است».[۴۱]

این به معنای مشروط کردن قدرت رهبر، در چارچوب نظام جمهوری اسلامی است. حجاریان باید به این نکته توجه کند که برخلاف دوره ی‌مشروطیت، که‌مورد استقبال مردم‌بود، مردم‌با نظام جمهوری اسلامی مسأله دارند. خواستِ مشروطه خواهی در دوره ی انقلاب مشروطیت، گام بزرگی به پیش بود. در حالی که تعدیل جمهوری اسلامی در چارچوب مشروطیت، در بهترین حالت، نگهداری آنچه مردم از آن گریزانند، است. نمی‌توان مردم را حول خواستِ حفظ جمهوری اسلامی بسیج کرد تا به اصطلاح از پایین فشار وارد آورد. بی اعتنایی مردم نسبت به دکتر معین در انتخابات ریاست جمهوری عمدتاً به این دلیل بود که او برای حفظ

---

۴۰-سعید حجاریان، پیشین.

۴۱-سعید حجاریان، پیشین.

جمهوری اسلامی شعار می‌داد. رأی آوردن احمدی نژاد برای این بود که مردم گمان می کردند او با شعارها یش، چون نفی حکومت ۱۶ ساله، می خواهد از جمهوری اسلامی عبور کند. شعار گنجی علیرغم دقیق نبودن تحلیل او، یعنی سلطانی خواندن ساخت قدرت سیاسی در ایران، راه گذار به دمکراسی را تغییر نظام کنونی به یک جمهوری سکولار ازطریق حذف رهبر (سلطان)، و انتخابات آزاد برای تعیین تمام مقام‌های مملکتی می‌داند. این شعار با نیازمندی‌های مرحله‌ای جامعه بیشتر خوانایی دارد، و جلب کننده است. خواست‌ها را نمی‌توان در خلأ و در تجرید بدون در نظر گرفتن روان شناسی جامعه پیش برد.

اما نظر حجاریان دو ایراد اساسی دیگر نیز دارد. نخست، این تحلیل مطابقتی با رژیم سلطانی مورد نظر ما کس وبر، در دوره ی کلاسیک و لینز و استپن در دوره ی مدرن ندارد و نیازی به استفاده از این الگو نیست. نمونه هایی که لینز و استپن از رژیم های سلطانی داده‌اند بر این اساس است که چون حاکم تمام تصمیم‌های اصلی را سر خود اتخاذ می کند باید حذف شود تا تحول رخ دهد، و چنان چه در نمونه‌های بالا توضیح داده شد با حذف او، رژیم آنها نیز سقوط خواهد کرد. در حالی که در الگوی حجاریان رهبر در ایران می‌تواند مشروط و اصلاح گر شود. در نظریه ی وبر نیز قدرت سلطان به دلیل کاسته شدن از میزان مالکیت او بر زمین و واگذاری اجباری آن به نیروهای نظامی محافظ حاکمیت، قدرت او تحلیل می‌رود و طبقه‌ی زمین‌دار صاحب قدرتی در کنار سلطان رشدی کند. در حالی که در ایران رهبر مالکیت گسترده بر زمین ندارد که با واگذاری آن به نیروهای نظامی، ازقدرتش کاسته شود. رهبر در ایران برخلاف سلطان اهل انباشت ثروت برای خود نبوده است. از این گذشته نظریه سلطانی وبر مربوط به دوران ما قبل فئودالیسم و حکومت شه پدری است که سلطان با واگذاری اجباری زمین به نظامیان خود نوعی فئودالیسم، که بندیکس آن را «فئودالیسم اسلامی» خوانده است، به وجود می‌آید. در حالی که ایران در مرحله ی سرمایه داری به سر می‌برد و تقسیم اجباری

زمین سلطان میان نظامیان خود معنی ندارد. بنابراین نه نظریه حجاریان که به وبر استناد می کند، و نه نظریه گنجی که به لینز و استپن، با وضعیت ایران مطابقت ندارد.

دوم، حجاریان در ارزیابی خود نقش بازدارنده ی روحانیت را در تاریخ تحولات اجتماعی ایران به شمار نیاورده است. روحانیت در تمام تاریخ، از جمله در دوره ی اخیر مانع تحول جامعه به جلو بوده است. آنها از آگاه شدن و تعقلی اندیشیدن مردم وحشت داشته و دارند. چگونه می‌توان پذیرفت که روحانیت در قدرت مطلق خود عامل دگرگونی وضعیت کنونی شود. مگر آنکه بپذیریم فشار توده‌ها سبب این دگرگونی خواهد شد. برای این منظور باید نظریه‌ی گنجی را پذیرفت.

اما نکته سوم درباره‌ی راهکار "فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا" است. ایراد اساسی این نظریه را در جای دیگر این کتاب آورده‌ام، ولی همین قدر اشاره کنم که این راهکار، سیاست متداول همه سندیکاها در کشورهای دمکراتیک برای کسب خواست‌های خود است، و شرط اولیه آن، پذیرش رسمی تشکیلات اتحادیه‌ای مردم توسط حاکمیت می‌باشد. این تشکل‌ها در ایران غایب بوده و هست. محافظه کاران، آن چنان که در نمونه ی سندیکای کارکنان شرکت واحد دیده شد، اجازه ی شکل گیری سندیکای مستقل را نمی‌دهند. اصلاح طلبان از شکل گیری آن وحشت داشتند که مبادا کنترل اوضاع از دست آنها خارج شود. بنابراین، چگونه باید نظریه ی فشار از پایین را عملی کرد تا چانه‌زنی در بالا ممکن گردد؟ اکبر گنجی اهرم نافرمانی مدنی، بدون چانه زنی را پیشنهاد می کند. برای عملی کردن این راه گذار به دمکراسی نیازی به سلطانی خواندن رژیم نیست، بر عکس، با سلطانی خواندن رژیم باید از راه گذار مدنی عبور کرد و راه و روش انقلاب و براندازی را انتخاب نمود! گنجی چگونه این دوگانگی و تضاد را توضیح می‌دهد؟ از آن گذشته پیش شرط نافرمانی مدنی موردنظر گنجی، سازمان‌دهی و تشکیلات مدنی است و مردم پراکنده قادر به نافرمانی مدنی نیستند. آیا حجاریان راه حلی برای این مشکل می‌شناسد؟

## شرکت سهامی اصلاحات

جمهوری اسلامی با الگوی رژیم سلطانی مطابق نیست. رژیم ایران ساختار کلاینتالیستی، یا حامی گرایی با تعدد مراکز قدرت موازی دارد. جزئیات این ساختار را در بالا توضیح داده ام. تغییر در این نظام از طریق تحول اصلاحی مرحله‌ای و ایجاد بلوک قدرت مدنی و شکل گیری ساختار طبقاتی ممکن است. ساختار گرایی، غیر طبقاتی است و مبارزه طبقاتی را به پوپولیسم، توده گرایی بدل می کند. در ساختار کنونی جمهوری اسلامی طبقات بالای جامعه از ایدئولوژی مذهبی توده‌ها برای خنثی کردن مبارزات اقتصادی آن‌ها استفاده می کنند، هنوز بخش بزرگی از کارگران فرمانبردار رهبران مذهبی است که حقوق اقتصادی او را ضایع می کند. شکل گیری قدرت مدنی امکان دارد، زیرا اکثریت مردم با این نظام مسئله دارند و نارضایتی رو به افزایش است. اما پیش از هر چیز مردم باید بپذیرند که تغییر و گذار به دمکراسی از طریق نافرمانی مدنی ممکن است. سازماندهی مردم برای دست‌یابی به حداقل قدرت، و استفاده از اهرم قدرت برای سازماندهی بیشتر، و استفاده از سازماندهی بزرگتر برای کسب قدرت بیشتر مسیری است که باید طی شود.

راهکار کلی باید ایجاد شرکت سهامی اصلاحات و بسیج رشد یابنده مردم و گسترش جنبش مدنی و دمکراسی خواهی باشد. بسیج مدنی بدون دستیابی به نوعی قدرت و نفوذ در جامعه، ممکن نیست، و بدون بسیج مدنی نمی‌توان قدرتی کسب کرد. نیروهای جمهوری‌خواه اصلاح‌طلب باید بر سر حداقل هایی با هم کنار بیایند. تا هم مردم امیدواری پیدا کنند و هم امکانات کار سیاسی افزایش یابد. شیوه ی کار باید به گونه‌ای باشد که با طیف اصلاح طلبان درون حکومتی ائتلاف شود، و با اصلاح طلبان برون حکومتی تشکل واحد جبهه ای به‌وجود آید.

قطع رابطه با اصلاح‌طلبان درون حکومت نادرست است، زیرا توان سازمان یافته ی اپوزیسیون برون حاکمیت برای دسترسی به حداقل قدرت ناچیز است. این هر دو ممکن و ضروری است، زیرا

اصلاح‌طلبان حکومتی (جبهه ی مشارکت و هم‌فکران)، و اصلاح طلبان غیرحکومتی (کسانی مانند گنجی و هم فکران) نمی توانند بدون کمک یکدیگر به اهداف اصلاحی، و دمکراسی خواهی و قدرت دست یابند. اصلاح طلبان درون حکومتی بدون آرای گسترده ی اصلاح طلبان برون حکومت نمی توانند به قدرت باز گردند، و اصلاح طلبان برون حکومتی قادر به مقابله با حکومت خودکامه‌ی جمهوری اسلامی نیستند.

در آغاز اصلاح‌طلبان درون حکومت باید بپذیرند که دوره‌ی انتخاب بد از بدتر پایان یافته است و آنها نمی‌توانند بدون شرکت دادن اصلاح‌طلبان برون حکومتی به قدرت بازگردند، زیرا از این پس با تحریم گسترده‌تری روبرو خواهند شد. دوم، آنها باید اصل قدرت مشارکتی را به رسمیت بشناسند و آن را از تئوری به عمل تبدیل کنند و خواست‌های مشترک ائتلاف کنند. اساس ائتلاف تقسیم قدرت به میزان پایه ی هر نیروست. برای دستیابی به این ائتلاف ابتدا باید اصلاح‌طلبان درون حاکمیت متقاعد شوند که اصلاح‌طلبان بیرون حاکمیت دیگر مجانی به آنها رأی نخواهند داد. آنها باید واقعیت جدید را بپذیرند و به ضرورت ائتلاف با نیروهای غیرخودی برای پیروزی خود در انتخابات واقف شوند. شرط دیگر، تشکیل جبهه ی واحد دمکراسی‌خواهی است. نیروهای اصلاح‌طلب بیرون حاکمیت باید حول اصول مشترکی تشکل جبهه‌ای بیابند، تا در برابر نیروهای سازمان یافته ی دیگر، چه اصلاح‌طلبان و چه محافظه‌کاران صدای واحدی داشته باشند. با این روش از یک سو جامعه نسبت به بدیل آنها امیدوار خواهد شد، و از سوی دیگر اصلاح‌طلبان درون حاکمیت به اهمیت و جدی بودن نقش آن‌ها خواهند اندیشید. این، جبهه ی اصلاح‌طلبان جمهوری خواه است. طیف مشروطه ی سلطنتی نیز می‌توانند تشکل مستقل خودرا به‌وجود آورند. جمهوری‌خواهان هر گاه لازم دیدند می‌توانند با آنها درائتلاف شرکت کنند، ولی ادغام سازمانی جمهوری خواهان و مشروطه خواهان کار نادرستی است، زیرا جمهوری خواهان ممکن است هیچگاه نیازی به ائتلاف با کسانی که به

حکومت موروثی شاه معتقدند، نداشته باشند.

اصلاح‌طلبان حکومتی باید بدانند که هدف نهایی اصلاح‌طلبان برون حکومتی تغییر ساختار کنونی حکومت به یک دمکراسی با پرهیز از خشونت است.

در این شرکت سهامی سیاسی، مانند هر شرکت سهامی دیگر، نیروهای سیاسی به میزان سرمایه‌گذاری خود از قدرت آتی سهم می‌برند. برای آنکه سهم دمکراسی خواهان بالاتر برود، توافق اولیه‌ی آنها میان خود یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. ایجاد جبهه‌ی واحد دمکراسی خواهی نافی شکل‌گیری تشکل‌های مستقل حزبی نیست. بهترین حالت، ایجاد احزاب و سپس شرکت آنها در جبهه‌ی واحد دمکراسی‌خواهی است.

## توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی و نقش دستگاه حقوقی

در سال های گذشته، بحث پیچیده‌ی تقدم توسعه‌ی سیاسی یا توسعه‌ی اقتصادی و یا انجام هر دو به‌طور همزمان، ازجمله مباحث بسیار جدی و اختلاف برانگیز میان دو جناح حاکمیت جمهوری اسلامی بوده است. درمیان صاحب نظران جهانی نیز این بحث پاسخ روشن و مطلقی ندارد، زیرا هر دو الگوی موفق و غیرموفق آن وجود دارد. این بحث در میان کشمکش‌های چندساله ظاهراً به جایی نرسید، زیرا از یک سو جناح اصلاح‌طلب، توسعه ی سیاسی، ازجمله گشایش فضای سیاسی جامعه و دمکراسی را شرط لازم برای پیشرفت اقتصادی جامعه می‌دانست، و از سوی دیگر جناح محافظه‌کار با طرح این موضوع که اصلاحات اقتصادی مقدم بر اصلاحات سیاسی است، در عمل سد حرکت هردو بود. خاتمی در پلاتفرم انتخاباتی خود گفته بود: "توسعه‌ی اقتصادی بدون گونه‌ای از توسعه‌ی سیاسی که دمکراسی هم از نتایج آن است، میسر نیست.»[۴۲] گذشته

۴۲- سیدمحمد خاتمی، فردای بهتر برای ایران اسلامی، سیاسی داخلی، ویژه‌نامه‌ی سلام، فروردین ۱۳۷۶، ص ۱۴.

از اینکه چقدر ادعای جناح محافظه کار جدی و چقدر بهانه‌ای برای فرار از دمکراسی بود، اما آنچه در عمل مانع توسعه‌ی سیاسی، یا اقتصادی می شد اهرم قدرت واقعی بود که از نظر حقوقی در دست محافظه کاران، یعنی مخالفان اصلاحات، قرار داشت. به‌طوری که اصلاح‌طلبان نمی‌توانستند حتی با در اختیار داشتن دو قوه‌ی قانونگذاری و اجرایی، خواست تقدم توسعه ی سیاسی را پیش ببرند. در یک عبارت ساده، بحث اقناعی پیرامون آنکه توسعه‌ی سیاسی یا توسعه‌ی اقتصادی تقدم دارد، صوری و کاری بیهوده بود. زیرا محافظه کاران نه تنها روحیه‌ی همکاری، همبستگی و دلسوزی برای رشد و توسعه‌ی ایران نشان نمی دادند، بلکه همواره درصدد شکست اصلاحات بودند. جدال و کارشکنی محافظه‌کاران تنها بر سر حفظ عدم توازن قدرت بود، نه منافع ملت. آنها از توسعه ی سیاسی، شکسته شدن محدودیت‌های تحمیلی بر جامعه، یعنی پیروزی بیشتر جبهه‌ی اصلاحات و شکست بیشتر خود را می‌دیدند. اصلاح‌طلبان می‌بایست نه به دنبال اقناع کردن محافظه کاران، بلکه به دنبال راهکارهای کسب اهرم‌های واقعی قدرت می‌بودند و محافظه کاران را با مردم روبرو می کردند. یعنی توسعه سیاسی را نه در حرف و چانه زنی با مخالفان آن، بلکه در برنامه عملی بی‌آن که نیازی به بحث و جدل، علنی داشته باشد خود می گنجاندند. این خواست تنها از طریق بسیج و سازماندهی مردم و مشارکت آنها در قدرت ممکن بود. اما گذشته از این اقدامات، گره اصلی و ساختاری در جای دیگر است که در زیر به آن اشاره می کنم.

## توسعه سیاسی یا اقتصادی؟

اما نکته ی قابل توجه اینکه اگر محافظه‌کاران توسعه ی اقتصادی را پیش شرط توسعه ی سیاسی می‌دانسته‌اند و می‌دانند، آن‌طوری که دکتر جهانگیر آموزگار، به درستی می گوید، پس باید به محمد رضا شاه حق داد که با همین شیوه ی استدلال با آزادی سیاسی در ایران مخالفت

کنـد،[۴۳] زیـرا پایـه ی اسـتدلال محافظـه کاران و محمـد رضـا شـاه یکـی اسـت. مـن معتقدم اجـرای اصلاحات منوط بـه دگرگونـی در نظام حقوقی کشـور می باشـد. بنابرایـن نه توسـعه ی سیاسـی، و یـا توسـعه ی اقتصادی به طـور کلـی، بلکه تغییر نظام حقوقی در هر دو زمینه، و رفع موانع مشـخص اقتصاد تولیدی، از جمله سرمایه گذاری خارجی، دعوت از مدیران صنعتی دوره ی گذشـته، و گشـودن فضای آزاد برای رشـد خلاقیت‌های فکری و جلب مغزها و استعدادها بر بحث‌های رقابتی دو جناح تقدم داشت و دارد. در یـک عبارت کوتاه می تـوان گفت که گره کار نه تقـدم و تأخیر اقتصاد و سیاسـت، بلکـه دولتی بـودن اقتصاد ایران اسـت کـه مانع اصلی توسـعه سیاسـی نیز شده است. اقتصاد دولتی اسـتبداد و دیکتاتوری می سازد. اگر چه دولتی شـدن اقتصاد ایران با انقلاب اسلامی شدت پیدا کرده است، در طول تاریخ ایران، ازجمله در دوره پهلوی نیز این مشکل وجود داشته است. ریشـه دیکتاتوری های سیاسـی همین اسـت . پس راه حل توسعه سیاسی، خصوصی سـازی اقتصـاد و پایـان دادن به سـلطه مطلق دولـت رانتی بر آن اسـت. جدل جناحی در دوره اصلاحات در باره این که توسـعه سیاسـی یا توسـعه اقتصادی تقـدم دارد اگر ناشـی از نا آگاهی دوطرف نبـود، فرار از واقعیت اسـت. زیرا هر دو جناح به نوعی مدافع اقتصاد دولتی بوده‌اند. زیرا کنتـرل بر اقتصـاد کنترل سیاسـی و دینی مورد نظرآنهـا را تضمین می کند. نتیجه این ساختار البته عقب ماندگی ایران است.

تنها در دگرگونی قهری اسـت (ماننـد انقلاب ۱۳۵۷) که تغییر نظام حقوقی از مسـیر تغییر سیاسـی می گذرد. بالطبـع، اصلاح‌طلبان به این بدیل معتقد نبودند. پس می بایسـت راه اصولی تغییرات قانونی را پی می گرفتند. رشـد اقتصـادی در آفریقای جنوبـی در دوران آپارتایـد نژادی بسـیار بالا بـود، ولـی قـادر نبـود مشکل اساسـی و سـاختاری جامعـه، یعنی شـکاف خودی (سـفید پوسـتان) و غیرخودی (سـیاه پوسـتان) را حل کند. رفع این

---

۴۳- برای مطالعه‌ی نوشته‌ی جهانگیر آموزگار پیرامون مردم سالاری در چهارچوب دینداری، زمامداری نافرجام خاتمی، مراجعه کنید به:

Middle East Policy, Jan. 2006

مشکل، آن چنان که دیده شد، تنها از طریق دگرگونی سیاسی و حقوقی جامعه، یعنی برابری حقوق شهروندی، ممکن گردید. آنچه در آفریقای جنوبی مشکل زا بود، نه عقب ماندگی اقتصادی و یا شکاف طبقاتی، بلکه به هم ریختگی همبستگی اجتماعی ناشی از تقسیم جامعه میان دو گروه خودی و غیرخودی بود. جامعه بدون همبستگی اجتماعی در بحران و کشمکش دائمی خواهد بود. زیرا این وضعیت یک ملت را به دو ملت که به اجبار در یک سر زمین زندگی می کنند تبدیل خواهد کرد. پدیده دولت - ملت در چنین شرایطی بسیار آسیب می‌بیند.[۴۴]

نظریه‌های کلان دگرگونی‌های اجتماعی (تغییر از پیشامدرن به مدرن، یا از جامعه ی کشاورزی به صنعتی) را می‌توان در نظریه‌های زیر خلاصه کرد:

۱-تغییر در شیوه ی تولید اقتصادی (کارل مارکس)
۲- عقلانی کردن مناسبات فرهنگی و اجتماعی به ویژه اقتصاد، و تحول ارزشی و اخلاق شغلی از طریق فرهنگ دینی غالب، یا کالوینسیم (ماکس وبر)
۳- تقسیم اجتماعی کار (امیل دورکیم، گئورگ زیمل)
۴- رشد تکنولوژی (تئورستین وبلن)

رشد اقتصاد سرمایه‌داری، عقلانی شدن اقتصاد (نه اخلاق و فرهنگ جامعه)، تقسیم اجتماعی کار، و رشد تکنولوژیک تا حد زیادی در ایران رخ داده است، اما قادر نبوده است سیستم قانونی را تغییر دهد. برعکس، نظام قانونی مانع اصلی تحول بیشتر توسعه ی سیاسی و اقتصادی در ایران شده است. تغییر قانون، که بسیار اساسی است، فرایند دیگری دارد. تحول در جامعه ی مدنی و جامعه ی سیاسی در انقلاب مشروطه با بنا نهادن قانون اساسی و مشروط کردن قدرت شاه به اصول آن قانون، و واگذاری بخشی از قدرت به نمایندگان مردم و پس از آن شکل گیری دادگستری در

---

۴۴-برای اطلاع درباره ضرورت همبستگی اجتماعی و عملکرد جامعه به کتاب تقسیم کار اجتماعی امیل دور کیم مراجعه کنید. تا آنجا که من اطلاع دارم دو ترجمه از این کتاب (باقر پرهام و حسن حبیبی) در ایران به چاپ رسیده است.

دوره رضا شاه معنا یافت.
انقلاب اجتماعی منجر به تغییر ساختار قانونی قدرت سیاسی شد. تغییر نظام سلطنتی به نظامی دینی در سال ۱۳۵۷ نیز از طریق تغییر قانون، شکل عملی گرفت. جهش انقلابی و حذف قهری قدرت سیاسی شاه به تنهایی کافی نبود. به همین دلیل پس از برانداختن نظام پادشاهی، جمهوری اسلامی ساختار حقوقی خود را بنا نهاد. حال یا باید فرایند مشابهی (جهش انقلابی و قهری و جا به جایی ساختار سیاسی) به تغییرقوانین کنونی بیانجامد، و یا ارادهای دیگرمیباید خارج از کاربرد خشونت، اصلاحات قانونی را بهطور مستقیم در درون دستگاه حقوقی به انجام برساند. ساخت و تغییر قوانین در هر کشوری توسط دستگاه قانونگزاری آن بدون خشونت انجام گرفته و می گیرد. در ایران نیز باید موانع این مشکل برطرف شود تا مشکل تقدم سیاسی یا اقتصادی نیز حل شود. در غیر این صورت، دلیلی برای تغییر آنچه رخ می دهد، وجود ندارد.
موانع ساخت دمکراسی در ایران حقوقی، و ادامه مشکلات حقوقی، قدرت سیاسی غالب است. این دو نهاد در همین تنیده شده اند و دین توجیه گر اتصال آنهاست. بنابراین، نخست آنکه توسعه اقتصادی و سیاسی خود به خود منجر به دگرگونی ساختار حقوقی نخواهد شد. دوم، دستگاه اجرایی و مجلس بدون تغییر بنیادی ساختار حقوقی نظام، از جمله رهاندن اهرم نظامی و قضایی از سلطهی انحصاری مخالفان اصلاحات، ناتوان بوده است و ناتوان باقی خواهند ماند و جامعه را به دمکراسی نخواهند رساند.[۴۵] نظام حقوقی جمهوری اسلامی چارچوب و ابزار شکل و محتوای

---

۴۵-در مورد چرایی و چگونگی جدا بودن تغییردر نظام حقوقی از رشد تکنولوژی، مناسبات اقتصادی و نهاد قدرت از دید تئورستین وبلن، نک.
Leonard A. Dente, Veblen's Theory of Social Change, NY: Arno Press, 1977.
و برای چگونگی مهار قوای اجرایی و قانونگذاری توسط نظام حقوقی عقب ماندهتر جامعه و عوارض اجتماعی آن نک. آنتونیو گرامشی
Antonio Gramsci, Selections from the Prison Notebooks, NY: International Publisher, 1978.

سیاسی و اقتصادی موجود است و از آن انتظار دیگری نباید داشت. اصلاح‌طلبان، به ویژه خاتمی، دانسته یا ندانسته، مانع این تحول ضروری شدند. سید محمد خاتمی پلورالیسم یا کثرت گرایی، و سکولاریزاسیون، یعنی جدایی دولت از دین، یا پایان دادن به سلطه ی دین دولتی بر زندگی مردم را الگوی غربی و نامناسب برای ایران می‌دانست.[۴۶] او مسلمان بودن مردم ایران را مستمسک این مخالفت قرار می‌داد. اگر واقع بینانه بنگریم، هیچ جامعه ای بی دین نیست و هیچ دینی، از جمله مسیحیت، با دمکراسی هم خوانی ندارد. تنها دمکراسی در ساخت قدرت و فرهنگ جامعه، دین را به دمکراسی می کشاند.[۴۷]

از آنجایی که در ایران، برخلاف غرب، اساسی برای قوانین سکولار وجود نداشته و ندارد، توسل جستن به قوانین دینی برای کسانی که خواستار بومی کردن پدیده‌های مدرن، چون دمکراسی هستند امری بدیهی و طبیعی و حتی اجباری است. اما بومی کردن پدیده‌های جهان‌شمول تمدن مدرن، که برخی از روشنفکران و دانشگاهی‌ها نیز بدان معتقدند، بهانه‌ای برای فرار از مدرنیته است، زیرا پدیده‌های مدرنی چون دمکراسی و حقوق شهروندی، بومی و غیر بومی ندارد. اصل برابری حقوق شهروندی را نمی‌توان با هیچ توجیهی حذف کرد و نام بومی بر آن نهاد. جایگزین کردن قوانین سکولار به جای قوانین دینی دستاورد تمدن غرب، یکی از اساسی ترین نیازمندی‌های جامعه برای توسعه ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی

۴۶-خاتمی: ، سایت امروز، ۸۴/۱۰/۱۶ با گفت و گوی تمدنها دنیا بهشت نمیشود اما راهی جزاین نیست .نک.

http://www.isna.ir/Main/NewsView.aspx?ID=News-645168

۴۷-این نه خود ماکس وبر، بلکه برخی از دوستداران نظریه او بوده اند که کوشیدند نظریه وبر را توجیه گر ارتباط دمکراسی غرب و مسیحیت معرفی کنند. در حالیکه بحث وبر درباره رشد سرمایه داری درغرب است، نه پیدایش دمکراسی در غرب. ارتباط سرمایه داری با دمکراسی هم مستقیم نیست. بدین معنا که هیچ دمکراسی خارج از مناسبات سرمایه داری در تاریخ تجربه نشده است. ولی وجود سرمایه داری به معنای حضور دمکرای نیست. بسیاری از جوامع سرمایه داری فاقد دمکراسی، و حتی دیکتاتوری بوده و هستند.

است. در بخش بعد ضرورت بازبینی نظام حقوقی در ایران توضیح داده می شود.

(۳)

# موانع حقوقی اصلاحات

در بخش سوم، موانع ساختار سیاسی اصلاحات توضیح داده شد. در این بخش به توضیح موانع ساختار حقوقی آن می‌پردازم. در جمهوری اسلامی موانع ساختار سیاسی و حقوقی و دینی سخت به‌هم مرتبط و حتی متصل‌اند. اگرچه، این بخش اشاراتی به نقص قانون اساسی می کند، ولی قصد این نوشته بررسی همه جانبه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی ، پایه و اساس حقوقی نظام نیست. این ضرورت در این مجموعه نمی گنجد، ولی شک نیست که بنای نوین جامعه، نیازمند بازبینی همه جانبه‌ی قانون اساسی است و بازسازی آن براساس حقوق برابر شهروندی ممکن خواهد بود. بخش موانع ساختارحقوقی، شامل دو قسمت:

الف: نقص قانون، یا نقص اجرای قانون

ب: احکام فقهی در برابر قانون عرفی می‌شود.

## تز این بخش چنین است:

در حالی که قانون اساسی جمهوری اسلامی بر اساس برداشت کاملاً دینی تدوین شده است، تلاش اصلاح‌طلبان این بوده است که بدون تغییر این سند بنیادی، پدیده‌های سکولار و بیگانه با مفاد و اصول قانون اساسی کنونی، چون دمکراسی، و حقوق بشر را با آن آشتی دهند.

این تلاش به دلیل عدم سازگاری این دو با هم، و دلبستگی سیاسی و نظری اصلاح‌طلبان به نظام دینی، به شکست انجامید.

## نقص قانون، یا نقص اجرای قانون

رابطه‌ی هر حکومتی با مردم‌اش در قانون اساسی آن تعریف می‌شود. مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی این رابطه‌ی غیردمکراتیک، یک طرفه، و ناشی از اراده‌ی فقها، و برگشتی به دوران گذشته، یا اسلام سنتی است. رابطه‌ی دمکراتیک حکومت با شهروندان یک رابطه‌ی زمینی و نیازمند قوانین سکولار، نسبی، تغییرپذیر و برآمده از آرای مردم است. در ایران هیچگاه نظام قانونی سکولار و جدا از فقه اسلامی به‌وجود نیامد. قوانین سکولار برای تنظیم مناسبات میان مردم است. اساس احکام فقهی آن گونه که فقها مدعی‌اند، برای تعیین مناسبات میان مردم و خداست، یا میان مردم و حکومت دینی که فقیه از جانب خدا با مردم سخن می گوید و تعیین تکلیف می کند. به همین دلیل، در اصل ۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است:

"کلیه ی قوانین و مقرارت مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه‌ی اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات حاکم است و تشخیص این امر بر عهده ی فقهای شورای نگهبان است."

با استناد به این اصل، هر اصل و بند دیگر قانون اساسی مشروط به رعایت موازین اسلامی، و تشخیص آن با شورای نگهبان است. برای مثال، این درست است که با توجه به اصل ۲۴ قانون اساسی "نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند." ولی دنباله ی این اصل نفی بخش اول است، زیرا می‌نویسد:

"مگر آنکه مخل مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفضیل آن را قانون معین می کند." به عبارت دیگر، آزادی مطبوعات، ستون فقرات

دمکراسی، در قانون اساسی جمهوری اسلامی، خود یک اصل مستقل نیست، بلکه مشروط به اصل دیگر، یعنی مبانی اسلام یا حقوق عمومی است. بنابراین، مطبوعات به سادگی می‌توانند تعطیل شوند. همان طور که در اصل ۴ قانون اساسی قید شده است، تشخیص آن به عهده ی فقهای شورای نگهبان است. اصل ۴ مانع بزرگی در تحول اصلاحی جامعه و حکومت بوده است.

علیرغم این واقعیت‌ها، بسیاری از اصلاح‌طلبان معتقدند که مشکل نه قانون، یا بی قانونی، بلکه عدم رعایت و اجرای قانون است. به عبارت دیگر مشکل نه قانون، بلکه مجری قانون است. برای نمونه، عباس عبدی می گوید: "مشکل ما قانون نیست، مشکل فقدان حاکمیت قانون است".[۴۸] ولی نکته بعدی او این مطلب را نقض می کند. عبدی می‌افزاید: "حاکمیت قانون یعنی اعمال قانون مستقل از اراده ی اشخاص. در ایران هیچ قانونی بدین نحو حاکم نیست که نتوان بدون اراده ی افراد آن را نقض کرد."[۴۹] نبود حاکمیت قانون خود از سرشت قانون اساسی است.رعایت قانون، محتاج قانون مستقل از اراده ی افراد است و در قانون اساسی جمهوری اسلامی با سپردن تفسیر دینی «کلیه ی قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها" (اصل ۴ قانون اساسی) به فقهای شورای نگهبان، این استقلال به کلی نقض شده است. عبدی می گوید: «شورای نگهبان وقتی امری را مخالف شرع و قانون اساسی می‌داند باید حداقل ۷۰ تا ۸۰ درصد حقوقدان‌های معتمد آن را نظر قابل قبول و قابل تأمل بدانند".[۵۰] در واقع عبدی شرط اجرای قانون توسط شورای نگهبان را قانون دیگری می‌داند که وجود ندارد، یعنی درستی نظر فقهای شورای نگهبان مشروط به تأیید ۷۰ تا ۸۰ درصد

---

۴۸-گفت‌وگوی رضا خجسته‌رحیمی با عباس عبدی: اخراج از حاکمیت به جای خروج از حاکمیت، عباس عبدی، http://raha.gooya.name/politics/archives/035328.php

۴۹-عبدی، پیشین.

۵۰-عبدی، پیشین.

حقوقدان‌های معتمد است. به عبارت دیگر، این مشکل نه از افراد، بلکه از کمبود قانون است، زیرا اصل چهارم قانون اساسی به صراحت تشخیص این امر را بر عهده ی فقهای شورای نگهبان قرار داده است. آیا نبودِ چنین بندی در قانون، نقص قانون نیست؟ عبدی درباره ی تصمیم شورای نگهبان می‌نویسد:

"این نشان می‌دهد که مسئله ی نظارت استصوابی، استطلاعی نیست و مسئله ی حاکمیت نداشتن قانون است و این که عده‌ای می توانند آن را نقض کنند و هیچ کس هم نتواند حرفی به آنها بزند".[۵۱] برای آنکه بدانیم چرا کسی نمی‌تواند به شورای نگهبان حرفی بزند، باید به ریشه ی قانونی آن مراجعه کنیم. گذشته از اصل چهارم قانون اساسی، که اختیار تفسیر دینی قانون را به شورای نگهبان داده است، کافی است به اصل ۵، ۱۰۷، و ۱۱۰ قانون اساسی مراجعه کنیم تا دریابیم که قانون، اختیارات اساسی مملکت را در اختیار یک فرد (در عمل به طور مادام العمر) نهاده است. آن یک فرد نیز به‌طور قانونی هم شورای نگهبان، هم مسئول دستگاه قضایی، هم نیروی نظامی پشت سر آن، و هم اعضای مجمع تشخیص مصلحت را تعیین می کند، و حتی اگر اراده کرد می‌تواند رئیس جمهور انتخابی را نیز عزل کند. همین تمرکز قانونی قدرت در اختیار یک فرد، سلامت نظام را از بین می‌برد. به همین دلیل کسی نمی‌تواند به تصمیم‌های سیاسی شورای نگهبان که در خدمت همین مجموعه، یعنی رهبری، نیروی انتظامی، دستگاه قضایی و شورای نگهبان است، حرفی بزند. این یکی از نقص‌های بزرگ قانون اساسی است که مراکز اصلی قدرت و تصمیم گیری را در دایره ی بسته‌ای نگه‌می‌دارد و شهروندان، و یا نمایندگان آنها در آن سهمی ندارند. محافظه کاران با استفاده از همین نقص قانون اساسی، مجلس و دولت را از اصلاح‌طلبان به سادگی پس گرفتند، یعنی شورای نگهبان با استفاده از قدرت قانونی اختیار تفسیر دینی قانون، به سود گروه خود، اصلاح‌طلبان را حذف کرد. اگر انسان‌ها فرشته بودند به قانون نیازی نبود. قانون برای

---

۵۱-عبدی، پیشین.

جلوگیری از سوءاستفاده ی افراد است. اگر افراد می‌توانند از قدرتشان سوءاستفاده کنند، قانون ناقص است. برای جلوگیری از سوءاستفاده از قانون، باید قانون و نهاد کنترل کننده ی رعایت قانون داشت.

قانون اساسی جمهوریی اسلامی از این امتیاز برخوردار نیست. قانون اساسی ایران در یک دایره ی بسته، قدرت را دراختیار گروهی نهاده است که می‌توانند برای همیشه آن را در انحصار خود نگه‌دارند.

## قدرت حقیقی، قدرت حقوقی

برخی معتقدند که قدرت حقیقی و قدرت حقوقی در ایران یکی نیست. اگر قدرت قانونی در ایران اعمال شود، یا قانون اساسی به درستی اجرا شود، مشکلات کنونی به تدریج بر طرف و رژیم اصلاح خواهد شد. به عبارت دیگر ریشه مشکلات موجود نه قانون بد، بلکه افراد بدند که از قضا صاحب قدرت حقیقی، نه حقوقی، درجمهوری اسلامی اند. آنها معتقدند که با انتخاب افراد خوب، مانند دوره اصلاحات، رژیم اصلاح می شود. بنابراین هدف استراتژیک این بدیل تلاش برای انتقال قدرت از حوزه حقیقی به حوزه حقوقی است، یا اجرای درست قانون اساسی.

برای این هدف استراتژیک آنها مردم را تشویق می کنند که در انتخابات به سود اصلاح طلبان شرکت کنند و به حکومت یاری رسانند که خدمت گذار بهتری باشد.

بر خلاف نظریه فوق، قدرت حقیقی و حقوقی در ایران یکی است. صاحبان حقیقی قدرت، از جمله رهبری، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، شورای مصحلت نظام، دستگاه قضایی، فرماندهان ارگان های نظامی از جمله سپاه پاسداران و بسیج، رئیس جمهور و اعضا کابینه، دستگاه امنیتی و زندان ها، رئیس امنیت ملی همه قانونی اند و بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی درقدرت اند. این افراد از طریق کودتای نظامی به قدرت نرسیده اند که غیرقانونی باشند. نقشی که شورای نگهبان در تصفیه

کاندیداها، و یا رد مصوبه های مجلس ایفا می کند، کاملا بر اساس قانون است. یا رأی مجلس خبرگان برای تأئید رهبری آیت الله خامنه ای کاملا مطابق قانون اساسی است؛ همین طور انتخاب اعضای مجلس خبرگان. مخالفان این نظر می توانند استدلال کنند که بطور مثال تعطیل مطبوعات غیر قانونی ودر قانون اساسی منع شده است. این کاملاً درست است.

ولی این اصل، مانند تمام اصول قانون اساسی تابع اصل ۴ قانون اساسی است. مگر مجلس و دولت اصلاحات با پشتوانه بیش از ۷۰ در صد آرای مردم در برابر تعطیل ۱۰۰ نشریه چه واکنش قانونی نشان دادند؟ هیچ؛ زیرا آنها خوب می دانستند که محافظه کاران قادر بودند با توسل به اصل ۴ قانون اساسی تصمیم خود را توجیه کنند. بنابراین ۴ تن از ۶ تن فقهای عضو شورای نگهبان (یعنی اکثریت) می توانند تمام اصول قانون اساسی را به سود خود تفسیر کنند؛ این حق را خودِ قانون اساسی به آنها داده است. با توجه به این واقعیت، هدف استراتژیک اصلاح طلبان، یا آنچه باید تغییر کند تا اصلاحات عملی گردد، قانون اساسی است. زیرا ساختار قانونی نظام ریشه ی تمام مشکلات کنونی جامعه ایران است.

## تبعیض قانونی

سیستم قانونی نظام جمهوری اسلامی بر اساس قانون اساسی آن، تولید کننده ی بسیاری از مشکلات از جمله ستمگری و تبعیض قانونی است. وجود شورای نگهبان با اختیارات قانونی کنونی آن نه تنها به نفی ستمگری مورد اشاره در بند ج، اصل ۲ قانون اساسی کمک نمی کند، بلکه برابری حقوق شهروندان را نقض و تبعیض را نهادینه می کند.

شورای نگهبان می‌تواند به استناد بند ۹ اصل ۳ قانون اساسی که فقط خواستار "رفع تبعیضات ناروا" شده است، تبعیض را قانونی بخواند، و آن را تبعیض روا (مجاز) بخواند. افزون بر آن، اصول متعددی چون اصل ۱۹ و ۲۰ تبعیض میان شهروندان را بر اساس جنسیت و اعتقادات دینی آنها

قانونی کرده است.

این اصول با شعار "ایران برای همه ی ایرانیان" جبهه ی مشارکت خوانایی ندارد. اصلاح‌طلبان با طرح این شعار می‌بایست زمینه قانونی آن را بررسی و برای رفع آن تلاش می کردند. جالب توجه اینکه خواست احمدی نژاد برای مقابله با تبعیض می‌تواند به استناد این بند، مغایر با قانون اساسی خوانده شود و جلوی آن گرفته شود!

قوانین کلی چون "نفی هر گونه ستمگری و ستم کشی و سلطه‌پذیری،" در بند ج، اصل ۲ قانون اساسی بدون نشان دادن اهرم اجرایی آن معنایی ندارد. به عبارت دیگر، قانون اساسی ابزار و قدرتی در اختیار شهروندان قرار نمی دهد که از ستمگری حکومتگران برمردم ممانعت کند. برعکس ویژگی اصلی قانون اساسی جمهوری اسلامی انحصار قدرت مطلق در دست افراد معدودی است که می تواند به سادگی به ستمگری بیانجامد. نمونه‌ی برجسته‌ی آن قتل زهرا کاظمی در زندان است. همانگونه که عمادالدین باقی به درستی گفته است "قدرت ذاتاً میل به انحصار و سرکوب دارد. تنها با ساختن یک جامعه‌ی مقتدر دربرابر ساختارقدرت می‌توان از دمکراسی تضمینی سخن گفت. جامعه‌ی مقتدر فقط با حزب سیاسی و روزنامه ساخته نمی‌شود، بلکه باید شهروندان در یک و یا بیش از یک نهاد مدنی عضویت داشته باشند و ذینفع باشند.»[۵۲] به عبارت دیگر، قدرت باید به بدنه‌ی جامعه منتقل شود، اما قانون اساسی جمهوری اسلامی مانع بزرگی برای شکل گیری این اهرم است. تنها جسارت اصلاح‌طلبان در دورانی که از پشتوانه گسترده‌ی مردم برخوردار بودند، می‌توانست با پیش کشیدن خواست بازبینی و تغییر قانون اساسی به این نیاز کمک کند. این وضعیت که وزیر کابینه، نماینده ی مجلس، و شهرداران دستگیر، شکنجه و زندانی می‌شوند، پدیده‌ای که دردنیا نظیر ندارد، ناشی از انحصار قدرت در دست باندهای کلاینتالیستی (حامی‌پروری) است که افراد ستمگر از

---

۵۲- عمادالدین باقی، تعامل ان جی و او ها و دولت، روزنامه شرق، ۸۴/۶/۲۲، نگ.
http://www.emrouz.info/archives/2005/09/00035_ngo.php

پشتوانه‌ی حامی‌های بزرگی که از عمل آنها سود می‌برند، برخوردارند. این نمونه‌ها در کنار صدها موارد مشابه دیگر نشان می‌دهد که ساختار نظام حقوقی جمهوری اسلامی همانند ساختار سیاسی آن معیوب است. همه‌ی این مشکلات را نمی‌توان ناشی از ضعف مدیریت در میان اصلاح‌طلبان، و عدم سلامت افراد در جبهه‌ی مخالف دانست.

## داور بازیگر

با موقعیت کنونی شورای نگهبان، و مطابق قانون موجود، مجلس قانونگذاری حق تصویب قانون را از دست داده است، زیرا قانون در کنار مجلس، نهاد شورای نگهبان را قرار داده است که تصویب یا اصلاح قانون توسط مجلس را به سادگی و با استفاده از حق تفسیر دینی خود باطل می کند. اصل ۹۳ قانون اساسی تصریح می کند که: "مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار ندارد مگر در مورد تصویب اعتبارنامه نمایندگان و انتخاب شش نفر حقوقدان اعضای شورای نگهبان." عمادالدین باقی، به نادرست نقش شورای نگهبان را با نهادی مانند دیوانعالی قضایی آمریکا مقایسه می کند.[۵۳] نقش دیوان عالی آمریکا مانند داور در بازی فوتبال است، و به بازیکنان می گوید که در کجا خلاف قانون که خود یا پیشینیان آن‌ها نوشته‌اند عمل کردند، نه خلاف دین که مسئله‌ای قابل تفسیر است و در اختیار ۶ فقیه. زیرا قانون مشخص و دین مجرد است. قانون عرصه‌ی عمومی و دین عرصه‌ی خصوصی است. شورای نگهبان در ایران، بازیگر است، نه داور، و مطابق قانون اساسی، نهاد تفسیرکننده‌ی دین نیز به‌شمار می‌رود. این اصل، یعنی تفسیر دین (عرصه‌ی خصوصی ۶ فقیه) بر تمام قوانین ایران (عرصه‌ی عمومی) سلطه دارد. به‌طوری که هرجا که شورای نگهبان نتوانست امری را خلاف قانون اساسی ارزیابی کند، آن را خلاف شرع معرفی خواهد کرد. به عبارت ساده، مردم باید رفتار

---

۵۳-عمادالدین باقی، پیشین.

خود را مطابق سلیقه‌ی دینی فقهای شورای نگهبان تنظیم کنند، در غیر این صورت خطاکارند، و یا از حقوق طبیعی و اجتماعی خود محروم می‌شوند. قانون اساسی نیز این اختیار را به این نهاد داده است که چنین کند. کافی است که نقش فقهای شورای نگهبان را در عرصه انتخابات نگاه کنیم تا ببینیم که چگونه سرنوشت مملکت در دست ۶ فقیه قرار دارد. مطابق قانون اساسی همه‌ی قوانین و اصول باید اسلامی باشند، و شورای نگهبان می‌تواند هر تصمیمی را که مطابق خواسته‌های آن نباشد، با برچسب غیر اسلامی رد کند. نظر صدها فقیه و حقوقدان خلاف نظر شورای نگهبان، اهمیتی ندارد.

مشکل دستگاه حقوقی جمهوری اسلامی نه تنها عملکرد شورای نگهبان، بلکه قانون اساسی است که به جای نقش داور بازی، شورای نگهبان را به بازیکن اصلی میدان سیاست بدل کرده است که می‌توانند توپ را به سود یک تیم، هرطور که خود صلاح می‌دانند بدون رعایت هیچ قاعده‌ای به دروازه‌ی تیم دیگر شوت کنند، یا یک بازیکن را بنا به سلیقه‌ی خود از میدان بازی بیرون کنند و یا مانع بازی کردن دیگران شوند. زیرا این داور، نه بی‌طرف، بلکه به‌طور قانونی منتخب یکی از دو تیم بازیکن است.

دیوانعالی قضایی آمریکا، برخلاف شورای نگهبان در ایران، دخالتی در صالح دانستن کاندیداها در انتخابات ندارد. مقایسه‌ی شورای نگهبان با دیوان عالی قضایی آمریکا به دو دلیل دیگر نیز نادرست است؛ نخست آنکه این نهاد قانونی در آمریکا عملکرد تمام بازیکنان قدرت، از جمله بالا ترین مرجع آن، رئیس جمهور را نیز نظارت می‌کند تا خارج از چارچوب قانون اساسی (نه دین) نباشد. دوم، دادگاه‌های فدرال آمریکا زیر نظر کنگره (مجلس) هستند، نه زیر نظر منتخبان شخص اول مملکت. در سیستم حقوقی آمریکا اصل "کنترل و تعادل" گنجانده شده است. بنابراین، آنچه در ایران می‌گذرد نه بی‌قانونی، نه اجرای بد قانون، بلکه اجرای بد قانون بد است. تا این اصول اصلاح‌نشود، مشکلات زنجیروار ادامه خواهد یافت.

دستگاه قضایی نیز، سرمنشأ مشکلاتی است که بر دستگاه‌های

سیاسی و نظامی- امینتی حاکم است. اصلاح‌طلبان نمی‌توانستند با پذیرش اصل درست جدایی قوای سه‌گانه، ظلم و خشونتی را که از طریق دستگاه قضایی جمهوری اسلامی بر شهروندان اعمال می‌شود، نادیده بگیرند. اگر نمایندگان مجلس نتوانستند قانونی برای تعدیل و یا تغییر این نابسامانی به‌وجود آورند، به آن دلیل بود که این مشکل ریشه در قانون اساسی جمهوری اسلامی دارد. این مشکلات از کسانی ناشی می شود که مطابق قانون از قدرت برتری برخوردار بودند یا خاطیان را زیر چتر حمایت خود قرار می‌دادند. اصلاح‌طلبان می‌بایست طرح خود را برای رفع آن به جامعه ارائه می‌دادند و از مردمی که به آنها رأی داده بودند می‌خواستند که با تشکیل و عضویت در نهادهای مدنی، دفاع از حقوق گروه های مختلف را به عهده بگیرند و خواستار تغییر و تعدیل قانون اساسی شوند، ولی تغییر در قانون اساسی از دید خاتمی خیانت نامیده شد.

اگر واقعاً تغییر در قانون اساسی لازم نبود، اصلاح‌طلبان، و در رأس همه، خاتمی به جد موظف است که به مردم توضیح دهد که مشکل او چه بود که نتوانست به خواست‌های مردم و وعده‌های خود عمل کند و از درون دوره‌ی اصلاحات، دولت ضد اصلاحات سر برآورد؟ و یا اگر مشکل، قانون شکنان صاحب قدرت بودند، چرا علیه آنها به دادگاهی شکایت نبردند؟ برای آنکه مخاطبان این نکته، نگارنده را به ناآگاهی از وضعیت دستگاه حقوقی جمهوری اسلامی متهم نکنند، پیشاپیش اشاره می کنم که گناه اصلاح‌طلبان شکایت نبردن به دستگاه قضایی ای که از سر تا پا خالی از عدالت و ظرفیت عدالتخواهی است، نبود؛ گناه آنها نشناختن این پدیده هم نبود. ولی گناه آنها این بود و هست که به مردم به طور روشن نگفته‌اند و نمی گویند که مشکل حقوقی ایران، ساختاری است و از بنیاد ناقص است و نیاز به بازسازی دارد. واقعیت این است که نظام حقوقی جمهوری اسلامی بیشتر حوزوی و تابع معیارها و احکام فقهی است تا یک سیستم منسجم قضایی مبتنی بر مطالعات علمی و تجارب قانونی ملل پیشرفته‌ی جهان، و مدافع حقوق شهروندان. این نظام گنجایش

پذیرش نیازمندی‌های حقوقی جامعه پیچیده امروز را ندارد. گروه های کلاینتالیستی (حامی‌پروری) نیز در درون دستگاه قضایی، مانند دستگاه سیاسی و حوزه اقتصادی بسیار فعال اند. موانع حل این مشکلات، از سرشت قانون اساسی جمهوری اسلامی سرچشمه می گیرد و با آن رابطه متقابل دارد.

با این ویژگی‌ها، دستگاه قضایی نه یک ارگان بی‌طرف و عدالت پرور است که افراد بتوانند از جور دیگران به آن پناه ببرند، بلکه خود به ارگان جور و ستم و سرکوب مخالفان، از جمله مخالفان منافع پارتیزانی و جناحی بدل شده است. در حالی که قوه‌ی قضایی باید مراقب اجحاف دستگاه اجرایی علیه مردم نیز باشد. ارگان‌های حفظ نظم و امنیت جامعه، مانند نیروی انتظامی نیز در دوره‌ی اصلاحات، از کنترل مجموعه‌ی نظام از جمله مجلس و دولت خارج شده و بدل به ابزار پیشبرد اهداف سیاسی قوه قضایی، آن‌هم علیه قوای دیگر و مردم در آمده بودند. این پدیده نیز از ساختار غیر دمکراتیک قانون اساسی ناشی می‌شود. در چنین شرایطی، اصلاح‌طلبان نمی‌توانستند به‌طور صوری با اعتقاد به جدایی قوای سه گانه، واقعیت سرشت غیرمستقل و سیاسی و حزبی دستگاه قضایی را نادیده بگیرند و خواستار دگرگونی ساختار قانونی آن نشوند. بنابراین، یکی ازموانع برجسته‌ی پیشرفت اصلاحات، ساختار حقوقی و دستگاه قضایی نظام بوده و هست که تبعیض علیه شهروندان را قانونی کرده، برای فقها امتیازهای استثنایی قایل شده، و قدرت اصلی را در دایره‌ی بسته‌ای به مقام های غیر انتخابی سپرده است.

## قانونِ نقضِ قانون

مشکل دیگر قانون اساسی جمهوری اسلامی آن است که نقض قانون را قانونی کرده است. جمهوری اسلامی کوشیده است که با گنجاندن نهاد "شورای مصلحت نظام" در قانون اساسی از بن‌بست‌های

احتمالـی و جاری و پیش‌بینی نشـده عبور کند. ایجـاد همین نهاد که ظاهراً برای حل بن‌بست‌های درونی نظام به‌وجود آمده است، اولاً نشان از مشکل ساختاری نظام و ناکارآمد بودن احکام فقهی برای دوره‌ی کنونی می‌دهد، ثانیاً، در صورت حل مشکل موضعی، توان توسعه و تحولات دمکراتیک را از سیسـتم می‌گیرد. یعنی با حل مشـکلی، مشـکل دیگری سـاخته می‌شود؛ و مهمتـر از همه، اسـاس قانـون را به‌طـور قانونی خنثی می‌کنـد و مصلحت حکومت کننـدگان جای آن را می‌گیرد. به عبارت دیگر، قانون در خدمت حکومت کنندگان قرار می‌گیرد، نه برعکس. تعمیم چنین فلسفه‌ای در نظام حقوقی فاجعه‌آمیز اسـت، زیرا در ادامه‌ی چنین نظمی، بنا به مصلحت نظام، مجرم می‌تواند آزاد و قربانی زندانی شود، که درعمل نیز چنین شده است.
نمونه‌ی برجسـته‌ی آن زندانی شـدن دکتر ناصر زرافشـان، وکیـل خانواده قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای است. نتایج تحقیقات کمیته‌ی بررسی قتل‌های زنجیره‌ای به دلیل "مصلحت نظام" انتشـار نیافت و مردم از آن مطلع نشدند. ایـن پدیده‌ی "مصلحـت نظام" همان‌قدر که به حکومـت کنندگان خدمت می‌کند به حکومت شـوندگان زیان می‌رسـاند، زیرا مصلحت ملی را فدای مصلحت حکومتی می‌کند. اصلاحات در چنین نظمی ناممکن می‌شود.

بنابرایـن، بعد دیگر مشـکل سـاختاری اصلاحات در ایـران حضور حکومت دینـی، با برتری قشـری از فقها، و ارجحیـت دادن و ابدی و مطلق شـمردن احـکام فقهـی بوده اسـت. ایـن ویژگـی بـا اصلاحـات، جامعه‌ی دمکراتیـک و حکومت انتخابی که باید پاسـخگوی رأی دهندگان باشـد، در تضاد اسـت. بدون حل این دوگانگی در نظام جمهوری اسـلامی ایران، پروژه‌ی اصلاحات نمی توانست پیش برود.

## احکام فقهی در برابر قانون

قانون اساسی جمهوری اسلامی بر اساس نظریه‌ی ولایت فقیه ساخته شده اسـت. مطابق نظر آیت‌الله خمینی، حکومت حق فقیه شمرده می‌شود،

و مردم حقی ندارند، بلکه موظفند که از ولی فقیه اطاعت کنند، زیرا به زعمایشان، فقها وارث پیامبرند، و از همان حقی برخوردارند که پیامبر برخوردار بود.[۵۴] این نظام حقوقی - سیاسی هیچ قرابتی با مردم سالاری مورد ادعای برخی اصلاح‌طلبان ندارد. قانون اساسی جمهوری اسلامی بر پایه‌ی این اصول نهاده شده است. به همین دلیل، نظام قضایی آن نیز در اختیار فقها قرار دارد، و نقش حقوقدانان مستقل، و آگاه به فلسفه و نظریه‌های علمی حقوق مدون و مدرن، فرعی و ثانوی است. حقوقدان در دوران مدرن، بر اساس فلسفه‌ی اصالت انسان، حقوق غیرمشروط طبیعی او، و حقوق مدون مدنی و اجتماعی، و خواست نیک زیستی او ساخته می‌شود. بر این اساس مجازات نه برای تلافی، بلکه برای نظم و آسایش همگانی، حفظ سلامت جامعه و بازسازی خاطی تعیین می‌شود. در حالی که قانون در نظام جمهوری اسلامی بر اساس احکام فقهی تنظیم شده است که انسان در آن از هیچ حقوقی برخوردار نیست و تکالیف زیادی نیز برعهده دارد. حتی حقوق طبیعی انسان، مانند شیوه‌ی فکر کردن و زندگی کردن، مشروط به اراده‌ی فقها است. برخورداری از حقوق طبیعی، مسئولیتی برای انسان ایجاد نمی‌کند؛ مانند حق زیستن، یا اندیشیدن. در حوزه‌ی اجتماعی نیز مسئولیت انسان در برابر انسان است. در حالی که در حوزه‌ی دین انسان نه با حقوق، بلکه با تکلیف روبرو است.

---

۵۴-برای توجیه حکومت ولایت فقیه نگاه کنید به کتاب آیت الله خمینی، زیر عنوان حکومت اسلامی. خمینی در این کتاب به‌طور روشن بیان کرده است که: علما از طرف امام برای حکومت و قضاوت در میان مردم برگزیده شده‌اند. علما وارث پیامبرند. اگر فقیه عادلی عهده دار تشکیل حکومت شد، او مسئول گرداندن همان امور اجتماعی است که پیامبر اسلام بود، و این وظیفه‌ی مردم است که به او گوش دهند و از او اطاعت کنند. این متن از کتاب انگلیسی با ترجمه حمید الگار و از صفحات ۷۳، ۷۴، و ۳۷ ، چاپ ۱۹۷۹ برداشته شده است. نام و مشخصات کتاب به قرار زیر است.

Khomeini, Ayatollah Ruhollah, Islamic Government, translated by Joint Publishers Reset Service, Arlington, Virginia, 1979.

مطابق دین، در تکلیف دینی، مسئولیت انسان در برابر خداست و در این حوزه حقی برای او ایجاد نمی‌شود. انسانی که حق‌اش توسط انسان دیگر، یا نهاد دولت ضایع می‌شود، می‌توان مدعی باشد، ولی انسان نمی‌تواند برای ضایع شدن حق خود، مدعی خدا شود، و حق خود را از خدا بطلبد، زیرا بر اساس دین، خداوند مسئولیتی در برابر تکلیفی که دین برای انسان تعیین می کند، ندارد، یا انسان دربرابر ادای تکلیف حقی به‌دست نمی‌آورد. در حالی که در مناسبات اجتماعی، انسان در برابر هر مسئولیتی صاحب حق است، و برعکس، هر حقی، مسئولیتی به‌وجود می‌آورد.

## حقوق بشر و حقوق خدا

برای روشن شدن این تفاوت به مقاله‌ای از آقای هادی قابل، یکی از صاحب نظران نواندیشی دینی ایران، در زمینه‌ی حقوق بشر در اسلام اشاره می شود.هادی قابل در دو مقاله‌ی طولانی و سرشار از شواهد تاریخی کوشیده است که ثابت کند حقوق بشر در اسلام تضمین شده است، و حتی مقدم بر حقوق خداوند به‌شمار می‌رود. از دیدگاه من، ایشان در تحقیق پردامنه و پرزحمتی که انجام داده‌اند دو مفهوم متفاوت مسئولیت و تکلیف را یکسان فرض کرده‌اند، و به "مقدم بودن حقوق بشر برحقوق خداوند" در فقه اسلامی تأکید ورزیده‌اند.[55] به نظر می‌رسد آنچه ایشان حقوق خداوند می‌نامند همان تکلیف دینی انسان دیندار در برابر خداوند است، که در ادیان مختلف متفاوت است. استفاده از واژه‌ی حقوق خداوند، که پدیده‌ای مجرد است، در برابر حقوق بشر که مفهومی کاملاً مشخص است می‌تواند خواننده را به گمراهی بکشاند. حقوق یا طبیعی‌اند، که انسان با آن زاده می‌شود، و یا اجتماعی‌اند که انسان آن را

---

۵۵ برای مطالعه‌ی مقالات هادی قابل زیر عنوان «حق محوری» در دو بخش به سایت زیر مراجعه کنید.

http://www.advarnews.com/article/239.aspx

تدویـن می کند. "حقـوق خداوند" در هیچ یک از ایـن دو مقوله نمی گنجد، و مقایسـه‌ی آن با حقوق بشـر تلاشی بی‌ثمر است. آنچه آقای قابل از آن نام می‌برد تفسـیر دینی و سیاسـی فقهای مختلف از دین اسـت که در فرقه‌های مختلف هر دین و نیز در ادیان مختلف متفاوت و کاملاً تابع شرایط زمان و مکان است؛ مانند حق رأی دادن زنان در ایران، که روزی برخی فقها آن را حـرام می‌دانسـتند و امروز واجـب می دانند، و یا حق طلاق در کاتولیسـم، کـه روزی کلیسـا آن را ممنوع کرده بـود و امروز آزاد اسـت، هیچ‌یک از مـوارد فوق ربطـی به اراده یا حقـوق خداوند ندارد. مثال زیـر می‌تواند این دوگانگـی را بیشـتر توضیـح دهد. منع نوشـیدن شـراب در اسـلام به‌عنوان یـک تکلیف دینـی و عدم منع آن در مسـیحیت را چگونه می‌تـوان با واژه‌ی حقوق خداوند توضیح داد. در حالی که نوشیدن شراب برای مسلمانان منع شده است و ارتکاب به این عمل مجازات الهی در پی دارد، (و در حکومت اسـلامی مجازات حکومتی)، خودداری از آن هیچ امتیـاز، یا حقوقی برای کسـی به بار نمی‌آورد. آیا می‌توان گفت که در مسیحیت، که پیروان آن در نوشـیدن شراب آزادند حقوق بشر بر حقوق خداوند تقدم دارد، و در اسلام برعکـس آن اسـت؟ تکالیف دینی را نباید با مسـئولیت یکی دانسـت، زیرا تکالیـف دینی برای کسـی حقی بـه بار نمی‌آورد، و مسـئولیت با حق همراه اسـت. اگر کسـی برای خداوند نیز حق قایل باشـد باید نخست نوع طبیعی و اجتماعی آن را بپذیرد و سـپس روشـن کند که در صورت اجتماعی بودن آن آیا خداوند در برابر حقوق خود مسئولیت هم دارد؟ و اگر پاسخ همه‌ی این‌ها مثبت باشد، آنگاه ضایع شدن حق بندگان خدا را، که روزانه هزاران مورد آن رخ می‌دهد، چگونه می‌توان توضیح داد؟ آیا مگر جز این است که مدعیـان دین به نام خدا مردم را مکلف به انجـام وظایفی کرده‌اند؟ اگر جز این اسـت چرا خداوند مسـیحیان را مکلف به نماز گـزاردن و روزه گرفتن نکرده اسـت؟ چرا مسـیحیان را در نوشـیدن مشروب، پوشـش زنان و غیره آزاد گذاشته است و مسلمانان را مکلف؟

برخـلاف نظـر آقـای هـادی قابـل، متفکـر و نواندیـش دینـی دیگر،

دکترمحسن کدیور می‌نویسد اسلام سنتی، پایه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی در چهار مورد مشخص برابری حقوقی انسان‌ها را نقض می کند:

اول: تبعیض حقوقی به لحاظ دینی و مذهبی بین مسلمانان و غیرمسلمانان و نیز مؤمن و غیرمؤمن به یک مذهب خاص اسلامی.
دوم: تبعیض حقوقی به لحاظ جنسیت بین زن و مرد.
سوم: تبعیض حقوقی بین برده و آزاد.
چهارم: تبعیض حقوقی در حوزه‌ی امور عمومی بین فقیه و عوام.»[۵۶]

وی تأکید می کند که اسلام تاریخی در این چهار ناحیه مبتنی بر تبعیض حقوقی است و با حقوق بشر در تعارض است.[۵۷]

براساس دین، انسان مکلف است که فرایض دینی را به جای آورد و در برابر آن صاحب حقی نمی‌شود. با به جا آوردن نماز کسی صاحب حق نمی‌شود. اگر انجام ندهد گناهکار است. درحالی که انجام مسئولیت انسان را محق می کند. به همین دلیل، براساس احکام فقهی، که قانون جمهوری اسلامی بر آن متکی است، روزه‌خواری جرم محسوب می‌شود و شخص مستوجب مجازات می گردد. درحالی که روزه‌داری برای کسی حقی ایجاد نمی کند. البته نظام جمهوری اسلامی ، مبنی بر اسلام تاریخی، بر اساس روزه‌داری و روزه‌خواری شهروندان را تقسیم می کند و بین آنها تبعیض فاحشی قایل می شود.

---

۵۶-گفت و گوی مجله آفتاب (چاپ تهران) با محسن کدیور، نقل از مجله ایمان، چاپ آمریکا، شماره ۱۹، تابستان ۱۳۸۳، ص ۹۹.

۵۷-پیشین.

## چرا قصاص؟

قاضی در این نظام حقوقی به دنبال قصاص (تلافی) است. برای مثال، مجازات یک دزد، نقص عضو و از بین بردن ارگان حیاتی او مانند قطع دست و یا قصاص کور کردن است. این قاضی اهمیت و پی‌آمدهای قطع ارگان بدن انسان را نمی‌سنجد، و احتمالا آن را نمی‌داند، و شاید هیچگاه درباره‌ی آن نیاندیشیده باشد. او، به زعم خود، احکام خدا را اجرا می کند. بنابراین، به اندیشیدن نیازی ندارد. این قوانین جزایی مربوط به دوران کنونی نیست، مربوط به عصر جاهلیت انسان است، و اجرای آن با مفاد بیانیه‌ی حقوق بشر در تضاد و تناقض است.

دورکیم ویژگی قانون پیشامدرن را سرکوبگرانه، خشونت بار و برای ترساندن مردم و سلطه بر جامعه، مانند شلاق زدن و اعدام در ملاء عام (در امتداد قدرت استبدادی)، و ویژگی قانون در دنیای متمدن و مدرن را بازسازی (در امتداد دمکراسی) می‌داند.[۵۸] قوانین در جمهوری اسلامی از نوع اول‌اند. این قوانین با خواست اصلاحات هماهنگی نداشته و ندارند. دستگاه حکومت دینی ایران مردم را به خاطر توهین به اعتقادات دینی آنها نه به خاطر سلامت جامعه مجازات می کند. این مجازات‌ها به دلیل اعتقادات دینی آنها صورت می گیرد، برعکس سلامت جامعه را از میان می‌برد. حامیان جمهوری اسلامی باید توضیح دهند که چرا با قوانین جزایی آنها نه تنها تعداد افرادی که مرتکب جرم می‌شوند کاهش نیافته است، بلکه به مراتب افزایش یافته است. برای مثال، سیستم بسیار خشونت‌بار مقابله با مشکلات و معضلات اجتماعی مانند اعتیاد و فحشا در جمهوری اسلامی کاملاً با شکست روبرو شده است.

وجود تعداد ۵ میلیون مصرف کننده‌ی مواد مخدر در کشور بهترین شاهد براین شکست است.[۵۹] از آن گذشته جمهوری اسلامی خط فاصل

---

58-Steven Lukes, Emile Durkheim: His life and Work, NY, Harper and Row, 1972

۵۹-البته فردی مانند میشل فوکو، معتقد است که در دنیای مدرن نیز به‌جای افزایش انسانی کردن

میان قانون و اخلاق را رعایت نمی کند. کژ رفتاری افراد باید با اخلاق جامعه، و جرم و جنایت با قوانین سنجیده شود. جمهوری اسلامی برای کژ رفتاری افراد، مانند روزه خواری، پوشش و آرایش مردم مجازات قانونی به کار می گیرد.[۶۰] در حالی که این امور در حوزه اخلاق و و زندگی فرد است و جامعه و دولت حق مداخله در آن را ندارد.

## فهم فقهی از قانون

نظر مسلط برقانون در جمهوری اسلامی براساس تفسیری بسیار محافظه کارانه از فقه شیعی است. بر این اساس، معیار سنجش کردار انسان، فهم فقهای محافظه کار شیعی از هنجارهای گذشته‌های دوردست است، نه واقعیت‌های ملموس امروز. در احکام فقهی حق و مسئولیت جای خود را به تکلیف، یا انسان مکلف داده است. در دوران مدرن، اجرا و یا عدم اجرای تکالیف دینی انسان معتقد، ربطی به دولت ندارد، و دولت حق ندارد او را به خاطر اجرای فرایض دینی پاداش بدهد، و یا به دلیل عدم اجرای آن، مجازات کند. در دوران مدرن رابطه‌ی انسان معتقد و خدا رابطه‌ای خصوصی است و ارتباطی با نهاد دولت که باید در خدمت نیازمندی‌های جامعه باشد، ندارد. اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی برگشت به گذشته است. این عمل با فلسفه‌ی وجودی دولت، یعنی فراهم آوردن نیازمندی‌های مشترک شهروندان با هزینه‌ی پرداخت شده‌ی شهروندان، مغایر است. برای نمونه، حقوق زنان در قوانین جمهوری اسلامی براساس نقش زنان در جوامع گذشته و حتی مناسبات قبیله‌ای تنظیم شده است، نه

---

رفتار با زندانی، در شیوه و راه و روش مجازات عمیق‌تر مردم پیشرفت حاصل شده است.

حمید رضا جلایی پور، غفلت مرگبار، روزنامه شرق، آوریل ۱و ۲۰۰۶،
http://www.iran-emrooz.net/index.php?/politic2/more/7674/

۶۰-در این مورد نگاه کنید به کتاب دورکایم، درباره تقسیم کار.
Emile Dukheim, The Division of Labor in Society, New York: The Free Press, 1933.

واقعیت نقش فعال زنان، و سهم آنها در سازندگی همه جانبه‌ی جامعه‌ی امروز، و وظیفه‌ی دولت مدرن در برابر شهروندان. اصولاً حقوق شهروندی در قانون اساسی جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته نمی‌شود. همین فلسفه راه مقابله با معضلات جامعه را در زندانی کردن مجرمان، که بسیاری از آنها قربانیان نظم مخرب خود جامعه هستند، می‌بینند. به همین دلیل در دوره‌ی جمهوری اسلامی مرتب بر تعداد زندانیان افزوده می‌شود. یساقی رییس سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی کشور، می‌گوید: "در نظام کیفری اسلام جایگاه حبس به سنگینی‌ای که در حال حاضر در کشور از این مجازات استفاده می‌شود، نیست و از آنجا که بعد از انقلاب، نظام حاکم بر کشور نظام ارزشی بوده، آسان‌ترین راه برای برخورد با هر تخلف روی آوردن به مجازات حبس بوده است». وی یادآور شد:

در سال ۵۸ تعداد زندانیان کشور، ۱۳ هزار نفر بوده در حالی که در حال حاضر تعداد زندانیان کشور به ۱۳۰ هزار نفر رسیده است». وی تصریح کرد:

«ده برابر شدن تعداد زندانیان در سال‌های بعد از انقلاب، نشان‌دهنده‌ی گرایش شدید در استفاده از مجازات حبس در کشور است.»[۶۱] این آمار نشان می‌دهد که از یک‌سو جمهوری اسلامی زمینه ارتکاب جرایم را بالا برده است و از سوی دیگر نگرش رفع معضلات جامعه نه بازسازی و آموزش بلکه سرکوب و ایجاد ترس است.

## بیگانگی با پدیده شهروندی

قانون اساسی آشکارا میان شهروندان تبعیض قایل می‌شود، زیرا این

---

۶۱-علی‌اکبر یساقی، رییس سازمان زندان‌ها و اقدامات تامینی کشور، ایران امروز، جمعیت کشور ۲ برابر تعدا زندانیان کشور ۱۰ برابر،
http://www.iran-emrooz.net/index.php?/news1/print/7112/
http://www.ilna.ir/shownews.asp?code=284707&code1=3

قوانیــن متعلق به زمانی اســت که هنوز پدیده‌ی "شــهروند» وجود نداشــت. شــهروندی پدیده‌ای غربی و حاصل تمدن مدرن و عصر سرمایه داری است و قوانین فقهی جمهوری اســلامی مربوط به دوران کشــاورزی و مناســبات قبیله‌ای اســت. یعنی عامل زمان و مکان در نظام حقوقی جمهوری اســلامی به حســاب نیامده است و همه‌ی ارزش‌ها در گذشته‌ای دور منجمد و ابدی شــده‌اند. دکتــر حمیدعنایت در کتاب اندیشــه سیاســی در اســلام معاصر می‌نویسد: «قرآن، انسان را قطع نظر از عقاید و پایگاه سیاسی‌اش به رسمیت می‌شناسد، ولی واژه‌ای برای شهروند ندارد.»[۶۲] پدیده‌ی بهره‌ی بانکی که در قالب قوانین فقهی جای نمی گرفت، جمهوری اســلامی را با دشــواری‌های زیادی روبرو ساخت، زیرا بهره‌ی بانکی متعلق به دوره‌ای است که پدیده‌ی اقتصــاد مــدرن و اجتناب‌ناپذیــر بانــک، و بهــره‌ی بانکــی در آن به وجــود آمده اســت، و فقه اســلامی آن را ربــح و حرام می‌داند. فقه نــه ظرفیت هضم نیازمندی‌هــای حقوقی امروز را دارد، و نه انعطاف و تغییرپذیری لازم برای جامعه‌ی متحول کنونی را. به همین دلیل دولت را که درگیر سیاست عملی اســت به بن‌بســت می کشــاند و مجلس قانون‌گــذاری را که باید بر اســاس نیازمندی‌هــای جامعــه، قوانیــن جدیــد تصویب کند بــه ابــزار اراده‌ی نهاد دیگــری که به‌طور قانونی موظف به حفظ و رعایت ســنت‌ها و احکام فقهی اســت، بدل می‌ســازد. به همین دلیل اجرای وظیفه‌ی واقعی دولت خاتمی و مجلس ششــم در دروه‌ی اصلاحات به کشــمکش نیرو، و فرسایش دائمی با نهادهای دیگر در نظام کشیده می شد. این مشکلات ساختاری را نمی‌توان صرفاً به حضور افراد ناســالم در نظام محدود کرد. اگر چه وجود اشخاص نــا ســالم، و متعصــب در مصادر دســتگاه قضایی، شــورای نگهبــان و غیره، عامل مهمی در نابســامانی حقوقی در ایران بوده اســت. زمانی که ســاختار حقوقــی یک نظام معیوب باشــد، نه تنها نفوذ و رشــد افراد ناســالم آســان‌تر انجام می گیرد، و نیمه‌ی منفی شخصیت افراد رشد می کند، بلکه افراد سالم

---

۶۲-حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران ، خوارزمی، چ ۳، ۱۳۷۲، ص. ۲۲۳.

از رده خارج می‌شوند، زیرا شرط باقی ماندن در پست و مقام‌های کلیدی، و برخورداری از امتیازها، هماهنگی با سیستم معیوب است و افراد سالم خود را کنار می‌کشند.

## اخلاق و دولت دینی

بی آنکه بخواهم وارد اپیستومالوژی (معرفت شناسی) اخلاق شوم به چند نکته کلیدی اخلاق یا اتیک (تعین خوب و بد، درستی و نادرستی پدیده‌ها) از دید جامعه شناسی دورکیم بسنده می‌کنم. هر چند خوبی و بدی در دوره مدرن تابع آزادی فردی و رابطه او با سیستم اجتماعی است.[۶۳] به عبارت دیگر، اگر چه با این رابطه معیارهایی برای انسان‌ها به دست می‌آید که چگونه درباره پدیده‌های داوری کنند، ولی هیچ معیار یگانه، ابدی و کمال گرا برای اخلاق وجود ندارد. آنچه معیار نسبتاً یگانه داوری رفتار و کردار انسان در دوره مدرن است، نه اخلاق، بلکه قانون و اتیک یا اخلاق رفتاری و شغلی است که آن نیز متحول، نه مطلق و ابدی، و در بسیاری موارد تابع تفسیرو قرائت نهاد دادگاه است. از دید جامعه‌شناسان اخلاق نه یک پدیده دینی، بلکه حاصل مناسبات اجتماعی و زندگی مردم است.

از نظر دورکیم اخلاق شامل سه وجه است. نخست،انظباط، قدرت

---

۶۳- کارل منهایم، جامعه شناس مجارستانی تبار، در توضیح جامعه شناسی معرفت، ودر رابطه با باورهای جامعه به جای واژه «نسبی گرایی» که پایه مشترکی برای درستی و نادرستی، خوبی و بدی، باقی نمی گذارد، از واژه «رابطه گرایی» که بدی و خوبی بر اساس مناسبات اجتماعی و تاریخی پدیده‌های مختلف با یگدیگر تعین می شود، استفاده می کند. او معتقد است که درستی و نادرستی پدیده‌های نظری در ارتباط با «سیتسم اعتقادی» جامعه، و در یک شرایط مشخص اجتماعی و تاریخی تعین می گردد. بنابراین، تعهد اخلاقی وجود دارد، ولی این تعهد از شرایط مشخص مرتبط به آن جامعه گرفته می شود و نمی تواند به همه زمان‌ها و شرایط دیگر تعمیم یابد. نک.

George Ritzer and Douglas J. Goodman, Classical Sociological Theory, 4th edition, NY: McGraw Hill, 2004.

مقاومت فـردی در برابـر محرک‌هـای خارجـی، دوم، وابسـتگی بـه جامعه بـه عنـوان منبع و مأخـذ اخلاق جمعی، و سـوم، خود مختاری انسـان که به مسئولیت فرد در برابر عملش برمی گردد.[۶۴] دورکیم وجه سـوم را از فلسفه کانت گرفته اسـت، و آن را بامعیارهای جامعه شـناختی در آمیخته اسـت. دورکیـم به عنوان یک جامعه شـناس سـاختار گـرا، پایه‌های اخـلاق را در سـاختار اجتماعی جستجو می کند. اما از دید کانت همان روش استدلالی فلسـفه در اخلاق نیز در تعین خوبی و بدی معتبر اسـت. به عبارت دیگر فرد نمی‌تواند با ساختاری شمردن کج رفتاری‌ها و خطاها نقش مستقل یا خود مختاری خود را نادیده بگیرد.

دورکیـم معتقد اسـت که زمینه عقلـی خود مختاری فـرد در نهایت اجتماعی است. او برای خود مختاری اخلاقی انسان پایه علمی قایل است. بنابرایـن، آن را از اخـلاق سـنتی و نمادین جدا می کند. او معتقد اسـت که تنها فهم علمی می‌تواند اساس خود مختاری اخلاقی قرار گیرد. زیرا اخلاق مـدرن بـر خلاف اخلاق سـنتی، براسـاس روابط میـان افـراد و جامعه تعین می‌شـود. به همین دلیل او تنها راه رعایت اخلاق در جامعه را آموزش برای خردسالان و مناسبات شغلی برای بزرگ‌سالان می‌داند.

انضباط به معنای مقابله فرد با خود خواهی خود اسـت، نه حل شـدن در درون جامعـه. زیـرا منافـع فرد نـه تنها با منافـع جمع یکی نیسـت، بلکه ممکن است در تقابل با هم قرار بگیرد. وابستگی فرد به جامعه و گروه های اجتماعی، نه از روی اجبار و وظیفه، بلکه اختیاری و برای نزدیکی بیشـتر با آنهـا انجام می گیرد. کنترل جامعه بر فرد، یا حل شـدن فرد در جمع، پدیده دوران مناسـبات سـنتی اسـت و ربطی به دوره ی کنونی که افراد اسـتقلال یافته اند، ندارد. بطور طبیعی جامعه از فرد انتظاراتی دارد که چون فرد خود را جزئـی از جامعـه، و جامعـه را متعلق به خـود می‌داند، به این خواسـت‌ها پاسخ مثبت می‌دهد. ولی چون همه افراد به استقلال خود از جامعه اهمیت می‌دهنـد، این خواسـت‌ها از حد معقـول و توان افراد فراتـر نخواهد رفت.

---

64-Emile Durkheim, Moral Education: A Study in the Theory and Application of the Sociology of Education, New Yourk, Free Pree, 1925.

دورکیم اضافه می کند که وابستگی به یک گروه، مانند جامعه، نه از روی وظیفه، بلکه خواست وابستگی فرد به گروه است، زیرا انسان نمی‌تواند خود را از جامعه جدا کند. وقتی انسان از خودش نگهداری می کند، از چیزی جز خود، که خود را متعلق به آن می‌داند نیز نگهداری می کند.[۶۵] مانند دفاع از مذهب یا قومیت خود در برابر مذهب و قومیت دیگران، یا ملیت خود در برابر ملیت های دیگر، یا تشکیلات مدنی و سیاسی در برابر تشکیلات رقیب و مخالف. فرد این ویژگی های فراتر از خود را بخشی از خود می داند و به همین دلیل به دفاع از آنها بر می خیزد.

دخالت دولت برای کنترل رفتار اخلاقی مردم، نه حافظ اخلاق جامعه، بلکه ضایع کننده آن است. زیرا استقلال و حس خودمختاری فرد را از بین می‌برد، و در برابر خواست جمع قرار می دهد. به همین دلیل تلاش ۲۷ ساله جمهوری اسلامی برای مقابله و مبارزه با مشکلات اخلاقی جامعه منجر به تضعیف اخلاق و گسترش رفتارهای غیر اخلاقی، و فراتر از آن، منجر به رشد جرم و جنایت گردیده است. در پس سیاست‌های دولتی برای مقابله با این مشکلات، نه اندیشه علمی رعایت استقلال فرد در دوران مدرن، بلکه سنن کهنه مربوط به دوران گذشته برای استحاله فرد در جمع حاکم نهفته است. رهبران جمهوری اسلامی از همه می‌خواهند که به مانند آن‌ها بیاندیشند، به مانند آن‌ها بپوشند و بخورند و در یک عبارت هم‌رنگ و تابع آن‌ها شوند. این خواست با استقلال و خودمختاری فرد درتضاد است و قابلیت اجرایی در جامعه‌ای ۷۰ میلیونی ایران را ندارد. به همین دلیل جمهوری اسلامی که از ناهمرنگی مردم احساس نگرانی و حتی خطر می کند برای رفع آن به خشونت، سرکوب و کنترل سیاسی، فرهنگی، حقوقی و اجتماعی متوسل می‌شود. جمهوری اسلامی به عنوان نظامی دینی خود را موظف کرده است که سنت‌های اسلامی را اجرا کند، نه آنکه مشکلات جامعه را برطرف سازد، و در برخی موارد میان سنت و تعهدات اجتماعی سرگردان می‌ماند. مانند پدیده سنگسار که دائم مقامات دولتی

---

۶۵-دورکیم، پیشین.

وجود آن را نفی می کنند، و باز گزارش دیگری از اجرای این سنت کهنه و ضد انسانی منتشر می‌شود.

هم سیاست گزاران و هم مجریان در جمهوری اسلامی در نهایت خود را خبره دین می‌دانند، و از دانش امروزی برای مقابله با مشکلات و معضلات اجتماعی، یا بی خبرند و یا اجرای سنت‌ها را بر کاربرد دستاوردهای علمی مقدم می‌شمارند. در حالیکه این مشکلات محصول مناسبات اجتماعی و ساختارهای دوران مدرن است و راه رفع آنها را نه در سنت‌های دوران گذشته، بلکه از طریق پژوهش‌های امپریکال و علمی مدرن می‌توان یافت.

## دلایل بحران اخلاقی در جمهوری اسلامی

بحران اخلاقی در جامعه ایران نتیجه چهار عامل زیر است:

۱) گذارجامعه از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد صنعتی، و از سنت به مدرنیته
۲) انقلاب و جا به جایی ناگهانی و بهم ریختگی نهادهای اجتماعی
۳) ضعف اقتصاد تولیدی، غلبه اقتصاد تجارتی، و فساد گسترده مالی و حقوقی، ناشی از اقتصاد دولتی و رانتی
۴) سیاسی کردن تمام پدیده‌های اجتماعی، دینی و اخلاقی

یادآوری این نکته که اخلاق پدیده‌ای نه دینی، بلکه اجتماعی و شامل سه مشخصه انضباط، وابستگی به جامعه و خودمختاری فرد است، در توضیح بحران اخلاقی در جمهوری اسلامی مهم است.
در دروه گذار، و دگرگونی ساختار جامعه، به دلیل رشد نهادها ی جدید ناشی از گسترش شهر نشینی، پایه ی ارزش‌های اخلاقی سنتی تضعیف می گردد. در این حالت در یک شرابط مساعد قاعدتاً مناسبات قانونی و

اتیک (اخلاق) رفتاری و شغلی جایگزین اخلاق سنتی جامعه می گردد. جامعه سنتی به آگاهی یا وجدان جمعی، یا توافق جمعی نانوشته تکیه دارد، و جامعه مدرن به قوانین نوشته و سکولار (عرفی). این جابه جایی ساده و بدون خسارت انجام نمی گیرد. انقلاب ۱۳۵۷ ایران، اخلاق سنتی جامعه را همراه نهادها و ارزش‌های حاکم تضعیف کرد، تا جای آن اخلاق نوین، ایده آل جامعه ی انقلابی قرار دهد. اگر پس از انقلاب فرایند نهادی شدن جامعه سریع انجام گرفته بود، مناسبات مدرن و قانونی جای اخلاق سنتی را می گرفت. اما در ایران نه تنها انقلاب در دوران گذار و جا به جایی سنت و مدرنتیه و بحران هویت ایرانی رخ داد، بلکه هجوم ارزش‌های غیر بومی و جهان شمول نگرانی‌های بیشتری را برای بخش‌های سنتی و دینی جامعه به وجود آورد. این امر حکومتگران جدید را مصمم می کرد که قوانین را بر اساس حفظ موقعیت خود و سنت‌های دینی تنظیم کنند، تا بتوانند قدرتی که با حضور پر رنگ تر نوآوری‌های غیر سنتی پایه‌های سنت و قدرت آنها را سست می کرد در انحصار خود بگیرند. به طور مثال نهادهای اساسی و تعیین کننده ی نظام جدید مانند نهاد رهبری، مجلس خبرگان و شورای نگهبان را تنظیم و بطور مطلق در اختیار گروه‌های سنتی جامعه نهادند.

عوامل یاد شده در بالا مانع شکل گیری اخلاق مدرن، و جایگزینی قانون به جای سنت گردید. نیروی جدید، روند نوگرایی جامعه که پیش از انقلاب آغاز شده بود رابه سود سنت گرایی تغییر داد. به طوری که، جامعه در بعد ساختار ذهنی و قانونی به عقب بر گشت، ولی در ساختار عینی به دلیل ضرورت‌های اقتصادی و تکنولوژیک روند نوگرایی جامعه ادامه یافته است. این دوگانگی ساختار ذهنی و عینی جامعه، خود بحران زا بوده است. جوامع بر اساس رشد و توسعه خود ناچارند که سنت‌های گذشته را رها کرده به قوانین مشخص و متحول که می‌تواند پاسخگوی نیازمندی‌های مقطع زمانی باشد، متوسل شوند. در ایران این وضعیت وارونه بوده است. یعنی هرقدر ساختار عینی جامعه در مسیری غیر سنتی رشد کرد، نهاد سیاست کوشید تا با اهرم قدرت و اعتقادات دینی مانع از

قدرت گیری جامعه در برابر حکومت گردد.

از آن گذشته نیروی مسلط خواهان حفظ و احیای ارزش سنتی و کهنه ای بوده است که درسال‌های پیش از انقلاب تضعیف و یا از بین رفته بود. مانند قوانین خانواده، چند زنی، مجازات سنگسار، و شلاق زدن در مکان‌های عام. علیرغم این واقعیت، اما مناسبات سرمایه داری و شیوه زندگی غیر سنتی بخش‌های بزرگی از جامعه را دگرگون کرده است. شهر نشینی را گسترش داده و ارزش‌های غیربومی را به دور ترین نقاط جامعه منتقل نموده است. همین دوگانگی پایه‌های اخلاق سنتی جامعه را تضعیف کرده است، بی آنکه قادر باشد قانون و اتیک شغلی را جایگزین آن کند. نهادهای حکومتی و دینی خود آلوده وضعیتی شده اند که سخت با ایدئولوژی گروه حاکم درآمیخته است. اصلاح‌طلبانی که از ایدئولوژی حاکم فاصله گرفته و کوشیدند حرفه‌ای عمل کنند، قدرت را از دست دادند. زیرا ساختار حکومتی جمهوری اسلامی تابع ایدئولوژی دینی است. به طوری که بازندگان قدرت، گهگاه وسوسه می‌شوند که برای سهیم شدن در قدرت، باز به ابزار ایدئولوژی متوسل شوند. سیاست ایدئولوژیک، دستگاه قضایی ایدئولوژیک، در کنار دین ایدئولوژیک، که دینداری را فقط در وابستگی گروهی خود می‌پذیرید، بنیاد اخلاق را از بین برده است. زیرا خوبی و بدی توسط نهاد قدرت تعریف می‌شود. بطورمثال، ریش تراشیدن غیر اخلاقی، و ریش نتراشیدن اخلاقی شده است. در حالیکه در جامعه ای مانند افغانستان که هنوز از مرحله سنت گرایی عبور نکرده است، ریش نتراشیدن مانند قباپوشیدن و دستار بستن یک امر عادی و رایج است و ربطی به اخلاق جامعه ندارد. دولت ایدئولوژیک نه تنها قادر نیست که از حقوق افراد دفاع کند، بلکه خود به ضایع کننده آن بدل می‌شود. دفاع از حقوق افراد، دفاع از جامعه است. دولت ایدئولوژیک، به جای دفاع از حقوق افراد و جامعه، مدافع حقوق گروه خود است. احیای اخلاق جامعه به اصلاحات قانونی، رعایت حقوق برابر شهروندی و دستگاه آموزش غیر ایدئولوژیک وابسته است.

## رابطه با خدا و رابطه با افراد

در مورد بی اخلاقی در میان دین داران مطلب زیر که از نوشته ی چاپ نشده ای از حسین زاهدی است به دلیل اهمیت مطلب، دید جامعه شناختی و دقتی که نویسنده در این زمینه به کار برده است بدون دخل تصرف آنرا در اینجا نقل می کنم. حسین زاهدی می نویسد:

«... افرادی را می دیدم بسیار با ایمان که سالیانه مبالغ قابل توجهی وجوهات و یا کمک خرج به مستمندین می دادند و کارهای عام المنفعه می کردند. ده ها هزار تومان خرجِ رفتن به زیارت و چندین بار به مکه سفر نمودن می کردند و با اطمینان میَ گویم این کارها را فقط برای خشنودی خدا انجام می دادند و ابدا تظاهر نبود. اما همین افراد برای چند صد تومان سود بیشتر و یا فرار از تحمل زیان، ده ها دروغ می گفتند وانواع کلک و حیله ها را به کار می بستند. چرا ؟ این مسأله برای من معما بود. بعد از سال ها مداقه و تامل در این مورد بالاخره به این نتیجه رسیدم که این افراد رابطه با خدای شان را از رابطه با افراد، تفکیک می کنند. بدین معنا که اگر رضایت خداوند را جلب کنند رابطه ی با افراد، هر قدر هم بد، برایشان اهمیت ندارد. کسب ثواب های بسیار در ازای عبادات اضافی و کارهای خیر از هرقبیل که باشد و تاکید بر خشنودی بسیارِ خداوند از این نوع کارها سبب می گردد که این افراد با عبادات کافی و کارهای خیر خیالشان از خشنودی خداوند که قادر، حاکم و صاحب اختیار مطلق است از خودشان راحت می شود؛ بنابراین رفتارشان با مردم امری زمینی بین خودشان محسوب می شود. لذا هر کاری می خواهند وفکر می کنند منفعت شان در آن است انجام می دهند. این وضعیت در مورد ادیان دیگر نیز صادق است. در یهودیت مال مردم غیر یهودی دزدیدن و خوردن، به آنها دروغ گفتن وحتی قتل شان اشکالی ندارد. به همین گونه است در مسیحیت. در مورد زرتشتی ها هم خوانده ایم که در زمان ساسانیان با غیر زرتشتی چه می کردند.» در پی این مطلب زاهدی می افزاید:

«برای ما که در سرزمین های استبدادی زندگی کرده ایم در موارد

بسـیاری تجربـه کرده ایم کـه اطرافیـان حاکم مطلـق نیز وقتـی رضایت و خشـنودی او را دارند اگر هرظلمی بکنند ولو آشـکار شود چون هیچ وقت مجازات نمی شوند، به همین دلیل ابایی ندارند که ستم کنند وقانون شکنی کننـد. به هر حـال این موضوع نیز مانند بسـیاری مسـائل دیگرعاملِ یگانه نـدارد و عوامـل دیگری نیـزدر آن دخالت دارند. ضمنا نـوع اخلاقی را که تشـریح کردم منحصر به کسـبه نیسـت و در سـایر صنف ها و گروه ها هم به راحتـی مـی توان مشـاهده کرد. اما نخسـت من این دو گانگـی و توجیه بی اخلاقی را در میان این طبقه متوجه شدم.»

## راه حل

راه اصولی دیگری جز بازبینی ریشه ی این مشکلات در قانون اساسی نیسـت. برای نمونه، اصل چهارم قانون اساسـی جمهوری اسلامی راه را بر گرایش سیاسی و تفسیر دینی هر اصلی از قانون اساسی و مشتقات آن، برای فقهای شـورای نگهبان می گشـاید و درها را بر نهاد قانون گذاری مجلس کاملاً می‌بندد و شـهروندان را از حقوق برابـر محروم می کند. وقتی مجری قانـون بخواهـد ایـن اصل را رعایـت کند باید تابع تفسـیر سیاسـی فقهای شورای نگهبان باشد، نه قوانین دیگری که در اصول دیگر قانون اساسی و یا منابع دیگر قانونی آمده است. نویسندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی بـرای آنکه چیزی از قلم نیفتاده باشـد، عبارت "و غیـر اینها" را نیز در اصل ۴ قانون اساسـی قیـد کرده‌اند، تا بتواننـد در هر موردی کـه حتی خارج از حوزه‌ی سیاسی، نظامی، اقتصادی، اداری، فرهنگی و قانونی باشد نیز نظارت شورای نگهبان را قانونی جلوه دهند. البته نباید تصور کرد که این تنها اصل از میان ۱۷۷ اصل قانون اساسی است که بر سیستم غیر دمکراتیک و حذف شـهروندان تکیه دارد. قانون اساسـی برای محکـم کاری بارها و بارها در اصول و بندهای مختلف، مجلس و سایر نهادهای قانون‌گذار را از تصویب قوانینـی کـه بـا موازین اسـلامی (یعنی تفسـیر و قرائت چند فقیـه) خوانایی

نداشته باشد، برحذر کرده است. در حالی که در قانون اساسی هیچ اصلی نباید ناقض اصل دیگر، یا حاکم بر اصول دیگر باشد. اصول قانون اساسی باید قائم به ذات باشند، اما اصل چهارم "بر اطلاق یا عموم همه‌ی اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است". اصلاح‌طلبان برای حل این مشکل ریشه ای و ساختاری نظام راه حلی ارائه ندادند، و دری نگشودند. در حالی که خود آنها ده ها لایحه و قانون تعیین کننده و مثبت را از تصویب مجلس ششم گذراندند، ولی قادر نشدند درمقابل تصمیم سیاسی شورای نگهبان کاری بکنند، و از خود نپرسیدند که گره اصلی کار در کجاست، و چگونه شش فقیه شورای نگهبان می‌توانند در برابر اراده‌ی مردم بایستند.

پس از حذف کامل اصلاح‌طلبان از قدرت، دولت احمدی نژاد درصدد بر آمد تا با بازبینی قانون اساسی، احتمالاً بندهایی را، باز هم بیشتر، در حوزه‌ی انتخابات به سود خود تغییر دهد. درارتباط با همین اقدام احتمالی، جبهه‌ی مشارکت نیز اعلام کرده است "... در صورت فراهم آمدن این لوازم، اصلاح‌طلبان نه تنها از اصلاح‌قانون اساسی استقبال می کنند، که خود مواردی را در برخی بخش‌ها به عنوان پیشنهاد مطرح خواهند کرد».[۶۶] خواست اصلاحی قانون اساسی می‌بایست در دورانی انجام می گرفت که دولت و مجلس در اختیار اصلاح‌طلبان بود، و آنها از پشتوانه‌ی گسترده‌ی مردم برخوردار بودند. آن زمان اصلاح‌طلبان به این نیاز اهمیت ندادند، و با کسانی که قانون اساسی را ناقص و مشکل‌زا می‌دانستند و خواستار بازبینی، اصلاح و تغییر اصول آن بودند، برخوردهای ناگوار و ناپسندی کردند. بازبینی قانون اساسی در شرایطی که تمام ارکان قدرت و وسایل ارتباط جمعی و تشکیلات در اختیار مطلق مخالفان اصلاحات قرار دارد، چیزی را تغییر نمی‌دهد. برای بازبینی قانون اساسی باید پیش شرطهای آن، از جمله فعالیت آزادانه‌ی اپوزیسیون در تمام حوزه‌ها ، ازجمله سازماندهی نیروهای خود و دسترسی به وسایل ارتباط جمعی آزاد

۶۶-اصلاح قانون اساسی؛ رویکردها و لوازم. نک. سایت امروز جبهه‌ی مشارکت،
http://www.emrouz.info/archives/2006/01/00223_1.php

فراهم و تضمین گردد. در غیر این صورت، بازبینی قانون اساسی چیزی جز مستحکم‌تر کردن چارچوب‌های حقوقی آنچه هست، نخواهد بود.

واقعیت این است که ساختار حقوقی جمهوری اسلامی نه برای دمکراسی و رعایت حقوق برابر شهروندان، نه برای توسعه و حفظ منافع ملی ایران، بلکه برای حکومت مطلقه‌ی فقها، و اسلام مورد نظر آنها، یا تفسیر دینی خاص خود از اسلام، و حفظ امتیازهای ویژه برای این صنف ساخته شده است. این ساختار مانع از اجرای طرح اصلاحات، از جمله اصلاح نهاد انحصاری قدرت بوده است. راه حل تغییر این قوانین است. در بخش بعدی عامل بینشی شکست اصلاحات را توضیح می‌دهم.

(۴)

# عامل بینشی شکست اصلاحات

## ضرورت پایه‌ی فلسفی اصلاحات

اصلاحات نیازمند یک پایه‌ی فلسفی و نظری بود. زمینه‌ی فلسفی اصلاحات نیز نیاز به پشتوانه و توجیه تئوریک و خردمایه‌ی عقلی داشت. به دیگر سخن، دلایل و چگونگی دگرگونی ساختارقدرت درجمهوری اسلامی می‌بایست از نظر بینشی نیز توجیه واستدلال عقلی و علمی پیدا می‌کرد. پرسش اساسی این بود که چرا گذار انقلاب باید به اصلاحات برسد، و پیش زمینه‌های ذهنی و عینی این دگرگونی چیست و اگر فراهم نیست چگونه می‌تواند فراهم شود. برای پیروزی اصلاحات چه اهرم و مکانیسمی لازم است، و شکل و محتوای قدرت در جامعه‌ی پس از انقلاب چگونه است؟ موافقان و مخالفان اصلاحات چه کسانی هستند و پایه و پشتوانه‌ی فکری و طبقاتی آنها چیست و هر کدام از چه نیرو و وزنی در جامعه برخوردارند؟

پاسخ به این پرسش‌ها اصلاح‌طلبان را متقاعد می‌نمود که برای پیروزی اصلاحات جدایی دین از حکومت یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. بنابراین، نخست می‌بایست پایه‌های فلسفی و توضیح جامعه شناختی اصلاحات در شکل تئوری بیان می شد، تا براساس آن، سیاست‌های کاربردی (کوتاه مدت) و راهبردی (درازمدت) اصلاحات طرح و تنظیم می‌گردید. به‌طور مثال، این سیاست‌ها می‌توانست براساس گفته‌های

فلسفی اندیشمندانی چون عبدالکریم سروش مبنی بر این که "حکومت دینی نـه ممکن اسـت و نـه مطلـوب" [۶۷]، و یا پیش فرض فلسـفی محمـد مجتهد شبسـتری که " دین داری نمی‌تواند پیشـرفت و توسعه را در خود هضم کند و آن را بـه رنـگ خـود در آورد»[۶۸] بنا می گردید. شبسـتری معتقد اسـت که اصرار بر نگهداری ساختار سنتی در حال حاضر موجب خشونت می‌شود.[۶۹] اصلاح‌طلبـان بـه ایـن اصول بینشـی و بنیادی کمتـر توجه نمودند، و بیشـتر توان و انرژی نظریه پردازان آنها صرف مسـائل جاری، و روزمره و از جمله چگونگـی اجرای اصلاحات در حـوزه‌ی سیاسـت عملی، و در بطن مقابله با خشـونت تحمیلی جناح محافظه‌کار بر جامعه، و در چارچوب سـاختار حقوقی جمهوری اسـلامی و حفظ حکومت دینی گردید. پی گیری ادبیات سیاسی برخی از جریانات سیاسی اصلاح‌طلب، نشان می‌دهد که آنها هنوز و همچنان سخت به اصلاحات در درون گفتمان انقلاب، و چارچوب نظام حقوقی جمهوری اسلامی پای بندند.

## دیالکتیک اصلاح‌طلبی

با نگرش سـنتی و دگماتیستی سیاه و سـفید دیدن پدیده‌ها نمی‌توان دیالکتیـک اصلاح‌طلبـی را درک کـرد. از دیـد دگماتیسـت‌ها رنگ‌هـا یـا سـفیدند یـا سـیاه. یک فرد مسـلمان یا سـنی و یا شـعیه اسـت. یـا طرفدار جمهوری اسـلامی است یا دشـمن آن. در میان اصلاح‌طلبان جزم گرا نیز،

---

۶۷- نک. آرش نراقی، عبدالکریم سروش و کمال پروژه‌ی روشنفکری دینی
http://www.drsoroush.com/Persian/On_DrSoroush/P-CMO-13840929
ArashNaraghi.html

۶۸-محمد مجتهد شبستری، قرائت رسمی از دین، راه نو، سال اول، شماره ۱۹، شهریور ۱۳۷۷، ص. ۲۰.

۶۹-محمد مجتهد شبستری، نقدی بر قرائت رسمی از دین (بحران‌ها، چالش‌ها، راه حل ها)، تهران طرح نو، ۱۳۷۹.

اصلاح‌طلبـان فقط طرفدار رأی دادن هسـتند، تحریم کننـدگان انتخابات، مخالف اصلاحات، و طرفدار انقلاب اند.

از دید دگماتیسـت‌ها، در شـرایطی مانند عراق، که سیاست به اوج و نقطه ی پایانی خود، یعنی جنگ وحشـیانه و خونین فرقه ای رسـیده است، یک عراقی یا سـنی اسـت، یا شیعی. در چنین شـرایطی، از دید یک مسلمان شیعی مطلق گرا قتل سنی واجب است، ویا بر عکس، از دید سنی مطلق گرا قتل شـیعی واجب است. از دید آنها افراد هیچ هویت دیگری جز فرقه دینی خـود ندارنـد، و آن را هم می‌توان از روی نام یا محله زندگی آنها مشـخص نمود. در یوگسـلاوی سـابق، و رواندا در آفریقا نیز همین ماجرا در دهه نود میلادی حاکم شـد. در آنجا نیز جنگ، آخرین حد ادامه سیاسـت، همه چیز را تعین می کرد. هیچ کس فرصت نمی‌یافت که بگوید جز هویت قومی و یا دینی خود، ده مشخصه ی دیگر نیز دارد که ممکن است در ۹ تای آن با قاتل احتمالی خود هم رنگ و هم صدا باشد.[۷۰]

از نظر دگماتیسـت‌های ایرانی، افراد یا انقلابی اند یا رفرمیسـت، یا مخالف جمهوری اسلامی اند یا طرفدار جمهوری اسلامی.

بـرای مدافعـان متعصب نظام سـلطنتی نیز همـه اصلاح‌طلبان مدافع نظـام جمهوری اسـلامی انـد؛ و بـرای دگماتیسـت‌ها و رادیکال‌هـای جمهوری اسـلامی نیز، افراد یا طرفدار جمهوری اسـلامی اند، و یا عوامل آمریـکا و صهیونیسـم. هیچ کـدام از این گروه‌ها قادر نیسـتند کـه افراد را خارج از این قالب بندی‌های دو پاره از پیش ساخته درک کنند.

---

۷۰-از دید نظریه پردازان تئوری کوییر ( Queer Theory ) انسان در دوره مدرن چندهویتی است و نمی توان و نباید با یک ویژگی قومی، نژادی، جنسیتی، دینی، سنی و عقیدتی او را ارزیابی نمود. آنها هویت تک محوری افراد، یا «دو پارگی» سیاه و سفید دیدن را رد می کنند. این نظریه بطور عمده در پی تئوری «قدرت و دانش» میشل فوکو شکل گرفت. برای مطالعه در باره این تئوری می توانید به اثر زیر مراجعه کنید.
Steven Seidman, Difference Troubles: Queering Social Theory and Sexual Politics, Cambridge: Cambridge University Press, 1997.

در شـرایط زندان، یک بازجوی کور چشـم **در زندان تا توابی** حاضر نمی‌شـد در اعدام دوست و یا نزدیکان خود شرکت کند، دشمن محسوب می شد.

به‌طـور کلی غرض از اصلاحات، تغییر در درون نظام سیاسـی، بدون تهدید منافـع طبقـات حاکـم بر آن اسـت. اصلاحـات تعدیلی درشـیوه ی حکمرانی نظام است. با اصلاحات، شهروندان در حالی که حکومت موجود را تحمـل می کنند امیدوارند که در فرایندی تدریجی به آسـایش اقتصادی، سیاسـی و اجتماعی بیشـتری دسـت یابند؛ بی آنکه طبقات حاکم موقعیت اقتصادی خود را از دست بدهند. در یک بیان، اصلاح‌طلبان میان انقلابی‌ها و محافظه‌کاران قرار دارند. آنها به یک معنا انقلابی‌اند، زیرا خواستار تغییر قوانیـن و نهادهای اجتماعـی در راسـتای روابط نوینی هسـتند و از سـویی دیگـر، آن‌هـا محافظه‌کارند زیرا نمی‌خواهند حکومتِ حاضر و مناسـبات طبقاتـی موجـود را براندازند. انقلاب را نباید با خشـونت یکسـان گرفت. دگرگونی ریشـه‌ای در سـاختار یک نظام یک عمل انقلابی است، بی آنکه به خشونت یا براندازی نظام بیانجامد. اما جمهوری اسلامی هرگونه تغییر را برابر با براندازی می‌داند، تا به حدی که به کار فرهنگی وآگاهی رسانی، نام «براندازی آرام» داده اسـت، و شـرکت افراد در کنفرانس‌های علمی برون مرزی را توطئه خارجیان علیه خود می‌داند. در این چارچوب اصلاحات از درون سد شده است.

## لیبرالیسم رادیکال

لیبرالیسم رادیکال معتقد به باز سازی ساختاری نهادهای اجتماعی چون صنعت، سیاسـت، دسـتگاه قضایی، قوانین، فرهنـگ و آموزش و پروش انـد. برای لیبرال رادیکال‌ها سیاسـت اصولـی نه تغییر و تعیـن کاندیداها، بلکـه مهم موضوعـات مورد مجادله اسـت.[۷۱] بـه همین دلیـل در انتخابات

71- See Arnold S. Kaufman, The Radical Liberal: The New Politics and the

باید در پی تشکیل "کمیته‌های عمل سیاسی" (ک. ع. س.) بود. باید مردم حول خواست‌های مشخص سازماندهی شوند و احزاب و سیاستمداران را به دنبال خود بکشانند، نه برعکس. مانند بالابردن کیفیت آموزش و پرورش، بالابردن حقوق معلمان، دستمزد کارگران، حق طلاق و قانون برابر برای زنان، حق بیمه بهداشت برای سالمندان و غیره. این‌ها نمونه‌هائی از موضوع‌های سازمان‌های مدنی برای دگرگونی‌های ساختاریِ نهادهای جامعه است. برای لیبرال رادیکال‌ها عملی کردن نظریه‌های درست مهم است، نه بیان نظریه‌های درست، یا انتخاب شخصیت‌های عامه پسند.

لیبرال دمکرات‌ها چه در روش و چه در بینش مدافع اصلاحات‌اند. آنها اگر بر حفظ نظم جامعه اصرار می‌ورزند، و از این بابت محافظه کارند، ولی می‌دانند که این نظم برای تأمین دمکراسی و آزادی و تأمین نیازمندی‌های رو به رشدِ جامعه باید هم در شکل و هم محتوا متحول شود، و به‌طور تدریجی و دور از جنجال و خشونت از نظم کنونی گذر کند، از این بابت آنها انقلابی‌اند. این دیالکتیک اصلاح‌طلبی است که با نفی برنامه ریزی شده محافظه کاری و عبور از آن، تردیدی در شکستن سدهای محدود کننده‌ی جامعه و نفی سنت‌های خشونت زا ندارد. در حالی که انقلاب نظم جامعه را بر هم می‌ریزد و نتایج پیش بینی نشده‌ای را به بار می‌آورد و هیچ ضمانتی برای عملی شدن خواست‌های دمکراتیک مردم به همراه ندارد، تلاش اصلاحی با قدم‌های سنجیده، و رفع خطاهای ناشناخته، با پذیرش خطر و هزینه می‌کوشد که خواست‌های مردم در حفظ نظم جامعه عملی گردد. اصلاح‌طلبان در ایران به این اصول و دیالکتیک اصلاح‌طلبی توجه نکردند و آن را به کار نگرفتند. برای اصلاح‌طلبان معیار معرفی کاندیداها نه توان و خواست افراد برای تغییر در ساختار نهادهای جامعه و عملی کردن نیازمندی‌های مردم، بلکه خودی بودن افراد و شانس عبور کاندیداها از غربال تصفیه شورای نگهبان بود. به همین دلیل به جای مقابله با سیاست ضد دمکراتیک شورای نگهبان در تصفیه‌ها در صدد آن بودند که کاندیدی معرفی کنند که شورای نگهبان نتواند او را تصفیه کند و یا

Theory and Practice, New York: A Glarion Book, by Simon and Shuster, 1970.

نگرانی از سیاست او نداشته باشند. این سیاست به معنای تسلیم در برابر خواست جناح راست بود.

## ادامه‌ی گفتمان انقلابی

اصلاح‌طلبان موقعیت خود را مدیون انقلاب، رهبر انقلاب، و اسلام می‌دانستند. بنابراین، دانسته یا ندانسته، نتوانستند به سادگی از پیوندی که تاکنون آنها را تغذیه می‌کرده است، ببرند. آنها اصلاحات دمکراتیک و ریشه‌ای را در برابر انقلاب اسلامی ارزیابی می‌کردند، نه در برابر انقلاب، و یا ادامه‌ی طبیعی آن. به همین دلیل نتوانستند تقسیم جامعه میان خودی (مدافعان حکومت اسلامی) و غیرخودی (اصلاح‌طلبان مخالف نظام دینی) را در یک جبهه بپذیرند. معیار تفکیک برای بسیاری از آنها اصلاحات، در مورد مسائل انقلاب، و یا محافظه‌کاران سنتی نبوده است، بلکه آنها ارزش‌های دینی را در برابر ارزش‌های غیردینی قرارداده‌اند. آنها کشمکش میان اصلاح‌طلبان دینی، و محافظه‌کاران بر سر قدرت را نزاعی درون خانوادگی و تضاد خود با اصلاح‌طلبان غیر دینی را، جنگ دو طایفه می دیدند. اما آنها بسیار علاقه‌مند بودند که از قوای طایفه‌ی دیگر، تا جایی که آنها مدعی قدرت، یا سهم خواهی نشوند، برای سبقت‌جویی از رقیب خانوادگی خود استفاده کنند، نه بیش از آن.

پیش از انتخاب خاتمی، جامعه‌ی ایران از مرحله‌ی ایدئولوژی و آرمان خواهی و گفتمان انقلابی که بسیاری از اصلاح‌طلبان هنوز به‌طور ذهنی گرفتار آن بوده و هستند گذر کرده بود . مردم به تجربه دریافته بودند که علی‌رغم شعارهای انقلابی و حکومت مستضعفان، آنچه حاکم است جنگ و جدال بر سر ثروت و قدرت است، اما اصلاح‌طلبان این تحول جامعه را در ذهنیت خود و برنامه‌های دولتی بازتاب ندادند. آنها می‌بایست با شهامت، بسیاری از خطاهایی را که به نام انقلاب رخ داده بود، به نقد می کشیدند، و از قربانیان حرکت‌های کور انقلاب اعاده‌ی حیثیت می کردند

و تـا آنجا که ممکن بود خطاها را جبـران می‌نمودند. آن چنان که آیت‌الله منتظـری درباره‌ی قربانیان زندانی سـال ۶۷ کرد. چنین روحیه، شـهامت و بینشـی در میان اصلاح‌طلبان هرگز رشـد نکرد، بلکه آنچه بود به‌طور عمده بیشـتر توجیه گذشـته بود. آنها نه خود در این زمینه‌ها آموزش دیدند، و نه به جامعه آموزش دادند. دولت و مجلس اصلاحات حتی در صدد اصلاح کتب درسـی مـدارس و ترویـج روحیـه‌ی اصلاحـی بـه جـای روحیـه‌ی انقلابی، شهیدپروری و توجیه خشونت و ممانعت از انتقال آن به نسل جوان برنیامد. در عبارتـی کوتـاه، گفتمـان انقلاب با تمـام ویژگی‌های منفـی آن در میان اصلاح‌طلبـان باقـی ماند، و طرح اصلاحی را از بینـش اصلاحی ضروری آن محروم نمود. این وضعیت سـه مشکل به‌وجود می‌آورد. نخست، اصلاحات هیچگاه به تئـوری ضرورت اصلاحات در برابر پایان انقلاب، و خردمایه‌ی ضـرورت عادی‌سـازی جامعـه در برابر ادامـه‌ی انقلاب و حفـظ نهادهای انقلابـی دسـت نیافـت. دوم، به دلیل نبـود چنین پشـتوانه تئوریـک، برنامه‌ی سیاسـت عملی دولت اصلاحات به روزمرگی کشـیده می شـد، درنتیجه به دلیل بسـیار شـکننده بود. سـوم، نیروی اصلاح‌طلبان علیرغم دستیابی به دو قـوه‌ی حکومتی، همیشـه پراکنـده، و در موضع دفاعـی در برابر جناحی که هنوز به انقلاب، و امام و برانگیختن احساسـات مردم سـخت تکیه داشت، باقی می‌ماند.

بـرای اصلاحـات واقعـی و ریشـه‌ای در جامعـه، و سـاختارقدرت، گفتمانهـای مذهب سـنتی که به‌طـور عمیق با انواع خشـونت‌های دوران پیشـامدرن همراه هسـت، می بایسـت از بطـن و متن ارزش‌هـای اجتماعی جامعه کنار گذاشـته شـود. ادامه‌ی این سـنت‌ها هزینه‌ی بزرگی اسـت که جوامع اسلامی به‌طور عام، و جامعه‌ی ایران به‌طور خاص برای ادامه‌ی بقای قدرت سیاسـی، و حفظ امتیازهای ویژه‌ی قشـری از روحانیت که سـزاوار آن نیسـت، می‌پـردازد. اصلاح‌طلبـان می‌توانسـتند در زدودن ایـن فرهنـگ و ارزش‌هـای دینـی توجیه کننده‌ی خشـونت که در تار و پـود جامعه تنیده شده اسـت، نقش مهمی ایفا کنند. این ارزش‌ها موانـع بزرگی در راه ایجاد

روحیه‌ی سالم، و مدارا گری و تفاهم که لازمه‌ی توسعه و پیشرفت جامعه است، به‌وجود می‌آورند. در یک عبارت، اصلاح‌طلبی نیازمند ادبیات و بینش نوینی بود که می‌بایست جانشین ادبیات و ارزش‌های انقلاب می گردید. اصلاحات تنها در این فضا می‌توانست تنفس کند، ریشه بگیرد و رشد کند، نه در فضای انقلاب که محافظه‌کاران مدافع ادامه‌ی آن بودند.

تجارب کشورهای دیگر نشان داده است، و جامعه شناسان نیز بر این نظرند که معمولاً گفتمان انقلاب موقتی است و اگر جامعه در دام جنگ داخلی گرفتار نشود، پس از گذشت چند سال از انقلاب، جامعه به روال عادی‌سازی خود بازمی گردد. اما چند عامل این فرایند را در ایران به تأخیر انداخت. نخست، قدرت گیری انحصاری و غیر قابل انتظار نیروهای مذهبی - سنتی، و حذف خشونت‌بار و پرهزینه‌ی گروه‌های سیاسی دیگر، دوم سیاست مقابله و سر کوب اقلیت‌های قومی، سوم جنگ ایران و عراق، چهارم تلاش برای اسلامیزه کردن جامعه. اصلاح‌طلبان تلاشی مشخص و برنامه‌ریزی شده برای پایان دادن به این روند به کار نبردند. بنابراین، تنش اجتماعی ناشی از این عوامل همچنان گریبانگیر جامعه بوده و هست. درست خلاف آن سیاستی که دولت بازرگان درآغاز کار جمهوری اسلامی بر آن اصرار داشت.

جنگ ایران و عراق، گذشته از آنکه فرایند عادی سازی جامعه‌ی ایران را به تأخیر انداخت، فرهنگ و ارزشی را در جامعه مسلط گرداند که انحصار گری، انقلابی گری، زور گویی، تبعیض حقوقی، و سر کوب را توجیه می کرد. نسلی و گروهی که اعتبار خود را از جنگ به دست آورده بود، هنوز و همچنان خواهان تداوم فرهنگ و ارزش‌های آن دوره بود و هست، زیرا این گروه از این نسل با تکیه بر افتخارات جنگی و خون شهدا، و شعارهای انقلابی و پررنگ کردن سنت‌های خشونت بار دینی و شهیدپروری می‌تواند بر جامعه حکومت کند، نه با عقلانیت اجتماعی و شایستگی و مهارت خود، پس آن را به سادگی رها نخواهد داد. اصلاح‌طلبان نتوانستند دربرابر این گرایش، عادی سازی جامعه را که خواست اکثریت مردم بود، نهادینه

کننـد. بـه عبارتی، حفـظ گفتمـان انقلابی با طـرح اصلاحات کـه نیازمند گفتمانـی دیگـر بود، خوانایی نداشـت. اصلاحات در چنیـن متن غالبی، در حاشیه حرکت می‌کرد و هیچ‌گاه به متن قدرت دولتی بدل نشد.

## دمکراسی بی هزینه

در فرهنـگ ما واژه‌ی "نمی‌گذارند و نگذاشـتند" بـه حدی جا افتاده است که حتی رئیس جمهور کشور با ۷۸٪ آرای مردم هم در توجیه آنچه او می‌توانست انجام دهد و نداد نیز از همین واژه استفاده می‌کرد. این واژه‌ها در واقـع توجیه کننـده‌ی کمـکاری و خلافـکاری و بی لیاقتی مـا ایرانی‌ها شده اسـت. تا حدی که عقب ماندگـی تاریخی خود را نیز با همین عبارت "آنهـا نگذاشـتند ما پیشـرفت کنیم" (منظور غرب اسـت)، توجیـه می‌کنیم، اما کمتر به مشـکلاتی که خود داشـتیم و می‌آفرینیـم، و ناتوانایی‌های خود اعتـراف می‌کنیـم. در حالی که محافظـه‌کاران ادعا می‌کنند که دشـمنان (غـرب، صهیونیسـم جهانـی) مانـع پیشـرفت آنهـا هسـتند، اصلاح‌طلبـان محافظه‌کاران را مانع پیشـرفت خود می‌داند، و بخش بزرگی از جامعه کل حکومـت را، بی‌آنکه برای آنچه خود می‌طلبد مایه‌ای بگذارد. مردم، پس از سرخوردگی از انقلاب، دمکراسـی و آزادی بی‌هزینه و بادآورده را دوست دارند، که ممکن نیست.

اصلاحات بدون هزینه از هر دو سو ممکن نبود و نیست. خاتمی تنها با اصلاحاتی موافق بود که نظام جمهوری اسلامی را با ساختار کنونی اش حفـظ کند؛ و مردم اصلاحاتی را می‌خواسـتند که برای آنها هزینه‌ای در پی نداشته باشـد. اصلاح‌طلبان قادر نبودنـد دوگانگی ذهنی خود میان انقلاب و اصلاحـات را به سـود اصلاحـات دمکراتیکـی کـه به ناچار می‌بایسـت وضعیـت موجـود را دگرگون و یگانه کند و ایران را به سـوی جلو حرکت دهـد، بپذیرند. خاتمی شـخصیتی بـود که نه تنها به وعده‌هـای خود وفادار نبـود، بلکه به تهدیدهای خـود علیه مخالفان اصلاحـات نیزعمل نمی‌کرد.

محافظه‌کاران این ویژگی او را می‌شناختند. کافی بود در مخالفت شان با خواست خاتمی چاشنی خطر خارجی را نیزبیفزایند. درآن صورت، او در برابر زورگویی‌های گروه مخالف عقب می نشست. او خود گفته است که مردم ممکن است از دست مستبدان داخلی به خارجیان پناه ببرند، ولی او میان استبداد و استعمار، اولی را ترجیح می‌دهد. البته در آستانه قرن ۲۱، استعمار وجود ندارد. آن‌هم در مورد کشوری مانند ایران که هیچ گاه کشوری مستعمره نبوده است. اصلاح‌طلبان می‌توانستند با پافشاری بر اصل مشارکت مردم و «میزان رأی مردم است» بسیاری از موانع را برطرف سازند.

آنها می‌بایست بر انتخابات آزاد که همه‌ی ایرانیان را درمی گرفت اصرار می‌ورزیدند، و خواهان مراجعه به آرای مردم برای تعیین تکلیف مشکلات میان خود و مخالفان اصلاحات می‌شدند. تنها راه پیشبرد اصلاحات، شرکت مستقیم مردم در قدرت بود. قدرت مردم ازطریق سازمان‌های جامعه‌ی مدنی، احزاب آزاد و جنبش‌های اجتماعی ممکن بود. اصلاح‌طلبان برای مسلط کردن مردم بر سرنوشت خود می‌بایست از بیرون بر مخالفان اصلاحات پیروز می‌شدند. نیروی بیرونی مردم عقلانیت و آرای آنهاست. این نیرو هیچگاه برای گسترش و نهادینه کردن اصلاحات مورد استفاده قرار نگرفت. دلیل اصلی باز هم به بینش و ذهنیت اصلاح‌طلبان و نوع اصلاحات مورد نظر آنها باز می گشت. آنها همواره نگران ظرفیت گریز از کنترل مردم بودند. به عبارت دیگر، آنها میان آنچه بود و آنچه می‌بایست، و می‌توانست باشد سرگردان ماندند. در مدت هشت سال، اصلاح‌طلبان مدام ترمز مردم را کشیدند تا فراتر از خواست و ظرفیت آنها حرکت نکنند. خاتمی بی آنکه قصد و توان رهبری جنبش تاریخی اصلاحگری را داشته باشد خود را در رأس آن قرار داد. او از پتانسیل جامعه برای عبور از سد جمهوری اسلامی آگاه بود، ولی ایده آل او، و بسیاری از رهبران اصلاح‌طلب حکومتی، جمهوری اسلامی بود و هست.

## گفتمان روشنفکری دینی

بازتاب واژه‌ی "روشنفکری دینی"، نه تنها در شناخت، بلکه در حوزه‌ی برنامه ریزی و سیاست عملی اصلاح‌طلبان نیزدوگانگی ایجاد می‌کرد. گذشته از دولتمردان اصلاح‌طلب که با تشکیل دولت و مجلس اصلاحات به خواست و اهداف خود، بسیاری از نظریه پردازان اصلاح‌طلب نیز گرفتار دوگانگی دین وعقلانیت بودند. این دوگانگی نگرش اصلاح‌طلبان را برای دگرگونی جامعه مشروط به ارزش‌های دینی می‌کرد.

البته کاربرد واژه «روشنفکر دینی» تا زمانی که مشخص نشود هدف و تعریف آن چیست، نه سودی دارد، نه زیان. سود و زیان آن زمانی روشن می‌شود که مدافعان کاربرد آن ضرورت افزودن صفت دینی را توضیح دهند و تفاوت آن را با واژه روشنفکر بودن صفت دینی درعمل مشخص کنند.

بنیاد شناخت برای روشنفکران دینی ادغام دین وعقل است. بدینصورت، روشنفکری دینی با مفهوم روشنفکری که بر عقل نقاد استوار است، هم خوانی ندارد. دین و عقل مانع الجمع‌اند. همان گونه که در حوزه‌ی سیاست، افزودن صفت دینی به دمکراسی، یا درحوزه‌ی حقوقی، افزودن صفت دینی به حقوق مدنی و حقوق بشر آنها را از معنای واقعی‌شان، یعنی حقوق برابر تمام شهروندان، و حذف خشونت دور می‌کند، افزودن صفت دینی به واژه‌ی روشنفکر، استقلال اندیشه‌ی فرد مبتنی بر خرد انسانی را مشروط می‌سازد، و روشنفکر را از رسالت نقادانه‌اش دور می‌نماید، زیرا اصول اولیه و باورهای دینی، الهی، مطلق، و نقد ناپذیرند. وارد کردن این احکام به حوزه‌ی فلسفه، علوم اجتماعی، و سیاست عملی، علیه رسالت روشنفکری، یعنی استدلال عقلی و نقادی است؛ یعنی روشنفکر دینی در بهترین حالت احکام دینی را با خود دین نقد می‌کند، نه با معیارعقل.

اگرچه این گرایش در میان روشنفکران دین باور رو به کاهش است، ولی در دوران اصلاحات بر سیاست نظری و عملی آنها مسلط بود. مقصود فراستخواه می‌نویسد: "روشنفکری دینی در معرض تقلیل یافتن به

سـنت و آیین قرار دارد و با پرسش‌های رادیکال تازه‌ای روبرو است. اگر آینده‌ای هست باید در این شم انداز سراغ گرفت".[۷۲] دکتر آرش نراقی معتقد است که "عبدالکریم سـروش را بایـد به یک معنا پایان پروژه روشـنفکری دینی دانسـت".[۷۳] این بدان معنااسـت که سـروش توضیح ایـن ویژگی را به حد کمال خود رسـانده اسـت. یعنی سـروش همچنان مدافـع کاربرد واژه روشـنفکر دینی اسـت، ولی تعبیر او از آنچه کسـانی مانند علـی پایا به کار می گیرند یکسان نیست. سروش معتقد است که پسوند دینی نباید قیدی بر کار عقلانی و نقادی روشنفکر ایجاد کند. اما این تعبیر نیز خالی از اشکال نیست. زیرا اگر چنین است همراه کردن پسوند دینی ضرورتی ندارد. بسیار سـاده می توان واژه روشنفکر دین دار را به جای روشنفکر دینی به کار برد که دین داری او ارتباطی به خصلت روشنفکری او نداشته باشد.[۷۴]

دین روشـی برای شـناخت ندارد. دین پیشاپیش پاسـخ پرسش‌ها را داده اسـت، در حالی که روشـنفکر در جسـتجوی پاسـخ عقل پسنداست، نـه دین پسـند. در حقیقت عالم خردگـرا ادعای خود را بـا ارائه‌ی واقعیت ثابت می کند. روشنفکر، چه دینی و چه غیر دینی یک رسالت دارد و آن نقد عقلی سیستم نظری و عملی حاکم، و فرهنگ سازی نوین است. صفت دینی این ویژگی را مخدوش می کند. عبدالکریم سـروش در کتاب قبض و بسـط تئوریک شـریعت می‌نویسـد: "علم کلام به تمامی برهانی نیست و نمی‌تواند باشـد، در حالی که افتخار فلسـفه این است که یک علم عقلی سراپا برهانی

---

۷۲-مقصود فراستخواه، روشنفکری دینی پس از شریعتی. باشگاه اندیشه،
http://fa.wikipedia.org/wiki/

۷۳-آرش نراقی، عبدالکریم سروش و کمال پروژه‌ی روشنفکری دینی، سه شنبه ۲۹ آذر ۸۴. نک.
http://soroush.malakut.org/2005/12/post_8.php

۷۴-برای مطالعه در توجیه وتوضیح و نقد واژه روشنفکر دینی به آثار صاحب نظرانی چون عبدالکریم سروش، مصطفی ملکیان، محمد مجتهد شبستری، سید جواد طباطبایی، و رامین جهانبگلو مراجعه کنید.

است».[۷۵] به همین دلیل اصول و منابع دینی را نمی‌توان اساسِ شناختِ پدیده‌ها قرار داد. دین با اصول ثابتی همراه است. برعکس، نقش روشنفکر نقد جزم‌های دینی و تولید نوآوری است که در دین نیست. درحالی که، برخی کوشیده‌اند حتی امتیازی برای دینی بودن روشنفکر، و استفاده از باورهای دینی قایل شوند که روشنفکر غیر دینی از آن برخوردار نیست. برای مثال دکترعلی پایا مدعی است که: "دین می‌تواند به عمیق تر کردن فهم ما از جهان مدرن کمک کند و فرایند گذار را سهل تر کند».[۷۶] هیچ واقعیت تاریخی‌ای این ادعا را ثابت نمی کند. برخلاف این ادعا، عامل اصلی عقب ماندگی اروپا در قرون وسطی غلبه‌ی کلیسا بر نهادهای جامعه چون اقتصاد، سیاست، علم، آموزش و پرورش بود. برداشت دکتر پایا کاملاً وارونه‌نگری است. برخی اصلاح‌طلبان حکومتی نیز به دلیل همین وارونه نگری نتوانستند عدم سازگاری حکومت دینی با جامعه را در عصر مدرنیسم دریابند، زیرا آنها در شناخت خود تعصب دین خود را داشتند و نمی‌توانستند به همان اندازه به شناخت منافع غیر دینی جامعه حساس باشند. این درست است که هر نقدی با پیش معرفت و انباشت دانشی انجام می گیرد، ولی دینداری دانش نیست، بلکه اعتقاد است، و زمینه‌ی ایمانی دین، نقد مستقل و آزاد اندیشه را از بین می‌برد. آنچه می‌تواند "دانش دین" نامیده شود ارتباطی با اعتقاد دینی ندارد، زیرا یک فرد غیر دینی نیز می‌تواند به کلیات و جزئیات ادیان، دانش دینی، نه دینداری، واقف باشد.

دکتر علی پایا، استاد فلسفه‌ی علم در دانشگاه وست مینستر انگلستان است. وی دریک مراوده و چالش نظری با دکتر احمد صدری، جامعه‌شناس مقیم آمریکا،[۷۷] که ایشان نیز خود فردی دیندار است،

---

۷۵- عبدالکریم سروش، قبض و بسط شریعت، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران ۱۳۷۰، ص ۴.

۷۶- پیشین، ص. ۱۱.

۷۷–صدری موافق کاربرد واژه‌ی «روشنفکر دینی» نیست، او به جای آن، واژه‌ی «روشنفکر بومی» و «جهانشهر» را پیشنهاد می کند. روزنامه شرق، چهارشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۸۳. ص ۸.

می‌نویسد: "روشنفکر دینی به این واقعیت اجتماعی- تاریخی اذعان دارد که دین، در جامعه‌ای نظیر ایران، سنتی قدرتمند و ریشه‌دار است و تحقیق هر نوع گذار به ترازهای معرفتی - رفتاری کمال یافته‌تر در گرو بهره گیری سنجیده از این سنت قدرتمند و کوشش در راستای پالایش نقادانه‌ی آن است. روشنفکر دینی عمیقاً بر این باور است که در خلأ معرفتی نه می‌توان اندیشید و نه می‌توان عمل کرد. و از آنجا که خود را عضوی از سنت دینی جامعه به شمار می‌آورد و به اهمیت این سنت و نقش بالقوه‌ی آن در تبدیل شدن به یک فرصت (در برابر عمل کردن به منزله‌ی یک تهدید) توجه دارد، همه‌ی کوشش خود را مصروف آن می کند که با شناخت بهتر امکانات و ظرفیت‌های موجود در این سنت و نیز درک و فهم عمیق شرایط جهانی و آشنایی جدی با پیشرفت‌های معرفتی جدید، از بهترین الگوها برای انجام فرایند گذار به نحو بهینه بهره بگیرد.[۷۸]

به‌این گفته دکتر پایا که می‌تواند پایه‌ی استدلالی برخی از اصلاح‌طلبان برای حکومت دینی باشد، چند ایراد وارد است. نخست آنکه اگر صفت دینی را از واژه‌ی روشنفکر در این گفته حذف کنیم هیچ اتفاقی در محتوای آنچه گفته شده است رخ نخواهد داد. یعنی همین کار را یک روشنفکر غیر دینی هم می‌تواند انجام دهد، بی‌آنکه به دینی اعتقاد داشته باشد. روشنفکر باید دین را بشناسد، نه لزوماً به آن اعتقاد داشته باشد. روشنفکر باید هر پدیده‌ی دیگری را نیز خوب بشناسد. اکثریت مردم دیندار دانشی نسبت به دین خود ندارند. آنچه علی پایا نوشته است، جامعه شناسان و مردم شناسان غیردینی نیز تا به حال به بهترین شکل آن را انجام داده اند. هیچ محققی نیز تا به حال ثابت نکرده است که نتایج تحقیقات او به دلیل مذهبی بودنش بهتر از دیگران بوده است. مرجع دانش و معرفت جامعه شناسان ایرانی،

---

۷۸-علی پایا، نوشته ای در دفاع از «روشنفکری دینی»: عقل نقاد و گوهر قدسی، در پاسخ به نوشته احمد صدری، جنگ حیدری – نعمتی: روشنفکران بومی – جهانشهر یا روشنفکران دینی – لائیک، روزنامه شرق، چهارشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۸۳. ص ۸.

چه دینی و چه غیردینی، همه دانشمندان علوم اجتماعی غرب بوده‌اند که هیچ کدام مسلمان نبوده‌اند و به ندرت دیندار بوده‌اند، ولی جوامع غربی، حتی جوامع شرقی را بهتر از دینداران شرقی شناخته اند. از قضا بسیاری از اسلام شناسان، غیر مسلمان و غیر معتقد بوده اند. ما شرقی‌ها، نقد غرب را نیز از غربی‌ها آموخته‌ایم و اصولاً معنا و مفهوم روشنفکری را هم از آنها گرفته ایم، و به ابتکار خود واژه‌ی دینی را به آن افزوده‌ایم، و گمان می کنیم با دینی بودن، (نه دانش دینی داشتن)، جامعه را بهتر می‌توان شناخت، که شواهد نشان می‌دهد چنین نیست.

بسیاری ازاصلاح‌طلبان در توجیه ضرورت حکومت دینی در ایران، دینی بودن مردم را ملاک قرار داده اند. در حالی که اولاً پدیده دینی بودن مردم تنها خاص جامعه‌ی ایران نیست و تمام جوامع کم و بیش دینی‌اند؛ و دوم آنکه باید پرسید که از کدام دین سخن می‌رود. روایت‌های گوناگونی از اسلام وجود دارد که با هم در ستیزند. در پاکستان و عراق متعصبان سنی و شیعی دائم در حال ترور یکدیگرند. تاریخ ادیان، از جمله اسلام از آغاز تاکنون چنین بوده است. در جمهوری اسلامی هم تفاوت و تعارض دینی بیشتر از یگانگی آن است.

بنابراین، رسالت قایل شدن برای "روشنفکر دینی"، پدیده‌ای کاملاً ذهنی است و ربطی به واقعیت ندارد. همین روشنفکران دینی متشکل در دولت اصلاحات درشناخت روحیه‌ی مردم ایران دچار بزرگ ترین اشتباهات شدند، و دینداری آنها، هیچ کمکی برای پرهیز از اشتباه نکرد. سیاست در بسیاری جوامع دینی نیز به دست غیردینی‌ها اجرا می شود. نمونه‌ی برجسته‌ی این کشورها ایالات متحده‌ی آمریکا، مکزیک، و برزیل است که اکثریت بزرگی از جمعیت آنها را دینداران تشکیل می‌دهند ولی گردانندگان آن کشورها تقریباً با دین مردم بیگانه‌اند. در برزیل که در ظاهر ۹۰ درصد جمعیت آن کاتولیک است، حزب سوسیالسیت بر سر کار است و اعتقادی به دین ندارد. بنابراین، برداشت های انتزاعی، و پیش فرض‌های "روشنفکران مذهبی" مانند دکتر پایا ربطی به واقعیت‌ها ندارد. دکتر پایا

می‌افزاید: "دین به منزله‌ی واقعیتی در جهان سوم از اهمیت فراوانی برخوردار است و می‌تواند بر جهان اول و دوم تأثیراتی گسترده برجای بگذارد».[۷۹] درستی و نادرستی این مطلب ارتباطی به این پرسش ندارد که آیا روشنفکر دین‌دار می‌تواند نقشی بهتر از روشنفکر غیر دینی ایفا کند، تا بشود آن را توجیهی در کاربرد واژه‌ی نادرست "روشنفکر دینی" به‌شمار آورد. اگر دینی بودن روشنفکر راه چاره بود، آنها می‌بایست به خرافات دینی توده‌ها اعتقاد می‌یافتند تا آنها را بهتر بشناسند، زیرا دین روشنفکران دینی نیز با دین مردم کوچه و خیابان بسیار متفاوت است. روشنفکر دینی اگر دست و بالش از نظر مالی باز باشد، فرزندش را به کشورهای غرب می‌فرستد تا تحصیل علم کند، و یک فرد سنتی دین‌دار در اولین فرصت روانه‌ی سفر مکه خواهد شد. اولی به پیشرفت فرزند و آینده‌ی او و دومی به زندگی خود در آخرت می‌اندیشد.

دکتر پایا پیشنهاد می‌کند که در صورت تضاد میان دین روشنفکر و دین توده‌ها، روشنفکران برداشت خود را در سطح توده‌ها کاهش دهند. این با رسالت روشنفکری کاملاً در تضاد است. ایشان می‌نویسد: "روشنفکر دینی براین باور است که اگر مردم، برخلاف باورهای ذهنی و نظریه‌های او، به اموری گرایش پیدا کردند که با نظریه‌های وی سازگاری ندارد، در آن صورت واقع بینی معرفت شناسانه حکم می‌کند که او در نظام باور خود بازبینی به عمل آورد و هرنوع تلاش برای تسهیل گذار از وضع موجود به وضع مطلوب را با بهره گیری از عقلانیت و نیز آموزه‌ی اخلاقی توجه به غیر و ایجاد وفاق و کسب رضایت افراد به انجام برساند. به این ترتیب روشنفکر دینی نه تنها ناقد سنت و یا دیدگاه‌های روشنفکران غیر دینی است، بلکه خود اصلی‌ترین ناقد دیدگاه‌های خویش نیز به شمار می‌آید».[۸۰] این پیشنهاد یعنی سقوط روشنفکران به سطح توده‌هایی که برداشتشان از سنت دینی مربوط به گذشته، و خرافی است. این توده‌زدگی

---

۷۹- پیشین، ص. ۱۱

۸۰- پیشین، ص. ۱۰

افراطی و عوام‌گرایی مانع اصلی تحول جامعه به پیش است. البته تصور نمی‌رود که این گونه نظرات حتی در میان «روشنفکران دینی» هم پشتیبانی داشته باشد.

نکته‌ی دکتر پایا در مورد جهان سوم نیز درست نیست. برخلاف ایران، در همه جا، دین سنتی مانع از سیاست مدرن نبوده است. در کشورهای جهان سومی مسلمان مانند پاکستان، بنگلادش، اندونزی، و ترکیه علیرغم دینی بودن مردم، و برخلاف آنچه در ایران می گذرد، زنان به عالی‌ترین مقامات مملکتی برگزیده شدند. "روشنفکران دینی" در ایران در عقب ماندگی زنان نسبت به سایر کشورهای مسلمان، مقصرند. (این مطلب را در بخش ششم مقاله توضیح داده ام و از توضیح آن در اینجا خودداری می کنم). این عقب گرایی به استناد همان به اصطلاح شناخت این دسته از "روشنفکران دینی" از سنت‌های قدرتمند و ریشه‌دار دینی در جامعه است که دکتر پایا به عنوان امتیاز "روشنفکران دینی" برشمرده اند. آنچه دکتر پایا زیر نام برتری "روشنفکران دینی" آورده است درواقع ضعف و عقب ماندگی برخی از آنهاست که تسلیم سنت‌های عقب‌مانده‌ی جامعه شده اند، ومراجع سنتی پشتیبان آن را به چالش فکری نکشیده‌اند. شناخت آنها از این "سنت‌های قدرتمند و ریشه‌دار"، نه به قصد تغییر آنها، بلکه آن طوری که دکتر پایا گفته است "بهره گیری سنجیده از این سنت قدرتمند"[۸۱] بوده است. در حالی که روشنفکر موظف است با نقد موانع تحول جامعه به ارزش سازی و گفتمان نو روی آورد. این کمبود در ایران بسیار به چشم می‌خورد، زیرا روشنفکران بیش از آنکه به فکر نقد و اصلاح جامعه باشند در پی کسب قدرت سیاسی بوده‌اند.

دکترپایا می‌نویسد: "روشنفکر دینی معتقد است که در حوزه‌ی جمعی، تنها عقل جمعی است که می‌باید نقش داور را برعهده داشته باشد».[۸۲] این درست خلاف آن چیزی است که دین می گوید، زیرا دین عقل را داور

۸۱- پیشین، ص ۱۱.

۸۲- پیشین، ص ۸.

نمی‌شناسد. دین نه به عقل، بلکه به ایمان تکیه دارد. کدام عقل است که به خدا بودن عیسی مسیح و یا ده‌ها موارد دیگر از این نوع اعتقادات در ادیان مختلف رأی بدهد؟ ولی این باور میلیون‌ها انسان معتقد است. اساس دین اعتقاد و ایمان، و اساس برداشت های روشنفکران عقل نقاد است. به همین دلیل کاربرد واژه‌ی ترکیبی "روشنفکر دینی"، با دوگانگی مواجه می‌شود و نقش نقد عقلانی او فدای اعتقاد و ایمان دینی او می گردد. این چنین است که اصلاح‌طلبان حکومتی نتوانستند بر دلبستگی دینی خود نسبت به حکومت دینی، یا دینی کردن دمکراسی و حقوق بشر غلبه کنند و سکولاریزاسیون را لازمه‌ی ساخت دمکراسی بدانند.

(۵)

# نهادهای استحکام بخش جنبش اصلاحی

## جدی نگرفتن نقش زنان در تحولات اصلاحی نظام

"اصلاحات یک تقاضای اجتماعی از پایین و از درون جامعه بود منتها پاسخی که از درون حاکمیت به آن داده شد پاسخ در خور و متناسب با تقاضاهای جامعه و تغییرات جامعه نبود". [۸۳] (الهه کولایی، نماینده‌ی مجلس ششم)

### زنان، سیاست و مذهب

"اما هنوز هم وقتی پای صحبت‌های خانم‌های عضو احزاب رسمی و غیررسمی ایران می‌نشینید، می‌بینید که از عدم وجود روابط دمکراتیک و وجود نگاه نابرابر و از بالا به پائین توسط بنیان گذاران گله دارند. جالب این جاست که در بسیاری از احزاب رسمی این دوره، زنان در مرکزیت نقش و پست دارند اما معمولا به دلیل این که احزاب رسمی ایران بایست مذهبی باشند، حتی زنان اصلاح‌طلب مذهبی در پست‌های مدیریتی حزبی، جسارت تصمیم گیری معطوف بر هویت زنانه ی خویش را ندارند و همواره می‌بایست با رعایت موازین برداشت شده از شرع و مصالح حزب

---

۸۳-کارنامه ۱۳، نک. گفتگو با نمایندگان در مجلس
http://jomhouri.com/a/03art/001499.php

متبوعشان به صورت مردان دست دوم، مدیریت غیر دمکراتیک مردانه را در احزاب باز تولید نمایند." (مرضیه مرتاضی لنگرودی)[۸۴]

در توضیح این نکته‌ی اساسی باید اضافه کرد که برخورد سیاست، و مذهب نسبت به زنان در همه‌ی کشورهای اسلامی یکسان نبوده و نیست. در میان مسلمانان کشورهای دیگر از جمله ترکیه، پاکستان، بنگلادش و اندونزی زنان در بالاترین پست‌هایی چون نخست وزیری و ریاست جمهوری نقش مدیریتی داشته اند.[۸۵] چرا ایران در این زمینه از کشورهای دیگر مسلمان نشین عقب مانده است؟ عقب ماندگی ایران در این زمینه را می‌توان ناشی از دو عامل عینی و ذهنی دانست. ادامه‌ی نظام پاتریارکال دینی (پدرسالار دینی)، و قدرت و نفوذ آن در ساختار سیاسی و حقوقی ایران از یک‌سو، و انفعال فکری روشنفکران دیندار در برابر مراجع سنتی دین از دیگر سو، به ترتیب عامل عینی و ذهنی این عقب ماندگی است. روشنفکران دین دار در ایران با خرافات مذهبی و سنت های کهنه‌ی خردستیزانه‌ی رایج، خارج از سیاست، مقابله‌ی جدی نکرده اند، و نقش و رسالت روشنفکری خود در ساخت گفتمان دینی نو و بدیل‌های مدرن و ارزش‌های فرهنگی منطبق با تحولات جهانی را انجام نداده اند. در عرصه‌ی سیاست و جنبش‌های اجتماعی نیز معدود شخصیت‌های پیشرو در این زمینه را به عنوان مراجع دینی صالح در دنیای مدرن در برابر مراجع سنتی به جامعه نشناسانده اند. پرسش این است که آیا این تحول در کشورهایی که تبعیض علیه زنان کمتر انجام می گیرد رخ داده است؟ نخست آنکه در این کشورها مراجع فقهی همانند ایران در سیاست و قدرت دولتی درگیر

---

۸۴-مرضیه مرتاضی لنگرودی، زنان و حزب در ایران، وبلاگ دمکراسی و حقوق بشر، ۱ بهمن ۱۳۸۴. به سایت زیر نک.

http://www.emrouz.info/archives/2006/01/00223_3.php

۸۵-برای اطلاعات درباره‌ی مشخصات زنانی که در دنیا تا به حال در رأس دولت قرار گرفته اند، می توانید به سایت‌های زیر نگاه کنید.

http://www.guide2womenleaders.com/Premier_Ministers.htm

http://www.guide2womenleaders.com/women_heads_of_governments.htm

نبوده‌اند؛ و دوم آنکه در آن جوامع انقلاب اسلامی رخ نداده است که دولت روند رشد حقوق زنان را وارونه کند.

نگاه بسیار عقب مانده‌ی اکثریت فقهای ایرانی درباره‌ی حقوق و نقش زنان، و نفوذ این فقها در سیاست، و جامعه، و ادغام کامل دین و دولت پس از انقلاب مانع اصلی تحول جامعه، به ویژه حقوق زنان شده است. به طوری که پس از انقلاب بسیاری از قوانینی را که در دوره‌ی شاه، مانند قانون نظام خانواده، به سود زنان تغییر کرده بود وارونه کردند.[۸۶] متأسفانه پیشروان تحصیل کرده‌ی دینی نیز هنوز خود تابع ارزش‌های سنتی مانده‌اند. به ندرت افرادی در میان این گروه روشنفکران یافت می‌شوند که از نگاه سنتی نسبت به زنان به دور باشند. اصلاح‌طلبان دینی در وهله‌ی نخست نیازمند یک خانه تکانی فکری در درون خود هستند. آنها مناسبات فکری خود را از سنت و تفسیرهای دینی و اصول فقهی عقب مانده‌ی مراجع سنتی، و گفتمان‌ها و آیین‌های احساسات برانگیز و غیرعقلانی جدا نکرده اند. رابطه‌ی آنها با تحولات جهانی در حوزه‌ی حقوق و نقش زنان در جامعه و جنبش‌های اجتماعی تقریباً بریده است. آنها چشم خود را بر واقعیت تحول جهان نسبت به نقش و حقوق زنان بسته‌اند. جنبش اجتماعی زنان در کشورهای دمکراتیک دگرگونی بزرگی در نظام دیرپای مرد سالار به‌وجود آورده است. از آنجایی که اصلاح‌طلبان در سیاست نیز به‌طور کاربردی درپی قدرت‌اند، در بسیاری موارد تلاش برای ساخت ارزش‌های نوین را فدای کسب قدرت می کنند. محاسبه‌ی آنها در این زمینه نیز نادرست است، زیرا آنها به این نکته‌ی اساسی کمتر توجه دارند که پایگاه و خاستگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان با محافظه‌کاران سنتی به‌کلی متفاوت است، و هیچ دلیلی ندارد که از سنت گرایان و مراجع دینی و ارزش‌های عقب مانده‌ی آنها پیروی کنند. آنها با پیروی از مراجع سنتی در حوزه‌ی دین، از پایگاه

---

۸۶- برای مطالعه موارد مشخص تبعیض قانونی علیه زنان در نظام خانواده نک. گیتی پور فاضل، وکیل دادگستری در ایران، چند همسری همان برده‌داری و خشونت پنهان به زن است، http://zanann.com/doc/chandhamsari.htm

اجتماعی خود فاصله می گیرند.

محافظه‌کاران، درست برخلاف اصلاح‌طلبان، سیاست خود را بر نا آگاهی زنان، و حفظ ارزش‌های سنتی جامعه، از جمله فرض طبیعی و الهی بودن نابرابری حقوق زن و مرد استوار کرده اند. به همین دلیل با زنانی روبرو هستند که تابع دستورات فقهی مردان‌اند و آرای آنها را با صدور احکام دینی از بالا به‌دست می‌آورند. اصلاح‌طلبان تا زمانی که حتی نام اصلاح‌طلب بر خود می گذارند، این گروه از زنان سنتی را نمی‌توانند جلب کنند. آنها چه بخواهند و چه نخواهند تنها به پشتوانه‌ی آرای زنان آگاه تر جامعه و طبقه‌ی متوسط می‌توانند به قدرت دولتی بر گردند. بنابراین، اجباراً باید سیاست خود را در راستای خواست زنان اصلاح‌طلب، نوگرا، آگاه تر و تساوی جوی حقوق زن ومرد تنظیم کنند، درحالی که در دوره هشت سال دولت اصلاحات چنین نکردند و به طیف ناراضیان افزودند.

زنان به دلیل رنج مضاعفی که از نظام دینی- سنتی حاکم بر ایران می‌برند، در تحول اصلاحی پیشرو بوده‌اند. اما گروه‌های سیاسی - دینی نتوانسته‌اند نقش پیشرو در این زمینه داشته باشند و از جامعه و خواست‌های زنان عقب مانده اند. در بسیاری موارد اصلاح‌طلبان تابع گفتمان و ارزش‌هایی بوده‌اند که مراجع دینی سنتی نمایندگان آن بودند. همین ندانم‌کاری و دیدگاه سنتی و مصلحتی که مردان برای حفظ قدرت و خوش آمد گویی به مراجع سنتی دین، از محافظه‌کاران در قدرت، نشان داده‌اند یکی از عوامل مهم شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات و منزوی شدن آنها در جامعه بوده است. شاید شورش فکری و درونی زنان آگاه دینی علیه این سیاست مصلحتی، آنها را از خواب بیدار کند. سیاستمداران مرد اصلاح‌طلب ما نیازمند آموزش همه جانبه نسبت به مسائل و مشکلات زنان درجامعه اند. شاید یکی از راه‌های اساسی و درست کاهش مشکلات زنان در ایران، وادار کردن تمام مراجع دینی و طلاب حوزه‌های علمیه در گذراندن دروسی اجباری در حوزه‌ی مسائل زنان در دانشگاه‌ها باشد، تا شاید آنها دنیای ذهنی خود را با دنیای واقعی، و جهان خارج از چارچوب گفتمان‌های دین سنتی مرتبط سازند.

به جرأت می‌توان گفت که گذشته از حساسیت و آگاهی نسبت به حقوق و نیازمندی‌های زنان، برخی از اصلاح‌طلبان زن، از نظر فهم مسائل اجتماعی و سیاسی ایران و جهان نیز چند سر و گردن از بسیاری مردان اصلاح‌طلبی که پست‌های مهم وزارتی را اشغال کرده بودند، بالاتر بودند، ولی دید سنتی حاکم و نظام فکری عقب مانده‌ی مردان صاحب قدرت و نفوذ، مانع از بهره گیری مفید از تخصص و شایستگی این افراد شد. برای نمونه اگر در دولت اصلاحات یک زن اصلاح طلب واقعی و پیشرو در پست وزارت امور خارجه قرار می گرفت می‌توانست نتایج بسیار متفاوتی برای اصلاح‌طلبان به همراه داشته باشد. این انتخاب نه تنها می‌توانست اعتبار بزرگی برای اصلاح‌طلبان در ایران کسب کند، بلکه الگویی بود برای کلیه کشورهای مسلمان در منطقه، و اعتباری بود برای جمهوری اسلامی در جامعه‌ی جهانی که چهره‌ی دیگری به دولت اصلاحات می‌بخشید، و جایگاه زنان را نیز در قدرت باز می کرد. البته باید توجه نمود که تنها سوار کردن مسافران زن بر قطار قدرت کافی نبود. اقدامی اساسی‌تر و ضروری تر، تغییر مسیر قطار قدرت بود که اصلاح‌طلبان مرد و زن به ضرورت و اهمیت آن پی نبردند. زیرا همان‌گونه که تجربه شد، دولت پس از خاتمی، این مسافران، چه مرد و چه زن را، در ایستگاه‌های مختلف از قطار قدرت پیاده کرد. برای اصلاحات می‌بایست زنان همپای مردان صاحب قدرت واقعی می‌شدند، و این تنها از طریق ایجاد جنبش وسیع زنان و نهادهای جامعه‌ی مدنی مستقل که به‌طور همزمان هم دولت را زیر فشار قرار می‌دهد و هم به جامعه آموزش می‌دهد، ممکن بود، نه صرفاً پذیرفتن چند زن در پست وزارت، که آن‌هم رخ نداد.

## زنان و اصلاح‌طلبان

نظام پدرسالارانه‌ای که معمولاً در تمام جوامع به درجات مختلف وجود دارد در جمهوری اسلامی در ایدئولوژی دینی و فقه اسلامی حاکم

بـر قدرت سیاسـی و حکومتـی نهادینه شده اسـت. به‌طوری کـه وجه الهی پنداشـتن نابرابـری زن و مرد، بـر وجه "طبیعی" بودن آن غلبـه دارد. به همین دلیل تلاش های محدودی که برای تعدیل قوانین در جمهوری اسـلامی در دوره‌ی اصلاحـات به‌کار گرفته شـد با مخالفت‌های سرسـخت روحانیت سـنتی حاکم و اسـلام گرایـان متعصـب مواجـه گردیـد. اما آنچـه در این مقالـه مورد نظر اسـت نقش ضعیـف اصلاح‌طلبـان در دو زمینـه، یکی عدم تغییـر وضعیت سـتم جنسـی و نابرابـری حقوقـی زنـان، و دوم بی توجهی به سازماندهی زنان حول خواست‌های خود است. همین دو عامل نقش مهمی در از دست دادن پشتیبانی زنان و شکست اصلاحات داشت.

به دلیل اجحاف دوگانه، زنان اصلی ترین چالش جمهوری اسـلامی بوده اند. نقش برجسـته‌ی زنان در کنار جوانان درآفرینش دوم خرداد ۷۶ به امیـد رفع این اجحـاف دوگانه بود. اما اصلاح‌طلبان نتوانسـتند این پایگاه اجتماعی بزرگ را حفظ کنند. بنابراین، آنچه زنان را نسـبت به اصلاح‌طلبان بی‌اعتنا کرد را می توان در دو عامل زیر خلاصه شود:

(۱)عدم توجه جدی به مشکلات و مطالبات حقوقی زنان در جمهوری اسلامی

(۲)ناتوانی اصلاح‌طلبان برای سازماندهی نیروی عظیمی که هم در پی گیری خواسـت‌های حقوقی خـود، و هم در پیـروزی اصلاح‌طلبـان در انتخابات می‌توانست نقش چشم گیری ایفا کند.[۸۷] این دو خواست را می‌توان اساس جنبش زنان در ایران نامید.

اصلاح‌طلبـان برای رفع مشـکلات چند وجهی زنـان در نظام قانونی جمهوری اسـلامی، در شـرایطی که پشـتیبانی اکثریت مـردم را نیز با خود داشـتند، برنامه‌ای جدی نداشـتند. بینش سنتی کنشـگران مرد اصلاح‌طلب نسـبت بـه نقـش و حقـوق زن در جامعه، و تـرس از حملـه‌ی محافظه‌کاران عوامـل اصلـی این بی توجهی بـود. ژیـلا بنی‌یعقوب در ارزیابـی ازوضعیت زنان در دوره‌ی هشـت سـاله‌ی خاتمی می‌نویسـد: «قوانیـن مربوط به ارث،

---

۸۷-در مورد مطالبات زنان همچنین به اثر زیر نگاه کنید. دکتر سهیلا وحدتی، مطالبات زنان ملی است، نامه، تهران: شماره ۳۷ سال ۱۳۸۴. برای مطالعه در باره مطالبات زنان.

حضانت، شهادت، مجازات اسلامی، اشتغال زنان، امکان فسخ ازدواج توسط زن، تابعیت، شرایط طلاق، مهریه و نفقه ازمهم ترین مقررات تبعیض آمیزی است که مشکلات بی‌شماری را برای زنان ایجاد کرده، اما دولت اصلاحات تا پایان دوران هشت ساله خود نتوانست هیچ لایحه‌ای را برای اصلاح این قوانین به مجلس ببرد.[۸۸] برای رفع شبهه در مورد حضانت و تفاوت آن با ولایت فرزندان توضیح کوتاهی از مریم حسن‌خان در زیرنویس آمده است.[۸۹]

هر چند اصلاح‌طلبان در زمینه‌های مهم فوق نتوانستند لایحه‌ای را به تصویب نهایی برسانند، ولی مجلس ششم مجموعاً ۵۳ لایحه به مجلس ارائه داد که از آن میان ۱۷ لایحه، از جمله لایحه‌ای در خصوص حق طلاق، و بالابردن سن ازدواج دختران از ۹ سال به ۱۳ سال، ازتصویب نهایی و سد شورای نگهبان گذراند که باید اعتبار آن را به نمایندگان زن اصلاح‌طلب

---

۸۸-ژیلا بنی یعقوب، زنان در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی، ، بی بی سی، پنجشنبه ۳ شهریور ۱۳۸۴

http://azad.gooya.name/columnists/archives/035074.php

۸۹- "در قانون ما حضانت و ولایت فرزندان دو مفهوم جداگانه دارد.حضانت به معنای نگهداری فرزند است و ولایت به معنای سرپرستی و اداره‌ی امور مالی، تصمیم در مورد تحصیل، محل زندگی، اجازه‌ی خروج از کشور، اظهارنظر و اجازه در مورد مسائل درمانی بچه و موارد دیگر .... است. براساس قانون مدنی مادر هیچ‌وقت نمی‌تواند سرپرست فرزندش باشد و حتی در صورت نبودن پدر و جد پدری نیز سرپرستی فرزندان به او تعلق نمی گیرد و تنها می‌تواند قیم فرزند خود باشد که در آن صورت هم اداره‌ی سرپرستی، زیر نظر دادستانی کشور بر کارهای مادر نظارت دارد و حتی حق فروش اموال فرزندان نیز به عهده‌ی اداره‌ی سرپرستی است. درباره‌ی حضانت نیز، مادر پس از طلاق، حضانت فرزندان را از دست می دهد و فرزندان مشترک فقط تا سن ۷ سالگی تحت حضانت مادر هستند و البته در همین زمان نیز اگر زن ازدواج کند، حق حضانت فرزندانش را از دست می‌دهد.» (مریم حسین خانی، چرا می خواهیم اعتراض کنیم؟ جمعه ۱۹ خرداد ۸۵، از وبلاگ مریم حسین خانی http://sooratak.com)

در مجلس ششم داد.[۹۰] افزون برآن، مجلس ششم متن کامل کنوانسیون رفع تمام اشکال تبعیض علیه زنان را نیز تصویب کرد، اما مانند بسیاری از دیگر قوانین مصوب با سد شورای نگهبان روبرو شد.[۹۱] تصویب مواد سی گانه‌ی کنوانسیون رفع تبعیض از زنان توسط مجلس ششم جهش بسیار بزرگی بود که می‌توانست دگرگونی حقوقی مهمی در رفع تبعیض علیه زنان به‌وجود آورد.[۹۲] ضمن ستایش از این حرکت، ریشه‌ی این مشکل، یعنی ناتوانی اصلاح‌طلبان در به ثمر رساندن تلاش خود را باید در سه عامل زیر جستجو کرد: قانون اساسی جمهوری اسلامی و نقش ویژه‌ی شورای نگهبان در رد مصوبات مجلس، که اصلاح‌طلبان به تغییر یا تعدیل آن معتقد نبودند. البته نباید دچار توهم بود و تصور کرد که تنها با تغییر قانون، مشکلات زنان حل می شد، ولی تغییر قانون برای رسمیت بخشیدن حقوق

---

۹۰-در زمینه‌ی اقدامات مجلس ششم درباره‌ی مشکلات زنان، لادن اسلامی می نویسد: "مجلس اصلاحات، باعث پیدایش زمینه‌ی مساعدتری برای پیگیری مسائل زنان شده بود، به ویژه این که ۱۷ طرح و لایحه از مجموع ۵۳ مورد به تصویب رسیده وسایر موارد نیز به دلیل عدم تصویب در شورای نگهبان یا مشکلات دیگر، نهایی نشده است". دیدگاه‌های اصلاح طلبان، اصولگرایان و فمینیست‌های سکولار، سایت ایراندخت، نقل از سایت جمهوری.
http://jomhouri.com/a/05let/002156.php

۹۱-آیت الله جنتی، دبیر شورای نگهبان در این باره می گوید: «تلخ‌ترین خاطره‌ی من بررسی مصوباتی از قبیل مصوبه‌ی مشهور به «رفع تبعیض علیه زنان بود». وی اضافه می کند: "مصوباتی که واقعاً می‌خواست ریشه‌ها را بزند و تحت تأثیر فرهنگ غربی بود و متاسفانه يك عده‌ای هم روی آن‌ها اصرار داشتند، تلخ‌ترین مصوبات برای شورای‌نگهبان بود. مصوبه‌ی غربی «محو کلیه‌ی تبعیضات علیه زنان» که من خیلی تعجب کردم که چگونه مجلس آن را در دستور گذاشت و به آن رأی داد. این صددرصد يك کار غربی پسند و تحت نفوذ و تأثیر فرهنگ غرب و برای خوشحال کردن و راضی کردن غربی‌ها بود."
http://news.iran-emrooz.net/index.php?/news2/print/9459

۹۲-برای مطالعه‌ی مواد سی گانه‌ی متن کامل کنوانسیون محو کلیه‌ی اشکال تبعیض علیه زنان، نک. مهرانگیز کار، رفع تبعیض از زنان: مقایسه‌ی کنوانسیون رفع تبعیض از زنان با قوانین داخلی ایران، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۸.

برابر زن و مرد، اساسی ترین گامی است که باید در مسیر رفع تبعیض از زنان برداشته شود. در درجه‌ی دوم، خود اصلاح‌طلبان بودند که نتوانستند با استفاده از نیروی پشتیبان خود در جامعه، به ویژه زنان با برپایی یک جنبش وسیع توده‌ای سخنرانی‌ها و کنفرانس‌های محلی، سراسری و حتی جهانی، تظاهرات و نمایش‌های خیابانی در پشتیبانی از حقوق زنان، محافظه‌کاران را وادار به پذیرش این مصوبات کنند. سوم، محافظه‌کاران نیز کوشیدند که با ممانعت از مصوبات مجلس و عملی شدن این خواست‌ها از یکسو مناسبات پدرسالارانه را حفظ کنند، و از دیگر سو پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان را نیز تضعیف، و مردم را نسبت به توان اصلاح‌طلبان برای حل مشکلات زنان نا امید گردانند، که چنین نیز کردند.

## نبود وزیر زن در کابینه‌ی اصلاحات

محافظه‌کاران نسبت به انتخاب وزیر زن، که جامعه‌ی ایران در پی شعار "ایران برای همه ایرانیان" انتظار آن را می‌کشید، دولت خاتمی را تهدید کردند که مبادا زنی در کابینه عضویت یابد. زهرا شجاعی، مشاور محمد خاتمی در امور زنان دلایل غیبت وزیر زن در کابینه‌ی خاتمی را اینگونه بیان کرده است: "تعدادی از مراجع قم در چند نوبت برای خاتمی پیام فرستاده بودند، چنانچه در میان وزیرانش نام یک زن را قرار دهد، دولت او را غیر اسلامی و همکاری با آن را برای مردم غیر شرعی اعلام خواهند کرد».[۹۳] به نظر نمی‌رسد که خاتمی خود مشکلی جدی برای حضور زنان در کابینه داشت، ولی اصراری هم نداشت. مشکل او در این زمینه ضعف مدیریتی و نبود یک روحیه‌ی قاطع لازم در رأس دولت برای ایستادگی در برابر خواست غیر اصولی و بی‌پشتوانه‌ی سنت گرایانی بود که در طول تاریخ با حضور زنان در عرصه‌ی فعالیت‌های اجتماعی، از جمله درس

---

۹۳- ژیلا بنی یعقوب، پیشین. همچنین نک. دکتر شهلا عبقری، بررسی و تحلیل عملکرد فراکسیون زنان مجلس ششم، مرداد ۱۳۸۳، http://jomhouri.com/a/03art/001447.php

خوانـدن و رأی دادن زنـان مخالف بوده اند، و هر دو تحـول به آنها تحمیل شد. خاتمی می‌توانست با علنی ساختن مخالفت مراجع سنتی دینی، که در انتخابات شکسـت خورده بودند، تماس و جلـب حمایت روحانیت موافق اصـلاح قوانیـن مربوط به حقـوق زنان مردم را به داوری بخواند و پشـتیبانی زنـان را بـرای اصلاحات گسـترش دهـد و محافظـه‌کاران مدافـع تبعیض زنان را بی اعتبارتر سـازد. شـرایط ایـن تغییـر در دوره‌ی اصلاحات فراهم بود. به ویژه آنکه مجلس ششـم نیز آمادگی پشـتیبانی از وزیر زن را داشت. سـهیلا جلودارزاده، نماینده‌ی اصلاح‌طلب در مجلس ششم می گوید: "من فقـط در دفاع از مجلـس بگویم که اگر دولت وزیـر معرفی می کرد مجلس رأی مـی‌داد".[۹۴] ولـی چرا خاتمـی چنین نکرد؟ اگر نگوییـم که تضاد ذهنی خاتمـی مانـع از این تحول بود، باید نتیجه گرفت که بـرای او نظر چند فقیه سـنت گرایی کـه به‌طـور تاریخی تحـول به دنیـای مدرن را خلاف اسـلام می‌دانسـته‌اند و می‌دانند، مهم‌تر از نظر اکثریت مردم و ضرورت اصلاحات در مـورد حقوق زنان بود. در غیر این‌صورت، او می‌توانسـت با اسـتفاده از گفتمان دینداران، و استناد به نقش زنان در آستانه‌ی پیدایش اسلام، از جمله خدیجه همسـر پیامبر، گفتمان در این زمینه را تغییر دهد و سـنت‌گرایان را کمی خاموش کند و اصلاحات در یکی از حیاتی ترین بخش‌های جامعه را به پیش ببرد.

## استفاده‌ی ابزاری از زن

به دلیل سـتم چندگانه، انگیزه‌ی مقابله با ممانعت‌های سـاختاری و بینشـی در جامعه و نهاد قدرت، و هم‌چنین تقویت طرح اصلاحات در میان زنان ایران به مراتب بیشتر از مردان است. آنچه مهم بود سازماندهی مستقل

---

۹۴- گفتگو با نمایندگان در مجلس ششم، کارنامه ۱۳، نک. اشرف چیتگرزاده ، معصومه شاپوری
http://jomhouri.com/a/03art/001499.php

زنـان علاقمند در این رابطه بود، امـا این زمانی ممکن بود که اصلاح طلبان از لحاظ بینشـی و عملی نسـبت بـه ابزار و اهرم تصویـب قوانین رفع تبعیض علیه زنان حساسـیت جدی نشـان می‌دادنـد، پیرامون آن می‌اندیشـیدند، با کارشناسـان در ایـن زمینه چـه در درون و برون مرز مشـاورت و تبادل نظر می‌کردنـد و از تجـارب جنبش هـای زنان جهان اسـتفاده می‌کردند. چنین روحیـه و بینشـی در میـان اصلاح‌طلبان غایـب بود، و فقط گـروه کوچکی از اصلاح‌طلبـان مجلـس بر ایـن دگرگونی اصرار می‌ورزیدنـد ولی آنها هم بـه تدارکات آن فکر نمی‌کردند و آماده سـازی ذهنـی و اجتماعی به‌وجود نمی‌آوردند. برعکس، دیدگاه غالب استفاده ابزاری از زن در بازی سیاست بود، ولی حتی ندانستند چگونه این خواست را نیز پیش ببرند، زیرا همان‌گونه که گفته شـد، پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان بـا محافظه‌کاران یکی نبود و روش مشابه با آنها درمیان مدافعان اصلاحات مؤثر واقع نمی‌شد.

استفاده‌ی ابزاری از زن در جمهوری اسلامی بسیار رایج بوده است و به آغاز انقلاب بازمی‌گردد، و در این باره محافظه‌کاران، هم کسـانی که در برابر حق رأی زنان در گذشـته ایستاده بودند، نشان داده‌اند که اگر لازم باشـد حداکثر بهره برداری سیاسـی را از زنان می‌کنند. آنچه اصلاح‌طلبان می‌توانسـتند و می‌بایسـت انجـام می‌دادنـد دگرگونی در سـوءاسـتفاده از حضور زنان در صحنه‌ی سیاسـت، و کمک به آگاهی سـازمان یافته‌ی زنان در جامعـه بـود. کمتریـن بهره‌ی ایـن تحول، تقویـت طـرح اصلاحاتی بود کـه زنان در پیروزی آن سـهیم بودند و اصلاح‌طلبان را به قدرت رسـاندند. یـک ارزیابـی سـاده نیز می‌بایسـت به آنهـا می‌آموزانـد که نباید نسـبت به خواسـت‌های حقوقی زنان و سازماندهی آنها بی اعتنا باشند. این دو عامل پی‌گیری خواست حقوقی و سازماندهی جنبش زنان بسیار با هم مرتبط اند؛ یعنـی اگر به زنان آموزش داده می‌شـد که برای عملی شـدن خواسـت‌های خود باید متشـکل شـوند، و دولت نیز آنها را پشـتیبانی می‌کـرد، این هر دو امر به سـادگی انجام می‌گرفت، ولی پرسش مهم و بحث انگیز این است که با توجه به ضرورت اسـتقلال تشکیلات زنان، پشتیبانی دولت اصلاحات از

آنها در امر سازماندهی باعث مخدوش شدن این استقلال نمی‌شد؟

## دولت و سازمان زنان

ارتباط دولت با سازمان زنان در کشورهای در حال رشد موضوع بسیار مهم و حساسی است. بسیاری معتقدند که سازمان زنان باید مستقل و غیردولتی باشد. برای حفظ استقلال، زنان نباید وابسته به منابع دولتی بشوند. از سوی دیگر، نظر مخالف معتقد است که در کشورهایی که اقتصادشان دولتی است، و دولت منابع ملی را کنترل می کند، تأمین هزینه‌ی خدمات عمومی نیز بر عهده‌ی دولت است. تشکیلات زنان بخشی از خدمات اجتماعی است و پایه گرفتن آن به حمایت مالی و پشتیبانی همه جانبه‌ی دولت نیازمند است. در این زمینه دوست متفکری، پس از خواندن نسخه‌ی اولیه این بخش به من نوشتند: "این امر به ویژه در مورد کشورهای اسلامی و خاورمیانه‌ای بسیار صادق است. اگر قرار باشد در فرایند جامعه پذیری یعنی با کمک نهادهای آموزشی و وسایل ارتباط جمعی تغییری در ذهنیت‌ها صورت پذیرد، این کار نیز باید توسط دولت آغاز شود که در ایران اکثریت این نهادها را در اختیار دارد. به همین دلیل پس از تأکید برنقش جنبش‌های مستقل زنان باز هم به نقش دولت باید توجه کرد. در حالی که همه چیز از دولت ناشی می‌شود و دولت سرمنشأ ثروت، قدرت و فرهنگ‌سازی در جامعه‌ی ایرانی و خاورمیانه‌ای است هر گونه تحولی در جامعه در خصوص وضعیت زنان نیز ناگزیر باید مهر دولتی بخورد. نقش جنبش مستقل زنان این است که به دولت و نخبگان سیاسی فشار بیاورد که روند تغییرات مثبت به سود زنان را دنبال کند.

جنبش‌های اجتماعی زنان که گاهی شکل سازمانی می‌یابند با آن گروه از سازمان های زنان که به امور خدماتی برای زنان می‌پردازند، یکسان نیستند. در همه‌ی کشورها، سازمان های خدماتی از پشتیبانی مالی دولت خود برخوردار می‌شوند، و باید هم چنین باشد. این موضوع

در مورد ان جی اوها بیشتر روشن است، زیرا آنها برای تأمین خدماتی در حوزه های خاصی از دولت خود و یا منابع جهانی کمک مالی دریافت می کنند. بنابراین، بحث بر سر این گونه سازمان ها نیست، بلکه بر سر جنبش زنان است. در نقل قول بالا نویسنده به درستی این دو را ازهم تفکیک کرده است. جنبش زنان نمی‌تواند دولتی باشد، بلکه برای اجرای خواست‌های زنان باید به دولت فشار بیاورد. کلید مشکل اصلاحات و زنان در ایران نیز در همین نکته نهفته است. اصلاحات در ایران نیازمند حضور فعال جنبش زنان بود که اصلاح‌طلبان از پشتیبانی برای شکل گیری آن، در شرایطی که می‌توانستند، غفلت ورزیدند، یا باید نتیجه گرفت که به آن معتقد نبودند. بنابراین، هسته‌های اولیه‌ی آن را، مانند ده‌ها سازمان کوچکی که در مرکز فرهنگی زنان گرد آمده بودند، تقویت نکردند، زیرا به نقش اساسی و تعیین کننده‌ی جنبش زنان در پیروزی حقوقی زنان در مجلس، و پیروزی خود در انتخابات واقف نبودند.

مقایسه‌ی نقش دولت خاتمی با دولت احمدی نژاد در مورد سازمان‌های مدنی از جمله زنان نشان می‌دهد که دولت هم می‌تواند پشتیبان حقوق زنان، و هم مخالف آن باشد. بنابراین، پیش‌شرط ارتباط مثبت دولت و سازمان زنان به دو عامل یعنی نوع دولت و نوع خواست و تشکیلات زنان برمی گردد. دولت احمدی نژاد با سازمان زنانی که گوش به فرمان محافظه کاران باشد مخالفتی ندارد و قطعاً در کمک مالی به آنها نیز کوتاهی نخواهد کرد. مشکل بر سر سازمان زنانی است که خواست برابری حقوق زنان با مردان را دارد. در این صورت، دولتی از نوع دولت اصلاحات به آن کمک نسبی، محدود و مشروط می کند، و دولتی از نوع دولت احمدی نژاد در قطع هر گونه کمک به آن تردید نمی کند. در چنین شرایطی بحث استقلال سازمان زنان معنا و اهمیت پیدا می کند.

عدم استقلال سازمان های مدنی، از جمله زنان، همان گونه که در ایران تجربه می‌شود می‌تواند تابع سیاست دولت روز بشود. یعنی یک دولت برای این گونه سازمان ها امکاناتی به‌وجود می‌آورد و دولت دیگر تمام

امکانـات را از بین می‌برد. امید معماریان دربارهٔ‌ی سیاسـت متضاد دولت احمدی نـژاد و خاتمـی دربـاره‌ی تشـکل‌های موسـوم بـه "ان. جی.او."ها می نویسـد در زمـان خاتمـی "تنها سـازمان ملـی جوانان رقمـی نزدیک به دومیلیـارد تومان در سـال ۸۳ در خصوص سـازمان‌های غیردولتی جوانان هزینـه کرده است. این رقم بـرای وزارت کشـور و مرکز مشـارکت امور زنان نیز مشـابه است".[۹۵] معماریان در مقاله‌ی دیگری تعداد سازمان های جوانـان را که در خطر تعرض دولت جدیـد قرار دارند بیش از ۲۰۰۰ و تعداد سـازمان های زنان را بیش از ۵۰۰ ذکر می کند.[۹۶] روشـن است که در این نمونه‌ها سـخن بر سـر "ان. جی. او."های وابسـته به دولت است، نه جنبش زنـان، یا جنبـش جوانان کـه هیچیـک از ایـن دو در دوره‌ی اصلاح‌به‌وجود نیامد. به‌طور طبیعی تجربه‌ی "ان. جی. او."های دولتی نیز در دولت خاتمی و دولـت احمدی نـژاد یکی نیسـت. «ان. جـی. او.»های وابسـته به دولت، مانند مرکز امور مشـارکت زنان، در گذشـته در اختیـار دولت اصلاحات بودنـد، و امـروز در اختیار دولت ضد اصلاحات هسـتند. بـا توجه به همین واقعیت باید دریافت چگونه می‌توان از آن پرهیز کرد تا سازمان های زنان و جوانان به ابزار کار دولت‌ها بدل نشوند.

### سازمان زنان یا جنبش زنان

دولتـی بـودن سـازمان زنان در تمام کشـورهای غیـر دمکراتیک با هدف جذب نیروی زنان و فراهم کردن خدماتی در امور زنان و خنثی کردن جنبش زنان مستقل انجام گرفته است. دولتی بودن سازمان زنان در دوره‌ی شـاه نیز سـبب شـد که با سـقوط دولت او تشـکیلات دولتی زنان نیز از بین

---

۹۵- امید معماریان، جامعه‌ی مدنی در اغما، ۱۸مرداد ۱۳۸۴، روز آن لاین،
http://ro0zonline.com/01newsstory/009237.shtml

۹۶-امید معماریان، خانه تکانی جامعه‌ی مدنی، ۲۷ شهریور ۱۳۸۴، روز آن لاین،
http://roozonline.com/01newsstory/010199.shtml

برود و جمهوری اسلامی به سادگی قوانین مربوط به زنان را نیز وارونه کند. دولت محمدرضا شاه اجازه‌ی شکل‌گیری سازمان مستقل زنان، یا جنبش زنان را که از بطن و متن جامعه بجوشد نمی‌داد، زیرا این‌گونه سازمان ها چالشگر سیاست‌های تبعیضی دولت علیه زنان خواهند بود. در حالی که دولت شاه خواستار سازمان زنانی بود که رژیم او را حمایت کند. به‌طور طبیعی حضور اشرف پهلوی، خواهر شاه، در رأس تشکیلات زنان ماهیت و اهداف آن را نیز توضیح می‌داد. سازمان های نوپای زنان، در شکل جنبش زنان، در دوره‌ی انقلاب نیز توان مقابله با اراده‌ی مطلق سنت گرایان مذهبی در تبعیض قانونی علیه زنان، جریانات زن ستیز و سرکوب آنها را نداشتند. تجربه‌ی کشورهای سوسیالیستی که به‌طور ایدئولوژیک پیشرو مدافع برابری حقوق زن و مرد بودند، و دولت‌های آنها به پشتیبانی کامل از سازمان های زنان پرداختند نیز نشان داد که زنان قادر نشدند با تغییر دولت‌ها ، خود را به‌عنوان تشکل‌های مدنی در دفاع از حقوق خود حفظ کنند، زیرا سازمان های زنان در این کشورها نیز وابسته به دولت و موظف بودند که منافع زنان را با منافع دولت گره بزنند. با از میان رفتن دولت های سوسیالیستی، این سازمان ها نیز یا تضعیف شدند و یا از بین رفتند، ولی وجود جامعه‌ی مدنی در اغلب این کشورها، به ویژه اروپای شرقی، در بازسازی سازمان های زنان در این جوامع بسیار با اهمیت بوده است. در جوامع دمکراتیک حضور انواع سازمان‌ها و جنبش‌های زنان، با اهداف گوناگون، تفاوت بارزی را با ماهیت تشکیلات زنان در کشورهای درحال توسعه نشان می‌دهد. تحول عمیق در جوامع دمکراتیک در زمینه‌ی نقش و حقوق زنان حاصل جنبش‌های زنان است، نه سازمان های زنان وابسته به دولت. اگرچه حضور سازمان های دولتی زنان نیز مهم بوده است، ولی این اهمیت درکنار حضور جنبش زنان (اهرم فشار بر دولت و آموزش اجتماعی) معنا می یافت، اما تجربه‌ی دولت اصلاحات در ایران از نوع دیگر است.

## تشکیلات زنان در دوره‌ی اصلاحات

تقویت و ارتقای کیفیت "مرکز امور مشارکت زنان» که هسته ی اولیه‌ی آن در زمان هاشمی رفسنجانی زیرعنوان «دفتر امور زمان" در نهاد ریاست جمهوری[۹۷] گذاشته شده بود، اگرچه بسیار مهم بود، و بیشک دستاوردهایی نیز به‌همراه داشت، ولی به دو دلیل دولت خاتمی نمی توانست خواست زنان را بدون ترس و تردید پی گیری کند. نخست، محدود کردن تشکیلات زنان به سازمان دولتی، یعنی "مرکز امور مشارکت زنان" که در عمل تابع سیاست دولت و منافع آن بود، و مسئولیت آن را معاون ریاست جمهوری برعهده داشت، و دوم مداخله‌ی محافظه کاران دینی آنهم از طریق اهرم دولت، رسالتی برای تحول اجتماعی برای آن باقی نمی گذاشت. دولتی بودن سازمان اصلی زنان، کار محافظه‌کاران را برای به بن‌بست رساندن آن آسان می کرد، زیرا به‌طور مستقیم از طریق منابع قدرتی که در اختیار داشتند به دولت خاتمی فشار می‌آوردند و مانع از حرکت آن می‌شدند. با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد نیز تشکیلات "مرکز امور مشارکت زنان" دربست در اختیار محافظه‌کاران قرار گرفت. در حالی که اگر در گذشته به‌طور همزمان و به موازات "مرکز امورمشارکت زنان"، سازمان‌های قدرتمند، توده ای، مستقل و سراسری زنان نیز در ایران وجود داشتند، محافظه‌کاران قادر نبودند که به سادگی با آنها مقابله، و یا دولت خاتمی را تهدید کنند، زیرا آنها ارتباطی با دولت نداشتند، و امروز که مرکز امور مشارکت زنان در اختیار محافظه‌کاران قرار گرفته است، حضور سازمان های مستقل و غیر دولتی زنان می‌توانست با سیاست تبعیضی آنها علیه زنان مقابله کند، یعنی نقش اهرم فشار بر دولت

---

۹۷-این مرکز توسط خاتمی در ۱۳۷۶ تأسیس شد. در زمان رفسنجانی در ۱۳۷۰ «دفتر امور زنان» در نهاد ریاست جمهوری تشکیل شد که تنها یک دفتر با چند کارمند بود، اما «مرکز امور مشارکت زنان» یک مرکز بزرگ با چندین بخش همراه با نخستین کتابخانه‌ی تخصصی مطالعات زنان است.

در کسب حقوق زنان و آموزش اجتماعی را ادامه دهد. گروه‌های کوچکتر زنان که تعداد آنها در زمان خاتمی به چند صد می‌رسید نیز تابع سیاست دولت بوده اند، و امروز اگر تعطیل نشوند به سرنوشت مرکز امور مشارکت زنان دچار خواهند شد.

نگارنده معتقد است که سازمان زنان، به‌عنوان یک تشکیلات مدنی، نه سیاسی (چه حزب و چه دولت)، در اساس باید یک تشکیلات مستقل از دولت باشد.[۹۸] شک نیست که وجود سازمان زنان دولتی، و یا حزب سیاسی (چه حزب متشکل از زنان و چه مختلط) نیز می‌تواند به اهداف حقوقی زنان خدمت کند، ولی این خطر وجود دارد که در عین حال به ابزار کار دولت در برابر سازمان‌های مستقل زنان، یا حقوق زنان بدل گردد، و از سرشت مدنی و وظیفه نقد برنامه‌های دولتی به سود زنان خارج شود.[۹۹] کلید حل مشکلات زنان در بطن و متن جامعه و بافت فرهنگی آن و سازماندهی زنان حول خواست‌های مشخص زنان نهفته است، نه در دست دولت که به‌طور عمده متشکل از مردانی است که حساسیت کمتری نسبت به تبعیض علیه زنان دارند.

اما این اصل به همین جا ختم نمی‌شود. دولت در مورد زنان نقش

---

۹۸-همچنین نک. سهیلا وحدتی. مبارزات مدنی زنان: سیاسی یا غیرسیاسی؟ سایت ایران امروز، http://zanan.iran-emrooz.de/more.php?id=10191_0_10_0_C

۹۹-برخی زنان پیشرو حل مشکلات زنان را در ایران در گرو ایجاد حزب می‌دانند. برای نمونه پیشنهاد تشکیل حزب زنان نیز به عنوان اولین حزب ویژه‌ی زنان ایرانی، در دوران دوم خرداد ارائه شد. فریبا داودی مهاجر که بانی تأسیس این حزب است همراه تعداد دیگری از زنان اصلاح طلب درصدد تشکیل حزب مذکور برآمده اند، معتقدند که «موانع رشد زنان واحقاق حقوق آنان همچون دیگر مسائل در ایران، ریشه‌های سیاسی دارد». زهرا مجردی عضو حزب زنان و عضو جبهه‌ی مشارکت معتقد است در چارچوب حزب زنان بهتر می‌توان مسائل حقوقی زنان را پیگیری کرد، زیرا بیشتر مشکلات جامعه ریشه‌ی سیاسی دارد. نک. لادن اسلامی، دیدگاه‌های اصلاح‌طلبان، اصول‌گرایان و فمینیست‌های سکولار، سایت ایراندخت، نقل از سایت جمهوری. http://jomhouri.com/a/05let/002156.php

دوگانه و متضاد ایفا می کند. دولت می‌تواند مدافع حقوق برابر زنان باشد و ضمن رعایت استقلال آن به‌طور مستقیم و غیرمستقیم ازهویت، و موجودیت آن دفاع کند، و یا مخالف حقوق برابر زنان و درنتیجه مانع رشد سازمان یافته‌ی زنان شود. در این صورت، سه حالت رخ می‌دهد. حالت اول تلاش برای تخریب سازمان زنان، حالت دوم تلاش برای دولتی کردن آن، و حالت سوم هر دوی اینها، یعنی ضمن تلاش برای سلطه بر نیروی زنان و استفاده‌ی ابزاری از آن، به سرکوب سازمان‌های مستقل و منتقد دولت می‌پردازد.

در ایران پیش از دوم خرداد وجه سوم غلبه داشت و پس از آن حالت دوم شکل غالب بود. به‌طوری که سازمان های مستقل زنان قادر نشدند مشکلات حقوقی، امنیتی و انتظامی را پشت سر بگذارند و به جنبش زنان، و پشتوانه‌ی اصلاحات بدل شوند. سازمان های مطرح و فعال، سازمان‌های زنان با نام و نشان در ایران وابسته به قدرت حاکم‌اند و از امکانات مالی دولت بهره مند شده‌اند. درحالی که سازمان های مستقل به‌طور دائم مورد تعرض نیروهای حکومتی بوده اند. دولت اصلاح‌طلب نه اراده‌ی دفاع از سازمان های مستقل زنان را داشت و نه برنامه‌ای برای آنها درنظر گرفته بود. بنابراین، در برابر تعرض نیروهای محافظه کار علیه این سازمان‌ها بی تفاوت ماند. نمونه‌های آن تلاش "مرکز فرهنگی زنان" برای برگزاری مراسم ۸ مارچ و تعرض فیزیکی حزب‌الله به آنها و بی اعتنایی نیروی‌های انتظامی در برابر این تعرض و عدم پی گرد قانونی آنها توسط دولت بود. این سیاست مانع از رشد سازمان های زنان در حد جنبش زنان گردید. اصلاحات بدون این پشتوانه‌ی حمایت زنان را نیز از دست داد.

همان‌گونه که دولت مسئول برپایی مدارس و امکانات تحصیل مجانی و اجباری برای کودکان است، و این کار را به جامعه یا خانواده واگذار نمی کند، در زمینه‌ی مسایل حقوق زنان نیز موظف است که امکانات رفاهی، لژستیکی، و حتی تدارکات مربوط به سازماندهی مستقل زنان، از جمله مراقبت انتظامی و ایمنی از آنها، و تأمین مراکز تجمع

سراسری و محلی را فراهم آورد. به ویژه آنکه در جامعه‌ی سنت‌زده‌ی ایران، نیروهای عقب مانده و متعصب برای ممانعت از رشد زنان ظرفیت هر اقدامی مانند حمله‌ی فیزیکی به تجمع زنان را دارند. نقش دولت در این رابطه، به ویژه تا شکل گیری جامعه‌ی مدنی قوی و گسترده در ایران، بسیار حیاتی است. خاتمی خود در پلاتفرم انتخاباتی‌اش بدرستی گفته بود: "برای بهتر شدن وضعیت زنان، رشد سازمان های غیر دولتی زنان مهم تر از افزایش تشکل‌های دولتی و قدرت آنان است".[۱۰۰] بنابراین، باید دید که چرا باتوجه به این امر، دولت خاتمی این سیاست را به‌طور جدی در جهت پشتیبانی از شکل گیری تشکل‌های گسترده توده‌ای زنان پی نگرفت، و از تلاش های پی در پی گروه‌های مختلف زنان برای سازماندهی خود و آموزش زنان پشتیبانی نکرد. البته تعداد سازمان‌های غیر دولتی زنان (ان. جی. او.) در دوره‌ی خاتمی از ۱۳۰ به ۴۸۰ رسید. ظاهراً این ارقام رشد بزرگی را نشان می‌دهد، ولی این تشکل‌ها که کمتر کسی نام و نوع فعالیت آنها را می‌شناسد، سازمان‌های کوچکی بوده‌اند که در حوزه‌ی مسائل زنان و در ارتباط با دولت، و با بودجه‌ی دولتی کار می کردند، نه لزوماً در دفاع از حقوق زنان، یا آموزش و سازماندهی آنان برای کسب حقوق برابر؛ کاری که وظیفه‌ی جنبش زنان است. برخی از این سازمان‌های زنان که از امکانات مالی دولت بهره مند نمی‌شدند، در درجه‌ی نخست برای بهره گیری از کمک‌های مالی بین‌المللی شکل گرفته بودند و ربطی به سازمان‌های گسترده و اثرگذار زنان در جامعه ندارند.

### (ان. جی. او.ها) و سازمان زنان

شیرین عبادی، برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل، در مورد ان. جی. او.های ایران می‌نویسد: "اگرچه پدیده‌ی ان. جی. او.ها در ایران موضوع جدیدی نیست، ولی آنچه باعث نگرانی است رشد سازمان یافته‌ی این سازمان‌ها در

---

۱۰۰- سید محمد خاتمی، فردای بهتر برای ایران اسلامی، ص ۳۶.

دولت جدید پرزیدنت احمدی نژاد است. ان. جی. او.ها توسط دولت ثبت شده اند، توسط دولت حمایت می‌شوند، بودجه‌ی دولتی دارند و بخشی از شبکه دولت اند. بنابراین به جای پذیرش مسئولیت در دفاع از حقوق شهروندان، این گروه‌ها درگیر سیاست دفاع از فعالیت‌ها و ادعانامه‌های دولت‌اند".[۱۰۱]

برای آنکه خوانندگان با کم و کیف این گونه سازمان های ان.جی او. بیشتر آشنا شوند، بد نیست بدانیم که اگر تعداد آنها در ایران به چند هزار می‌رسد، در برخی کشورها مانند ترکیه و مصر تعداد آنها بالای ده هزار و پانزده هزار ان. جی. او. گزارش شده است.[۱۰۲] در حالی که دولت مصر مانع شکل گیری حتی یک سندیکای مستقل و واقعی زنان بوده است. در این مورد تلاش نوال سعداوی، یکی از پیشروان جنبش زنان در مصر، برای ثبت رسمی "اتحادیه‌ی زنان» که در امور مربوط به خانواده، زنان و جنبش اجتماعی فعالیت کند با مخالفت و ممانعت سرسخت دولت روبرو شد. در مقابل درخواست نوال سعداوی، مسئولان دولتی اعلام نمودند که هر نوع اتحادیه ای باید تابع وزارتخانه‌ی دولتی باشد. دولت مصر، اقدام به برگزاری جلسه از طرف گروه‌های مختلف زنان را که به این منظور جمع شده بودند غیر قانونی و آن را منوط به کسب اجازه از اتحادیه‌ی محلی یا سراسری زنان وابسته به دولت اعلام نمود.[۱۰۳]

اصولاً پس از پایان گرفتن جنگ سرد و در دوره‌ی جهانی شدن، این گونه سازمان های چند نفره‌ی ان. جی. او.، برخی با نیت بهره گیری از امکامات مالی سازمان ملل و دیگر سازمان‌های جهانی، و شرکت‌های بزرگ چند ملیتی، مانند قارچ در کشورهای جهان سوم، به ویژه کشورهای

---

101-Shirin Ebadi, Goverment NGOs روز آن لاین بخش انگلیسی. Sunday, Feb 19, 2006 http://roozonline.com/11english/010081.shtml

۱۰۲- کاظم علمداری، تعدیل دولت یا تغییر دولت: نگاهی به مقالات «ان. جی. او»، جنس دوم، جلد دهم، به کوشش نوشین احمدی خراسانی، تهران: نشر توسعه، ۱۳۸۰.

103-Africa Policy E-Journal , Egypt: Women's Organizations http://www.africaaction.org/docs99/eg9909.htm

سوسیالیستی سابق و کشورهای خاور میانه‌ای روییدند. بنابراین، نمی‌توان به اثرگذاری اندک این گونه سازمان های مدنی برای تغییر بنیادی ساختار حقوقی و سیاسی یک جامعه در جهت حفظ و پشتیبانی از حقوق زنان تکیه کرد. اگرچه حتی حضور این گروه‌ها نیز غنیمت است و باید از آنها استقبال نمود، ولی آنها را نباید با سازمان های مستقل جامعه‌ی مدنی، از جمله زنان که نقش پیش برنده‌ی جنبش‌های اجتماعی را به عهده دارند، یکسان شمرد. این گونه تشکل‌های ان. جی. او. به همان سادگی که به وجود آمده-اند، می توانند برچیده شوند، چون انگیزه‌های برپایی آنها بنیادی و قوی و برآمده از جنبش‌های اجتماعی نیست. کما اینکه، آن گونه که شواهد نشان می‌دهد، سیاست دولت احمدی نژاد "پاک سازی" (ان جی. او.ها) و نه تقویت آنهاست. بسیاری از ان. جی. او.ها بیشتر از آنکه به نیازمندی های مردم توجه داشته باشند، می کوشند تا به علایق مراجع کمک کننده‌ی بودجه خود، توجه و معیارهای آنها را رعایت کنند. ازقضا، برخی دولت‌ها نیز از این فرصت های بین المللی استفاده می کنند و وابستگان خود را در قالب ان. جی. او.ها که باید غیردولتی باشند، به همین سازمان های بین المللی معرفی می کنند تا هم از امکانات مالی آنها استفاده کنند و هم نبض کار را در اختیار خود داشته باشند. بنابراین، بسیاری از سازمان‌های "غیردولتی"، دولتی‌اند، و این سازمان ها نمی توانند نقش اهرم فشار بر دولت را ایفا کنند ولی اگر به‌طور کامل تابع سیاست‌های دولت نباشند، می‌توانند در آموزش اجتماعی که یکی از اهداف جنبش‌های اجتماعی است، مؤثر باشند.

مهرانگیز کار در مورد ان. جی. او.ها در ایران می‌نویسد:

«خانم معصومه ابتکار، معاون رئیس جمهور در امور محیط زیست، در گفتگو با خبرنگاری که از او پرسیده بود آیا (ان. جی. او.ها)ی ایران درست هم سو با نظرات دولت بودند یا نه؟ پاسخ داد (ان. جی. او.ها)ی زنان به دلیل ارتباط تنگاتنگ با مردم طبعاً با مشکلات زنان در سطوح مردمی آشنا هستند و به همین دلیل ممکن است نظراتی متفاوت با نظرات

دولت داشته باشند و خواهان قدم های پیشروتر باشند». [۱۰۴] خانم ابتکار در ادامه می گوید: "سازمان‌های غیر دولتی ایران هم مثل بقیه نقاط دنیا تقسیم بندی‌های مختلف دارند یعنی طیفی داریم از (ان.جی او.ها)یی که به دولت خیلی نزدیک‌ترند تا آنها که به لحاظ دیدگاه‌ها و تحلیل مسائل بسیار با دولت فاصله دارند و این هم طبیعی است و نمی‌توان به (ان. جی. او.ها)یی که تفکرشان به دولت نزدیک است مارک دولتی زد.“ معصومه ابتکار اضافه می کند: "به نظر من این برداشت خام است که ما (ان. جی.او.ها) را فقط در قالب کسانی تعریف می کنیم که تفاوت دیدگاه با دولت دارند. در سطح بین المللی هم همین طور است و در بسیاری نقاط دنیا، سازمان‌های غیر دولتی هم تفاوت دیدگاه دارند و هم بعضاً خیلی با دولت‌هایشان همراه هستند». [۱۰۵] مهرانگیز کار می‌نویسد:

"خانم معصومه ابتکار در پاسخ پرسشگر که پرسیده است آیا سازمان های غیردولتی زنان ایران که توانستند در اجلاس پکن شرکت کنند از حمایت مالی برخوردار بودند؟ پاسخ داد بله طبعاً چنین حمایتی لازم بود". [۱۰۶] بدین ترتیب، با توضیحات خانم ابتکار، برخی (ان. جی. او.ها)، یعنی سازمان‌های غیر دولتی، در ایران در عمل دولتی بودند. اینجانب که خود در کنفرانس پکن (در سال ۱۹۹۵) حضور داشتم توانستم با اکثر نمایندگان سازمان‌های به اصطلاح غیر دولتی ایران (ان. جی. او.ها) گفت‌وگو کنم. همگی آنها جز یک مورد، با حمایت مالی دولت به پکن آمده بودند، و دست‌چین شده دولت بودند. این افراد قاعدتاً نمی‌توانستند سیاستی متفاوت از آنچه سیاست کلی دولت بود را در این کنفرانس پیش ببرند، که چنین نیز بود. به طور طبیعی گروه های مخالف سیاست جمهوری اسلامی نیز اجازه نمی‌یافتند در کنفرانس پکن شرکت کنند. گروه های ایرانی مدافع حقوق زن در خارج از ایران این گروه‌ها را تشکیل

---

۱۰۴- مهرانگیز کار، پیشین، ص ۱۷۴-۱۷۳.

۱۰۵-پیشین، ص ۱۷۴.

۱۰۶- پیشین، ص ۱۷۴.

می‌دادند. در حالی که کنفرانس پکن تجمعی ۳۵۰۰۰ نفره از (ان. جی. او.ها) بود، کشورهای غیر دمکراتیک مانند ایران، سازمان های دولتی را زیر نام سازمان‌های غیر دولتی به پکن فرستاده بودند.[۱۰۷]

از این گذشته، امکان دریافت کمک مالی از منبع خارجی برای بسیاری از (ان جی اوها)یی که با سیاست حاکمیت ایران مخالف بودند آسان نبود، زیرا در صورت عدم توافق با فعالیت آنها، همان‌گونه که در موارد متعددی نیز تجربه شد، به سادگی برچسب جاسوسی می‌خوردند و تحت پی‌گرد قانونی قرار می گرفتند. همچنین این دسته از ان. جی. او.ها، از جمله سازمان های زنانی که سیاست های حاکم را به چالش می کشیدند، قادر به دریافت کمک مالی از دولت ایران نیز نبودند. پس (ان. جی. او.ها) در ایران برای فعالیت خود راهی جز تبعیّت از سیاست های دولتی نداشتند تا بتوانند از منابع مالی داخلی، یا خارجی بهره‌مند شوند. بدون کمک مالی نیز دلیلی نداشت که این گونه(ان. جی. او.ها) به وجود بیایند. این روش با اصول استقلال سازمان‌های مدنی مغایر بوده است، و نمی توانست پشتوانه ای مردمی برای تداوم اصلاحات درایران به‌وجود آورد؛ و اصلاح‌طلبان نمی توانند آن را به حساب سازمان های زنان مورد پشتیبانی دولت اصلاحات قلمداد کنند.

## غلبه‌ی بینش سنتی در میان اصلاح‌طلبان

بینش حاکم نسبت به مسئله‌ی زنان در میان کنشگران اصلاحات

---

۱۰۷- باید توجه داشت که در پکن سال ۱۹۹۵، دو نشست در کنار هم تشکیل شده بود. اجلاس رسمی سازمان ملل که نمایندگان رسمی دولت‌ها در آن شرکت داشتند، و کنفرانس پکن که شامل صدها پانل بحث و گفتگوی مباحث مربوط به مشکلات زنان در کشورهای مختلف که از ان. جی. او.ها تشکیل شده بود. ان. جی. او.ها نیز بی آنکه دولتی را نمایندگی کنند از کمک های مالی دولت‌ها، شرکت‌های خصوصی، و مؤسسات آموزشی و تحقیقاتی علاقه‌مند به مسائل زنان برخوردار بودند.

دولتی بسیار سنتی بوده است و کمتر اظهاراتی در باب برابری حقوق زنان بیان کرده اند. خانم زهرا شجاعی، مشاور خاتمی در امور زنان از ترس حمله‌ی مراجع دینی سنتی و عقب مانده و برای رضایت و آسودگی خیال آنها اعلام کرده بود که افتخارش مبارزه با فمینیسم است. این بینش، و این روحیه در مقام مشاورت رئیس جمهور در امور زنان که برداشت از فمینیسم را به سطح مردم سنتی و عادی در کوچه و خیابان کاهش می دهد، نمی توانست گام‌های بزرگی در راه حل مشکلات زنان بردارد. حتی اگر با دید خوش‌بینانه این سخنان را برای مصلحت گفته باشد، یا برای خنثی کردن مخالفت‌های متعصبان مذهبی بیان شده باشد، بسیار زیان‌بار است. این روحیه‌ی تسلیم در برابر عقب ماندگی، تعصب و بی‌اطلاعی برای دولتی که آرای اکثریت زنان جامعه را کسب کرده بود ، کارنامه‌ای منفی است، و اثرات مثبتی به همراه نداشت. شجاعی به جای تخطئه فمینیسم می‌توانست به سادگی شبه‌ای که پشت به این واژه وجود دارد را برطرف کند و به خواست برابری حقوقی زن و مرد که اصل فمینیسم است تکیه کند. یکی از مشکلات کنشگران اصلاحات همین محافظه کاری‌های بی‌اندازه و تسلیم در برابر بازندگان انتخابات بود. یک کارشناس امور زنان و آشنا به پیشرفت‌های زنان در جهان و نقش تاریخی سازمان های فمینیستی در کسب حقوق آنها نمی‌باید این گونه علیه اصول سخن بگوید. نقش او آموزش و پیشبرد سیاست های درست است، نه تسلیم شدن دربرابر فشارهای نیرو-های عقب مانده از تحولات ایران و جهان. بی‌شک آنها نمی‌توانستند با این دیدگاه منفی نسبت به فمینیسم، از تجربه‌ی یک‌صدوپنجاه ساله‌ی مبارزات فمینستی غرب و چگونگی پیشبرد خواست‌های قانونی زنان، که آسان به‌دست نیامده است، بهره‌مند شوند. بدیهی است که استفاده از تجارب زنان در کشورهای دیگر را نباید با نسخه‌برداری خام از آنها یکی دانست، ولی اولیه‌ترین تجربه‌ی قابل استفاده از فمینیست‌های غربی برای کسب حقوق زنان در تمام جوامع، ضرورت برپایی جنبش زنان است. امری که زنان اصلاح‌طلب در ایران به آن توجه نکرده‌اند. مرضیه مرتاضی لنگرودی

در زمینه‌ی ارتباط جنبش فمینیستی جهان با جنبش زنان در ایران می‌نویسد: "فعالان جنبش زنان ایران با تلاش و تکاپو سعی دارند تا ماهیت جنبش زنان را از بستر مطالبات زنان تا مرحله‌ی تولیدات فکری مبتنی بر نگرش و هویت آن به سیاست، اقتصاد، هنر، مذهب و... جهان بگسترانند. به همین دلیل هم از تولیدات فرهنگی زنان فمینیست و فمینیست‌های جهان در حد امکان بهره می‌برند. اما هنوز تا مرحله‌ی تولید متن و تفسیر آن از جهان در قالب فلسفه، هنر، اندیشه و... فاصله دارند".[۱۰۸]

افراد برای توجیه نادیده گرفتن حقوق زنان معمولاً به کلیشه‌های رایج برخورد دوگانه نسبت به زن متوسل می‌شوند. این دوگانگی میان سنت گرایی (زنان مادرند و خانه دار، یا مدیر خانه)، و نوگرایی (زنان همپای مردان سازندگان جامعه‌اند و باید از حقوق برابر نیز برخوردار باشند)، ظاهر می‌شود. درباره‌ی وضعیت زنان در ایران نیز این دوگانگی در اظهارات اصلاح‌طلبان از جمله آقای خاتمی کاملا آشکار است. خاتمی گفته بود:" زن در نظر ما عزیز است و دارای نقش اساسی در جامعه و نقش محوری در خانواده است." خاتمی اضافه می کند: "زن، مدار و محور خانواده است. یعنی مدیر خانه است، زن یعنی مادر، و مادر بودن بزرگ ترین امتیاز و افتخار بشری است".[۱۰۹] اما اگر از وجه تعارف سخن ایشان که "زن در نظر ما عزیزاست" بگذریم، خاتمی از نقش اساسی زنان در جامعه آغاز کرده، اما این نقش را به چهاردیواری خانه محدود کرده است. ازدید ایشان زن مدیر خانه است، اما حتی در چهاردیواری خانه نیز زن اجازه ندارد که (شرعی و قانونی) بدون اجازه‌ی مرد نسبت به فرزندش مادری کند. مگر آنکه مادری را درخدمت به فرزند و مدیریت را در خدمت به شوهر خلاصه کنیم، زیرا مطابق قوانین جمهوری اسلامی (حضانت) تصمیم درباره‌ی حقوق فرزندان در اختیار شوهر، و در نبود

---

۱۰۸-مرضیه مرتاض لنگرودی، زنان ایران و انتخابات ریاست جمهوری، پنجشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۴ . منبع: روزنامه شرق. نک. http://jomhouri.com/a/03art/003548.php

۱۰۹-سیدمحمد خاتمی، پیشین.

شوهر در اختیار پدرشوهر است. تغییر کلمه‌ی خانه‌دار با کلمه‌ی زیباتر مدیر خانه نیز هیچ مشکلی را حل نکرده است و نمی کند، زیرا چه زن را خانه‌دار بنامیم و چه مدیر خانه، مطابق قانون، شوهر صاحب‌خانه و زن در نهایت نفقه‌گیر و صاحب مهریه است.

مشکلات زنان در ایران بسیار روشن و آشکار است. حل این مشکلات نیاز به بازبینی و تغییر قوانین دارد. این قوانین نه تنها باید حوزه‌ی خانواده، بلکه کار، آموزش و پرورش، وسایل ارتباط جمعی، و مهم‌تر از همه ساختار دستگاه قانونگذاری و اجرای قوانین را شامل شود. از اقدامات دیگر قابل استفاده از جنبش‌های پیروزمند زنان در کشورهای غربی، بازنویسی بندهایی از قانون اساسی و یا تصویب تبصره‌های اصلاحی جدید برای تضمین حقوق برابر زن و مرد بود. این تجربه‌ها که آسان به دست نیامده است، باید در کشورهای توسعه نیافته و سنت زده‌ای مانند ایران نیز تکرار شود. رفع تبعیض علیه زن در درجه‌ی نخست محتاج قانون است. راه دیگری وجود ندارد، ولی هم‌زمان با این خواست باید گفتمان های مردمدارانه در فرهنگ جاری جامعه نیز تغییر کند. این وظیفه نیز به طور عمده بعهده‌ی مؤسسات آموزشی و وسایل ارتباط جمعی مسئول و کنفرانس‌ها و سخنرانی‌های مربوط به حقوق زنان است.

واقعیت تاریخی نشان داده است که تا زمانی که زنان، مانند مردان از حقوق و قدرت برابر در جامعه برخوردار نباشند، این گونه تعارفات، یعنی زنان، مدار و محور خانواده و مدیر خانه هستند، گره‌ای از مشکلات زنان، و تبعیض نهادینه شده در نظام حقوقی به سود آنها باز نخواهد کرد. زنان نخست به دلیل نداشتن پشتوانه‌ی تأمین زندگی، تابع کسی می-مانند که خانوده را از نظر مالی حمایت می کند، و این اصلی است که قوانین جمهوری اسلامی بر آن تکیه دارد. باید جایگاه حمایتی زن در اختیار خودش قرار گیرد. این امر در درجه‌ی اول وابسته به تغییر قانون خانواده است. دوم، فرهنگ پدرسالارانه‌ی حاکم باید تغییر کند. شک نیست گروه هایی که از وضعیت کنونی بهره می‌برند در برابر این تغییرات

مقاومت می کنند. نقش جنبش زنان در این باره و تلاش برای مشارکت زنان درقدرت سیاسی بسیار تعیین کننده است. زنان نمی توانند به امید حل مشکلات خود به دست مردان سنت‌زده بنشینند. اصلاح‌طلبان بدون توجه به این نیازمندی ها و پاسخ دادن به مشکلاتی که در بالا به آنها اشاره شد، نمی توانند نیمه‌ی جامعه ای را که نسل جوان آن به آگاهی نسبی و خواست تساوی حقوقی رسیده است، جلب کنند.

## "جنبش یک میلیون امضا" الگویی برای جامعه مدنی در ایران"

حرکت نوپای «جنبش یک میلیون امضا» برای تامین برابری حقوق زن و مرد، ابتکار بسیار خلاقی است که "روش" کار آن می تواند سر مشق جنبش های اجتماعی، مدنی، سندیکایی و دانشجویی ایران و حتی برون از ایران قرار بگیرد. اگر چه این جنبش پس از شکست اصلاحات پا گرفت، ولی می توان به آن چون الگو و اهرمی برون از حاکمیت نگریست که اصلاحات به آن نیاز داشته و دارد.

### ویژگی اصلی این کمپین:

**اول**: شکل گیری حولِ خواستِ مشخصِ حقوقی، نه سیاسی زنان است

**دوم**: استقلال از تشکل های سیاسی و احزاب
**سوم**: نداشتن سمت گیری به سوی قدرت است

این جنبش با گذشت چند ماه از آغاز آن، مرز جامعه خود را شکسته

و در رسانه ها بازتاب جهانی یافت.

## چند عامل در جهانی کردن این حرکت دخیل بوده اند.

**اول**: حقانیت تاریخی خواست حقوق برابر زنان در ایران که مسئولان جمهوری اسلامی چشم خود را به روی آن بسته اند.

**دوم**: پشتکار تحسین برانگیز فعالان جوان این جنبش و تلاش متحد و بی وقفه همه دست اندرکاران کمپین یک میلیون امضاء در طول یک سال گذشته.

**سوم**: پدیده ی جهانی شدن و گسترش کاربرد وسایل ارتباط جمعی دیجیتالی مانند اینترنت در پخش اخبار و گزارش های مربوط به کمپین.

**چهارم**: نقش دولت در کاربرد شیوه های غیر اخلاقی و خشونت بار و نسنجیده در سرکوب حرکات مدنی و تجمعات زنان و پرونده سازی و تشکیل دادگاه های فرمایشی برای آنها.

همه ی این وقایع خشن، اندکی پس از رخداد آنها به سرعت برق در تمام کشورهای جهان بازتاب گسترده یافت و مظلومیت زنان را در ایران به نمایش گذاشت. میلیون ها نسخه از تصاویر برخوردهای خشن پلیس که در روز همبستگی زنان در "میدان هفت تیر" به تجمع مسالمت آمیز زنان حمله کردند در سایت های اینترنتی پخش و باز پخش شد و بارها در تلویزیون های پربیننده ای چون "سی ان ان" به نمایش در آمد. جمهوری اسلامی هیچ گاه تا به این حد، دچار خطا و اشتباه محاسبه نشده بود.

رشد رویکرد پراگماتیستی در جامعه از یکسو، و ناکامی در خواست های آرمان خواهانه و ایدئولوژیک جنبش های اجتماعی، از جمله جنبش زنان در ایران از دگر سو، سبب شد که نسل جوان زنان مسیر نوینی را پیش

بگیـرد که با گذشـته متفاوت اسـت. به طوری که در حرکـت نوین، جنبش نوپای زنان به جای تئوری پردازی و ذهنیت گرایی، در پی یافتن پاسخ عملی و ممکن برای پرسش اساسی "چگونه زنان باید از مشکلات خود بکاهند"، گام نهاده است. به عبارت دیگر، نسل جوان زنان آموخته است که خواست های حقوقی خود را نه از طریق مباحث روشنفکرانه در پشت درهای بسته و یا اتکا به تشـکل های سیاسـی، بلکه از کانال مشارکت عملی و در ارتباط و پیونـد علنـی و مدنـی با مردم کوچـه و خیابان پی بگیرد، و بیـش از همه به خود متکی باشـد. بنابراین، به درسـتی به سمت و سـوی فلسفه عمل باوری (pragmatisim)، یا فلسـفه ابزار انگاری (instrumentalism) و درگیر شدن در پروژه های کاری کشـیده شده اسـت. **"جنبش یـک میلیون امضا"** نماد بر جسته ی این دگرگونی اجتماعی و فکری در ایران است.

این دگرگونی در عین حال از تحولات فرهنگی جامعه ایران، آگاهی بخش وسـیعی از زنان نسبت به حقوق مسـتقل خود، سرخوردگی از تشکل هـای دولت سـاخته زنان، پیوند نزدیک تر با آگاهـی و تجارب جنبش های جهانی زنان ناشـی از جهانی شـدن، خبر می دهد. جنبش زنان با پشـت سـر نهـادن تجربه پـر هزینه ی انقلاب و کسـب تجربه از اصلاحات عقیم شـده دولتـی، وارد مرحلـه کنونی، یعنـی پراگماتیسـم یا شـناخت راه عملی رفع مشـکلات و کسـب حقوق خود شده اسـت. همین واقعیت هـا و ضرورت هـا اسـت که انکار و نفی خواسـت حقوقـی و طبیعی زنان توسـط دولت را نا ممکن می سـازد. نسـل جوان، دنیا را با چشـمانی واقعیت گرایانه و حق مدارانه می نگرد. او به درسـتی تکلیف را بدون داشتن حق اجحافی بر خود می شـمارد. در راسـتای همیـن دگرگونی های چنـد جانبه، زنـان از پیوند تجـارب نظـری و عملـی خود و دیگـران، مکانیزم و ابزاری سـاخته اند که بتوانند مشکلات چند وجهی ای که دنیای نوین در برابر و بر شانه های آنها نهاده است را بر طرف کنند.

حرکت نو پای **"جنبش یک میلیون امضا"** برای تامین برابری حقوق زن و مرد، ابتکار بسـیار خلاقی است که "روش" کار آن می تواند سر مشق

جنبش های اجتماعی، مدنی، سندیکایی و دانشجویی ایران و حتی برون از ایران قرار بگیرد. ویژگی اصلی این کمپین، نخست شکل گیری حول خواست مشخص حقوقی، نه سیاسی زنان است؛ دوم، استقلال از تشکل های سیاسی و احزاب؛ و سوم، نداشتن سمت گیری به سوی قدرت است. همچنین این کارزار دسته جمعی، به درستی و آگاهانه به ضرورت تحول درونی بافت فرهنگی جامعه برای کسب حقوق بشر و حق برابر شهروندی زنان، تکیه کرده است.

این جنبش، چکیده فکری و تجربی چندین دهه فعالیت تشکل های زنان در ایران، و تجربه چندین ساله دست اندر کاران کمپین یک میلیون امضاء است. این حرکت بر یکی از اصولی ترین روش های تغییر اجتماعی و ارزش و هنجار سازی، یعنی تحول تدریجی و پروسه ای، از طریق ارتباط "چهره به چهره"، کنش و واکنش اجتماعی، (مؤثرترین شیوه آموزشی وفرهنگ سازی)، تکیه کرده است. این ابتکار مدنی، قانونی، علنی و غیر خشونت بار می تواند اثرات عمیق و گسترده ای در جامعه به وجود آورد و سرمشق بسیاری از جنبش های اجتماعی در کشورهای دیگر شود. این روش، با آموزش راه و رسم مدنی ارتباط فردی کم هزینه، می تواند در دراز مدت همبستگی اجتماعی و حتی ملی ایجاد کند. آموزش دهندگان نیز خود همواره در طی کردن "راه"، آموزش می بینند و تجربه خود را صیقل زده با توشه ای بیشتر از مرحله ای به مرحله دیگر گذر خواهند کرد. کنش گران جمع آوری امضا با اندک آموزش اولیه می توانند مستقلا فردی و یا به صورت گروهی، پروژه جمع آوری امضا و برقرای ارتباط و ایجاد شبکه جدید و پل های ارتباطی با دیگران را بسازند و "خود آموزی" کنند. با جمع آوری امضا، در عین حال، کنش گران بخشی از ثمره کار خود را بی درنگ لمس کرده و از کار خود احساس رضایت می کنند.

این روش، نتایج کوتاه و بلند مدتی را در پی خواهد داشت. اگر چه نام این کارزار دسته جمعی فراهم آوردن یک میلیون امضا برای تامین برابری حقوق زن و مرد است، ولی جمع آوری امضا نتیجه فرعی و بخش

کوچکی از این حرکت گسترده و چند وجهی است. آموزش سراسری، فرهنگ سازی، برقراری ارتباط گسترده مدنی و شبکه ای زنان، می تواند از نتایج بلند مدت این حرکت باشد. رشد این شبکه می تواند تصاعدی، سراسری، رسته ای، زنجیره ای، و سیکلی پیش برود. کمپین قادر خواهد بود هزاران نفر را با هزینه مالی نسبتاً اندک و صرف وقتِ کم، درگیر کار و اهداف اصلاحی خود کند و جنبش بزرگی را به وجودآورد که هزاران نفر در آن فعالیت آرام و مستمر داشته باشند.

این حرکت دلیل ندارد که حتی اگر به هدف اسمی خود، یعنی کسب یک میلیون امضا رسید، و حتا دولت نیز با خواست آنها، یعنی برابری حقوق زن مرد، یا بخشی از آن موافقت کرد، متوقف شود. به نظر می رسد آن مقطع، تازه آغاز کار است. زیرا اولا این فرایندی طولانی است، ثانیاً هدف اعلام شده کمپین، تنها یک میلیون امضا روی کاغذ نیست، زیرا در اساس، ارتباط بسیار ارزشمند هزاران کنش گر فعال حقوق زنان و حقوق بشری است که می تواند در روند تحولات بعدی جامعه نقش فعال و مؤثری ایفا کند و برای خدمت به نیازمندی های حقوقی و اجتماعی زنان، همچنان فعال بماند. زیرا حقوق به دست آمده ی زنان، اگر حاصل شود، مانند دمکراسی، نمی تواند خود محافظ خود باشد. آن گونه که جامعه مدنی محافظ اصلی دمکراسی است، تشکل مستقل زنان نیز تنها ابزار مدنی حفظ حقوق و ارزش های به دست آمده زنان خواهد بود.

در واقع این حرکت، استعداد و ظرفیت بزرگی برای اصلاحات وسیع تر و چندجانبه جامعه را دارد. ارتباط "چهره به چهره" مانع نشده است که دست اندرکاران کمپین از ارتباط های دیجیتالی خبر رسانی، تبلیغی و ترویجی نیز استفاده نکنند. بی شک با روشن شدن ابعاد و نقش این کارزار دسته جمعی، در آینده کسانی به فراست خواهند افتاد که امکانات گسترده تر رسانه ای و همگانی را در خدمت اهداف این جریان قرار دهند. این کمپین باید بتواند چهره های خوش نام از گروه های مختلف فکری، هنری، فرهنگی و سیاسی جامعه، از جمله اصلاح طلبان را نیز به حمایت از

اهداف انسانی خود جلب کند. آن چنان که تجارب جوامع پیشرفته نشان داده است، هیچ جامعه ای نمی تواند پلکان پیشرفت و توسعه خود را بدون مشارکت فعال زنان طی کند. این مشارکت باید با فراهم شدن "حقوق برابر زنان با مردان در عرصه های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی" تأمین گردد. دولت ایران نمی تواند این واقعیت تاریخی را نادیده بگیرد. پس به رغم افت و خیزها، آینده، پشتوانه قدرتمند حرکت کنونی زنان خواهد بود.

## زنان، قدرت و دانش

قدرت از رابطه انسان‌ها با یکدیگر حاصل می‌شود. رابطه ای که سر آخر گروهی را بر گروه دیگر برتری داده و مسلط می کند. یعنی هیچ فردی خود به خود قدرتمند، یا بی قدرت نیست. این رابطه میان مردان و زنان یکسویه و به سود گروه اول بوده است. قدرت به شکل‌های مختلف در جامعه ظاهر می‌شود و از منابع مختلفی سرچشمه می گیرد. نقش زیر دستی زنان از نداشتن قدرت در تولید دانش (از جمله قانون و ارزش‌های اجتماعی و اخلاق) است. عدم توانایی زنان در تولید دانش ناشی از نداشتن قدرت در کنترل تولید اقتصادی است. برعکس، وقت و انرژی و خلاقیت زنان صرف تولید اجتماعی بدون در آمد و قدرت، یعنی تولیدمثل، بزرگ کردن فرزندان، نگهداری از خانه، پخت و پز کردن، و تیمار داری همه افراد خانه از پیر و نوزاد می‌شود.

چیزی که ما به عنوان دانش، یا اخلاق مطلق و جهانشول، پذیرفته ایم، در واقع چیزی جز دانش قدرتمندان، و در آن میان، مردان قدرتمند نیست. پدیده‌های چون مذهب، اخلاق و ارزش‌های رایج درجامعه، چیزی جز این دانش نیست. زنان راهی جز بازسازی این دانش و سیاست‌های قالب گیری شده حاکم که تضمین کننده منافع مردان است، ندارند. گام اول برای زنان شناسایی ریشه‌های نا برابری خود با مردان است.

با قدرت گیری قشر سنتی در جامعه ی ایران، در عمل دو نهاد بسیار قدرتمند سیاست و دین با هم ادغام شده اند و موضع زنان را چندین برابر ضعیف تر کرده است. زیرا هم نهاد سیاست و هم نهاد دین در بست در اختیار مردان، و در جامعه ی ایران در اختیار مردان سنتی و مخالف برابری حقوق زنان با مردان، و یا به عبارت دیگر، معتقد به طبیعی و الهی بودن نا برابری حقوق زن و مرد است. این نظم ناعادلانه می‌تواند با کسب بیشتر قدرت زنان در عرصه تولید دانش تغییر کند. جنبش زنان باید اهمیت این ارزش مادی و فرایند ساخت آن را بیاموزد و بیاموزاند.

(۶)

# بی توجهی به نقش جنبش‌های اجتماعی

جنبش اجتماعی اساساً قدرت در عمل است، در حالی که دولت، قدرت در قانون است. جنبش اجتماعی آگاه، به طور نسبی سازمان یافته و تلاش مشترکی است برای تغییر یا حفظ وضعیت جامعه یا بخش‌های از آن. معمولا در برابر جنبش اجتماعی، جریان ضد جنبش نیز به وجود می‌آید. به همین دلیل ایجاد جنبش اجتماعی امر ساده‌ای نیست. به ویژه اگر خواست‌های تغییر با منافع گروه‌هائی که در قدرت دولتی هستند، در تقابل قراربگیرد، و یا دولت خود رامقید به قانون نکند، این امر به مراتب دشوارتر و حتی به امری خطرناک بدل می‌شود. این در مواردی که جنبش اجتماعی خواست دگرگونی ساختاری و کلان داشته باشد، بیشتر صادق است. جنبش اجتماعی در پروسه (حرکت) شکل می گیرد و در پروسه عمل می کند، زیرا ساختار جامعه، در اختیار و مهار قدرت دولتی است. از بطن پروسه، یعنی مناسبات اجتماعی هدف مند میان مردم، سازمان ساخته می‌شود. زمانی که فرایند جنبش اجتماعی وسعت یافت تغییرات ساختاری نیز درپی خواهد داشت. بر خلاف قدرت دولتی که نیاز به مدیر شایسته، کاردان و مطلع دارد، جنبش اجتماعی به رهبری شایسته، فرهمند که از پشتیبانی مردمی برخوردار باشد، نیاز دارد. رهبری که قادر باشد منابع ضروری برای جنبش را گرد هم آورد. پیروزی اصلاح‌طلبان نتیجه پروسه اصلاح‌طلبی، یعنی حرکت کنش و واکنشی مردم و یک همبستگی ارزشی بزرگ بود، نه نتیجه تشکیلات

ساختاری احزاب. به عبارت دیگر، این پیروزی برآیند یک جنبش اجتماعی نو پا بود که با قدرت گیری دولتی و قانونی اصلاح‌طلبان از حرکت باز ایستاد. این جنبش در پی تغییرات درون ساختاری بود، نه انقلابی. ابزار این خواست تجمع‌های قانونی خیابانی، اعترضات و اعتصابات بود.

همان‌گونه که در بخش پیشین آمد کوتاهی عمدی یا سهوی اصلاح‌طلبان در پشتیبانی کردن ازهسته‌های پراکنده‌ی جنبش زنان، و یکی پنداشتن تشکیلاتی مانند "مرکز امورمشارکت زنان" وابسته به دولت، و ان. جی. او. های دولتی و نیمه دولتی با جنبش زنان، سرانجام به زیان اصلاح‌طلبان تمام شد، زیرا آنها آرای یکی از مهم ترین پایگاه‌های اجتماعی خود، یعنی زنان را از دست دادند. خطاهای مشابهی نیز در رابطه با دانشجویان، معلمان، کارگران و کارمندان انجام گرفت که در این بخش گوشه‌هایی از آن را توضیح می‌دهم. نکته‌ی دیگر اینکه خطاهایی که در زمینه‌ی سیاست راهبردی و کاربردی رخ داد، برخی ناشی از ندانم کاری اصلاح‌طلبان، و برخی دیگر ناشی از اعتقاد آنها برای ممانعت از رشد نیروهای مستقل و غیرخودی، و حفظ نظام بوده است که در هر دو حالت و در نهایت به زیان اصلاحات تمام شد.

نادیده گرفتن نقش تعیین کننده‌ی تشکیلات مستقل حزبی، مدنی، و سندیکایی، و سهیم نکردن مردم در پیشبرد اهداف صنفی و اجتماعی خود، و برنامه‌های اصلاحی جامعه، سبب شد که مخالفان حکومتی با تکیه بر اهرم تشکیلات نظامی - امنیتی و قضایی مانع پیشرفت اصلاحات شوند. اتخاذ چنین سیاستی از طرف اصلاح‌طلبان به‌طور عمده با دو خواست، یکی ممانعت از دخالت مستقیم مردم سازمان یافته و گروه های غیرخودی در قدرت، و سهیم شدن آنها در تصمیم گیری‌ها، و دوم، حل مشکلات جامعه میان ریش‌سفیدان، و چانه‌زنی در بالا بود، که البته این سیاست راه به جایی نبرد. در زیر به چند نمونه‌ی مشخص دیگراز جنبش‌های اجتماعی ضروری به‌عنوان اهرم فشار بر مخالفان اصلاحات، و شرکت سازمان یافته‌ی مردم در دمکراتیزه کردن جامعه، و سیاست اصلاح‌طلبان در قبال

آنها اشاره می کنم.

## نبود تشکیلات مدنی، سیاسی و صنفی

اصلاحات با جمع شدن خود به خود مردم و گروه های مختلف حول یک پلاتفرم سیاسی، و با خواست اصلاح‌نظام، و یا به دلیل خردجمعی شناخت از موقعیتی استثنایی که حتی بسیاری از نیروهای سیاسی، و حاکمیت آن را نشناخته بودند، پیروز شد؛ و با مماشات، خطاهای پی در پی و پراکندن این نیروها توسط اصلاح‌طلبانی که به قدرت ، شکست خورد.

اصلاح‌طلبان می بایست به ایجاد سازمان های حزبی، جامعه ی مدنی و سندیکاهای کاری مستقل، آن‌طور که وعده داده بودند، کمک می کردند.

امروز که اصلاح‌طلبان قدرت را از دست داده‌اند متوجه می‌شوند که در نبود تشکیلات حزبی و جنبش اجتماعی، قادر نیستند که حتی از رسانه‌ی گروهی صوتی و تصویری مستقلی برخوردار باشند. مردم پراکنده و بی سازمان در بهترین حالت در موقع انتخابات در صحنه حاضر می‌شوند تا از ترس بدتر به بد رأی بدهند. اعتراض‌های پی در پی مهدی کروبی در زمان انتخابات مبنی بر تقلب علیه او به جایی نرسید، زیرا جناح رقیب می دانست آن کسانی که به او رأی داده‌اند سازمان و تشکیلاتی ندارند که از او حمایت کنند. مردم پراکنده هیچ قدرتی ندارند. در حالی که برای پیشبرد اهداف اصلاحات و حتی منافع حزبی اصلاح‌طلبان، حضور همیشگی مردم، ارتباط تشکیلاتی و سازمان یافته با یکدیگر، و مراقبت روزانه از دستاوردها لازم بود، و هست. هیچ پیشرفتی حتی دمکراسی و جامعه‌ی مدنی جاافتاده در غرب بدون حضور آگاهانه مردم در حفظ و نگهداری آن پایدار نخواهند بود، زیرا همواره کسانی در صددند تا آنچه را به‌دست آمده است به سود خود وارونه کنند. این اصل در مورد شرایط ایران بسیار صادق بود. خاتمی خود پس از شکست اصلاح‌طلبان اذعان کرد که: "یکی از اشتباهات بزرگ

استراتژیک اصلاح‌طلبان تقریباً بریده شدن از جامعه و مسائل روزمره‌ی جامعه بوده است. در اثر این کوتاهی و بعد تبلیغات وسیعی که صورت گرفت مردم احساس کردند اصلاح‌طلب یعنی کسی که درد مردم را ندارد." خاتمی اضافه می‌کند: "ما باید رابطه‌ای تعریف‌شده و سامان‌یافته با مردم برقرار کنیم".[۱۱۰] اما این کار می‌بایست سال‌ها قبل و پیش از آنکه اصلاحات به شکست بیانجامد، رخ می‌داد.

نگارنده بیش از پنج سال پیش، یعنی در مرداد ماه ۱۳۷۹، در مقاله‌ای با عنوان "جریان اصلاح‌طلبی دوم خرداد در بن بست" به جدا افتادن دولت اصلاح‌طلب از مردم تأکید کرد ونوشت: "اصلاحات دوم خردادی دچار بن بستی شده است که نیروی متحول و خواهان دگرگونی جامعه را منفعل می‌کند. علت اصلی این بن بست فقدان یك جنبش اجتماعی است." در همین مقاله دلیل اصلی عدم پیدایش جنبش اجتماعی برای اصلاحات را در تزلزل اصلاح‌طلبان حکومتی در شرکت دادن مردم در فرایند اصلاحات، و یکی دانستن دولت اصلاح‌طلب با جنبش اجتماعی اصلاح‌طلب دانستم. در حالی که این یگانگی از اساس بی پایه بود. دولت اصلاح‌طلب می‌بایست تسهیلات قانونی و لژستیکی شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی اصلاح‌طلبی را فراهم می‌کرد. خاتمی در مقام رئیس دولت نمی‌توانست رهبر جنبش اصلاح‌طلبی باشد، و نبود،[۱۱۱] زیرا جنبش‌های اجتماعی معمولاً نه برای پشتیبانی از دولت، بلکه در برابر دولت و برای به چالش کشیدن سیاست های نادرست آن به‌وجود می‌آیند. همان‌گونه که اشاره کردم فرایندی که منجر به پیدایش دولت اصلاح‌طلب شد، یک جنبش اجتماعی بود، ولی با تشکیل دولت و مجلس اصلاحات این فرایند متوقف گردید. مردم به اشتباه توقع داشتند که خاتمی نقش رهبری جنبش اصلاح‌طلبی را ایفا کند. خاتمی و سایر رهبران اصلاح‌طلب نیز یا نمی‌دانستند که نقش آن‌ها تصویب و فراهم

---

۱۱۰- نک. خاتمی دردیدار با اعضای مجاهدین انقلاب: برای انقلاب احساس خطر میکنم، ایسنا، 11/10/84 http://www.emrouz.info/archives/print/2006/01/003819.php

۱۱۱-کاظم علمداری، "جریان اصلاح طلبی دوم خردادی‌ها در بن بست"، مهرگان، سال نهم، شماره ۳و۴ ، پاییز و زمستان (مرداد ماه) ۱۳۷۹، صص ۸۸-۹۸.

آوردن تسهیلات برای جنبش اجتماعی بود و یا می‌دانستند و آگاهانه با کنترل جنبش اصلاحات از بالا بی‌آن که نقش رهبری جنبشی را ایفا کنند، که نمی‌توانستند، به سرگردانی مردم دامن می‌زدند. هم‌چنین در همان مقاله اضافه کردم که: "دلیل غلبه خط راست، چه در حملات خیابانی، و چه در دادگاه‌های نمایشی، غیبت مردم درعرصه‌ی اصلاحات است. تنها عاملی که خط راست را وادار به عقب نشینی می کند و اصول گرایان آنها را از مافیای قدرت جدا می‌سازد، حضور مردم است».[۱۱۲] ولی در آن زمان اصلاح‌طلبان کمتر به این کمبودها توجه می کردند.

## جنبش دانشجویی

نقش جریانات دانشجویی در پیروزی اصلاح‌طلبان در خرداد ۱۳۷۶ و مجلس ششم بر کسی پوشیده نیست. دانشجویان به‌عنوان بخش آگاه جامعه و یکی از مراجع داوری و تصمیم گیری مردم، و به ویژه خانواده‌هایی که فرزندان دانشجو دارند بسیار پراهمیت بوده است. یک دانشجوی آگاه در شرایطی مناسب، مانند ۲ خرداد ۷۶ قادر بوده است که کل خانواده، یا محله و روستای خود را با خود همراه کند. اصلاح‌طلبان برای کسب قدرت، از این نیرو بهره بردند، ولی در ادامه‌ی حفظ قدرت، این نیرو را از خود راندند. مماشات مقامات، و فعل و انفعالاتی که در درون اصلاح‌طلبان رخ داد و آنها را از وعده‌های اولیه‌ی خود دور ساخت، سبب شد که جریانات دانشجویی به ویژه "دفترتحکیم وحدت" که در سازمان دهی نیروی جوان و سمت دهی گرایش سیاسی جامعه نقش ایفا می کرد از آنها فاصله بگیرد، و سرانجام به اپوزیسیون داخلی اصلاح‌طلبان بدل شود. درپی این فاصله و جدایی، اصلاح‌طلبان کوشیدند که نقش انتقادی دانشجویان را از طریق تبلیغات منفی، و تضعیف تشکیلاتی آنها خنثی نمایند، ولی این سیاست که حتی به انشعاب "دفترتحکیم وحدت" انجامید،

---

۱۱۲- پیشین، ۱۳۷۹.

درعمل علیه یکی از پایگاه‌های اصلی اصلاح‌طلبان بود که نتیجه‌ی منفی آن گریبان خودشان را نیز گرفت؛ یعنی پشتیبانی بخش دیگری از مدافعان اصلاحات را از دست دادند. از آن پس، اصلاح‌طلبان سعی کردند که نقش دانشجویان را در پیروزی خاتمی در سال ۷۶ کم‌رنگ نشان دهند. آنها به دینامیسم اجتماعی جریان دانشجویی و نقش کیفی و تماس دانشجویان با بدنه‌ی جامعه توجه نکردند، و آنها را صرفاً درصد کوچکی از کل جمعیت دانشجویی به شمار آوردند.

جریان دانشجویی در ایران در تمام دوره‌ها ، تشکیلاتی بسیار پویا، و نمودار بارز، و به قولی آینه‌ی تمام‌نمایی از تحول درونی و ناپیدای جامعه‌ی سیاست‌زده‌ی ایران بوده است؛ یعنی اگر پیش از انقلاب جامعه زیر فشار دیکتاتوری شاه، آرام بود، نبض مخالفت و ضدیت جامعه با دیکتاتوری شاه در دانشگاه‌ها می‌زد. بدین معنا که اعتراضات صنفی و سیاسی دانشجوبان خبر از ناآرامی درونی جامعه می‌داد. شیوه‌ی نگرش سیاسی و آرمان‌های جامعه نیز که به دلیل سانسور مطبوعات و نبود آزادی احزاب و جنبش‌های اجتماعی فرصت بروز نداشت در مواضع و خواست-های جریانات دانشجویی جلوه‌گر می‌شد. پس از انقلاب نیز جامعه ایران آرام‌آرام از موضع پشتیبانی قاطع از جمهوری اسلامی به مخالفت با آن تغییر کرد. در زمان دولت اصلاحات فرصتی پیش آمد که این مخالفت‌ها در شکل جنبش دانشجویی سر باز کند، ولی نه جناح محافظه‌کار و نه جناح اصلاح‌طلب تاب تحمل آن را نداشتند، و با شیوه‌های متفاوت آن را از بین بردند. اصلاح‌طلبان واقف نبودند که با خاموش کردن جنبش دانشجویی در عمل به جناح مخالف خدمت می‌کنند. ماجرای حمله به کوی دانشگاه تهران و تبریز و عبور بی سروصدای دولت اصلاح‌طلب از کنار آن و دادگاه‌های نمایشی برای اصلاحات هزینه‌های بزرگی داشت.

## انقلاب و دانشگاه

از جملـه اقدامات اولیه علیه دانشـگاه برپایی انقـلاب فرهنگی بود. یکـی از هزینه‌هـای انقـلاب فرهنگـی تعطیل دو و نیم تا سـه سـاله‌ی مراکز علمی کشـور بود که با انگیزه‌ی سیاسـی و ایدئولوژیک دینی شـکل گرفت و ضربات بزرگی به جامعه‌ی علمی ایران وارد کرد. احمد شـیرزاد نماینده سـابق مجلـس، و عضو پیشـین دفتـر تحکیم وحدت می‌نویسـد: "در سـال ۱۳۵۹ بـه دنبال گلایه‌ای که در پیام نوروزی امام راحل (ره) نسـبت به وضع دانشگاه‌ها مطرح شده بود، حرکت گسترده‌ای در درون جنبش دانشجویی وقت شکل گرفت که در اینجا مجال تحلیل آن نیست. ماحصل این تحرك، انقـلاب فرهنگـی بـود که برخـلاف نام کلـی آن عمدتـاً دانشـگاه‌ها را در برگرفـت و پیامـد آن این بود که دانشـگاه‌ها قریب به ۲/۵ تا ۳ سـال تعطیل شـدند. شعارهایی که در آن زمان بر ضد دانشـگاه‌ها و نظام علمی وتربیتی آنها سر داده می شد کم و بیش شبیه همین حرف‌هایی است که گهگاه آقای مصباح یزدی و وزیر محترم علوم [دولت احمدی نژاد] می‌زنند. در آن زمان فضا حتی در بدنه ی جنبش دانشجویی آن چنان بر ضد نظام دانشگاهی بود که در برخی جلسات دوستان داغ آن دوران می گفتند: «ما اصلاً باید بنیاد دانشـگاه را عوض کنیم، باید دانشـگاه را از نو تعریف کنیم. باید مقولاتی مثل درس، استاد، دانشجو و ... را از نو بسازیم و تعریف کنیم».[۱۱۳]

با سرکوب‌های خشـونت‌بار جنبش دانشجویی در سال‌های اولیه‌ی پس از انقلاب، و برپایی انقلاب فرهنگی، و در پی آن تصفیه‌های گسـترده‌ی ایدئولوژیک و سیاسـی در تمام سطوح دانشگاه، ظاهراً خیال حاکمیت از نقش این پایگاه آگاهی دهنده اجتماعی آسـوده شـد.[۱۱۴] حوزه‌های علمیه‌ی

---

۱۱۳- احمد شیرزاد، بختکی جدید بر سر علوم انسانی، سپیداران، ژانویه‌ی ۲۰۰۶، .
http://shirzad.ir/2006/01/post_5.html

۱۱۴-احمد شیرزاد می نویسد: « آنچه به عنوان ماجراهای انقلاب فرهنگی در سال ۵۹ مشهور است مجموعه‌ای است از رویدادهایی که ظرف چند روز با تعطیل کردن فعالیت‌های گروه‌های سیاسی در دانشگاه‌ها آغاز شد و نهایتاً به تعطیلی دانشگاه‌ها در خرداد ۵۹ منجر شد. سپس ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل شد و تلاشی آغاز گشت که دانشگاهی از نو پی‌ریزند که متناسب

سنتی همیشه نسبت به نقش دانشگاه و روشنفکران ناخرسند بودند، زیرا دانشگاه را به‌عنوان مرجع دیگر مردم، و به ویژه نهاد دورکننده‌ی مردم از مراسم دینی و تفکر سنتی و اشاعه دهنده‌ی مدرنیت، رقیب خود می پنداشتند. پس از انقلاب و کسب قدرت سیاسی، زمان برای تصفیه حساب با این مرکز فراهم شد. بنابراین، انقلابی را که از دانشگاه آغاز شده بود و به سرنگونی دیکتاری شاه انجامید، به انقلابی علیه دانشگاه بدل کردند. احمد شیرزاد می‌نویسد: «به یاد دارم برخی دوستان که اکنون خود جزو شخصیت‌های دانشگاهی هستند در آن زمان در پاسخ به اعتراض ما می گفتند اصلاً دانشگاه‌های موجود خاکشان پرورنده‌ی روشنفکر بی‌دین و غرب‌زده است. ما باید دانشگاه‌ها را تعطیل کنیم و حتی پی و بنیان‌شان را از اساس تغییر دهیم.[۱۱۵] آنها دانشگاه‌ها را تعطیل کردند، اما دریافتند که دانشگاه را نمی‌توان برای همیشه بست، زیرا علاوه بر نیاز جامعه به آن "برای مردم و خانواده‌ها این سؤال به مرور رخ می‌نمود که چرا و تا کی دانشگاه‌ها تعطیل هستند".[۱۱۶]

روحانیت برای حفظ نفوذ بیشتر در دانشگاه و استفاده از اعتبار نام دانشگاه برای ترغیب مردم عادی به ادامه‌ی شرکت در نماز جمعه، و ممانعت از رشد نیروهای مدرن جامعه، برگزاری نماز جمعه در صحن

---

با فرهنگ انقلاب اسلامی باشد. در ابتدا تصفیه‌ها آغاز شد، چه در بین دانشجویان و چه در بین استادان. سپس اداره‌ی دانشگاه‌ها به جهاد دانشگاهی سپرده شد و تا مدتی شورای ریاست هر دانشگاه، کمیته‌ای سه نفره متشکل از یك استاد، یك دانشجو و یك کارمند بود! در زیر مجموعه‌ی ستاد انقلاب فرهنگی کمیته‌های متعددی تشکیل شد تا به بازنگری کلیه‌ی روندهای موجود در دانشگاه‌ها بپردازند. این‌ها اقدام‌های سریع و انقلابی بود که می شد انجام داد. در ابتدا همه-چیز زیر سؤال بود، از نحوه‌ی مدیریت دانشگاه گرفته تا نحوه‌ی گزینش دانشجو، آیین‌نامه‌های آموزشی، ضرورت رشته‌های تحصیلی، واحدهای درسی و متون درسی و به هرچه رنگ گذشته داشت به دیده‌ی شك نگاه می شد»

۱۱۵-بحثکی جدید بر سر علوم انسانی، سپیداران، ژانویه‌ی ۲۰۰۶، احمد شیرزاد، http://shirzad.ir/2006/01/post_5.html

۱۱۶-احمد شیرزاد، پیشین.

دانشـگاه را همیشـگی کـرد و آن را به یکی دیگـر از پایگاه‌های خود بدل ساخت و هنوز هم حاضر نیست که پس از گذشت ۲۸ سال و ساخت بزرگ ترین مصلای جهان در بهترین نقطه‌ی تهران، دانشگاه را به دانشگاهیان واگذار کند، زیرا به نقش دانشـگاه در تحولات سیاسـی و اجتماعی جامعه واقـف است. دانشـگاه از آغـاز پیدایـش خـود در تمـام تحولات سیاسـی جامعه‌ی ایران نقش، سهم و حضور داشته و پیشگام بوده است. با اقدامات مختلـف از جمله برگزاری نماز جمعه، و ایجاد سـازمان های دانشـجوییِ وابسـته به دولت، در کنار تشکل‌های دولتی استادان و کارکنان دانشگاه، و ممانعت از شـکل گیری و فعالیت تشـکل‌های مسـتقل دانشـجویی، نقش دانشـگاه به عنـوان یک نهـاد مدنی مقاومـت در برابر دولت بسـیار کاهش یافـت، ولـی نمـرد، زیرا این مرکـز از دو ویژگی برجسـته برخوردار اسـت. نخسـت، دانشـگاه مرکز علمی، یعنی فراگیری استدلال‌های عقلی، و مغایر با خرافات دینی اسـت. دوم، دانشـگاه پایگاه نسل جوان، متحرک و با ذهن پویـا، مغرور و سـرکش که هنوز از وابسـتگی های زندگی و شـغلی به دور اسـت، می‌باشـد و به همین دلیل ریسـک‌پذیر اسـت. با امتیازهای دولتی از یک‌سـو، و مجازات‌ها از دیگر سـو، فقط بخشـی از این جمعیت را می‌توان در خدمـت گرفت و یا منفعل کـرد. انگیزه‌های ایدئولوژیک و سیاسـی نیز نمی توانـد خـارج از دگرگونی‌های بطـن و متن جامعه ادامـه یابد و به‌طور طبیعی دستخوش تغییر خواهد شد.

## تحول در دانشجویان حکومتی

در کنـار تصفیه‌هـای ایدئولوژیـک و سیاسـی اسـتادان، کارمندان و دانشـجویان، بـرای ممانعـت از رشـد جنبش دانشـجویی نیز می بایسـت تدابیری اندیشـه می شـد. پس از حذف قهری جنبش دانشـجویی مسـتقل و چپ، حکومت جمهوری اسلامی با برپایی سازمان های دانشجویی دولت کوشـید که این خلأ را پر کند و از آن به عنوان اهرمی برای پیشـبرد اهداف

خـود در دانشـگاه‌ها اسـتفاده نمایـد. بدیـن منظور، سـازمان دانشـجویی "دفتر تحکیم وحدت" (وحدت دانشـگاه با روحانیت!) با اراده‌ی مسـتقیم آیت الله خمینی در سال ۱۳۵۸ ساخته شد.

حشمت‌الله طبرزدی عضو سابق دفتر تحکیم وحدت می‌نویسد: "این تشـکیلات در سـال ۱۳۵۸ در دیداری که گروهی از دانشـجویان از جمله آقایـان عباس عبـدی، ابراهیم اصغـرزاده با "آیـت الله خمینی" داشـتند، به توصیه‌ی ایشـان به وجود آمد. حتی نام آن نیز توسـط رهبر انتخاب شد. پس از آن و در طی ۲۵ سال، تنها گروهی که حق فعالیت رسمی در دانشگاه ها را داشت، دفتر تحکیم وحدت و انجمن‌های اسلامی عضو این دفتر بودند".[۱۱۷] اما همان گونه که دانشـگاه به الگوی دلخواه انقلابیون مذهبی و روحانیت متحد آن بدل نشد، دانشجویان مرتبط به دفتر تحکیم وحدت نیز ثابت باقی

---

۱۱۷-حشمت الله طبرزدی در ادامه می نویسد اگر چه گروهی از انجمن‌های اسلامی دانشجویان عضو این دفتر که من و چند تن دیگر آن انجمن‌ها را رهبری می کردیم در سال ۱۳۶۲ از دفتر تحکیم جدا شده و یک حرکت موازی به‌وجود آوردیم. اما اقتدار دفتر تحکیم همواره محفوظ ماند. برای اینکه اعضای آن در انجمن‌های اسلامی، از طریق حضور در جهاد دانشگاهی، مدیریت‌ها، دانشگاه تربیت مدرس و استفاده از انواع بورسیه‌ها، عملاً حمایت از دفتر تحکیم را به مثابه‌ی حفظ منافع اجتماعی و سیاسی خود دانسته و از دفتر تحکیم حمایت می کردند. ضمن اینکه خط امامی‌ها از طریق دفتر تحکیم و ایجاد شبکه‌ی گزینش دانشجو و استاد به قدرت خوبی رسیدند. قدرتی که از طریق سرکوب دانشجویان و انحصار کردن آموزش، منافع زیادی عاید اعضای دفتر تحکیم وحدت نمود. اگر پرونده‌ی اعضای موثر دفتر تحکیم در دانشگاه‌ها و در ۲۵ سال گذشته، ارزیابی شود معلوم خواهد شد که بخش مهمی از افرادی که از بورس تحصیلی استفاده کرده یا از طریق دانشگاه تربیت مدرس و سایر «رانت‌های» تحصیلی به درجه‌ی استادی یا مدیریت‌های گوناگون رسیده‌اند، همین تحکیمی‌ها بوده‌اند. امتیازات آموزشی، منافع سیاسی و دست‌یابی به شئون اجتماعی که برای دانشجویان عادی غیر ممکن بود برای اعضای دفتر تحکیم به راحتی قابل وصول بوده است.

مهندس حشمت الله طبرزدی مدیر مسئول هفته نامه‌ی توقیف شده‌ی پیام دانشجو، زندان اوین/ بند زندانی ۲۸/ فروردین/ ۱۳۸۴،۳۵۰ http://www.tabarzadi.org/21.htm

نماندند و در پی تحولات مختلف جامعه آنها نیز متحول شدند و از ابزار کار حکومتگران خارج گردیدند. جریان دفتر تحکیم وحدت در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۷۶ با اصلاح‌طلبان همراه شد و در پیروزی آنها نقش بارزی ایفا کرد. این جهت گیری که گامی بزرگ خلاف اهداف اولیه‌ی این تشکیلات بود مسیر تحول بیشتر آن را پایه گذاشت.

برخلاف کنشگران اصلی اصلاحات که دلبستگی به قدرت و مزایای آن سبب گردید که از وعده‌های خود عدول کنند، جریانات دانشجویی از جمله دفتر تحکیم وحدت، به دور از این وابستگی‌ها ، به روند رشد تکامل فکری خود ادامه داد و به سمت جنبش مستقل دانشجویی و سخنگویی جنبش مدنی ایران گام برداشت. همین جهت گیری و انتقاد از سیاست‌های محافظه کارانه‌ی اصلاح‌طلبان موجب گردید که اصلاح‌طلبان اقداماتی در جهت خنثی کردن آنها به عمل آورند به‌طوری که این جریان را به انشعاب کشاندند. دو طیف معروف به علامه و شیراز هر کدام در مسیری متفاوت حرکت کردند. اصلاح‌طلبان کوشیدند تا بخش رادیکال آن را که هسته‌ای با کیفیت برای ایجاد جنبش مستقل دانشجویی بود از بین ببرند. برای مثال، ضمن تقویت طیف شیراز، بخش متمایل به روحانیت مبارز، به تضعیف طیف علامه، بخش مستقل و متمایل به گروه کوچک‌تری از نمایندگان مجلس ششم، (موسوی خوئینی‌ها، فاطمه حقیقت‌جو، ...) پرداختند.

اقدامات مشابهی که در مورد دیگر جریانات جنبش اجتماعی، مانند زنان، و کانون نویسندگان صورت می گرفت، یعنی ممانعت غیر مستقیم از نشست و شکل گیری سازمانی آنها، در مورد دانشجویان نیز در سطح ضعیف تر کم کم اعمال می شد تا آنها نیز نتوانند صاحب تشکیلات مستقل و وسیع بشوند. برای نمونه، عدم صدور مجوز برای نشست دانشجویان در دانشگاه‌ها از جمله‌ی این اقدامات مخالف آنها بود. دفتر تحکیم وحدت در یکی از نامه‌های اعتراضی خود به خاتمی نوشته بود:

"مدتی است رؤسای دانشگاه‌ها با تأکید بر مخالفت وزارت اطلاعات با برگزاری برنامه‌های دفتر تحکیم وحدت از صدور مجوز برگزاری نشست

خـودداری می کننـد".[۱۱۸] در راسـتای همیـن سیاسـت، علی شـکوری راد، از اعضـای بلندپایـه‌ی حزب مشـارکت، در مخالفت خود بـا دفتر تحکیم وحـدت گفت: "به نظـر من دفتر تحکیـم وحدتی وجود نـدارد. در حقیقت تنها یک مجموعه این نام را حمل می کند. دفتر تحکیم وحدت مورد نظر من مجموعه‌ای از سـال ۵۸ تا ۷۷ اسـت که به آن افتخار می کنم".[۱۱۹] برخلاف نظر شـکوری راد، روزنامه‌ی شـرق در سـال ۱۳۸۳ می‌نویسد: "دفتر تحکیم وحدت اما از باسابقه‌ترین تشکل‌های دانشجویی است که حتی از بسیاری احزاب سیاسی، فعال‌تر در صحنه‌ی سیاسی کشور رخ می‌نمایاند. نمی‌توان منکر شـد که این تشکل دانشجویی به سبب سـیال بودن بدنه‌ی آن بیشترین ارتبـاط را بـا اجتمـاع دارد".[۱۲۰] واقعیـت این اسـت که اصلاح‌طلبـان نه با تشـکیلات دانشجویی، بلکه با تشکیلات دانشجویی مستقل از اراده‌ی آنها مخالـف بودند. همان سیاسـتی که درمـورد زنان نیز داشـتند. این روش در عمل به زیان اصلاحات تمام شد.

در ادامه‌ی سیاست های انتقادی خود از دولت اصلاحات، و ناامید شـدن از امـکان تحـول در درون سـاختار کنونـی نظام جمهوری اسـلامی ، چهـار تـن از رهبران دفتر تحکیـم وحدت در هم‌رأیی با چنـد چهره دیگر منتقـد سیاسـت اصلاح‌طلبـان، طـرح فراخـوان همه پرسـی برای تشـکیل مجلس مؤسسـان را به عنوان اهرمی مناسـب برای عبور از بن‌بسـت کنونی پیشـنهاد کردند که مورد پشتیبانی نسبی بخش آگاه جامعه نیز قرار گرفت، امـا اصلاح‌طلبان برای خنثی کردن آن، غافل از آنکه پایگاه اجتماعی خود را تضعیـف می کنند، دسـت به تبلیغات تخریبی گسـترده علیـه آن زدند. در بخش‌های دیگر این نوشته به مسئله‌ی همه پرسی و نقش اصلاح‌طلبان اشاره

---

۱۱۸-دستور خاتمی برای برگزاری نشست تحکیم وحدت، ایران ما، پنجشنبه ۶ مرداد ۱۳۸۴، http://iranema-online.com/private/files/000191.php

۱۱۹-بلند پروازی‌های سیاسی، تحکیم وحدت را به زمین زد، سخنرانی تحلیلی- خبری شکوری راد http://www.peiknet.com/۱۳۸۴/۰۲bahman/۱۱۱۱۸۴/pag/۳۴shakuri.htm

۱۲۰- تحکیم و مشارکت، روزنامه شرق، سه شنبه، هفتم مهر ماه ۱۳۸۳
http://hadim.blogspot.com/2004_09_01_hadim_archive.html

خواهم کرد.

همان‌گونه که دفتر تحکیم وحدت در دو سال آخر عمر دولت اصلاحات به طیف اپوزیسیون اصلاح‌طلب نزدیک شد، خط و مشی گذشته‌ی خود را نیز مورد نقد و ارزیابی قرار داد. در یکی از آخرین بررسی‌های استراتژی خود در دوره‌ی جدید، یعنی پس از روی کار آمدن دولت احمدی نژاد نقش خود را این‌گونه تعریف می کند: "این جریان همانند دیده‌بانی که مشرف به صحنه است عمل می کند و از دستاوردهای جامعه‌ی مدنی محافظت می کند. دیده‌بان جامعه‌ی مدنی همانند دیده‌بان مشرف به صحنه نقش نظارت و نقد عملکردها، رویکردها و نگرش‌های فعالان عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی اعم از پوزیسیون و اپوزیسیون را برعهده دارد و برای حفظ و تقویت جامعه مدنی تلاش می کند".[۱۲۱]

## تاکتیک و استراتژی

استراتژی علم و هنر بکارگیری نیروهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و روانشناختی یک ملت یا گروه های اجتماعی برای کسب هدف یا اهداف مشخص و پذیرفته شده است. استراتژی، راه دراز مدت رسیدن به آنچه ما فکر می کنیم درست است را به ما نشان می دهد. استراتژی ابزارعلمی (تحقیق شده) رسیدن به هدف، یا نقشه راه است. استراتژی و تاکتیک دو مفهوم مرتبط به هم اند که گاهی اشتباه به کار برده می شوند. ترجمه فارسی واژه های استراتژی و تاکتیک با فعل بردن همراه است (راهبرد و کاربرد)، یعنی هر دو همراه عملِ مشخص است. استراتژی علم و هنر، تغییر و سازندگی سازمان یافته (سیستماتیک) و هدفمند است. بدون استراتژی، برنامه ی عمل هدفمند نخواهد بود. همانگونه که بدون عمل مشخص،

---

۱۲۱-مهدی امینی زاده، عبدالله مومنی ، بررسی استراتژی آینده‌ی دفتر تحکیم وحدت و تحلیل عملکرد گذشته- بخش اول: دیده‌بانی جامعه، مدنی، گام دوم دوری از قدرت، سه شنبه ۱۰ آبان ۱۳۸۴ - - ۱ نوامبر ۲۰۰۵ http://jomhouri.com/a/03art/004545.php

استراتژی ایده مجری بیش نیست. پس این دو با هم معنی می یابند. یکی از دلایل اصلی سترونی جنبش دمکراتیک و اصلاح طلب در ایران ناروشنی رهروان سیاسی در زمینه اهداف استراتژیک، جا به جایی آن با تاکتیک، و برنامه های عملی و اجرایی مرتبط با آنها بوده است.

برخی به اشتباه میان تاکتیک، استراتژی و ابزار تغییر تفکیک نمی گذارند. تفاوت تاکتیک (کاربرد) و استراتژی (راهبرد) باید کاملاً روشن و درعمل از یکدیگر تفکیک شوند. تاکتیک طرح و عمل کوتاه مدت، یا گام های خرد در مسیر دست یابی به هدف دراز مدت استراتژی است. همان اندازه که استمرار و پی گیری اصول مدار در استراتژی مهم است، انعطاف و برنامه ریزی کوتاه مدت در تاکتیک ها نقش بر جسته دارند.

در تعیین تاکتیک سه عامل باید در نظر گرفته شود: وزن و نیروی جریانات مخالف، ایدئولوژی، و افکارعمومی.

در شرایطی که نیروهای دمکراسی خواه در اقلیت و جدا از مردم اند، اقدامات خود را باید بر اساس توانایی‌های خود بنانهند، نه مردمی که هنوز پیوند و ارتباطی با آنها ندارند. صدور اعلامیه و حواله دادن به مردم که چنین کنید و چنان نکنید از یک خود شیفتگی گروهی و ندانم کاری ناشی می‌شود. در شرایطی که هنوزهیچ توافقی میان نخبگان و مردم وجود ندارد، تعیین تاکتیک‌ها با منظورکردن نیروی مردمی که در اساس ممکن است مخالف نظام باشند، ولی پیوندی با تشکل‌های آنها ندارند، به خود زنی مردم تعبیر می‌شود. مثال روشن آن دعوت احزاب اصلاح‌طلب از مردم برای شرکت در دور دوم انتخابات شهر و روستا، و بی اعتنا ماندن مردم نسبت به این دعوت‌ها بود که رهبران سیاسی به جای بررسی علل بی تفاوتی مردم، آن را خود زدنی مردم تلقی کردند. و بر عکس، زمانی که مردم در انتخابات شرکت می کنند، آنها شرکت مردم را به حساب اعتبار خود می گذاردند. در حالیکه شرکت مردم از روی سنجش‌های "غریزی" برای منافع خود انجام می گیرفت ، نه به دلیل دستور العمل‌های احزاب سیاسی.

روش جنبش اعتراضی دانشجویان در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ نمونه دیگری

از رعایت نکردن قواعد تاکتیک بود. دانشجویان به جای محاسبه روی نیروی خود، و اتخاذ تاکتیک‌های مناسب در حد توان و کشش خود و ضرورت عقب نشینی به موقع پس از تعرض یک یا دو روزه، خواستار آن بودند که حرکت آغاز شده را تا به حد نهایی، یعنی تغییر نظام ادامه دهند. آنها روی نیروی خودشان حساب نکرده بودند، بلکه به اشتباه پتانسیل کل نیروی مخالف ولایت فقیه در جامعه را در معادلات تعرضی خود در نظر گرفته بودند. حال آنکه بسیاری از نیروهای اصلاح‌طلب با روش و هدف آنها موافق نبودند، و برخی در برابر آنها ایستادند. بنابراین، به سرعت میان دانشجویان و سایر نیروهای اصلاح‌طلب شکاف ایجاد شد. از طرف دیگر از آنجائی که تشکل‌های معترض دانشجویی هیچ پیوندی با مردمی که مخالف نظام بودند، نداشتند نمی‌بایست از حساب آنها خرج می کردند. جنبش دانشجویی در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ تاکتیک را با استراتژی اشتباه گرفت. زیرا آنها استراتژی فکر شده ای نداشتند و قاعده تاکتیک را هم، که انعطاف پذیری، موقتی و کوتاه مدت بودن است، رعایت نکردند.

وجه دیگر تاکتیک، داشتن یک ایدئولوژی است که پایه ارزشی شیوه‌های مقابله را معین می کند. ایدئولوژی به یک معنا توجیه گر کردار انسان است، و در این رابطه، توجیه گر روش‌های تاکتیکی. در جنبش اصلاحی کاربرد شیوه‌های قهری، آنهم ادامه دار، نمی‌توانست و نمی‌باید به کار گرفته می شد. مغایرت داشتن شیوه مقابله از جمله خشونت و تخریب سبب خواهد شد که کسانی که با آگاهی اولیه از سرشت اصلاحی و غیر خشونت بار بودن مبارزه وارد عرصه شده اند، به سرعت پراکنده شوند. در جنبش دانشجویی ۱۸ تیر، این اشتباه نیز رخ داد. درواقع تاکیتک نباید ضد استراتژی باشد. نمادهای به کار برده شده در مبارزات باید تداوم ارزشی خود را حفظ کند و از محدوده خود خارج نشوند. روش‌های تاکتیکی باید بر اساس پذیرش افکار عمومی باشند، نه علیه آن. زیرا جنبش خواستار جلب افکار عمومی است، و اگر تاکتیک‌های آن مغایر با روحیه جامعه باشد ، اثر معکوس خواهد گذاشت. بدون حمایت عمومی مردم، جنبش

اجتماعی قادر به رسیدن به اهداف خود نخواهد بود. کاربرد خشونت در تاکتیک‌ها باید با روحیه جامعه و جلب حمایت آنها هم خوانی داشته باشد. جامعه ای که به روش‌های تدریجی و اصلاحی تغییر می‌اندیشد، و از قهر و انقلاب فاصله گرفته است، ممکن است از کاربرد خشونت در تاکتیک‌ها احساس نگرانی کند و فاصله خود را با جنبش علنی تر و عمیق تر، و یا حتی با مخالفت همراه کند. در این صورت جنبش کاملاً از جامعه بیگانه خواهد شد. تاکتیک‌ها باید با تصویری که جنبش از خود در جامعه بر جای می گذارد هم خوانی داشته باشند.

## جنبش معلمان

درباره‌ی بینش نادرست اصلاح‌طلبان به نیروی‌های متحد خود ماجرای مشابهی در اعتراض‌های معلمان رخ داد. جنبش معلمان درسال های ۷۹ – ۸۲ برای کسب حقوق برابر با کارمندان دست به حرکت‌های اعتراضی زد. اما برخلاف جنبش دانشجویی، مبارزات آنها بسیار سطحی، به دور از سازماندهی و درعین حال کاملاً صنفی و اقتصادی بود. این اعتراضات با ابعادی کوچک‌تر در سال های بعد ادامه یافته است.[۱۲۲] محمد مالجو شکل اعتراضات معلمان را در سال ۸۰ تجمع-های خیابانی، در سال ۸۲ تحصن و اعتصاب، و در سال ۸۳ در قالب عریضه-نویسی به مقامات جمهوری اسلامی توصیف می کند. در اعتراضات خیابانی معلمان از پشتیبانی گروه های اجتماعی دیگر نیز برخوردار می-شدند.[۱۲۳] اصلاح‌طلبان به جای تقویت و بالابردن کیفیت آن و تبدیل آن به جنبش وسیع باهدف کسب حقوق معلمان و ایجاد پشتوانه‌ی وسیع برای خود و کمک به جنبش اصلاح‌طلبی، نسبت به آن بی‌اعتنا ماندند و راه را باز

---

۱۲۲-محمد مالجو، مطالبات اقتصادی طبقه‌ی متوسط در ایران: نمونه‌ی پژوهشی گروه شغلی معلمان، فصلنامه‌ی فرهنگی و اجتماعی گفت‌وگو، شماره‌ی ۴۶، خرداد ۱۳۸۵.

۱۲۳-محمد مالجو، پیشین.

گذاشتند که نخست رهبری آن به دست افراد بی‌تجربه و سطحی بیفتد، و سپس با وعده های پوچ از یک‌سو و تهدید و تعقیب و دستگیری افراد فعال‌تر و آگاه‌تر آنها توسط نیروهای امنیتی، آن را پراکندند. شیرزاد عبداللهی، یکی از فعالان اعتراض معلمی در سال ۸۰ در گزارش تحلیلی خود درباره‌ی جنبشی که به گفته‌ی او بر فضای فعالیت فرهنگیان اثرات منفی برجای گذاشت، و به آن منجر شد که خانه‌ی معلمان به‌طور کلی از صحنه کنار رود، و سازمان معلمان بعد از این وقایع زمین‌گیر شود، درسایت امروز (جبهه‌ی مشارکت) می نویسد:

"روز سه‌شنبه ۲ بهمن معلمان مناطق تهران، گروه گروه با مترو و اتوبوس و پای پیاده به میدان حر آمدند. تا نزدیك ظهر جمعیت، خیابان مقابل مجلس را پوشانده بود. جمعیتی بدون سازمان، بدون ستاد رهبری، بدون بلندگو، بدون سخنگو، اما پر از جوش و خروش و احساسات سرکوفته. از هر گوشه‌ی جمعیت شعاری برمی‌خاست. هر کس رهنمودی می‌داد. این یك گردهمایی بی‌سر بود. نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس با تردید بر فراز پله‌ها ظاهر شدند. اما سخنان آنها در میان سر و صدای جمعیتی که برج بابل را تداعی می کرد، گم می شد. عده‌ای که جسورتر بودند از نرده‌ها گذشتند و وارد گفت‌و‌گوی رودررو با نمایندگان شدند. عده‌ای از پایین به سوی نمایندگان پول خرد پرتاب می کردند، عده‌ای علیه نمایندگان شعار می‌دادند. پژو پرشیا، فیش حقوقی، پشت به مجلس و .. گروه بزرگ‌تری خواستار حضور کروبی در جمع معلمان بودند، اما در عین حال علیه او شعار می‌دادند. ظهر که بوی غذا از آشپزخانه مجلس یا جای دیگری به مشام جمعیت خورد، عده‌ای شعار دادند: "چلوکباب حیا کن، ... را رها کن". لمپنیسم که آفت جنبش‌های اجتماعی این ملك است، فرهیختگی و تعقل را به عقب راند. سازمان معلمان و خانه‌ی معلمان از قافله جامانده بودند، دو روز پیش از اجماع معلمان در برابر مجلس، سه تشکل فرهنگی در اطلاعیه‌های جداگانه‌ای اعلام کرده بودند:

"در تجمع غیرقانونی سه‌شنبه ۲ بهمن شرکت نمی کنیم". غیبت

تشکل‌ها راه را برای ماجراجویان هموارتر کرده بود. آن شب معلمانی که پای تلویزیون نشسته بودند، از دیدن کسانی که به عنوان نماینده‌ی معلمان به داخل مجلس رفته و با رئیس مجلس ملاقات کرده بودند، حیرت‌زده شدند، اما تعجبی نداشت، حرکت خودجوش، شعارهای خودجوش و رهبران خودجوش می‌طلبد. ویژگی حرکت‌های اعتراضی خیابانی در این تجمع به طور کامل نمایان شد:

"می‌توان ده‌ها هزار نفر را به خیابان کشاند. اما نمی‌توان جمعیت را کنترل کرد". بعد از این تجمع، عده‌ای از مسئولان تشکل‌های صنفی و فعالان این صنف به دادگاه انقلاب فراخوانده شدند. حیدر زندیه، رحمان شمس، قاسمی و نگارنده این یادداشت از جمله احضارشدگان بودند. سران تشکل‌ها گفتند که بعد از تجمعات قانونی ۲۵ و ۲۸ دی ماه، رشته کار از دست آنها خارج شده است و معلمان از تشکل‌های خود عبور کرده‌اند".[۱۲۴]

این ماجرا و رها کردن ده‌ها هزار معلمی که می‌توانستند در یک جنبش اجتماعی در مدارس و میان چندین میلیون دانش آموز نقش سازنده داشته باشند، نه تنها به جایی نرسید، بلکه عملاً دو جریان معلمی یعنی سازمان معلمان، و خانه‌ی معلمان را نیز با خود به نیستی کشاند. این همه از آن روی رخ داد که اصلاح‌طلبان یا شکل‌گیری گسترده‌ی سازمان مستقل معلمان را به سود خود نمی‌دانستند، و یا اگر خوش‌بینانه نگاه کنیم نسبت به اهمیت آن مطلع نبودند. درعین حال، دولت اصلاحات توان حل مشکلات صنفی آنها را نداشت. بنابراین، به جای ارتباط برای بقا و ارتقای آن، به نوعی از کنار آن گذشتند. بدین ترتیب، پایگاه اجتماعی دیگری از اصلاح‌طلبان سر خورد و نسبت به آن بی‌اعتنا گردید.

---

۱۲۴-شیرزاد عبداللهی، مروری بر ۱۲ روز اعتراضات خیابانی معلمان در زمستان ۲۲:۲۳:۰۶ - ۸۴/۱۰/۲۶، سایت امروز http://www.emrouz.info/archives/print/2006/01/004471.php80

## جنبش کارگری

برخلاف معلمـان تشـکیلات کارگری "خانه‌ی کارگر" و "شـورای اسـلامی کار" وابسـته به حکومت، اهرم ممانعت کسـب حقوق کارگران پس از انقلاب بوده‌اند و اصلاح‌طلبان نیز نقشی در آن نداشتند.

گذشته از دو سازمان مذکور، در مورد کارگران نیز، با تفاوت هایی، اصلاح‌طلبـان کم و بیش سیاسـت مشـابهی را دنبال کردنـد، و جنبش‌های صنفـی و سـندیکایی کارگـران را بـه تشـکیلات دولتی «خانـه‌ی کارگر» واگذارنمودنـد، و خـود هیچ اقدامی جـدی برای سـامان دادن اعتراضات گسترده‌ی کارگران و تقویت جنبش سندیکایی کارگری به عمل نیاوردند، و با اعتراض‌های پی در پی کارگران در نقاط مختلف کشور کاری نداشتند. البتـه این بـدان معنا نیسـت کـه اصلاح‌طلبان می بایسـت در صـدد برپایی سـندیکای کارگری باشـند، بلکه می بایسـت بـه کارگرانی کـه به حضور تحمیلی "خانه‌ی کارگر" و "شـورای اسـلامی کار" اعتراض داشتند، مانند سندیکای کارگران شـرکت واحد، کمک می کردند که بتوانند سندیکای مسـتقل و غیردولتـی خود را به‌وجـود آورند. زیرا خانه‌ی کارگـر با ارتباط نزدیـک خـود بـا وزارت کار، و سیاسـت‌های ضد کارگری نمی توانسـت نماینـده‌ی کارگـران باشـد، و نبـود. بـا ارتباطـی کـه بـا احـزاب مخالف اصلاحات داشت نیز نمی توانست به اصلاحات کمک کند.

خانه‌ی کارگر، جریانی که بیشتر به هاشمی رفسنجانی نزدیک است، و زیرپوشش دفاع از کارگران اهرم انتقاد علیه دولت خاتمی نیز بوده است، و در جریان رقابت‌های سیاسی، علیرغم ادعای رهبران آن، همانند حزبی تمام عیار عمل کرده است، و با مشکلات واقعی کارگران کاری نداشته است.[۱۲۵]

---

۱۲۵-ایرج مصداقی درباره‌ی پیدایش خانه‌ی کارگر می‌نویسد:

اصل و نسب تشکیلاتی «خانه‌ی کارگر جمهوری اسلامی» به شاخه‌ی کارگری «حزب جمهوری اسلامی» برمی گردد و تلاش این حزب برای قبضه‌ی قدرت و سرکوب نیروهای مترقی و انقلابی پس از پیروزی انقلاب. «علیرضا محجوب» و «علی ربیعی» سران اعتصاب شهرک اکباتان و جنرال موتورز پس از پیوستن به حزب جمهوری اسلامی، از سوی بهشتی رئیس و گرداننده‌ی

حسین باستانی می‌نویسد: " خانه‌ی کارگر، در انتخابات های مختلف به معرفی کاندیدا و فعالیت گسترده‌ی سیاسی پرداخته و دارای تمام ویژگی‌های یک حزب سیاسی کامل بوده است.[۱۲۶] سکوت این جریان در برابر سرکوب و دستگیری‌های گسترده‌ی سندیکای کارگران شرکت واحد، و تهدید علیرضا محجوب، نماینده‌ی حزب اسلامی کار در مجلس شورای اسلامی و دبیر کل خانه‌ی کارگر علیه کارکنان شرکت واحد، و منصور اصانلو رییس هیئت مدیره‌ی اتحادیه، نشان داد که خانه‌ی کارگر ارتباطی با مشکلات کارگران ندارد.[۱۲۷] حسین باستانی در ارتباط با نقش سرکوبگرایانه‌ی خانه‌ی کارگر اضافه می کند:" "خانه‌ی کارگر" که بیش از دو دهه است خود را تنها تشکل کارگری فراگیر کشور می‌داند، واکنشی در محکومیت ضرب و شتم گسترده و دستگیری چند صد تن از کارگران اتوبوسرانی نشان نداده است.[۱۲۸] علیرضا محجوب که می کوشد خانه‌ی کارگر را تشکیلاتی غیر سیاسی بخواند، درباره‌ی رابطه‌ی حزب اسلامی کار با سیاست و رابطه‌ی آن با خانه‌ی کارگر می گوید: "قطعاً حزب اسلامی کار برای انتخابات خبرگان و شورای شهر برنامه‌هایی

---

این حزب، مأموریت راه‌اندازی و گسترش فعالیت شاخه‌ی کارگری حزب جمهوری اسلامی را به عهده گرفتند. پس از انجام این مأموریت در بهار ۵۸ این دو نفر با هدایت صدها نیروی حزب‌اللهی و شبه نظامی با حمله به «خانه‌ی کارگر» که در تسلط نیروهای چپ و مبارز بود آن را به اشغال خود درآوردند. این یورش مقدمه‌ای برای یورش و اشغال دفاتر سازمان‌های مترقی و پیشرو در مرداد ۵۸ و دانشگاه‌ها در اردیبهشت ۵۹ شد. خانه‌ی کارگر جمهوری اسلامی (بخش پنجم)، دیدگاه‌ها، http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=4180

۱۲۶-حسین باستانی،"خانه‌ی کارگر" کجاست؟، روز آن لاین، ۱۱ بهمن ۱۳۸۴
http://roozonline.com/02article/013824.shtml

۱۲۷-در ایران در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ با منحل کردن همه‌ی تشکل‌های مستقل کاری توسط دولت و خانه‌ی کارگر و شوراهای اسلامی، درسال ۱۹۸۵ سندیکای شرکت واحد نیز از فعالیت بازماند. برای اطلاعا ت بیشتر نک. info@workers-iran.org
نک. http://www.etehadbinalmelali.com/12-05-05.htm

۱۲۸-حسین باستانی، پیشین.

دارد کـه خانـه‌ی کارگر نیز همـگام با آن قدم برخواهد داشـت.[۱۲۹] با توجه به تصویری که علی قدیانی، عضو هیئت مدیره‌ی کار استـان تهران می‌دهد، خانه‌ی کارگر یکی از ده‌ها گروه های کلاینتالیتسی (حامی پروری) درون حاکمیت است که هم از بنیه‌ی مالی و هم از قدرت سیاسی برخوردار است. بنابراین، می‌تواند کسـانی را پیرامون خود جمـع کند. قدیانی در گفتگویی بـا خبرگزاری مهر می گوید: "زمانی که این حزب پوشـالی به عنوان خانه‌ی کارگـر پرچم کارگری را در دسـت گرفت همواره به دنبال سـهم خواهی بود، چون بسـیاری از کارخانجات نظیر کفش ملی، گروه صنعتی بلا، بافت آزادی در صنعـت نسـاجی را بـه نـام خودشـان کردند و عنـوان کردند که ایـن کارخانجاتِ جزو سـهمیه‌ی حـزب خانه‌ی کارگر هسـتند که این امر موجب ازهم پاشـیده شدن صنعت کشـور طی این ۲۵ سال شد."[۱۳۰] با وجود وابسـتگی مستقیم میان دو تشـکیلات کارگری با جناح‌هایی از حکومت، و نفع آنها در ادامه وضعیت کنونی، تقویت و پشـتیبانی سـندیکای مسـتقل کارگـران برای منافع کارگران و اصلاحـات از اهمیت برخوردار بود، که اصلاح‌طلبان از آن غفلت کردند. اصلاح‌طلبان می‌توانستند هزاران کارگر را درسـندیکاهای مستقل خود مورد پشـتیبانی قرار دهند و منافع مشترکی را میان اصلاحات و کارگران به‌وجود آورند. پیروزی اصلاحات به شکل-گیری این‌گونه تشکل‌ها وابسته بود.

در تمـام ایـن مـوارد ایجاد جنبش مسـتقل، چـه زنان، دانشـجویان، معلمان و کارگران می‌توانست به سود اصلاح‌طلبان و اصلاحات مورد نظر آنها، یعنی خنثی کردن انحصار قدرت در دسـت محافظه‌کاران تمام شود. بزرگ ترین اهرم پیروزی و شـرکت در قدرت احـزاب مترقی و دمکرات در

---

۱۲۹-علیرضا محجوب، دبیر کل خانه‌ی کارگر در گفتگو با آریا: خانه ی کارگر وارد مسائل سیاسی نمی شود، ۱۳۸۴/۱۱/۹
http://www.aryanews.com/Detail.aspx?cid=4427&catid=28

۱۳۰-غلامحسین کرباسچی در مصاحبه با روز آن لاین، "به دوم خرداد که فکر می کنم، حسرت می‌خورم"، سه شنبه، ۲ خرداد ۱۳۸۵،

http://www.roozonline.com/#contents

برابر احزاب دست راستی در کشورهای جهان، پشتیبانی فعال جنبش‌های مدنی و اتحادیه‌های صنفی از جمله کارگران، زنان، دانشجویان و کارمندان یقه سفید دولت است. اصلاح‌طلبان ایران به نقش این جنبش‌ها واقف نبودند، به همین دلیل کوششی برای ایجاد و پشتیبانی از آن به عمل نیاوردند. در بخش نهم خطاهای کاربردی و راهبردی اصلاح‌طلبان توضیح داده خواهد شد.

(۷)

# خطاهای عمده در سیاست راهبردی و کاربردی

## اگر ندانیم به کجا می‌رویم هر کجا که حوادث ما را ببرد مقصد است!

غلامحسین کرباسچی، یکی از مدیران اصلی انتخاباتی خاتمی در خرداد ۱۳۷۶ در پاسخ به پرسش خبرنگاری که می‌پرسد: "بعد از اینکه ایشان انتخاب شدند وضعیت به چه شکل درآمد؟ آیا انتصاب‌های ایشان و عملکرد تیم‌شان و اطرافیان‌شان مورد تأیید شما و حزبتان بود؟" پاسخ می‌دهد: "به هرحال ما قبل از انتخابات هم با ایشان این بحث‌ها را داشتیم. من خودم به شخصه همیشه با ایشان این گرفتاری را داشتم که یک برنامه‌ی مشخص برای شعارهایی که طرح می کردند و یک روند برنامه‌ریزی شده برای یک کار چندساله در دستور کاری ایشان نبود. برنامه ریزی نداشتند، تحقیقات نداشتند، هدف مشخصی درمیان نبود؛ و به همین دلیل در مقابل بسیاری از فشارهای تبلیغاتی که از طرف مقابل وارد شد نتوانستندبایستند. گرفتاری‌ها اینجوری بود دیگر».[۱۳۱]

در بخش۷ نوشتم که برای کسب اهداف، و پی گیری خواست‌های اصلاحات، جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان ابزار کار ضروری بود، اما اصلاح‌طلبان از ایجاد و پشتیبانی آنها دانسته و یا ندانسته غفلت ورزیدند.

---

۱۳۱-غلامحسین کرباسچی در مصاحبه با روز آن لاین، "به دوم خرداد که فکر می کنم، حسرت می‌خورم"، سه شنبه، ۲ خرداد ۱۳۸۵،

http://www.roozonline.com/#contents

در این بخش توضیح می‌دهم که اصلاح‌طلبان نقشه‌ی راه نیز نداشتند. اگر ندانیم به کجا می‌رویم، هرجا که حوادث ما را ببرد مقصد است. این گفته در مورد اصلاح‌طلبان صدق می‌کند. برای حرکت سیاسی، اقتصادی و بالطبع نظامی، به سوی هر مقصدی، صلح طلبانه و یا جنگ طلبانه، و حتی زندگی فردی به نقشه راه، شامل استراتژی و تاکتیک‌ها، نیاز است. برخلاف اصلاح‌طلبان، محافظه‌کاران برای به شکست کشاندن اصلاحات برنامه‌ی دقیقی را تنظیم کرده بودند، زیرا آنها می‌دانستند چه می‌خواهند و مقصدشان کجاست، و ابزار کارشان را نیز هر روز صیقل می زدند. آنها می‌دانستند که با حفظ استراتژی خود، به‌طور تاکتیکی، کجا و چه مقدار باید عقب نشینی کنند. مشکل اصلاح‌طلبان در این زمینه را می‌توان به دو عامل نسبت داد. نخست، روشن نبودن سیاست بینشی، و دوم ناهمگونی نیروهایی که در جبهه‌ی ۲ خرداد جمع شده بودند. جبهه‌ای که یک سر آن را افرادی چون شیخ صادق خلخالی و سر دیگر آن را کسانی چون محمدرضا خاتمی تشکیل می دادند. بسیاری از این نیروها منظورشان از اصلاحات چیزی فراتر از شرکت خود در قدرت نبود.

غرض از واژه‌ی راهبردی و کاربردی، سیاست های درازمدت و کوتاه‌مدت اصلاح‌طلبان است، اما به سختی می‌توان سیاست های درازمدت یا استراتژیک را در برنامه‌های اصلاح‌طلبان شناسایی و ارزیابی نمود. به عبارت دیگر مشکل بتوان گفت که اصولاً اصلاح‌طلبان طی هشت سال دوره‌ی اصلاحات، و یا پیش از آن استراتژی روشنی داشتند.

گفتگوی کوتاه زیر میان آرش بهمنی، خبرنگار روز آن‌لاین با سعید حجاریان، که به استراتژیست اصلاح‌طلبان شناخته شده است، گویای این مطلب است.

حجاریان در پاسخ اظهارنظر آرش بهمنی مبنی بر این که "من اصلاً شک دارم که اصلاح‌طلبان در این مدت استراتژی مشخصی داشتند، شاید هم هدفشان حفظ قدرت بود". پاسخ می‌دهد: "استراتژی که بود، ولی حفظ

قدرت نبود. اگر حفظ قدرت بود که الآن مجلس و ریاست جمهوری هم دست ما بود." ... حجاریان در ادامه‌ی این گفت و شنود اضافه می کند: "من فکر می کنم استراتژی اصلی، همان شعار مشروطه بود. مشروطه خواهی در تمام این مدت، بزرگ ترین هدف ما بود. رسیدن به شعارهایی که در زمان مشروطه مطرح می شد، البته شکل مدرنیزه شده‌ی آنها، نظیر اجرای قانون، مساوی بودن همه در برابر قانون، عدالت و ...“[۱۳۲] همان گونه که در این گفته تصریح شده است «مشروطه‌خواهی» هدف و یا خواست بود. استراتژی کسب آن باید مشخص می گردید.

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد در حوزه‌ی تعیین استراتژی، در بهترین حالت همان خواست‌های کلی بود که طی یک‌صد سال گذشته در ایران مطرح بوده است. فرض کنیم که ”خواست مساوی بودن همه در برابر قانون“ استراتژی اصلاح‌طلبان بود، یعنی در ایران وجود نداشت. حال این پرسش‌ها پیش می‌آید. آیا موانع نبود آن شناسایی شد که برای رفع آن تلاش شود؟ آیا ابزار ضروری کسب آن ساخته شد؟ آیا اقدامی نظری و عملی در این باره انجام گرفت؟ آیا برنامه‌ای تنظیم و منتشر شد؟ آیا نقش مردم و دولت در آن مورد بحث قرار گرفت. آیا کمیته و سازمانی برای تحقیق و پی گیری آن معین گردید؟ پاسخ این پرسش‌ها و بسیاری پرسش‌های دیگر از این دست منفی است. دلیل آن چه بود؟ در وهله‌ی نخست این خواست یا استراتژی مورد توافق اصلاح‌طلبان نبود، زیرا اجرای این خواست حداقل مشروط به دو تحول اساسی دیگر بود. نخست، کنارنهادن سیاست تقسیم جامعه میان ”خودی و غیرخودی“ و دوم، تلاش برای تغییر قانون اساسی جمهوری اسلامی. این قانون براساس منافع صنف فقها تنظیم و تصویب گردیده است و «مساوی بودن همه در برابر قانون“ را به‌طور آشکار نفی می کند. برای نمونه، قانون اساسی جمهوری اسلامی برای فقها حق ویژه قایل است. مجلس خبرگان، و شش عضو فقیه شورای نگهبان، و رهبری،

۱۳۲-قدرت مطلقه به کسی اجازه‌ی خود مکایی نمی دهد. ۱۷دی ۱۳۸۴، آرش بهمنی، گفتگوی سعید حجاریان با روز آن‌لاین
http://alifalahatitaft.persianblog.com/

مقام هـای تعییـن کننده‌ی تمام قدرت در ایران هسـتند. پـس به‌طور قانونی قدرت در انحصار فقهاسـت. استراتژای مورد نظر آقـای حجاریان زمانی معنـی پیدا می کـرد که هم سیاسـت تقسـیم جامعه به خـودی و غیرخودی کنـار گذاشـته می شـد و هم قانون اساسـی که حـق ویژه‌ی صنـف فقها را تضمیـن کرده اسـت، تغییر می‌یافـت و در پس آن اهرم حفـظ این حق ویژه، یعنـی دسـتگاه نظامـی، امنیتی و قضایـی. اصلاح‌طلبـان نه تنهـا اقدامی در جهـت حذف امتیازهـای فقها انجام ندادند، بلکه خـود نیز در تقویت اهرم حفـظ امتیازهای ویـژه روحانیت، یعنـی انتخابات مجلس خبـرگان، که به شـدت مورد تصفیه‌ی شـورای نگهبان قرار گرفته بـود و در انحصار فقها و البتـه مردان بود شـرکت کردند، و همـگان را نیز به شـرکت فعالانه در این انتخابات دعوت نمودند. تغییر قانونی این تبعیض تنها با تغییر قانون اساسی ممکـن بود که کوچک‌ترین نشـانه‌ای از این خواسـت‌ها در دوره‌ی هشـت سـاله از طرف اصلاحات مطرح نشد. برعکس، اصلاح‌طلبان به‌طور آشکار با این خواست مخالفت کردند و کسانی را که پی گیر این اصل شدند، مورد نکوهش و اتهام قرار دادند. برای نمونه شکوری راد، نماینده‌ی اصلاح‌طلب مجلـس ششـم می گوید: "شـعار عبـور از خاتمـی و اصلاح‌قانون اساسـی بدترین شـعارهایی بود که از دفتر تحکیم وحدت شـنیده شد»[۱۳۳]، و خاتمی حتی خواست تغییر قانون اساسی را خیانت شمرد. علیرضا علوی تبار، یکی از اندیشـمندان اصلاح‌طلبـان درباره‌ی ضـرورت تغییر و یا حتـی نقد تغییر قانون اساسی می گوید: "قانون اساسی ما به هر حال حاصل زحمات بسیار است و نسل ما برای حفظ همین حکومت بهترین دوران زندگی خود را در سـنگر گذراند و از این سیستم دفاع کرد. به همین خاطر نقد آن مخصوصاً به شـکل بنیادی دشـوار می‌شـود".[۱۳۴] هیچ کدام از این دلایل توجیهی برای

۱۳۳-خبرگزاری دانشجویان ایران - تهران سرویس: سیاسی، علی شکوری‌راد:

دفتر تحکیم وحدت امروز شورای صنفی سیاسی شده **است.**۱۰/۱۱/۱۳۸۴،
http://kanoun-e -bayan.blogspot.com/2006_01_01_kanoun-e-bayan_archive.html

۱۳۴-علیرضا علوی تبار، فداکاری و حماقت، جمعه ۱۲ اسفند ۸۴، نقل از سایت:
http://harfha.com/archives/000587.php

حفظ قوانینی که منشأ تبعیض‌های فراوان و زیر پا نهادن حقوق مردم است، نمی‌شود، زیرا این سند قانونی مسیر ایران را به کج‌راه می‌برد. نسل جوان تحصیلکرده‌ی ایرانی باید بتواند در پناه قانون اساسی دمکراتیک و نوین، آینده‌ای روشن برای خود ببیند تا دست به مهاجرت نزند. برای به‌دست آوردن قانون مشروطیت، که در مواردی بسیار مترقی تر از قانون اساسی جمهوری اسلامی است، نسل‌های گذشته کم زحمت نکشیده بودند. جمهوری اسلامی آن را تغییر داد، و مهم‌تر آنکه، در سال ۱۳۶۸ کسانی بار دیگر قانون اساسی جمهوری اسلامی را به زیان این مملکت، و اکثریت مردم تغییر دادند. با توجه به این تجارب اصلاح‌طلبان نمی بایست نسبت به خواست تغییر قانونی اساسی مخالفت می‌ورزیدند، زیرا نتیجه‌ای که از آن حاصل شد این بود که اصلاح‌طلبان برخلاف ادعای خود به رأی مردم اعتقادی ندارند. آن‌ها به خوبی آگاه‌اند که اکثریت مردم با رژیم جمهوری اسلامی مسئله دارند و خواهان تغییرات اساسی هستند.

## خطاهای کاربردی

با توجه به نبود استراتژی روشن، خطاهای اصلاح‌طلبان بیشتر به سیاست کاربردی و کوتاه‌مدت و یا تاکتیک‌ها برمی‌گردد که در زیر به چند نمونه‌ی آن اشاره می کنم. نتیجه‌ی خطاهای راهبردی و کاربردی اصلاح‌طلبان در دوره‌ی هشت ساله، وضعیت کنونی، یعنی حاکم شدن کامل دولت سایه است. شرایطی که حتی فردی مانند مهدی کروبی، یکی از چهره‌های اصلی حکومت جمهوری اسلامی از آغاز تا به کنون، قادر نبوده است یک شبکه تلویزیونی ماهواره ای برپا کند. زیرا خود او با برپایی شبکه تلویزیونی توسط دیگران مخالف بوده است. درتوجیه مخالفت با کروبی، عزت‌الله ضرغامی رئیس سازمان صداوسیما در تماسی با وی اظهار داشت: "در بیت رهبری از این تلویزیون شما نگران هستند. شما با

این کار مؤمنان را می‌رنجانید". [۱۳۵] کروبی با حکومتی که به زور متکی است و سیاست‌های خود را در لفافه‌ی دینی می پوشاند آشناست، زیرا او خود تا به امروز در آن شرکت کرده است. بنابراین، مصلحت را در تسلیم شدن به اراده‌ی بیت رهبری دید.

## چانه‌زنی در بالا، فشار از پایین

شاید شناخته شده‌ترین سیاستی که اصلاح‌طلبان قصد کاربرد آن را داشتند، و نام استراتژی بر آن نهاده بودند، روش متداول سندیکایی در جوامع دمکراتیک، یعنی "چانه زنی در بالا، فشار از پایین" بود. این سیاست در صورتی کاربرد داشت که تشکیلات جنبش‌های اجتماعی مدافع اصلاحات وجود داشتند، تا با به صحنه آوردن مردم، یعنی فشار از پایین، نیروهای مخالف اصلاحات را در بالا وادار به مذاکره و چانه‌زنی حول خواست‌های اصلاحات کنند. روشی که سندیکاها و جنبش‌های اجتماعی در تمام دنیای مدرن به‌کار می‌برند، و چیز جدیدی نیست و نمی‌توان بر آن نام استراتژی انحصاری اصلاحات نهاد. اما کاربرد این استراتژی نیز نیاز به ابزاری دارد که اصلاح‌طلبان نه از آن برخوردار بودند و نه اقدامی در جهت کسب آن به عمل آوردند.

در این کشورها رهبران سندیکاها کارفرما را تهدید به اعتصاب اعضای خود می کنند، و یا به‌طور عملی اعتصاب (فشار از پایین) را شروع می کنند و کارفرما را وادار می کنند که با رهبران سندیکا برای خواست مشخصی مذاکره کند. کارفرما می‌داند که طرف مقابل آنها تنها چند فردی که در مقابل آنها نشسته‌اند، نیستند، بلکه هزاران عضو اتحادیه یا جنبشی هستند که می‌توانند در عرصه‌ی جامعه برای آنها دشواری مالی، سیاسی و غیره به‌وجود آورند.

در ایران، نخست، این روش کسب امتیاز نمی توانست به استراتژی

---

۱۳۵- میثم نواب، ابلاغ مخالفت بیت رهبری از سوی ضرغامی: اختصاصی روز ، ۶ دی ۱۳۸۴
http://alifalahatitaft.persianblog.com/

یک جریان سیاسی که خود دو قوه‌ی حکومتی را در دست داشت تبدیل شود. این استراتژی یک جنبش اجتماعی یا سندیکایی است، نه دولت و مجلس.

دوم، اصلاح‌طلبان ابزار آن را که تشکیلات وسیع حزبی یا سندیکایی و یا جنبش های توده‌ای و مدنی باشد، در اختیار نداشتند. بنابراین، به دلیل نبود تشکیلات و سازماندهی و فشار ازپایین، خواست چانه‌زنی در بالا بی پشتوانه بود.

نیروهای مخالف اصلاحات به چه دلیل می بایست به چانه‌زنی و مذاکره تن می دادند؟ از چه نگران بودند؟ آیا آنها تهدید می شدند؟ و در صورت مذاکره نکردن و امتیاز ندادن میلیون‌ها مردم به خیابان‌ها می‌آمدند، دانشجویان و دانش‌آموزان مدارس را تعطیل می کردند، و یا کارمندان از رفتن به ادارات خودداری می کردند، کارگران تولید رامی خواباندند، و بازاریان مغازه هایشان را می بستند؟[۱۳۶]

---

۱۳۶-در مواردی حتی زمانی که دانشجویان پس از ماجرای کوی دانشگاه تهران و احکام دادگاه علیه آنها اقدام به برگزاری آکسیون تحصن (روزه‌ی سیاسی) یا اعتصاب غذا در جلوی مجلس کردند، کروبی، رئیس مجلس و چند تن از نمایندگان با وعده مذاکره در بالا و حل مشکل از طریق گفت‌وگو و دیدار، دانشجویان را متقاعد کردند که به تحصن خود پایان دهند. حتا اگر این ممانعت صادقانه انجام گرفته باشد برای دانشجویان هیچ دستاوردی نداشت و برای اصلاح‌طلبان سرافکندگی، تحقیر و بی‌اعتباری به بارآورد، زیرا از مذاکره و گفت‌وگوی آنها در بالا، اگر انجام شده باشد، نتیجه‌ای حاصل نشد و دانشجویان محکوم، و مجرمان تبرئه شدند. به‌طور خلاصه، استراتژی درست فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا، در صورت تفکیك بند جامعه (فشار) از بند دولتی آن (چانه‌زنی) می‌توانست اهرم بسیار تعیین کننده‌ای در پیشبرد اهداف اصلاحات باشد. اما متأسفانه به‌دلیل نگرانی برخی از اصلاح‌طلبان از رشد جنبش مستقل اجتماعی و عدم توانایی برای مهار و کنترل آن توسط دولت، با شکست روبرو شد. در همین نمونه‌ی اعتصاب غذایی دانشجویان، اگر اصلاح‌طلبان خواهان کسب حقوق دانشجویان از طریق مذاکره و چانه‌زنی در بالا بودند، می‌بایست به جای تعطیل آن، دانشجویان را حمایت و تشویق می‌کردند که تا پایان مذاکرات در بالا به فشار خود از پایین ادامه می‌دادند.

بنابراین، روش متداول کسب امتیاز در دنیای مدرن، در ایران در شرایطی که نیروی خواهان چانه‌زنی، اهرم فشار از پایین را در اختیار ندارد، و در ایجاد آن هم شک و تردید دارد، و نمی‌خواهد از نفوذ خود استفاده کند مصداق پیدا نمی‌کند.[۱۳۷] خاتمی توان و نفوذ کافی برای انجام این گونه پروژه را داشت، ولی آن را به سود نظام نمی‌دانست. برای او حفظ کیان نظام نسبت به اصلاحات تقدم داشت، و او قادر نبود این دو را با یکدیگر ادغام کند. البته شاید بدان دلیل که ساختار نظام جمهوری اسلامی طوری بنا شده است که اصلاح‌پذیر نیست، و یا اصلاحات باعث فروپاشی آن می‌شود. اگر خاتمی این واقعیت را می‌دانست راهی جز کناره گیری نداشت.

استراتژی یا سیاست راهبردی باید مسیر طولانی کسب اهداف مشخصی را دنبال کند. این مسیر باید با تاکتیک‌ها و یا سیاست های کاربردی مناسب، ممکن، و کوتاه مدت تکمیل شود. این گونه سیاست های درازمدت و کوتاه‌مدت با هدف مشخص در برنامه‌ی اصلاح‌طلبان دیده نمی‌شد.

## بنیان‌گذار دیدگاه خودی و غیرخودی

مطابق استنباط نظری که از سعید حجاریان در بالا نقل شد، استراتژی اصلاح طلبان به نوعی فراهم کردن حقوق برابر شهروندی بود. ولی آیا این خواست با پذیرفتن عملی تقسیم جامعه به خودی و غیرخودی توسط اصلاح طلبان ممکن بود؟

یکی از بزرگ ترین خطاهای سیاستی و بینشی اصلاح‌طلبان تقسیم

---

۱۳۷-در پی ناکامی استراتژی اول، اصلاح‌طلبان با توسل به مفاهیم دو پهلو و بی معنی مانند "آرامش فعال"، و "لبخند به اصلاحات" توسط دانشجویان تحکیم وحدت در برابر دست و پا شکستن‌ها و چشم کور کردن دانشجویان در کوی دانشگاه توسط عناصر موسوم به حزب الله، سردرگمی خود را بیشتر از پیش نشان دادند.

تبعیض گرایانه‌ی شهروندان به دو گروه خودی و غیرخودی بود. بازتاب این دیدگاه استراتژیک در زمینه‌های مختلف عامل اصلی بی‌برنامگی و سرگردانی آنها نیز شد، زیرا آنها میان ماندن با غیرخودی‌هایی که به آرا و پشتیبانی آنها نیاز داشتند و مدافع اصلاحات بودند، و متحدان خودی و رقبای حکومتی خود که مخالف اصلاحات بودند، سرگردان ماندند. ایراد آنها به محافظه‌کاران مبنی بر رعایت نکردن حقوق مردم به خودشان نیز برمی‌گشت. برای اصلاح‌طلبان جلب آرای غیر خودی‌ها تنها امکان برگشت به قدرت بوده و هست، ولی چگونه می توان با این دوگانگی غیرخودی خواندن مدافعان اصلاحات، و محروم کردن آنها از حقوق برابر شهروندی، آرای آنها را نیز جلب کرد؟ همین دوگانگی نشان می‌دهد که مشکل اصلاح‌طلبان با مشکل همه‌ی مردم یکی نبوده و نیست.

مشکل مردم تبعیض قانونی و غیرقانونی، تجاوز به حقوق مدنی و سیاسی آنها و ممانعت از شرکت برابر تمام شهروندان در امور مملکتی، در کنار مشکلات عمیق اقتصادی است. مشکل اصلاح‌طلبان اما به طور عمده چگونگی سهیم شدن مجدد در قدرت و کسب امتیازهای بیشتر است. سهم مردم در دوره‌ی اصلاحات این بود که حقوق مدنی‌شان کمتر مورد تجاوز حکومت قرار می گرفت. زورگویی و فشار و سرکوب مردم در ایران آن قدر نهادینه و گسترده شده بود که کم شدن آن برای مردم امتیاز محسوب می شد، و این تغییر به‌عنوان دستاورد اصلاح‌طلبان بارها و بارها بازگو شده است. درواقع، ضایع شدن حق مردم در ایران به‌عنوان یک اصل، پذیرفته شده است و کاهش آن امتیاز محسوب می‌شود. رهبرانی که قادر باشند میزان ضایع شدن حقوق مردم را کاهش دهند محبوبیت پیدا می کنند، اما حقوق برابر شهروندی مردم هیچگاه به رسمیت شناخته نشد، و دولت اصلاح‌طلب تلاشی جدی در این مورد انجام نداد. هر دو جناح حاکمیت جمهوری اسلامی حذف "ایرانیان غیرخودی" را از دایره‌ی قدرت یک اصل تمام شده، و پذیرفته شده دانسته‌اند و می‌دانند. تلاش هر دو جناح علیرغم اختلاف شدید با یکدیگر بر سر قدرت و امتیازها، ممانعت

از قدرت گیری، یا حتی سهیم شدن غیرخودی‌ها در حکومت بوده است.

علی افشاری از رهبران پیشین دفتر تحکیم وحدت در پاسخ بابک مهدیزاده، خبرنگار تارنمای "روز آن‌لاین" که می‌پرسد: «چرا سازمان مجاهدین انقلاب و جبهه‌ی مشارکت تمایل به همکاری با ملی – مذهبی ها و تحکیمی‌ها ندارند؟ "می گوید: "سازمان مجاهدین انقلاب براساس مسائل ایدئولوژیک و مسائل تاریخی چنین رفتاری دارد. این‌ها از قبل هم چنین نظری داشتند. آنها بنیان گذار دیدگاه خودی و غیرخودی هستند و در نشریه‌ی عصر ما در سال ۷۳ پیرامون آن تئوری پردازی کردند و مقالات متعددی در ارگان آنها منتشر شد. مجاهدین انقلاب همان گونه که آقای بهزاد نبوی در تقسیم‌بندی‌ای که در گذشته ارائه کرده، گروه های ملی – مذهبی و نهضت آزادی را غیرخودی اعلام می کند و ترجیح می‌دهد که با نیروهایی کار کند که در منازعات سال ۶۰ در جبهه‌ی نیروهای خط امام قرار داشتند و طبیعی است که به این سمت نمی‌آیند. اعضای جبهه‌ی مشارکت هم یکدست نیستند و گرایشات مختلفی در آن وجود دارد ولی گرایش غالب هم به دلیل همان رویکرد محافظه کارانه و غلبه‌ی دیدگاه خودی و غیرخودی، تمایل به پیوستن به جبهه‌ی دموکراسی خواهی ندارد. ضمن اینکه این دو گروه به دلیل مسائل ایدئولوژیک، به لحاظ حفظ منافع و موقعیت خودشان، تأکید و اصرار خاصی بر فعالیت در چارچوب همین قانون و ساختارقدرت دارند».[۱۳۸]

## فاصله‌ی اجتماعی، نه طبقاتی

پذیرفتن شعار تقسیم جامعه میان خودی و غیرخودی، اصلاح‌طلبان را در خدمت اهداف مخرب محافظه‌کاران قرار داد. این مطلب را با نظریه

---

۱۳۸- بابک مهدیزاده جبهه‌ی دموکراسی‌خواهی و نقد جنبش دانشجویی در گفت‌وگو با علی افشاری، جبهه‌ی مشارکت و مجاهدین انقلاب صادق نبودند، روز آن لاین، ۳۱ شهریور ۱۳۸۴
http://r0ozonline.com/08interview/010295.shtml

جامعه شناسی "فاصله‌ی اجتماعی" رابرت پارک در زیرنویس توضیح می‌دهم. تقسیم جامعه‌ی ایران میان خودی و غیرخودی، مانند نظام برده داری، و یا آپارتاید نژادی، در افریقا به نهادینه شدن "فاصله‌ی اجتماعی" بدل می شود که در ایران پوشش دینی بدان زده اند. همان طوری که در بخش ۱۹ اشاره کردم شعار "ایران برای همه‌ی ایرانیان" که نقطه‌ی مقابل نظریه خودی و غیرخودی است، می‌توانست یه یک استراتژی تمام عیار و همه جانبه بدل شود، اما طراحان شعار چگونگی دست‌یابی به آن را به سه علت توضیح ندادند. نخست، این شعار با نظریه‌ی تقسیم جامعه میان خودی و غیرخودی در تضاد قرار می گرفت و آنها به دومی بیشتر علاقه داشتند. دوم، این شعار اصلاح‌طلبان را از درون دو پاره می کرد و می کند، زیرا همه اصلاح‌طلبان به این شعار اعتقاد ندارند. برخی از آنها همانند اکثریت فقها اسلامی بودن را امتیازی می‌دانند که باید در همین جامعه خیر و برکت آن را ببرند. سوم، اجرای این خواست مستلزم بازکردن دریچه‌ی نوعی همکاری با تمام نیروهای سیاسی، حتی سلطنت طلبان است، که اصلاح‌طلبان ظرفیت شکستن این تابو را نداشته اند و ندارند. روشن است همکاری به معنای تشکیل سازمان واحد نیست، بلکه به معنای رسمیت دادن به شرکت آنها در رقابت‌های سیاسی و حزبی، و تأمین پوشش‌های قانونی برابر برای همگان و مقابله با هر نوع تبعیض است. بنابراین، شعار "ایران برای همه‌ی ایرانیان» اصلاح‌طلبان با این اگرها به مانند شعار معروف داستان قلعه‌ی حیوانات جورج اورول، که می گوید "همه برابرند،ولی بعضی‌ها بیشتر برابرند" به نفی خود منتهی می شود.

## شباهت نظام سیاسی ایران با آپارتاید

رابرت پارک (۱۸۶۳-۱۹۳۹)، جامعه شناس آمریکایی درباره مفهوم فاصله‌ی اجتماعی و پی‌آمد آن در جامعه توضیح جالب توجهی دارد که حد فاصل میان تعصب، و تقابل دو نیروی اجتماعی را روشن می کند. او

این نظریه را درباره‌ی فاصله اجتماعی میان سفید پوستان و سیاه پوستان آمریکایی به‌کار می‌برد.

برده‌داری و در پی لغو آن تبعیض نژادی و اجتماعی پدیده‌ی متضادی بود که در بطن دمکراسی برای دو قرن در کشور آمریکا ادامه یافت. بارزترین این تبعیض‌ها علیه سیاهان به‌کار گرفته می شد. در این کشور هم سیاهان و هم سفیدپوستان، مهاجر بودند، اما برتری سفیدپوستان در اروپا و عقب ماندگی سیاه‌پوستان در آفریقا به این قاره نیز کشانده شد و سیستم برده داری را قانونی کرد. رابرت پارک می‌نویسد تا زمانی که سیاهان فاصله‌ی اجتماعی خود را با سفیدپوستان می‌پذیرفتند و آن را رعایت می کردند هیچ برخورد مهم خصمانه‌ای میان آنها روی نمی‌داد. حتی برده‌ی سیاه پوست، با برده‌دار سفید بدون مشکل در یک خانه زندگی می کردند، البته اولی در نقش خدمتکار، و دومی در نقش ارباب. فرزندان برده دار سفید پوست توسط برده‌ی سیاه پوست نگهداری می شد بی‌آنکه مشکلی به‌وجود آید. مشکل از آنجا آغاز شد که سیاهان خواستار حقوق برابر با سفید پوستان شدند. یعنی خواستار حذف فاصله‌ی اجتماعی میان خود و سفیدپوستان گردیدند. توجه داشته باشیم، منظور حذف فاصله‌ی اجتماعی و نه فاصله‌ی طبقاتی است. از این مقطع تعصب سفیدپوستان نسبت به سیاهان، که آنها را از نژادی کهتر می‌دانست، به تضاد، دشمنی و درگیری بدل شد، که بسیار شبیه به رابطه‌ی ارباب و رعیت در ایران است؛ تا زمانی که رعیت حد و مرز خود را می‌شناخت و آن را رعایت می کرد، رابطه‌ی ارباب با او بسیار عادی و شاید محبت‌آمیز نیز بود. جنگ و جدل از زمانی آغاز می شد که رعیت این حد و مرز را می‌شکست.[۱۳۹] حتی پس از لغو برده‌داری تا زمانی که سیاهان فاصله‌ی اجتماعی خود را با سفید پوستان رعایت می کردند و برای مثال در اتوبوس صندلی خود را به مسافر

۱۳۹-داستان یا اسطوره‌ی حماسی و شورانگیز کوراوغلی نمونه‌ی برجسته‌ای از این هماهنگی و تقابل است. به آن، به ویژه به اپرای بی‌نظیر آن، ساخته‌ی حاجی بیکف، و اجرای بسیار شعف انگیز هنرمندان آذربایجانی در باکو مراجعه کنید.

سفیدپوست واگذار می کردند و یا وارد رستوران سفیدپوستان نمی شدند، مشکل جدی به‌وجود نمی‌آمد. جنبش برابری نژادی از آنجا پایه گرفت که زن سیاه پوستی به نام روزا پارک از واگذار کردن صندلی خود به مسافر سفیدپوست سر باز زد، یعنی او خواستار حذف فاصله‌ی اجتماعی خود با سفیدپوستان شد. این جرقه ای بود بر انبار خشمی که جامعه آمریکا راهی برای پایان دادن آن جز پذیرفتن قانونی حذف فاصله اجتماعی نداشت. سرکوب خونین سیاهان در آمریکا از زمان غیر قانونی شدن برده داری شدت یافت. تشکل نژاد پرست و خشونت گر معروف به "کو کاس کلان" درست پس از لغو برده داری، و در واکنش منفی به آن، در سال ۱۸۶۵ شکل گرفت.

در مقطعی سیاهان خواهان دگرگونی و برهم زدن فاصله‌ی اجتماعی نهادینه شده میان خود و سفید پوستان شدند؛ یعنی آنها خواستار به رسمیت شناخته شدن حقوق اجتماعی برابر، یا حقوق شهروندی گردیدند. از این مقطع تعصب به تقابل بدل شد و سرکوب سیاهان بالا گرفت. نتیجه‌ی این تقابل البته با دو جنگ دیگر درهم آمیحت و زمانی که منافع بخشی از سفیدپوستان (خودی‌ها) در آمریکا، با حذف تبعیض علیه سیاه پوستان (غیر خودی‌ها ) همراه شد، تکلیف تبعیض نژادی و اجتماعی را درآمریکا به سود سیاه پوستان یکسره کرد. این دو جنگ یکی جنگ داخلی آمریکا در سال‌های۱۸۶۰ تا ۱۸۶۵ میان مدافعان نظام زمین داری و اقتصاد کشاورزی در جنوب، و مدافعان اقتصاد صنعتی در شمال بود که با لغو برده داری و آزادسازی نیروی کار سیاهان درجنوب و پیوستن آنها به بخش صنعت در شمال خاتمه یافت. برده‌داری این گونه در آمریکا از میان رفت، اما هنوز فاصله‌ی اجتماعی میان سیاه پوستان و سفید پوستان باقی بود. جنگ جهانی اول و دوم ضرورت حذف فاصله‌ی اجتماعی را به سفیدپوستان آموخت. سیاه پوستان پا به پای سفید پوستان در این دو جنگ شرکت کردند. نقش غیر قابل انکاری که سربازان سیاه پوست در جنگ ایفا کردند، زمینه‌ای شد تا جنبش مدنی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی در آمریکا با خواست برابری و

رفع تبعیض کامل از سیاهان شکل بگیرد. پیروزی این جنبش، علیرغم ترور رهبر اصلی آن، مارتین لوترکینک، نه تنها تبعیض علیه سیاه پوستان را پایان بخشید، بلکه سبب گردید که دولت آمریکا در زمان ریاست جمهوری لیندن جانسون (۱۹۶۳) قانونی وضع کند که به موجب آن برای جبران خسارت‌های گذشته «سیاست عمل ایجابی“ و رشد توان سیاه پوستان و سایر اقلیت‌ها از جمله زنان سهمیه‌ای در حوزه‌ی تحصیلات عالی، کار و فعالیت‌های اقتصادی خارج از رقابت‌های همگانی در نظر بگیرد. این امتیازات سبب رشد طبقه‌ی متوسطه سیاه پوستان و کسب امتیازهای سیاسی و مالی برای اقلیت‌ها از جمله زنان شد. همانگونه که جنبش زنان در مقابله با تبعیض علیه سیاهان نقش فعالی ایفا نمود.این تجربه‌ی تاریخی در مورد ایران کنونی بسیار صادق است.

## از جبهه‌ی ۲ خرداد تا «جبهه‌ی سوته دلان»

اگرچه طرح تشکیل جبهه از طرف برخی اصلاح‌طلبان پس از شکست آنها در انتخابات ریاست جمهوری دوره‌ی نهم پیش کشیده شد، و این نوشته که به‌طور عمده دلایل شکست اصلاح‌طلبان را پیش از این مقطع توضیح می‌دهد، ممکن است ربط مستقیمی میان این دو دیده نشود. از آنجایی که بینش تشکیل جبهه‌ی ارتباط مستقیم با شکل‌گیری جبهه سرهم بندی شده‌ی ۲ خرداد دارد، در اینجا به‌طور کوتاه به هر دوی آنها می‌پردازم.

جبهه‌ی ۲ خرداد تجمع بسیار ناهمگونی بود که به دلیل نفوذ گروه های سنتی و عقب مانده‌تر مانند روحانیون مبارز در آن، نسل جوان‌تر، آگاه‌تر و دمکرات‌تر اصلاح‌طلبان درون این جبهه قربانی شدند. سیدمحمد خاتمی در ۲ خرداد ۷۶ بدون پشتوانه‌ی حزبی پیروز شد. در پناه این پیروزی گروه های مختلف خود را سازمان دادند، اما در زمان انتخابات مجلس ششم وضع به گونه‌ای دیگر بود و صف بندی‌های حزبی شکل گرفته بودند.

حزب مشـارکت به دلیل ترکیب خود و هماهنگی بیشتر با جامعه و طبقه‌ی متوسـط مـدرن، بیشـترین آرا را کسـب کـرد، امـا واگذار کردن ریاسـت مجلـس بـه مهدی کروبـی از طرف این حزب نشـان از بی‌تجربگی سیاسـی و نداشـتن دید استـراتژیک آنها می‌داد. حزب مشـارکت علیرغم دارا بودن اکثریت نسـبی آرای نمایندگان در مجلس ششـم، نمی‌بایست این پست را بـه کروبـی واگـذار می‌کرد و خود و مجلس را زیر سـایه‌ی او قـرار می‌داد. چیزی نگذشـت که حزب مشارکت و همسویان آنها لطمات این سیاست را تجربـه کردنـد. اولین آنها ماجـرای پس گرفتن لایحـه مطبوعات بود که کروبی در آن نقش مهمی ایفا کرد. حرکتی که پایه بسـیاری از رخدادهای منفی بعدی را در جامعه‌ی سیاسـی ایران نهاد. مشارکت با سپردن ریاست مجلـس به کروبی خـود را از یک بلوک مسـتقل و قدرتمند در درون مجلس، که می‌توانسـت با پشتوانه‌ی مردم و ایجاد حزبی اصولی نمایندگان دیگری را با خود همراه کند، محروم کرد. در تمام مدت ۴ سال عمر مجلس ششم جبهه‌ی مشـارکت نتوانست آنچه را که از دست داده بود پس بگیرد و خود به ناچار تابع سیاسـت‌های سـازش‌کارانه کروبی و همراه او شـد. تجربه‌ی شکسـت خورده‌ی جبهه ۲ خرداد را نمی‌تـوان الگوی تجمع دیگری پس از شکست در انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری قرار داد.

پس از شکست در انتخابات دوره‌ی نهم، اصلاح‌طلبان به فکر ایجاد تشـکیلات جبهه‌ای دیگر برآمدند. آنچه از طرح جبهه توسـط اصلاح‌طلبان مطرح می‌شـود جمع بزرگ‌تری از خودی‌هاسـت که حداکثر ممکن اسـت افـرادی از جریان موسـوم به ملی- مذهبی هـا را در بربگیرد، بی آنکه نقش و سـهمی در قدرت برای آنها منظـور بدارند. البته می‌تـوان پیش‌بینی کرد که این طرح راه به جایی نمی‌برد، زیرا این طرح ادامه‌ی تعدیل یافته‌ی سیاسـتی اسـت که اصلاح‌طلبان را با شکسـت روبرو کـرد. ایرانیـان غیرخودی نیز همانند گذشـته در این جبهه جایی نداشتند. معتدل‌ترین و منطقی‌ترین افراد اصلاح‌طلب، یعنی سـعید حجاریان، دامنه‌ی این جبهـه را از نهضت آزادی تا حزب مؤتلفه‌ی اسـلامی می‌داند؛ یعنی اصلاح‌طلبان آماده‌اند با جریاناتی

که هشت سال با اصلاحات مقابله کرد، یعنی مؤتلفه، ائتلاف کنند، ولی اصلاح‌طلبان غیرخودی که با آرا و حمایت آن‌ها به پیروزی رسیده بودند را نمی‌پذیرند. این هشدارباش بزرگی برای اصلاح‌طلبان غیرخودی محسوب می‌شد تا جایگاه خود را در طیف اصلاح‌طلبان دقیق‌تر بشناسند. اصلاح‌طلبان مدافع "تئوری بقا" بیش از آنکه به اصلاح‌نظام بیندیشند، به بقای نظام متعهد بوده‌اند و هستند. پیشنهاد جبهه‌ای "از نهضت آزادی تا مؤتلفه" برای بقای حکومت است. چون آنها معتقدند که "امروز کیان حاکمیت در معرض خطر قرار دارد و برای دفع این خطر باید با یکدیگر متحد شد».[۱۴۰] پیشنهاد دهندگان طرح جبهه برآنند که بار دیگر با اجماع خود بتوانند آرای ایرانیان غیرخودی را نیز جلب کنند و رقیب حکومتی خود را وادارند که آنها را در قدرت سهیم کنند. احتمالاً آنها از پیش کشیدن این طرح شرایط ۲ خرداد ۷۶ را مورد نظر دارند، ولی آن شرایط دیگر برنخواهد گشت. شکاف درون اصلاح‌طلبان بر سر ماندن در دوره‌ی گذار، برگشت به عقب و یا حرکت به سوی جلو بسیار زیاد است. از این گذشته، آنها این بار با رقیب هوشیارتری که صاحب نیروی نظامی-امنیتی است روبرو هستند که به‌طور سازمان یافته و اندامی در پی حذف ابدی آنها است.

بنابراین طرح جبهه، چه اصلاح‌طلبان غیرخودی در آن باشند و چه نباشند، به دلایل مختلف پایه‌ی عینی و ذهنی ندارد. مهدی کروبی در مصاحبه ای با ایسنا این واقعیت را بازتاب داده است. کروبی بدرستی مخالفت خود را با سرهم‌بندی کردن یک جبهه‌از اصلاح‌طلبان اعلام داشت. کروبی در این مصاحبه تشکیل چنین جبهه‌ای را "جبهه سوته دلان" نامیده، و خود را از آن کنار کشیده است.[۱۴۱] اقدام برای برپایی جبهه‌ی دمکراسی

۱۴۰-اجماع برای بقا، نک کنید به مصاحبه‌ی آرش غفوری با احمد پورزنجانی، نماینده‌ی مجلس ششم در سایت

Iran Paparazzi
http://www.iranpaparazzi.net/Site.aspx?ParTree=AZBZ&LnkIdn=491

۱۴۱- ۱۰-۱۷-۲۰۰۵، نک. مشروح سخنان کروبی در نشست با اصلاح‌طلبان، ایسنا

خواهی و یا اعتماد ملی، شرطی درباره‌ی رعایت حقوق برابر شهروندان ندارد. گویا آنچه برای اصلاح‌طلبان کمتر مطرح است مشکل جامعه است، و آنها صرفاً به مشکل خود، یعنی برگشت به قدرت می‌اندیشند. مرامنامه‌ی حزب اعتماد ملی به ابتکار آقای کروبی اصل تبعیض شهروندان در قانون اساسی را عیناً تکرار کرده است، و تبعیض را به روا (مجاز) و ناروا تقسیم کرده است، و سخنی از حقوق برابر شهروندان، از جمله زنان نکرده است. مطابق این مرامنانه گویی زن در جامعه‌ی ایران نقشی و حقوقی ندارد، و بالطبع در حزب آنها زن سهم و نقشی نخواهد داشت.[۱۴۲] مرامنامه‌ی حزب اعتماد ملی نمودار روشنی از سقوط بینشی جامعه‌ی ایران در دوره‌ی حکومت جمهوری اسلامی می‌دهد.

در دروه‌ی اصلاحات نیز اعتراض کنشگران اصلی اصلاح‌طلب، مانند مهدی کروبی زمانی بلند شد که حق او ضایع شد، ولی او نسبت به ضایع شدن حقوق میلیون‌ها شهروند دیگر طی ۲۸ سال گذشته معترض نبوده است، و نیست. کروبی حتی در جریان انتخابات مجلس هفتم که کاندیداتوری ۸۰ نماینده‌ی مجلس ششم شامل تصفیه‌ی شورای نگهبان قرار گرفته بودند، به معترضان نپیوست، زیرا او مشکلی در تصویب صلاحیت خود نداشت. حسین مرعشی، عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی در این باره می‌گوید: «به آقای کروبی گفتم کاندیدا نشوید؛ الآن که شدید، تأیید صلاحیت بهزاد نبودی و محمد رضا خاتمی را بگیرید».[۱۴۳] که البته کروبی قدرت گرفتن تأیید صلاحیت نبوی و خاتمی را نداشت، ولی قدرت کاندیدا نکردن خود را در اعتراض به این شیوه‌ی ضد دمکراتیک شورای نگهبان داشت، ولی چنین نکرد. اصلاح‌طلبان چه آن زمان که در قدرت بودند و چه پس از آن که از قدرت حذف شدند به ساختار غیردمکراتیک

---

http://www.isna.ir/Main/NewsView.aspx?ID=News-599304

۱۴۲- نک. مرامنامه‌ی حزب اعتماد ملی،

http://www.etemademelli.ir/about/maram.php

۱۴۳- حسین مرعشی، به مردم بگویم عضو کدام جناحم؟ ایران امروز، ۲۰۰۶/۱۰/۳،

http://www.Iran-emrooz.net/index.php?/news2/print/7404/

قـدرت و قانون اساسـی معترض نبودنـد. به عبارت دیگر، آنها بیشـتر در پی حل مشـکل خود بوده‌اند، تا مشکل جامعه. مرعشی در پاسخ مهدی کروبی کـه چرا او کاندیدای نمایندگی مجلس هفتم نمی‌شـود می گوید: "به آقای کروبی که خیلی به ایشـان احترام می گذارم، گفتم که از دیدگاه مردم نظام به دو بخش تقسیم شده است؛ از یک منظر عده‌ای دزد و مفسد اقتصادی‌اند و از یـک منظر هـم عده‌ای تمامیـت خواه‌اند واقتدارگرا. مـن در انتخابات به مردم بگویم جز کدام گروهم؟ در همان جلسـه عرض کردم، شـما به چه دلیلـی می‌خواهید کاندیدا شـوید در حالی که ریاسـت مجلس را از رفقای مشـارکتی گرفتیـد و بعد هم از رسـانه‌ی ملی اعلام کردند شـما ۳۰ میلیون تومان گرفتید و این‌گونه مزد خدمات شما را دادند».[۱۴۴] البته مهدی کروبی در انتخابات مجلس هفتن انتخاب نشد. زیرا مردمی که درانتخابات مجلس ششـم بـه او رأی داده بودنـد در تجربـه او را مخالـف اصلاحـات ارزیابی می کردند. شکسـت کروبی در انتخابات مجلس هفتم نشان داد که مشکل اصلاح‌طلبان تنها عبور ازغربال شـورای نگهبان نیسـت، با فاصله گرفتن از اصلاحات، آن‌ها آرای مردم را از دست می‌دهند.

## حکومت، میراثی ابدی

خطای راهبردی دیگر اصلاح‌طلبان کوتاهی در عملی کردن شـعار "ایـران برای همـه‌ی ایرانیان" بود. این شـعار ظرفیت یک اسـتراتژی کامل را در خود دارد و می‌توانسـت پایه‌ی طرحی جامع شـود که همه سیاسـت-های کوتاه‌مـدت و درازمدت اصلاح‌طلبان را در تمـام زمینه‌های حقوقی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسـی، دینی، قومی و جنسـی فراهم آورد. از ویژگی دیگر این شـعار تفکیـک اصلاح‌طلبان پی گیر ازغیر پی گیـر، یا انحصارگرا بـود، زیـرا مقایسـه‌ی نظـرات برخـی از کنشـگران اصلـی اصلاح‌طلب در زمینـه‌ی حل مشـکلات سـاختاری جامعه، چه سیاسـی، و حقوقـی، تفاوت

---

۱۴۴– حسین مرعشی، پیشین.

بنیادین با نگرش محافظه‌کاران نداشت و ندارد. اساس فرض هر دو گروه آن است که حکومت در ایران میراث ابدی کسانی است که از انقلاب تا به امروز در قدرت بوده‌اند، یا چون مردم مسلمان‌اند، پس حکومت هم باید اسلامی باشد، رهبران اصلی آن باید روحانیت باشد، و باید بکوشند که مبادا کسان دیگری جز گروه در قدرت، در حکومت سهمی داشته باشند. همین تفکر "چون مردم مسلمان‌اند پس حکومت باید اسلامی باشد" پایه‌ی انحصارگری و سرکوب‌های خونینی است که در ایران تجربه شده است، زیرا هر گروه خود را نماینده‌ی انتخاب نشده‌ی مردم مسلمان، و اسلام خود را راستین می‌داند.

اصلاح‌طلبان بر این‌که شورای نگهبان مخالفان را در انتخاب تصفیه می کند، اعتراضی نمی کردند. اعتراض آنها به تصفیه خودشان بوده است. رهبران اصلاح‌طلبان این اصل را پذیرفته شده و پایان یافته تلقی کرده‌و می کنند، به‌طوری که سیاست‌های خود را برهمین اساس تنظیم می نمودند. بینش حاکم بر اصلاح‌طلبان نیز این است که چگونه قدرت میان محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان تقسیم شود، اما جناح رقیب، به ویژه دولت کنونی این زبان را نمی‌فهمد. آنچه در انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم رخ داد، یعنی جا به جایی دولت اصلاح‌طلب با دولت ضد اصلاحات و سپس تصفیه‌ی سراسری کادرهای اداری معتقد به اصلاحات با کادرهای نظامی - امنیتی مرتبط با دولت‌مردان جدید، نتیجه‌ی همین سیاست است. اصلاح طلبان نتوانستند بدنه جامعه را در قدرت سهیم کنند. پس خود نیز قدرت را از دست می‌دهند. زیرا قدرت‌یابی آن‌ها منوط به رعایت حداقل حقوق شهروندی مردم است.

(۸)

# جدایی از پایگاه اجتماعی اصلاحات

همان‌گونه که پیشتر ذکر شد، اصلاح‌طلبان فاقد استراتژی مشخصی بودند و این امر باعث می شد که آنها از رسیدن به هدف محروم بمانند.

اشتباه دیگر اصلاح طلبان بی توجهی به نقش پایگاه اجتماعی خود بود. آنها با هواداران خود به مانند رقبای سیاسی خود، و یا حتی در مواردی با آنها به مانند دشمنان خود رفتار کردند، نه تنها آنها را در قدرت و تصمیم گیری سهیم نکردند، بلکه از خود راندند. دراین بخش گوشه‌هایی از این موارد را توضیح می‌دهم.

هواداران اصلاح طلبان را طیفی از طبقات میانی جامعه با گرایش به شیوه‌ی زندگی مدرن، و آنهایی که از انحصار سیاسی سنت‌گرایان بیشتر رنج برده‌اند، جوانان، زنان، روشنفکران، کارمندان و دانشگاهیان و به طور کلی گروه‌های تحصیل‌کرده‌تر جامعه تشکیل می‌داده‌اند.

در حالی که محافظه‌کاران اتکای اصلی خود را بر طبقات تحتانی جامعه و گروه های حاشیه‌ای، روستائیان و سنت‌گرایان متعصب با تحصیلات کمتر قرار داده‌اند.

استراتژی محافظه‌کاران برای حفظ این پایگاه اجتماعی ۱۵ درصدی ثابت قدم خود، ضمن تحریک آنها علیه گروه های بالا، ایدئولوژی مذهبی و پوشش مالی حداقل معیشت زندگی بخشی از آنهاست که به‌طور عمده از بودجه دولت تأمین می‌شود. این وابستگی منفی و ناسالم برای جامعه، نه

تنها با معیار دینی نکوهیده نیست، بلکه پسندیده نیز نیست. به همین دلیل مهدی کروبی و محمود احمدی نژاد، به جای وعده‌ی تولید کار و رفاه اجتماعی، و ایجاد شرایط زندگی شرافتمندانه، سیاست انتخاباتی خود را با وعده‌ی پول دادن و جلب ۴۰ درصد مردمی قرار دادند که زیر خط فقر زندگی می کنند، ولی لزوماً زیر پوشش مالی "کمیته‌ی امداد امام"، و دیگر بنیادهای خیریه‌ی دینی پایگاه‌های اجتماعی محافظه‌کاران قرار ندارند. بخش بزرگی از این جمعیت به امید زندگی خالی از دغدغه و تنش، در ۲ خرداد ۱۳۷۶ به اصلاح‌طلبان امید بست. اما سرخورده شد و اندک‌اندک از آنها فاصله گرفت.

## تجربه‌ی شکست شوراهای شهر و روستا

نخستین اخطار جدی توده‌ای به اصلاح‌طلبان، شکست تحقیرآمیز آنها در انتخابات شوراهای شهر و روستا بود. این آغاز یک عقب گرد در دوره اصلاحات به شمار می رفت. آغازی که قدرت گیری راست تندرو را هموار کرد. اصلاح‌طلبان پیام روشن، و واکنش طبیعی مردم در برابر عملکرد چهارساله‌ی خود را درنیافتند. این اولین اخطار جدی و اجتماعی به ندانم‌کاری‌ها و کجروی های اصلاح‌طلبان بود. اصلاح‌طلبان و "ملی-مذهبی"ها به جای تحلیل درست جامعه شناختی از این واکنش، و شنیدن زنگ خطر و اقدام جدی برای جبران آن، با برچسب "خودزنی مردم" از کنار آن گذشتند.[۱۴۵] درواقع، آنها اشتباهات خود را ندیدند و به جای آن مردم را

---

۱۴۵- احمد سیف‌الاسلام، گفت‌وگو با دکتر ابراهیم یزدی «مردم هم در این انتخابات شورا متأسفانه خودزنی کردند و اشتباه بزرگی کردند. همین که ما با وجود محکومیت‌های سنگین یعنی ۱۱۰ سال محکومیت برای ۳۰ نفر از اعضای ما، داشتن حکم انحلال و مصادره‌ی اموال و ۴۸ جلسه‌ی بازجویی از دبیرکل که هنوز هم تمام نشده، با وجود همه‌ی اینها در انتخابات شرکت کردیم که اولاً بگوییم یک جریان زنده هستیم و به مردم اثبات کنیم که جا نزده‌ایم و ناامید نشده‌ایم و منفعل هم نشده‌ایم. ما همه‌ی این سختی‌ها و بازداشت‌ها را امتحان الهی می‌دانیم.»

متهم کردند. این برخورد خودمرکزبینانه ناشی از ارزیابی غلط اصلاح‌طلبان از دلایل شرکت مردم در انتخابات گذشته به سود آنها بود. مردم برای خلاصی از سیاست سرکوب گرایانه‌ی محافظه‌کاران به اصلاح طلبان رأی داده بودند، اما ظاهراً آنها آن را به حساب محبوبیت خود گذاشته بودند. این حرکت نشان داد که گذشته از فقدان استراتژی مشخص اصلاح‌طلبان درک و تحلیل روشنی از وضعیت جامعه و ساختارقدرت ندارند. اصلاح‌طلبان می بایست با تحلیل و ارزیابی واقعی از چرایی شرکت مردم در انتخابات پیشین و رأی آنها، و اینکه چه عاملی سبب شد تا تغییر بزرگی در رفتار سیاسی مردم رخ دهد و معنی این تغییر و پی‌آمدهای آن چه خواهد بود، برنامه و استراتژی خود را تنظیم می کردند. جدالی که در شورای شهر و شهرداری تهران در دوره‌ی زمامداری اصلاح‌طلبان رخ داد به مردم آموخت که آنها نه به دنبال حل مشکلات مردم، بلکه حل مشکلات خود هستند. آنها مشکلات مردم را لمس نمی کردند، زیرا در دنیای دیگری که ساخته‌ی ارزش‌ها و فرهنگ نظام جمهوری اسلامی بود سیر می کردند. دنیایی که به‌طور رسمی نیمی از جمعیت ایران را به شهروندان درجه‌ی ۲ و زیردستان رأی‌دهنده‌ی بدون حق انتخاب بدل ساخته بود. با این واکنش و شرکت نکردن مردم در انتخابات، گروه احمدی نژاد با آرای یک رقمی وارد عرصه‌ی دیگری از قدرت حکومتی شد.[۱۴۶]

به‌طور خلاصه، این شکست از چند مشکل سرچشمه می گرفت:

---

interview-ebrahim_yazdi_nehzat_azadi./۱۸/۰۴/۲۰۰۳/۷sang.com/mag.http://www html

۱۴۶- یزدی: خیر، «در انتخابات شورای شهر تهران، کمتر از ۱۱ درصد واجد شرایط در انتخابات شرکت کردند. آرای سازمان داده شده‌ی یک جریان خاص توانست از این فرصت استفاده کند و با سابقه‌ترین کاندیدایش، دکتر شیبانی، با حدود ۲/۵ درصد آرای واجدین شرایط، به شورا راه پیدا کند. اگر مردم به جای ۱۱ درصد، بیست درصد شرکت میکردند، کسان دیگری انتخاب می‌شدند." ابراهیم یزدی: واقعیت‌ها خود را به دولت جدید تحمیل می کنند، پایگاه خبری میزان، چهارشنبه ۹ شهریور. html.۰۰۰۵۶۹/http://www.mizannews.com/archives

**۱**- عدم شناخت از پایگاه اجتماعی خود و خواست آنها،
**۲**- عدم شناخت ضرورت تقویت سایر جریانات اصلاح‌طلب برون از حاکمیت،
**۳**- بینش انحصارگرایانه‌ی اصلاح‌طلبان که صحنه‌ی سیاست را بدون رقیب مدافع اصلاحات می‌خواستند.

واکنش منفی و کوچک شماری جایزه‌ی صلح نوبل پس از اعلام خبر برنده شدن شیرین عبادی توسط سید محمد خاتمی گویای تنگ‌نظری، و نگرانی از مطرح شدن چهره‌های اصلاح‌طلب غیرخودی بود. شیرین عبادی از نزدیک‌ترین چهره های حقوقی به اصلاح‌طلبان به حساب می‌آمد که می بایست به‌طور جدی مورد استقبال آنها قرار می گرفت. خاتمی پیام کمیته‌ی جایزه‌ی صلح نوبل را درنیافت. انتخاب شیرین عبادی به معنای تقویت مسلمانان مخالف خشونت، و اصلاح‌طلبان در برابر مدافعان خشونت‌گر مسلمان بود. این نشانه‌ی پشتیبانی جهانی از راه و روش خاتمی در برابر مخالفان او بود. ولی تنگ نظری اجازه نداد که این پیام شنیده و تقویت شود.

## تاکتیک استعفای اصلاح‌طلبان

زمانی که اصلاح‌طلبان به بن بست رسیدند، یعنی در اوایل تشکیل مجلس ششم، بهترین بدیل برای اصلاح‌طلبان تهدید به استعفا و خروج دسته جمعی از دولت و مجلس بود.[۱۴۷] بهترین فرصت در آغاز کار مجلس ششم،

---

۱۴۷ در مورد ضرورت استعفای اصلاح طلبان، عباس عبدی در گفتگوی خود با رضا خجسته رحیمی نیز بر آن تأکید کرده است. نک. عباس عبدی، گفت‌وگو. نگارنده نیز نسبت به ضرورت استعفای جمعی اصلاح طلبان، به‌عنوان اهرم فشار برای رفع موانع اصلاحات نوشته و گفته بودم. برای نمونه نک."چرا خاتمی باید استعفا دهد"، کاظم علمداری، سایت ایران امروز، (iran-emrooz.com) سه‌شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۸۲.

ممانعت محافظه‌کاران از تصویب لایحه‌ی اصلاح‌قانون مطبوعات بود. اصلاح‌طلبان با توجه به شرایط آن زمان می‌توانستند در برابر آن ایستادگی کنند، زیرا وسیع‌ترین گروه‌های جامعه را در پشت خود داشتند. برخورد قاطع اصلاح‌طلبان به دستور رهبر برای کنار نهادن لایحه مطبوعات درجه محبوبیت آن‌ها را در جامعه بالا می‌برد و محافظه‌کاران را بیشتر منزوی می‌کرد، و از آن پس کمتر به خود اجازه می‌دادند در برابر اصلاحات بایستند. اما داود سلیمانپور می‌گوید:

"ما در زمان قانون مطبوعات نمی‌توانستیم این کار را بکنیم چون صفر کیلومتر بودیم. در بقیه زمان‌ها هم مشکلاتی داشتیم. از جمله اینکه بین خودمان در جبهه‌ی دوم خرداد هماهنگ نبودیم".[۱۴۸] باید گفت، این اولین نتیجه اشتباه انتخاب کروبی به ریاست مجلس بود.

در آن زمان این حرکت می بایست نقش قدرتی را بازی می کرد که اصلاح‌طلبان را سازمان و هویت می‌داد و محافظه‌کاران نیز راهی جز پذیرفتن خواست‌های منطقی و قانونی اصلاح‌طلبان نداشتند، زیرا آنها حضور دولت خاتمی را برای کسب مشروعیت نظام چه در داخل و چه خارج و فرصت یابی برای بازسازی خود ضروری می‌دانستند. خاتمی در آن مقطع هنوز از برنامه‌های اصلاحی خود عقب نشینی نکرده بود و می‌توانست با مجلس همراه شود. مردم نیز می بایست احساس قدرت می کردند. با عقب نشینی نمایندگان، روحیه‌ی مردم نیز تضعیف می شد. افزون بر آن، در صورتی که اصلاح‌طلبان مجبور به استعفای جمعی می شدند، از اعتبار بزرگ و درازمدتی در میان مردم برخوردار می‌شدند که سرمایه‌ای معنوی و سیاسی می شد تا در آینده‌ی مناسب آن را به کار گیرند؛ که البته به آنجا نمی‌رسید و محافظه‌کاران عقب نشینی می کردند، زیرا آنها در آن زمان در موضع ضعف بودند. تمام این اقدامات منوط به آن بود که اصلاح‌طلبان حضور مردم را در صحنه‌ی سیاست می‌پذیرفتند، ولی بی‌عملی و تسلیم

---

۱۴۸- داوود سلیمانی در گفت‌وگو با روز، «تحصن، مقاومت در مقابل کشتار سیاسی»، آرش بهمنی، ۱۳ بهمن ۱۳۸۴. نک. http://r0ozonline.com/08interview/013863.shtml

آنها در برابر زورگویی جناح مقابل، و تحلیل بردن نیروی خود در عرصه‌ی قدرت و جامعه، برعکس برای آنها بی‌اعتباری و بی‌اعتمادی به‌وجود آورد. آنها زمانی تهدید به استعفا کردند که دیگر نه رمقی برای مجلس اصلاحات مانده بود، و نه زمانی و اعتباری. در اصطلاح عامیانه «آنها نفت ریخته را نذر امامزاده کردند». استعفای پراکنده‌ی تنی چند از نمایندگان مجلس هم در ماه‌های آخر دیگر کارساز نبود و نوش‌دارو بعد از مرگ سهراب بود. در آن زمان دیگر قادر نبودند خاتمی را که به راست گرویده بود با خود همراه سازند. نقش خاتمی در این میان بسیار تعیین کننده بود، زیرا خط راست به شدت روی سیاست های سازشکارانه‌ی او حساب باز کرده بود و برنامه‌ریزی می کرد و سرانجام موفق شد.

## تحصن نمایندگان مجلس و شکاف عمیق اصلاح‌طلبان

بخشی از اصلاح‌طلبان، پس از عدم موفقیت در تحصن مجلس، انتخابات مجلس هفتم را، براساس تحلیل خود از وضعیت سیاسی روز، تحریم کرده بودند، و در انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری "حزب مشارکت و سازمان مجاهدین در زمان انتخابات تا پای تحریم انتخابات نیز پیش رفتند».[۱۴۹] این امر نمایانگر ناچاری جریانات سیاسی در برابر زورگویی‌های شورای نگهبان بود، ولی وقتی بخشی از منتقدان اصلاح‌طلبان به همان دلیل، انتخابات را تحریم کردند مورد شماتت دیگر اصلاح‌طلبان قرار گرفتند.

در ماجرای تحصن مجلس، اصلاح‌طلبان از درون شکاف عمیقی برداشتند.[۱۵۰] داوود سلیمانی می‌نویسد: " در مسئله‌ای مثل تحصن و

---

۱۴۹- روزنامه‌ی شرق در گفت‌وگویی با علی شکوری‌راد از اعضای بلند پایه‌ی حزب مشارکت، سه شنبه، هفتم مهر ماه ۱۳۸۳

http://hadim.blogspot.com/2004_09_01_hadim_archive.html

۱۵۰- روز ۱۲بهمن ماه، ۱۳۰ نماینده‌ی متحصن مجلس ششم بعد از ۲۶ روز تحصن در مجلس، به

این گونه مسائل است که باید تئوری‌ها به عمل تبدیل شوند. تحصن باعث شد اختلافات ما ملموس تر شود، اما نه اینکه از قبل اختلافی نبود. چرا بود. به هر حال خیلی‌ها بودند که صحبت هایی می کردند، ولی به آن‌ها عمل نمی کردند. این را باید یا به حساب ضعف آنان یا تحلیل آنها گذاشت. هماهنگی ما فقط در آمال و آرزوهاست، در عمل همه حاضر به ریسک نیستند».[۱۵۱] همین شکاف درون اصلاح‌طلبان سبب شد که آنها در انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری نیز نتوانند به جای سه نامزد، یک نامزد معرفی کنند. شکاف میان اصلاح‌طلبان آن چنان عمیق بود که حتی کروبی اعلام کرده بود که اگر انتخابات به دور دوم برسد از معین پشتیبانی نخواهد کرد. کروبی از گروه خود، یعنی مجمع روحانیون مبارز نیز فاصله گرفت. ظاهراً آنها با کاندیداتوری او موافق نبودند، و او با جدا شدن از آنها خود را کاندیدای ریاست جمهوری کرد. این مسائل نشان می دهد که تقسیم صوری جامعه به طرفداران اصلاحات و مخالفان اصلاحات تا چه اندازه بی اساس است. همانند محافظه کاران، اصلاح طلبان نیز طیف وسیعی را تشکیل می دهند. به طوری که اصلاحات مورد نظر کروبی با اصلاحات مورد نظر معین یکسان نبود و نیست.

## بز بلاگردان شکست اصلاح‌طلبان

اصلاح‌طلبان اگر به جای سه نامزد یک نامزد معرفی کرده بودند، علیرغم تحریم برخی گروه ها، برنده‌ی انتخابات بودند، ولی زمینه‌ی اختلاف میان اصلاح‌طلبان بسیار جدی بود. اگر عامل شکست اصلاح‌طلبان را "تحریمی ها" بدانیم دچار ساده‌اندیشی شده‌ایم. پس از شکست اصلاح طلبان بسیاری به سرزنش و حتی بدگویی تحریم کنندگان به عنوان عامل

---

تحصن خود پایان دادند.

۱۵۱- داوود سلیمانی در گفتگو با روز، تحصن، مقاومت در مقابل کشتار سیاسی، آرش بهمنی، ۱۳ بهمن ۱۳۸۴.

شکست اصلاحات پرداختند. برای درک درست دلایل شکست اصلاحات، و اصلاح‌طلبان در انتخابات نهم ریاست جمهوری، درنظر گرفتن صرفاً مراحل پایانی کافی نیست. این شکست در فرایندی ۸ ساله شکل گرفت و در پایان توان ادامه و کشش نیز نداشت. باید این واقعیت‌ها را شناخت. پیش از انتخابات جریان اصلاحات رو به زوال می‌رفت و تَرَک های چندوجهی برداشته بود، ولی ساده‌اندیشان ظاهراً دیواری کوتاه‌تر از دیوار «تحریمی-ها" نیافتند. بنابراین، "تحریمی‌ها" به بز بلاگردان شکست اصلاحات تبدیل شدند تا بر تمام خطاهایی که طی ۸ سال اصلاح طلبان مرتکب شده بودند سر پوش گذاشته شود. عواملی خارج از اراده و نقش تحریم کنندگان انتخابات وجود داشت که اگر اصلاح‌طلبان صاحب استراتژی و برنامه درازمدت و حساب شده‌ای بودند می‌توانستند با مهار آنها بر تمام این مشکلات فایق آیند. اگر اصلاح‌طلبان استراتژی روشنی داشتند، و پیش آمدن بدیل‌های ممکن را در فرایند انتخابات گنجانده بودند، می‌توانستند حتی در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری دوره‌ی نهم، با محاسبه‌ای دقیق تر، همان‌گونه که عباس عبدی گفته بود، رفسنجانی را قانع کنند که شانس او در انتخابات بسیار ضعیف است و به سود کروبی از دور خارج شود، ولی نبود استراتژی روشن در سیاست انتخاباتی اصلاح‌طلبان، و جدال و کشمکش داخلی ناشی از ندانم کاری، سبب شد که آنها شتاب زده از مردم بخواهند که در دور دوم به هاشمی رفسنجانی رأی دهند وتتمه‌ی سرمایه سیاسی خود را در خدمت کسی قراردهند که در میان مردم دیگر اعتباری نداشت و بسیاری با بی رغبتی کامل به او رأی دادند. اگرچه، حتی این سیاست نیز اصلاحات را نجات نمی داد، بلکه آن را به دامچاله‌ی دیگری می‌انداخت. دامچاله‌ای که اصلاح‌طلبان در مقطع انتخابات مجلس ششم از آن پرهیز کردند، اما هرگز نتوانستند به راه درستی گام بگذارند. در انتخابات مجلس ششم، اصلاح طلبان در عمل مانع ورود رفسنجانی به مجلس شدند.

هم‌چنین، آنها هیچ تحلیلی از ارتباط سیاست خود در دوره‌ی

هشت ساله و بالا آمدن کاندیدایی که کسی او را جدی نگرفته بود، به دست نداده‌اند. آنها باید بپذیرند که احمدی نژاد برآیند شکست سیاست های اصلاح‌طلبان بود. همان‌گونه که خاتمی در ۲ خرداد ۷۶ ثمره‌ی جدا افتادن نظام جمهوری اسلامی از مردم، و شکست ولایت مطلقه فقیه بود. نظامی که اعتماد مردم از آن سلب شده است، امروز راهی جز تحمیل نظامی خود بر جامعه ندارد. این نتیجه اشتباهات اصلاح طلبان بود.

## شلیک به پای خود

پس از برخورد نادرست اصلاح طلبان به مردمی که در انتخابات شهر و روستا شرکت نکردند، و عدم ارائه‌ی تحلیل و ارزیابی درست، ظاهراً نوبت به گروه های دیگری از مدافعان اصلاحات رسید. از دیگر اشتباهات تاکتیکی اصلاح طلبان که آن‌هم از نگرانی رشد بدیل‌های رقیب، و خواست مشارکت ندادن غیرخودی ها در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌پردازی ناشی می شد، برخوردهای نسنجیده و گاهی خصمانه با جریان‌هایی مانند تحکیم وحدت، و مدافعان فراخوان همه پرسی برای تغییر قانون اساسی بود. حمله به این گروه‌ها توسط اصلاح‌طلبان دولتی شلیک به پای خود محسوب می شد. آنها بیش از محافظه‌کاران به فراخوان همه پرسی واکنش منفی نشان دادند، و به جای تحلیل درست از این رخداد و برخورد اصولی، و وارد شدن به یک بحث اقناعی، به تخریب و تخطئه‌ی آنها پرداختند. واکنش تند اصلاح‌طلبان به این واقعه درعین حال نشانگر نگرانی آنها از رشد نیروی دیگری در طیف اصلاح‌طلبان بود. آنها از نقش دانشجویان و جوانان در پیروزی اصلاح‌طلبان با خبر بودند، ولی به دلیل ناتوانی، و برخورد دوگانه‌ی اصلاح طلبان حکومتی با موانع توسعه‌ی دمکراتیک در جمهوری اسلامی ، این نیروهای منتقد در جامعه اندک اندک پایه‌ی مستقل پیدا کردند. اصلاح‌طلبان با برخورد خصمانه با این گروه ها

که پایگاه اجتماعی آنها محسوب می‌شدند، به شکاف درونی طیف اصلاحات بیشتر دامن زدند و گروه های دیگری را به سمت جبهه مخالف سوق دادند.

## طرح همه‌پرسی

طرفداران فراخوان همه پرسی از جمله نیروهای تعیین کننده‌ی تحریم انتخابات ریاست جمهوری در دوره‌ی نهم بودند که از موضع رادیکال‌تر خواست تغییر قانون اساسی، و نقد اشتباهات پی‌درپی اصلاح‌طلبان حکومتی که صرفاً به حفظ قدرت به هر قیمت می‌اندیشیدند، فاصله گرفتند. انتقادات این گروه ها تقریباً مشابه انتقاداتی بود که برخی از کنشگران اصلاحات پس از شکست انتخابات ریاست جمهوری طرح کرده‌اند.[۱۵۲] نتایج انتخابات نشان داد که آرای تحریم کنندگان می توانست در سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم نقش مهم و شاید تعیین کننده‌ای داشته باشد، اما بر روند رو به زوال اصلاحات تأثیری نداشت. اصلاحات گام‌های شکست خود را بسیار پیش‌تر از انتخابات ریاست جمهوری دوره‌ی نهم برداشته بود. یکی از تندپیچ‌های این افول، چگونگی برخورد حزن‌انگیز دولت خاتمی با انتخابات مجلس هفتم، و صحه گذاشتن بر تمام ماجرای حساب شده‌ی شورای نگهبان برای حذف اصلاح‌طلبان بود. خاتمی در برابر اجحاف و زورگویی شورای نگهبان و تصفیه ۸۰ تن از نمایندگان مجلس به خوارترین وضع عقب نشست و آن را انتخابات سالم ارزیابی کرد.

همان‌گونه که اشاره شد پس از انتخابات ریاست جمهوری دوره‌ی نهم نیز برخی اصلاح‌طلبان به جای تحلیل اصولی از شکست نامزد اصلاح‌طلبان، سرزنش‌های خود را متوجه گروه تحریم کننده کردند. این نگرش نشان می‌داد که اصلاح‌طلبان روی پشتیبانی بی قید و شرط و یک

---

۱۵۲- برای نمونه نگاه کنید به سخنان محمدرضا خاتمی، عباس عبدی، ابراهیم یزدی در بخش ۲ ، و سخنان علیرضا علوی تبار دربخش ۱ و محمدرضا تاجیک در این بخش.

جانبـه‌ی مدافعان اصلاحات حسـاب دائمـی باز کرده بودند و استفاده از حق رأی ندادن برخی، آنها را به واکنش منفی و خصمانه کشانده بود. شاید آنهـا متوجه نبودند که خود نیز در مقطعی همه پرسـی و تحریم انتخابات را به عنوان راه حل درنظر گرفته بودند. سـلیمانی پور نماینده‌ی مجلس ششـم می گوید:

"حتـی بحـث رفرانـدوم هم در مجلس مطرح شـد ولی مـا هماهنگ نبودیم."[۱۵۳] بنابراین، با توجه به این واقعیت که خود آنها نیر به بدیل همه پرسی اندیشـیده بودند، نمی بایسـت رفراندوم و مدافعـان آن را تخطئه می کردند. شـاید روش اصولی نقد زمانی و شـرایط آن بود تا نفی آن، اما به نظر می‌رسد که نفی رفراندوم بیشتر به آن دلیل بود که رهبری آن در کنترل اصلاح‌طلبان نبـود. آنها در عین حال نگران بودند که ممکن است اپوزیسیون از کانال خواسـت رفراندوم به سـامانی برسـد، و فرمان اصلاحات و سرانجام حفظ نظام از دست آنها خارج شود.

موافقـان و مخالفـان همه پرسـی جریان یکدسـتی نبودنـد. طیفی از سـلطنت طلبان میانـه رو تـا چپ‌هـای سـکولار طرفدار اصلاحـات، موافق رفرانـدوم بودند. و مخالفان نیر طیفی از اصلاح‌طلبان درون و بیرون نظام تا برخی چپ‌های ضد سلطنت، و سلطنت‌طلبان افراطی‌رو بالاخره تندروهای چـپ و راسـت معتقد بـه براندازی نظـام بودنـد. ولی خواسـت رفراندم هم به عنوان یک تاکتیک تابع شـرایط زمان خود بود وامری همیشگی و پایدار نبوده است.

## سهم تحریم کنندگان در شکست و پیروزی انتخابات

جلایـی پور، یکی از سـخن گویـان اصلاح‌طلبان حکومتـی در مورد

---

۱۵۳- داوود سلیمانی در گفت‌وگو با روز، «تحصن، مقاومت در مقابل کشتار سیاسی»، آرش بهمنی، ۱۳ بهمن ۱۳۸۴. نک.

http://r0ozonline.com/08interview/013863.shtml

برنده شدن محافظه‌کاران در انتخابات دوره‌ی نهم می گوید:

"اگـر دو میلیون نفـر از تحریمی ها به اصلاح‌طلبان رأی داده بودند، این بساط شکل نمی گرفت".[۱۵۴]

یعنی احمدی نژاد برنده نمی‌شـد. نخسـت آنکه این بساط بر سر رأی ندادن به معین شـکل نگرفت. این بسـاط شـش سـال طول کشـید که شکل بگیرد. یک سـال قبل از انتخابات سـعید حجاریان، یکی از معماران اصلی اصلاحات، نوشت که «اصلاحات مرد، زنده باد اصلاحات!». او اصلاحات دیگری را طالب شد.

ولی اصلاح‌طلبان صدای او و بسیاری دیگر از دلسوزان اصلاحات که حتی چند سال پیشتر بن بست و شکست را هشدار داده بودند نشنیدند. به عبارت دیگر، شکست اصلاحات در یک پروسه رخ داد، نه بطور ناگهانی در مقطـع انتخابات ۳ تیر ۱۳۸۴. همانگونه کـه پیروزی اصلاح‌طلبان نتیجه یک فرایند چندین ساله بود. دوم، دو میلیون نفر برابر با ۵۰ درصد آرای کسب شـده توسـط دکتر معین، یعنی ۴ میلیون، در انتخابـات دوره‌ی نهم بود. اگر درواقع سهم تحریمی‌ها در انتخاب معین برابر با ۵۰ درصد آرای دکتر معین بود، نباید پرسـید که آیـا اصلاح‌طلبان آماده بودند کـه در صورت پیروزی و انتخـاب شـدن، ۵۰ درصد، و یا حتی ۲۰ درصـد از اعضای دولت را به این طیـف، یعنـی اصلاح طلبان برون حاکمیـت، اختصاص بدهند؟ اگر پاسـخ اصلاح‌طلبان منفی است ، که احتمالاً چنین است، پس چرا توقع داشتند که "تحریمی‌ها" از حق رأی ندادن خود به سود نامزد اصلاح‌طلبانی که برای آنها حقی قایل نبودند، بگذرند؟ این کافی نیست که گفته شود اگر اصلاح‌طلبان به قدرت می‌رسـیدند، مخالفان کمتر سـرکوب می‌شـدند. این ادعا در یک مرحله می‌تواند درسـت باشـد، ولی برای همیشـه درست و کارساز نیست. سـهم نیروهای سیاسی در قدرت و سیاسـت گزاری می‌بایست به رسمیت شـناخته شـود. اصلاح‌طلبان این اصل را به رسمیت نمی‌شـناختند و ظاهراً

---

۱۵۴- تحلیل جلایی‌پور از طیف‌های سیاسی پس از انتخابات یکشنبه ۲۰ شهریور ۱۳۸۴ – ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۵ http://www.iran-chabar.de/1384/06/20/008.htm

عـادت کـرده بودند که از مـردم به عنـوان خدمه قـدرت و امتیازهای خود استفاده کنند. این دیدگاه نادرست و ضد دمکراتیک می‌باست در مقطعی متوقـف می شـد. البته اصلاح‌طلبانی کـه به این اصل و دمکراسـی اعتقادی جـدی ندارنـد در پاسـخ خواهند گفـت: "آیا بـا شکسـت اصلاح‌طلبان و قدرت گیری تندروها وضع بهتر شـد؟" اینگونه پاسـخ‌ها نشـان می‌دهد که آن‌ها درک درسـتی از این دمکراسـی نداشته و سیاستی است که از آغاز در جمهوری اسلامی اعمال شده است و در آغاز حقوق اقلیت را زیر پا نهادند و در ادامه مستحکم کردن قدرت خود حقوق اکثریت مردم را. در حالی که در دمکراسـی حقوق اقلیت هر چه کوچک باید رعایت شـود. سهمی برای مردم در کنترل سرنوشت خود قایل نیستند.

اصلاح‌طلبـان بایـد توضیـح می‌دادنـد کـه "تحریمی‌هـا" در ازای شـرکت فعال در انتخابات چه چیز نصیب‌شان می شد. بسیاری از مدافعان اصلاحات در برون مرز در دوره‌ی هشت ساله حتی حق ورود بدون خطر را به ایران پیدا نکردند. آنها می بایست به چه دل‌خوش کنند که بدون پرسش به اصلاح‌طلبانی که می خواستند همان رویه گذشته را ادامه دهند، رأی دهند. حـزب سـبز در آلمان با حـدود ۸ درصد آرا، در کابینـه‌ی ائتلافی ۱۴ نفره‌ی سوسـیال دمکرات‌ها، سه وزیر و ازجمله پست مهمی چون وزارت خارجه و معاونت صدراعظم را در دسـت داشـت. اصلاح‌طلبان اگر به دمکراسـی اعتقاد داشتند، می‌باید از این نمونه‌های دولت ائتلافی می‌آموختند.

جلایی‌پـور دربـاره‌ی نقـش زنـان در انتخابـات نیـز گفته اسـت: "فمینیست ها می گفتند که ما جنبش زنان داریم درحالی که اگر ما جنبش زنان داشتیم، چرا معین ازچهارده میلیون رأی زنان رأی چندانی نیاورد؟"[۱۵۵]

شـاید اصلاح‌طلبـان بایـد از خود بپرسـند کـه چه کردند کـه زنانی که در سـه انتخابات ریاسـت جمهوری و مجلس نقش برجسـته‌ای به سـود اصلاح‌طلبان داشتند، این‌بار خود را کنار کشیدند. نمی‌توان منکر این نقش شـد. از این گذشـته، نگرش سـنتی اصلاح‌طلبان ازجنبش فمینیستی، ابزاری

---

۱۵۵- جلایی‌پور، پیشین

است، و چیزی جز شرکت زنان در انتخابات به سود آنها نمی‌شناسد. اصلاح‌طلبان باید بیندیشند که آیا آنها در دوره‌ی ۸ ساله‌ی قدرت خود، گامی جدی در راه رفع مشکلات زنان و حقوق آنها برداشتند؟ یا با توجه به نقش چشم‌گیر زنان در انتخابات‌های پیشین، آیا فمینیست‌ها را در قدرت سهیم کردند؟ گروه‌هایی از زنان ایران در دوره‌ی اصلاحات بارها تلاش کردند که با تجمع‌های علنی در مناطق عمومی مانند پارک لاله، و یا دانشگاه تهران، زنان را گردهم آورند و جنبش زنان را به‌وجود آورند، اما هربار مورد ضرب و شتم مهاجمان قرار گرفتند. دولت اصلاحات برای محافظت از آنها اقدامی به عمل نیاورد. به نظر نمی‌رسد اصلاح‌طلبان هیچگاه به این گونه پرسش‌ها اندیشیده باشند. همه‌ی اینها نشان می‌دهد که اصلاح‌طلبان حکومتی، از بینش مشارکتی، ائتلافی، همکاری متقابل، و دمکراتیک برخوردار نبوده‌اند و به دنبال آرای بی‌هزینه و غیرمشروط زنان بوده‌اند.

در دنیای سیاست نیز مانند دنیای اقتصاد، و مناسبات اجتماعی، معادله‌ی "بده و بستان" حاکم است. اصلاح‌طلبان باید از این پس برای جلب آرای فمینیست‌ها، سکولارها، "تحریمی‌ها"، و غیرخودی‌ها هزینه هایی، یا سهمی نیز در نظر بگیرند. حکومت اصلاحات به سبک و روش سابق دیگر ممکن نیست. پدیده تحریم انتخابات، و انتخاب غیر منتظره‌ی احمدی نژاد، به همگان آموزش‌های جدیدی خواهد داد. از این پس، در صورت پیروزی، تمام نیروهای اصلاح‌طلب به جای پشتیبانی بی قید و شرط از جریانات خاص باید نقش و سهم خود را پیشاپیش مشخص کنند. وعده‌های انتخاباتی در صورتی عملی خواهد شد که گروه های ذی‌نفع در قدرت سهیم باشند. اصلاح‌طلبان نیز باید دریافته باشند که اگر بخواهند با سبک و سیاق سابق عمل کنند احتمال تحریم و شکست آنها بیش از پیش وجود دارد. شانس پیروزی آنها در صورت ایجاد هماهنگی گسترده با همه‌ی نیروهای اصلاح‌طلب، چه خودی و چه غیرخودی، بالا می‌رود. این روش افزون بر بالابردن شانس پیروزی، از اصول اولیه‌ی مردم سالاری نیز

هست که آنها نیز مدعی اجرای آنند.

اصلاح‌طلبان برای جلب رضایت پایگاه اجتماعی سکولار خود می بایست، حتی به‌طور نمادین، افرادی را از طیف "غیرخودی‌ها" در قدرت سیاسی سهیم می کردند. برعکس، تمام تلاش آنها این بود که کادر دولت و زیرمجموعه‌ی آن با رضایت کامل محافظه‌کاران، یعنی مخالفان اصلاحات تعیین شود.

## فرصت‌سوزی

در دنیای سیاست در شرایطی فرصت‌هایی فراهم می شود که در ترسیم آینده‌ی یک جریان، و یا حتی یک ملت بسیار تعیین‌کننده است. در دوره‌ی هشت ساله شرایط مساعدی فراهم آمد که اصلاح‌طلبان می‌توانستند گامی بزرگ و غیرقابل برگشت در مسیر رشد خود و اصلاح‌جامعه، و امید های تاریخی یک ملت بردارند، ولی در نبود برنامه‌ی روشن و درازمدت و مدیریت حزبی صالح و قاطع، و اراده‌ی جدی برای تحول جامعه این فرصت‌ها به سادگی ازدست رفت. فرصت‌هایی که دیگر تکرار نمی‌شوند.

در اینجا تنها به چند نمونه‌ی آن اشاره می کنم. زمانی که خاتمی با آرای ۷۸ درصد برنده‌ی‌انتخابات شد، و محافظه‌کاران میزان واقعی پشتیبانی اندک خود را دیدند، عمر سیاست انحصاری خود را تقریباً پایان‌یافته تلقی می کردند و امید زیادی برای برگشت به قدرت انحصاری نداشتند. آنچه آنها را به نتیجه‌ی خلاف آن تصور رساند، ناتوانی اصلاح‌طلبان در بهره‌برداری از فرصت به‌دست آمده بود. اصلاح‌طلبان، پیروزی درهر انتخابات را می‌توانستند با راه‌پیمایی بزرگ و سراسری و دیگر برنامه‌های توده‌ای جشن بگیرند، و این حرکت را به مناسبت های مختلف تکرار بکنند. در این برنامه‌ها، ضمن درگیر شدن مردم در سرنوشت اصلاحات، و رشد آگاهی نسبت به خواست و نقش خود، زمینه‌هایی برای سازمان‌یابی خودجوش،

و برنامه‌ریزی شـده‌ی گروه هـای مدافع اصلاحات، به ویـژه جوانان و زنان در شـکل و چارچـوب جامعه‌ی مدنی به‌وجود می‌آمد. این سـکوهای پرش بـه آینـده بـرای مقابله بـا فرهنگ مسـمومی که ایـران را دربرگرفته اسـت، ضرورت توسـعه‌ی همه جانبه‌ی این کشـور اسـت. در آن زمان و آن شرایط نیروهـای محافظه‌کار دارای توانی نبودند که بتوانند مانع این حرکت مردم شوند و از این گذشته، این‌گونه مانورهای مردمی، علنی و قانونی در جبهه‌ی اصلاحات روحیه‌سـاز و در جبهه‌ی مخالف روحیه‌شـکن بود. از این تحول به جای جریانات خشونت طلب و افراطی، راست منطقی‌تر و اصول‌گراتری باقی می‌ماند.

فرصت‌سـوزی مهـم دیگر و آن‌هم در سـطح جهانـی رد کردن تلاش دولت آمریـکا بـرای آغـاز عادی سـازی روابط میـان دو کشـور در زمان بیل کلینتـون بود. رئیس جمهور آمریکا در یک اقدام بی‌سـابقه کوشـید در سـازمان ملل با محمد خاتمی ملاقات کنـد، ولی خاتمی اراده‌ای برای این ملاقـات که می توانسـت چهره‌ی ایـران را در جهان تغییر دهـد و هم‌چنین پشتوانه‌ای دیگر برای پیشرفت طرح اصلاحات در ایران به‌وجود آورد، نشان نـداد.[۱۵۶] تصمیم خاتمی می‌تواند دو دلیل داشته باشـد. نخسـت، نگرانی از واکنش منفی جناح محافظه‌کار در ایران، و دوم گرایش‌های ضد آمریکایی برخی اصلاح‌طلبان. محافظه کاران نمی‌خواهند ایران از این جزیره‌ی تنگی کـه در کنتـرل انحصاری خود گرفته‌انـد بیرون رود، و مدام می کوشـند که تنش سیاسی با غرب حفظ شـود. اصلاح‌طلبان نمی‌توانستند بدون مقابله‌ی

۱۵۶- «سیدمحمد خاتمی رئیس جمهوری سابق ایران در گفت‌وگو با روزنامه‌ی الحیات در پاسخ به این پرسش که آیا در دوران ریاست جمهوری خود پیشنهادی برای دیدار با رئیس جمهوری آمریکا دریافت کرده یا نه گفت: چنین چیزی به‌طور رسمی از من خواسته نشد اما سیاستی که بیل کلینتون رئیس جمهوری پیشین آمریکا و من در پیش گرفته بودیم فضا را برای حل این مسئله مناسب کرده بود اما به دلایل مختلف از این فرصت استفاده نشد و پس از روی کارآمدن نومحافظه‌کاران اوضاع بدتر شد.» سیدمحمد خاتمی، «روزنامه الحیات»، سیدمحمد خاتمی : «دوران من و کلینتون فرصتی بود که استفاده نشد» نقل از: سایت روز
http://www.emrouz.info/archives/print/2006/06/031008.php

جدی با این فرهنگ مسموم، نقشی اساسی در مسیر توسعه‌ی ایران بازی کنند. خاتمی علیرغم طرح "گفتگوی تمدن‌ها" حتی حاضرنشد در سفر خود به سازمان ملل با سران کشورهای جهان عکس بگیرد. این بی توجهی که در عین حال از فرهنگ عقب مانده‌ای ریشه می گیرد از جدیت طرح ایده‌ی گفتگوی تمدن‌ها به شدت کاست و نشان داد که این طرح از حد یک شعار و ژست دیپلماتیک فراتر نمی‌رود.[۱۵۷] با از دست دادن آن فرصت، و پایان دوره‌ی ریاست جمهوری بیل کلینتون، ایران با سیاست خصمانه‌ی آمریکا در دوره‌ی جورج دبلیو بوش روبرو شد. سیاست نسنجیده‌ای که به فرسایش بیشتر نیروهای اصلاح‌طلب و روابط عادی میان دو کشور می انجامید. قربانی تمام این ماجراجویی‌ها از هر دوسو مردم ایران‌اند.

## ایرانیان برون‌مرز

ایرانیان برون‌مرز به‌طور وسیع پشتیبان تحولات اصلاحی در ایران بودند. آنها به دلیل داشتن ویژگی "گروه برگزیده" دارای توان کارشناسی، مدیریتی، تکنولوژیک، علمی و مالی بوده و هستند که می‌توانستند در خدمت پیشبرد اصلاحات قرار دهند، اما اصلاح‌طلبان نسبت به این نیروهای موثر بی‌اعتنا ماندند. آنها نتوانستند تابوی ایجاد شده درباره‌ی ایرانیان برون مرز را بشکنند و همه‌ی آنها را در یک گروه نگنجانند. دولت خاتمی علی‌رغم ایجاد "شورای هماهنگی ایرانیان برون‌مرز" درعمل کاری نکرد. از این گذشته، اصلاح‌طلبان می توانستند با استفاده از نیروی اصلاح‌طلبی که در برون‌مرز وجود دارد امکانات تلویزیون های ماهواره ای را فراهم کنند که به‌طور مستقیم در اختیار اهداف آنها، طرح اصلاحات و توسعه‌ی ایران قرار بگیرد. امکانات ماهواره در دنیای امروز

۱۵۷- من در کتاب خود، طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها را روی دیگر سکه‌ی نظریه‌ی برخورد تمدن-های ساموئل هانتینگتون ارزیابی کرده‌ام. نک. کاظم علمداری، "بحران جهانی و نقدی برنظریه‌ی برخورد تمدن‌ها و گفت‌وگوی تمدن‌ها" تهران، نشر توسعه، ۱۳۸۲، صص۲۲۲-۲۶۲

غیـر قابل اجتناب اسـت. اصلاح‌طلبـان جدا از چند روزنامـه‌ای که به طور دائـم مورد هجوم دسـتگاه قضایی ایران قرار می گرفـت، امکانات تبلیغاتی همه گیـری نداشـتند و به فکر ایجـاد آن نیز نبودند. امکانات اصلی رسـانه ای، از جملـه رادیـو و تلویزیـون دولتی همـواره در کنتـرل محافظه کاران قرار داشـت. پس از شکسـت در انتخابات ریاسـت جمهوری دوره‌ی نهم، مصطفی تاجزاده، یکی از سیاسـت پردازان اصلاح‌طلبان گفته اسـت: "من معتقدم ما اگر چهار سال پیش ماهواره می‌ساختیم جلوی بستن روزنامه ها را می گرفتیـم. کوتاهی کردیـم. چـرا؟ دلایلش مفصل اسـت».[۱۵۸] به نظر من دلیل اصلی این بی توجهی بینشی، شرکت ندادن دیگران در طرح اصلاحات (غیرخودی هـا)، و در بهـا نـدادن به ضـرورت وسـایل ارتباط جمعی برای بسـیج و سـازماندهی پایگاه اجتماعـی اصلاح‌طلبـان و اهمیـت نـدادن به نیروهای سیاسـی اصلاح‌طلب دیگر در داخـل و خارج بود. این بینش هنوز اصلاح‌نشده است.

## چرا محافظه‌کاران از توان سازماندهی برخوردارند؟

محافظـه کاران بـر خـلاف اصلاح‌طلبـان، از همبسـتگی گروهـی بالایـی برخوردارنـد. دلیـل آن نخسـت سـنتی بـودن، دوم بنیاد گـرا بودن، و سـوم دسترسـی به منابع و امکانات مالی و سـازماندهی بالای آنهاسـت، کـه گروه‌های دیگـر ازجمله اصلاح‌طلبـان فاقد آنند. خط راسـت، به نظام ارزشـی سـنتی و قیـد و بندهـای محافظه‌کارانـه‌ی اجتماعـی و فرهنگـی معتقـد اسـت و متعصب‌ترین بخش‌هـای جامعه را بسـیج می کند. برخلاف اصلاح‌طلبـان و مدافعـان جامعه‌ی مدرن، این گروه کمتر به حزب سیاسـی نیاز دارد. پوپولیسـم و توده گرایی و تحریک احساسات مردم متعصب ابزار تعیین کننده‌تـری بـرای این جریان اسـت. ایـن ارزش‌هـای محافظه‌کارانه، هنوز توان سـازمان‌گری و سـازمان‌پذیری قوی دارد. هم‌چنین، آنها به‌دلیل

۱۵۸- مصطفی تاجزاده، سایت روز، یکشنبه ۶ شهریور ۱۳۸۴،
http://www.emrouz.info/archives/2005/08/00036.php

سلطه بر اهرم قدرت و ثروت و دستگاه دین، می‌توانند برقشر و طبقه‌ی از نظر مالی نیازمندتر و از نظر فرهنگی سنتی‌تر، و از نظر اجتماعی حاشیه‌نشین‌تر جامعه مسلط باشند. از ویژگی‌های برجسته‌ی این طبقه، برخلاف طبقه‌ی متوسط و گروه‌های آموزش‌دیده و خودمرجع، (عمده‌ی پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان) فرمانبرداری از آتوریته‌های سیاسی و مذهبی است. توجیه رفتار این طبقه، تنها نفع‌گرایی و پراگماتیستی نیست، بلکه ارزشی و اجتماعی نیز هست. اما این تنها بخشی از جامعه است. وضعیت بخش‌های دیگر با این گروه همسان نیست. برای توضیح چگونگی کسب آرای گروه‌های دیگر درانتخابات اخیر ریاست‌جمهوری، باید به ساختارقدرت سیاسی و نیروهای کنترل‌کننده‌ی آن در ایران نگاه کرد. هیچ عاملی روشن‌تر از سرشت ساختارقدرت، نتایج نهایی انتخابات مجلس هفتم و ریاست‌جمهوری دوره‌ی نهم را توضیح نمی‌دهد. سابقه‌ی کاری، شیوه‌ی زندگی، نبود فاصله میان گفتار و کردار محمود احمدی نژاد و شعارهای او علیه فقر، فساد و تبعیض، که شعار علیه نظام محسوب می‌شد، قشرها و گروه‌هایی از مردم را نیز که با او هم‌خوانی سیاسی و عقیدتی ندارند، بسیج کرد. تحلیل‌های طبقاتی و شبه‌طبقاتی و روان‌شناختی از نتایج انتخابات، همه ثانوی‌اند؛ زیرا نخست باید نقش تعیین‌کننده‌ی اهرم‌های اصلی قدرت و فرآیند غیردموکراتیك و شیوه‌ی سؤال‌برانگیز اجرای انتخابات را در محاسبات خود به حساب آورد.[۱۵۹]

---

۱۵۹-این بخش از مقاله‌ی نگارنده در ماهنامه نامه شماره ۴۰، مرداد ۱۳۸۴، نقل شده است. نک. http://www.nashrieh-nameh.com/articlea.php?mID=19&articleID=441

(۹)

# نقش خاتمی

این بخش به‌نقش سید محمد خاتمی، رئیس جمهور پیشین، در گذشته و آینده اشاره خواهد کرد. شکست اصلاح‌طلبان به‌عنوان عمده ترین عامل سرخوردگی مردم، در کنار گسترش مناسبات پراگماتیستی، جامعه را به سوی انفعال مصلحتی مردم سوق می‌دهد. رهبران نظام بی‌آنکه به پیامد این وضعیت بیندیشند، به نظر می‌رسد احساس رضایت می کنند. خاتمی نیز به پیامدهای روگردانی از وعده های خود نیندیشیده بود. اینجانب در مقاله "چرا خاتمی باید استعفا دهد؟"، در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۸۲، نوشتم:

" اگر به روحیه و اعتماد مردم خیانت شود، مرمت آن باز سال‌ها به درازا خواهد کشید و جناح انحصارطلب به سادگی می‌تواند بر انفعال و یأس مردم سوار شود و یکه تازی کند."[۱۶۰]

وضعیت کنونی محصول شکست سیاست های خاتمی است. اگرچه، او ممکن است وضعیت کنونی را شکست اصلاحات نداند، زیرا در آن صورت باید مسئولیت این ضربه‌ی تاریخی را به مردم بپذیرد. اصلاح‌طلبان بیش از آنچه لازم بود سرنوشت اصلاحات را با شخص خاتمی گره زده بودند. به‌طوری که در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، علیرغم میل باطنی خاتمی او را وادار کردند که کاندیداتوری ریاست جمهوری را

۱۶۰-کاظم علمداری، چرا خاتمی باید استعفا دهد؟ سایت ایران فردا، سه شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۸۲. دولت جدید بیش از هر چیز در جهت ایجاد چنین وضعیتی حرکت می کند.

بپذیرد. این استراتژی نه به دلیل توانایی و نقش سازنده و تعیین کننده‌ی خاتمی در ادامه‌ی اصلاحات، بلکه به دلیل عدم توانایی اصلاح‌طلبان برای ارائه‌ی کاندیدای دیگر بود. اصلاح‌طلبان به ضرورت حزب و کاندیدای حزبی پی نبرده بودند و سرنوشت یک تحول تاریخی بی‌نظیر را به تصمیم گیری فرد کم اراده ای که او نیز عادت نکرده بود با گروه و تصمیمات گروه کار کند، گره زدند. بدین ترتیب، هرقدر خاتمی از خواست‌های اصلاحات فاصله گرفت، حرکت اصلاحی نیز بدان سو کشیده شد. زمانی که نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس اراده کردند که از سنگر اصلاحات دفاع کنند، رمق و اعتباری برای این کار در آنها نمانده بود، زیرا آنها تمام اعتبار اصلاحات را درحساب خاتمی سپرده بودند، و او آن را به حساب حفظ نظام هزینه کرد. خاتمی بیش از آنکه به فکر اصلاحات سیاسی باشد، به‌طور وسواس‌آمیزی به ظواهر خود توجه داشت. در عین‌حال او با این ظواهر می خواست نشان دهد که آخوند مدرنی است.

## قضاوت تاریخی

پرونده‌ی ریاست جمهوری خاتمی با برگ‌های مثبت و پر از امید به آینده گشوده شد، ولی با فصل‌هایی خاکستری، دوپهلو ادامه، و سرانجام منفی بسته شد. قضاوت منصافانه‌ی تاریخ درباره‌ی او به سرنوشت ایران در سال های آینده‌نیز بستگی پیدا می کند. یعنی اینکه دولت احمدی نژاد، ایران را به کدام سو بکشاند. احتمال درگیری ایران و آمریکا یکی از آنهاست. نقش منفعلانه‌ی خاتمی در بازسازی روابط ایران و آمریکا، زمانی که شرایط آن فراهم شده بود، و تبعیت از سیاست‌های محافظه‌کاران، در آنچه امروز می گذرد، و ایران را به لبه‌ی پرتگاه رسانده است، دخیل بوده است. خاتمی به قدرت و مسئولیت بسیار مهمی که مردم به او سپرده بودند، پی نبرد، و زمانی که با بن‌بست روبرو شد اعلام نکرد که از عهده‌ی آن برنمی‌آید. او می‌توانست با تأیید و تقویت شخص دیگری که اعتقاد راسخ به اصلاحات

داشت و اهل عمل نیز بود، صندلی ریاست جمهوری را، زمانی که هنوز مردم از اصلاح‌طلبان ناامید نشده بودند خالی کند، ولی انگیزه های شخصی مانع از این تصمیم تاریخ‌ساز خاتمی شد. او همان‌گونه که خود گفته است تدارکچی حکومت محافظه‌کاران بود، تا شخص دوم قدرت در ایران.

تا کنون نام خاتمی درتاریخ دوگانه ثبت شده است، زیرا او همان اندازه که گروه های سرکوب‌گر جمهوری اسلامی را از زندگی مردم دورتر کرد، با اشتباهات و سازشکاری‌های خود، فرصت برگشت تمام‌عیار آنها را نیز به قدرت رسمی فراهم آورد؛ یعنی آنچه امروز بر ایران حاکم است نمی‌توان از سیاست ۸ ساله‌ی خاتمی جدا کرد. دکتر جهانگیر آموزگار در مقاله‌ی خود با عنوان "میراث خاتمی: امیدهای سرکوفته"، می‌نویسد احتمال اینکه آینده نسبت به دوره‌ی بحرانی هشت ساله‌ی خاتمی با دیدی مثبت‌تر و مهربانانه‌تر از آنچه امروز به آن نگریسته می‌شود، بنگرد، بیشتر است.[۱۶۱] به نظر می‌رسد خاتمی مایل است برگردد تا فصل‌هایی از پرونده‌ی خود را اصلاح کند. اینکه آیا او قادر خواهد بود به این هدف دست یابد بستگی بدان دارد که قدرت کنونی اجازه‌ی بازگشت او را بدهد. "راست سنتی" از خاتمی استقبال خواهد کرد، ولی جناح موسوم به راست رادیکال (دولت کنونی) هرگز تن به این کار نخواهد داد. راست سنتی نیاز به شخصیتی بی‌ضرر و تابع مانند خاتمی دارد تا حین رفع و رجوع مشکلات مملکتی در چارچوب اصول فقهی، فرمان‌بردار آنها نیز باشد. خاتمی حتی اگر روزی بتواند به قدرت برگردد سیاستی جز آنکه در دوره‌ی هشت ساله انجام داد پی نخواهد گرفت.

## کدام اسلام؟

خاتمی در آغاز مشکلات ساختار سنتی نظام جمهوری اسلامی را جدی نگرفت. اساس فلسفه‌ی خوش بینانه‌ی او پل زدن میان سنت

161- Jahangir Amuzegar, Khatami's Legacy: Dashed Hopes, Middle East Journal, Vol. 60, No. 1, Winter 2006.

و مدرنیته بود. او تفاوت ترکیب سنت با عناصری از دنیای مدرن در حوزه‌ی ذهنی و فکری، و ترکیب آنها در حوزه‌ی عمل، یعنی با قدرت حکومتی محافظه‌کاران سنتی را نشناخته بود. او در نظر نگرفت که اگر کسانی با افکار کهنه به ابزار سرکوب مدرن دست یابند، تولید وحشت خواهند کرد. آن چنان که نمونه‌ی رادیکال آن در افغانستان تجربه شد. طالبان می خواست دنیای سنتی گذشته را با استفاده از سلاح‌های مدرن احیا کند. همچنان که دیدیم متحد آنها القاعده از پیشرفته‌ترین هواپیمای مسافربری عصر جدید به‌عنوان سلاح مخربی استفاده کرد و همراه با سرنشینان آنها به نماد پیشرفت معماری جهان در نیویورک کوبید. این جریان اگر بتواند، در نابودی بشریت نیز کوتاه نخواهد آمد. آنها همه نوع تکنولوژی پیشرفته‌ی دنیای غرب را بسیار دوست دارند، ولی از اندیشه و فرهنگ مدرن نفرت دارند.

خاتمی با ایده‌آل‌هایی زیبا، ولی بی پشتوانه و تجربه نشده در رؤیای اعتباربخشی به اسلام و ایران، و نه تنها اثبات ادعای سازگاری اسلام با دمکراسی، جامعه‌ی آزاد و مدرن، بلکه ادعای بلندپروازانه‌ی رفع کمبودهایی که غرب با آن مواجه است، وارد صحنه شد. در یک عبارت، او بسیار خوش خیال بود. او برخلاف محافظه‌کاران سنتی پیشرفت غرب و نیاز بشریت به آن را نفی نمی کرد، اما برداشت درستی از چگونگی و فرایند ساخت تمدن مدرن نداشت. او می خواست تا بهترین دستاوردهای تمدن مدرن را با اعتقادات دینی خود، که آن را نیز بهترین می‌دانست، درآمیزد، اما در نظر نگرفت که هرگونه پیشرفتی، عواقب ناگوار خود را نیز با خود خواهد آورد، و دنیای گذشته نیز بدون دستاوردهای کنونی پر از عواقب ناخواسته بوده است.[۱۶۲] اسلام نیز مانند هر دین دیگری هم وحدت‌بخش و هم تضاد آفرین است. تضاد و کشمکش خونین درون و برون اسلام از زمان پیامبر تا به امروز که سنی‌ها و شیعیان مساجد یکدیگر را همراه مردم عادی

---

۱۶۲- برای وجوه مثبت و منفی مدرنیته نک. آنتونی گیدنز،
The Consequences of Modernity. Stanford. Calif..: Stanford University Press, 1990.

نمازگزار منفجر می کنند، ادامه داشته است. تمام این فجایع نیز به نام یک خدا انجام می گیرد. خاتمی چشم خود را بر این واقعیت‌ها بسته بود و قصد بهسازی تمدن مدرن را با بهره گیری از اسلام، یعنی سنت‌های گذشته، داشت. او در نظر نمی گرفت که حتی علمای اسلام شیعه‌ی اثنی‌عشری در ایران دین یکدیگر را قبول نداشته‌اند و ندارند. حال چگونه می‌توان با اسلام (با کدام اسلام!) مشکلات غرب را نیز برطرف کرد.

## فلسفه‌ی التقاطی خاتمی

خاتمی فلسفه‌ای بینابین میان دو پدیده‌ی متضاد سنت و مدرنیته را در کتاب "بیم موج" خود به تصویر کشیده است. او چهار سال پیش از آنکه به ریاست جمهوری انتخاب شود، نوشته بود: "... امروز تمدن غالب، تمدن غربی است و گزاف نیست اگر آنچه را که در گوشه و کنار عالم می گذرد، ذیل تمدن غرب بحساب آوریم».[۱۶۳] بدین صورت، او حکومت گران جمهوری اسلامی را به آشتی با تمدن غرب دعوت کرد، و این بسیار مفید بود. در این کتاب او کوشیده است که در عالم ذهنی، پیوندی میان اسلام و دستاوردهای دنیای مدرن به‌وجود بیاورد، و در برابر خدا محوری بودن دین، و انسان‌محوری بودن دنیای مدرن، واژه‌ی "انسان خدایی" را به کار گیرد. او در تعریف این پدیده‌ی ترکیبی و التقاطی گفته است: "آفریده‌ای که کشف و پرورش آن نیاز مبرم امروز و همیشه است".[۱۶۴] او در همین باره، ضمن نقد روشنفکران غیر دینی، خطاب به متحجران دینی نوشت: "آنچه تو می گویی و می خواهی دورانش گذشت و تمام شد و تفکری که پشتوانه تمدن اسلامی بود با رفتن آن تمدن به پایان رسیده و اگر تمام نشده بود، آن تمدن پا برجا بود و اگر آن اندیشه پویا و جوابگوی مسائل و مطالب انسان بود دوام داشت. تحجر بزرگ ترین مانع

---

۱۶۳- سید محمد خاتمی، بیم موج، تهران: سیمای جوان، ۱۹۷۲، ص ۱۷۱.

۱۶۴- سید محمد خاتمی، پیشین، ص ۲۰۵.

استقرار نظامی است که باید الگوی زندگی برای بشر امروز و فردا باشد و بر منطقی نیرومند و قانع کننده تر از منطق مکتب‌ها و نظام‌های رقیبان تکیه کند.“ او اضافه کرد: " تأثیر جریان تحجر بر جامعه‌ی ما که هویت دینی دارد بسیار زیاد و حساس است و از تأثیر منفی جریان روشنفکری بی دین بر جامعه بیشتر است. بخصوص که متحجران نوعاً افراد ظاهرالصلاح ومقدس مآب و خیلی از آنان هم واقعاً اشخاص خوب هستند و نیت خیر دارند و احساس تکلیف شرعی آنان را به اقدام وامی‌دارد ولی از حیث تفکر و ذهن هیچ ربطی به اسلام ناب و انقلاب اسلامی و زمان حال و آینده ندارند».[۱۶۵] خاتمی علیرغم این برداشت از تمدن اسلامی، یعنی تمدنی که دوران آن گذشته است، باز کوشید که آن را با دمکراسی، محصول جامعه‌ی مدرن بیامیزد. با این توضیح، خاتمی کوشید که تفسیر فلسفی نوینی از اسلام مورد نظر خود ارائه دهد که با تمدن دنیای مدرن سازگاری داشته باشد. خاتمی این واقعیت را نادیده گرفت که "جریان متحجر" و خشونت گرای اسلامی نیز خود را نماینده‌ی اسلام راستین می‌داند و سرکوب و خشونت را توجیه فلسفی می کند؛[۱۶۶] یعنی هر گروهی، از بن‌لادن و طالبان تا مجاهدین و متحجرین در ایران و جهان، تا ملی – مذهبی‌های ایران مدعی نمایندگی اسلام راستین هستند، ولی اسلام در انحصار گروه خاصی نیست. اسلام آن است که روزانه توسط مسلمانان اجرا می شود. هم آن زن عرب یا افغانی پوشیده در لباده و مقنعه، و هم آن زن بنگلادشی که بخشی از بدنش پوشیده نیست، مسلمان‌اند. دین آن پدیده‌ای است که در زندگی مردم معتقد به آن حضور دارد، نه آنچه ادعا می شود. این واقعیت برداشتی جامعه شناختی از همه‌ی ادیان است، نه تنها از اسلام. به عبارت دیگر دین ارزش های نظری و برداشت های عملی از آن است.

اما خاتمی در نوشته‌ی فلسفی خود درست خلاف آنچه تجربه‌ی

---

۱۶۵- سیدمحمد خاتمی، پیشین، ص ۲۰۱.

۱۶۶- برای مطالعه زمینه‌های توجیه فلسفی خشونت در جمهوری اسلامی نگاه کنید به داریوش آشوری زیر عنوان: اسطوره‌ی بازدیدی از احمد فردید و نظریه‌ی غرب‌زدگی فلسفه در میانِ ما:
http://ashouri.malakut.org/archives/2004/04/post_8.shtml

غـرب نشـان داده بود، یعنـی ضرورت جدایی دیـن از دولت، ادغـام این دو را توجیـه می کـرد. وی در دنیای واقعیت ناچار شـد کـه ایده‌های التقاطی خـود را بـه سـود قـدرت و نظام حاکـم، نـه مـردم، و دیـن دولتی کـه اداره کننـدگان آن از قضا همان "متحجران" هسـتند، یکسـویه کند. قدرت هم عامل تعیین کننده‌ی مناسبات میان انسـان‌ها ، و هم عامل فاسـد کننده‌ی انسـان اسـت. خاتمی خود تابع قدرت بزرگ‌تری شـد و ایـن واقعیت را در نظـر نگرفـت که این "جریان متحجـر" تمام ارگان‌های اصلـی قدرت را در جمهوری اسـلامی در دسـت دارد و بـرای منافـع خود حاضر اسـت به هر اقدامی دسـت بزند. ماجرای قتل‌های زنجیری نمونه‌ی آن اسـت که خاتمی خـود آن را برمـلا کرد. اکبر ناطـق نوری، رئیس مجلس پنجـم و کاندیدای شکسـت خورده‌ی انتخابـات ریاسـت جمهوری دوره‌ی هفتـم، که ظاهراً به ملایم بودن شناخته می شود، برای حفظ نظام پیشنهاد کاربرد خشن‌ترین روش‌ها را داده بود، آن هم علیه کسـانی که خود مسـلمان‌اند، و در ساخت و پیدایش انقلاب اسلامی نقشی مهم‌تر از او داشته‌اند. آنها اعضای شورای انقلاب بودند، و اولین کابینه‌ی جمهوری اسلامی توسط آنها به‌وجود آمد. ناطق نوری سران نهضت آزادی را مخل حکومت انحصاری محافظه کاران می‌داند و می‌نویسد: "در جریان حوادث ۱۸ تیر کوی دانشگاه بنده در جلسه سـران قوه به رهبـری گفتم که نهضت آزادی و این نیروها در پشـت پرده‌ی این جریان هستند و اگر ما بخواهیم این آشوب و شورش را بخوابانیم به نظر من باید سـران این‌ها را دسـتگیر کرده، عده‌ای که در صحنه آشوب کردند را هم به‌سـرعت محاکمه کنیم. حتی اگر لازم باشـد آن‌ها را سـینه‌ی دیوار بگذاریـم».[۱۶۷] این واقعیت روحانیـت در قدرت و نظامی که خاتمی خود را مکلف به حفظ آن می‌دانست، است.

---

۱۶۷- خاطرات حاج آقا، نقل از سایت ایران امروز، ۱۷ ژانویه ۲۰۰۶.
http://www.iran-emrooz.net/index.php?/news1/more/6354/

## تئوکراسی و دمکراسی

تلاش خاتمی برای آشتی دادن مناسبات سنتی و مدرن، جدید نبود. این‌گونه تلاش‌ها در غرب و در کشورهای مسلمان از طرف دیگران به‌کار گرفته شده بود، و هربار که با ناکامی روبرو می گردید، با چهره‌ای جدید و تعدیل‌یافته، و تفسیری نوین‌تر وارد عرصه رقابت و تضاد میان سنت و مدرنیته می شد.[۱۶۸] خاتمی با فلسفه‌ی خود پدیده‌ی متضاد "دمکراسی دینی" را سرپل پیوند دین و دنیای مدرن می‌دانست، اما همین فلسفه‌ی التقاطی ریاست جمهوری او را زمین‌گیر کرد. جهانگیر آموزگار می‌نویسد:

"با غلبه فلسفه ساده انگارانه و بی‌روح، خاتمی مأموریت خود را وصل کننده تئوکراسی اسلامی و مردم‌سالاری تصور کرد. این برداشت نادرست و مسیحاگرایانه بی‌محتوا، سرانجام ریاست جمهوری او را به زائده فرودست رهبر و دستگاه روحانیت محافظه‌کار تبدیل کرد. وضعیتی که او مجبور شد کمی قبل از پایان دوره‌ی هشت ساله‌ی خود آن را بپذیرد".[۱۶۹]

خاتمی ضرورت جدایی قلمرو دین از دیگر نهادهای اجتماعی را درنیافت. ادغام دین و دولت و یا دقیق‌تر، اقتصاد دولتی ایران، این مشکل را عمیق‌تر کرد. کلیسای کاتولیک در غرب پس از یک قرن مقاومت در برابر ضرورت جدایی دین از دولت و اقتصاد سیاسی (جامعه‌ی مدنی) در دوره مدرن، سرانجام آن را پذیرفت، بی آنکه قدرت و نفوذ کلیسا در جامعه از بین برود. مدرنیته دین را نفی نکرده است و نمی کند. آمریکا یکی از مذهبی ترین جوامع مدرن جهان است. در ایران محافظه‌کاران با ادغام دین و سایر نهادهای اجتماعی از جمله نهاد سیاست، حقوق، اقتصاد و خانواده ابزار

---

۱۶۸- برای مطالعه‌ی این‌گونه تلاش‌ها می‌توانید از جمله به کتاب حمید عنایت، «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر»، ترجمه‌ی بهاءالدین خرمشاهی، تهران انتشارات خوارزمی (چاپ‌های متعدد)، و یا احمد امین، «پیشگامان مسلمان تجددگرایی در عصر جدید»، ترجمه‌ی حسن یوسفی اشکوری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ مراجعه کنید.

169- Jahangir Amuzegar, Ibid, p. 70.

ممانعت از تحول دمکراتیک جامعه شده اند. خاتمی به این مهم پی برده بود و در کتاب «بیم موج» از آنها به عنوان کسانی که دروه شان به سر آمده، یاد کرده است، ولی در عمل نقش و نفوذ متحجران دینی را که در تمام ساختار سیاسی و حقوقی و اجرایی نظام جاخوش کرده بودند و حرکت و سیاست-شان را با منافع اقتصادی گروه های خشونت گرای دیگر پیوند زده بودند اندک شمرده بود و در معادلات تقابل قدرت نادیده گرفته بود. به همین دلیل ایده‌های او در مقابله با نیروی واقعی قدرت، اندک اندک رنگ باخت، و سرانجام تسلیم همین جریان متحجر مورد اشاره‌ی خود شد.[۱۷۰]

خاتمی درنیافت که مردم‌سالاری هیچ سازگاری‌ای با دستگاه انحصاری روحانیت سنتی ندارد، و برای به دور نگه‌داشتن دولت و دین از کشمکش، و سلامت هر دو، راهی جز جدا نگه‌داشتن این دو نهاد قدرت از هم نیست. ادغام دین و دولت سبب می شود که دولت بیش از حالت عادی خشونت گر شود و دین از موضع نهاد حمایت از مردم به مقابله با مردم روی آورد و خشونت‌بار شود. این واقعیت را اگر برخی از فقها پنهان می کنند تا در پناه آن به انحصار قدرت خویش ادامه دهند، مصباح یزدی بی‌پرده از این واقعیت نام می‌برد، و چون موقعیت روحانیت را در خطر می‌بیند، آشکارا اعلام می کند که دمکراسی با اسلام هم خوانی ندارد. او برای مردم نقشی قائل نیست و آن را پنهان نمی کند. او کنترل مردم را تنها با کاربرد خشونت ممکن می‌داند و آن را پنهان نمی کند. خاتمی روشن نکرد که با این پدیده چه باید کرد؟

## سه اصل خاتمی

ساختار سیستم جمهوری اسلامی با مناسبات حکومتی دمکراتیک

---

۱۷۰- او به دنبال اقتصاد دولتی، دین دولتی، عزاداری دولتی، رسانه‌های گروهی دولتی، جامعه‌ی مدنی دولتی را نیز اضافه کرد. پس از خبرغنی سازی اورانیوم، احمدی نژاد "شادی دولتی" را نیز بر آنها افزوده است. دولت تصمیم گرفته است مردم شاد باشند و شادی کنند!

و آنچه خاتمی در ذهن خود پرورش داده بود انطباق نداشت، و ندارد. خاتمی و بسیاری دیگر از کنشگران اصلاحات نسبت به این امر آگاهی کافی نداشتند. خاتمی آنگاه که بر این امر واقف شد دریافت که هر گونه تغییر ساختاری برای نظامی که اعتماد و پشتوانه مردم را از دست داده است، خطرناک است. او از شرکت فعال و مستقیم مردم نیز در پیشبرد اصلاح‌نظام ترس داشت. محافظه‌کاران هم مدام او را از "گورباچف شدن»، می-ترساندند. بنابراین، او که در آغاز با خواست و شعار اصلاح‌نظام آمده بود، شعار و خواست خود را به سیاست حفظ نظام تغییر داد، و مورد اعتماد و رضایت محافظه‌کاران قرار گرفت. روزنامه‌ی کیهان در گزارشی از دیدار خاتمی و حداد عادل، رئیس مجلس هفتم و از زبان او نوشت: "بعضی-ها از من گله می‌کنند که از اصول اصلاحات خارج شدم اما به آنها می-گویم که شما از اصول خارج شدید و من هم‌چنان به استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی پایبندم و برای مسیرم اصولی دارم و مهم ترین اصل برای من حفظ نظام است و برای پی گیری این مسائل تا جایی پیش می روم که اصل نظام به خطر نیفتد. اصلاحات باید در چارچوب قانون اساسی باشد و الآن بر این نکته تأکید دارم".[۱۷۱] نخست، همان‌طور که محمدرضا خاتمی اشاره کرده است، مردم به ایشان رأی دادند که این وضعیت را تغییر دهد، نه آنکه آن را حفظ کند.[۱۷۲] به احمدی نژاد هم به همین امید رأی داده اند. دوم، وعده-های خاتمی آن چنان که در پلاتفرم انتخاباتی‌اش چاپ شده است این سه اصل آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی نبود.[۱۷۳] سوم، با تعریف و برداشت خاتمی از استقلال که آن هم مربوط به گذشته است، جمهوری اسلامی

---

۱۷۱- در جلسه‌ی علنی دیروز نمایندگان مجلس به خاتمی لوح تقدیر دادند روزنامه ی کیهان، چهارشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۸۴، نک.
http://www.kayhannews.ir/840512/14.HTM#other1400

۱۷۲-محمدرضا خاتمی در مناظره‌ی چهار نفره- کرباسچی، دکتر یزدی، دکتر خاتمی، محمد قوچانی. نک.
http://www.peiknet.com/1384/08mordad/page/monazere03.htm

۱۷۳- فردای بهتر برای ایران اسلامی، ویژه نامه‌ی «سلام»، فروردین ۱۳۷۶.

بدون او هم کاملاً مستقل بود. به‌طور مثال اگر علی اکبر ناطق نوری، رقیب انتخاباتی خاتمی در دوره‌ی هفتم انتخاب شده بود همین استقلال مورد نظر خاتمی وجود داشت. پس او چیزی را نمی‌خواست به دست آورد، و کسی هم استقلال ایران را به خطر نینداخته بود. اصل دوم مورد نظر ایشان، جمهوری اسلامی است که آن هم بدون خاتمی، و از ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ وجود داشته است. بیش از هشتاد نماینده‌ی مجلس ششم که صلاحیت آنها توسط شورای نگهبان رد شد و خاتمی آن را پذیرفت، مخالفتی با این اصول نداشتند. بنابراین، تنها قضیه‌ی آزادی می‌ماند که در جمهوری اسلامی چه در دوره‌ی ریاست جمهوری ایشان (کمتر) و چه پیش از آن (بیشتر) رعایت نمی شد. مردم در تمام این دوران حتی در حریم خصوصی خود، یعنی خانه هایشان هم (طبیعی‌ترین حق) آزاد نبودند، و مدام مورد هجوم مأموران انتظامی و سپاه قرار می گرفتند. ارائه‌ی لایحه‌ی شکست خورده‌ی خاتمی برای حفظ حریم خصوصی مردم شاهد این مدعاست. این لایحه آن‌قدر در مجلس ماند که در دوره‌ی احمدی نژاد از مجلس پس گرفته، و بایگانی شد.[۱۷۴] دخالت در زندگی خصوصی دیگران یکی از ویژگی‌های جوامع سنتی است که بنیادگراهای دینی در قدرت ابزار دولتی را نیز در خدمت این گونه سنت‌های عقب‌مانده گرفته‌اند.

## بداخلاقی انتخاباتی

اگرچه شدت سرکوب در دوره‌ی خاتمی کاهش یافت، ولی گروه های فشار به فعالیت‌های خود ادامه دادند. تجاوز به حریم دانشگاه، و رسانه‌ها نیز با دستور بالاترین مقامات نظام، در ابعادی محدودتر، ادامه یافت، و تعدادی از روزنامه‌نگاران منتقد با بهانه‌های مختلف به زندان های درازمدت محکوم شدند. آزادی انتخابات به شیوه‌ی سابق

۱۷۴-خبرگزاری طاها، لایحه‌ی حمایت از حریم خصوصی افراد از سوی مجلس شورای اسلامی رد شد، ۸۵/۱/۱۹
http://www.tahapress.com/contentview.php?id=627

برگشت و بدترین انتخابات که مورد اعتراض شدید مقامات بالای حکومتی نیز قرار گرفت، (انتخابات مجلس هفتم و ریاست جمهوری دوره‌ی نهم) از جانب خاتمی تأئید شد. مهدی کروبی و هاشمی رفسنجانی که در انتخابات مجلس هفتم نفع داشتند آن را تأیید کردند، و انتخابات ریاست جمهوری را که مغلوب حریف امنیتی- نظامی خود شدند "تقلب سازمان‌یافته" خواندند، و خاتمی آن را "بداخلاقی انتخاباتی» نامید.[۱۷۵] این بخشی از ویژگی‌های نظامی بود که خاتمی اصرار بر حفظ آن داشت. واقعیت این است که خاتمی در شکل و نام نظام درجا زد. محمد دادفر، نماینده‌ی اصلاح‌طلب در مجلس ششم می‌گوید: "خاتمی و کروبی به بهانه‌ی حفظ نظام و خط قرمزهای خیالی از شفاف‌گویی پرهیز کردند و حداقل به افشای موانع پیش روی حرکت اصلاحی نپرداختند،...».

## انقلاب در دوره‌ی اصلاحات

خاتمی با توجه به ویژگی شخصیتی خود توانست پیش از انتخابات ۲ خرداد ۷۶ در گردهم‌آیی نیروهایی که به اصلاح‌طلب معروف شدند نقشی محوری ایفا کند. او مخرج مشترک خواسته‌های گروه های رانده شده از قدرت توسط محافظه‌کاران با نقش فعال هاشمی رفسنجانی بود. رفسنجانی که نتوانست در پایان دور دوم ریاست جمهوری‌اش، با تغییر قانون اساسی، برای سومین بار به ریاست جمهوری برسد، علیه روحانیت مبارز که او خود عضو ارشد آن بود، و ناطق نوری در رأس آن قرار داشت، به جمع مخالفان آنها، یعنی اصلاح‌طلبان پیوست.

ویژگی شخصیتی خاتمی می‌توانست از یکسو نیروهای مخالف محافظه‌کاران را متحد کند، و از دیگر سو چهره‌ی عبوس و خشن و سرکوب گر جمهوری اسلامی را در داخل و خارج از ایران تلطیف نماید،

۱۷۵- مهرداد شیبانی، «جامعه‌ی استبدادزده»، روز آن لاین، ۲۹ شهریور ۱۳۸۴( چاپ: شنبه، ۲۶ فروردین، ۱۳۸۵).
http://roozonline.com/01newsstory/010219.shtml

و میلیون‌ها نفر نیروی جوان را که با ارزش‌های رایج و حاکم نظام بیگانه و در تضاد بودند با امید تغییر به صحنه‌ی انتخابات بکشاند، اما او شخصیتی همه‌جانبه برای نقش اصلی خود به‌عنوان رئیس جمهور دوران گذار از مرحله‌ی انقلاب به اصلاحات نبود. او به سادگی می‌توانست مرعوب خشونت‌گران خط راست و گذشته گرایان گردد، و چنین نیز شد. افزون بر آن، او ضمن دفاع از اصلاحات هم زمان طبل انقلاب را هم می نواخت. به عبارت دیگر، خاتمی میان انقلاب و اصلاحات سرگردان ماند و نتوانست بر اصل گذار به اصلاحات و عادی سازی جامعه تکیه کند. محافظه‌کاران برای آنکه انحصار قدرت را در دست داشته باشند علاقه ای به رها کردن مباحث انقلاب (گفتمان و ادبیات انقلابی، رهبر انقلاب، دادگاه انقلاب، ...) نداشته اند، و ندارند. انقلاب با قهر و بی‌قانونی همراه است و محافظه‌کاران این هر دو را برای ادامه‌ی قدرت خود لازم داشته اند و دارند. این وضعیت، حتی ۲۸ سال پس از انقلاب مانع رشد عادی جامعه است. خاتمی می بایست این بن‌بست را بشکند. در حالی که در دوره‌ی اول ریاست جمهوری‌اش بر پیشبرد اصلاحات اصرار می‌ورزید، در دور دوم، تلاش خود را بر حفظ حکومت قشر روحانی، نظام و انقلاب اسلامی نهاد. به عبارت دیگر، در دوره‌ی اول او به‌طور نسبی در جبهه‌ی موافقان اصلاحات، و در دوردوم بیشتر هم‌سوی مخالفان اصلاحات عمل کرد. افزون بر خود خاتمی، افراد کابینه‌ی او و بسیاری از نمایندگان مجلس ششم نیز در پیش‌برد اصلاحات جدی نبودند. همچنان که عباس عبدی می-گوید بسیاری از اعضای کابینه‌ی خاتمی و نمایندگان مجلس ششم را به سختی می‌توان اصلاح‌طلب نامید.[۱۷۶] اغلب آنها نه اصلاح‌طلب، بلکه منفعت طلب بودند. به همین دلیل، اصلاحات در درون دولت و مجلس ریشه نگرفت، و امروز دولت جدید می کوشد تا سفره‌ی نیمه پهن شده‌ی اصلاحات را جمع کند و انقلاب را ادامه دهد.

---

۱۷۶-برای نمونه نک. عباس عبدی، گفت‌و‌گوی رضا خجسته‌رحیمی با عباس عبدی: "اخراج از حاکمیت به جای خروج از حاکمیت"، عباس عبدی،
http://raha.gooya.name/ politics/archives/035328.php

## رفسنجانی اصلاح‌طلب یا محافظه‌کار؟

اتصال رفسنجانی به اصلاح‌طلبان نیز از آغاز مصلحتی و موقتی بود. در انتخابات مجلس ششم زمانی که تلاش رفسنجانی این بار برای تسخیر مجدد مجلس به نتیجه‌ای نرسید، باز بیشتر از اصلاح‌طلبان فاصله گرفت. در این انتخابات اصلاح‌طلبان در برابر او قرار گرفتند. رفسنجانی بار دیگر به سراغ محافظه‌کاران رفت، ولی قادر نشد با حمایت محافظه کارانی که بسیار منزوی شده بودند آرای لازم را بدست آورد. با روشن شدن کم و کیف نمایندگان مجلس ششم، او فضا را برای آنکه در رأس مجلس قرار بگیرد مساعد ندانست، و علیرغم کوشش شورای نگهبان برای وارد کردنش به مجلس، خود کنار نشست.[۱۷۷] در تمام دوره‌ی اصلاحات رفسنجانی مخل پیشرفت اصلاحات بود. شورای نگهبان هم‌چنین با حذف علیرضا رجائی، کاندیدای ملی -مذهبی ها، از فهرست انتخاب شدگان، غلامعلی حداد عادل را وارد مجلس ششم کرد. اصلاح‌طلبان جدی از همین زمان می‌توانستند به سیاست محافظه‌کاران که جا کردن افراد خود در دو قوه‌ی قانون‌گذاری و اجرایی بود، پی ببرند، و قاطعانه در برابر آن ایستادگی کنند، ولی لازمه‌ی این امر درگیر کردن مردم در اهرم‌های قدرت و تصمیم گیری بود. اصلاح‌طلبان نیز از درگیر شدن مردم در سرنوشت مملکت وحشت داشتند.

---

۱۷۷- در سال ۱۳۷۹ (۲۰۰۰) پس از به پایان رسیدن دو دوره‌ی ریاست جمهوری‌اش، دوباره خود را نامزد انتخابات مجلس کرد ولی بین ۳۰ نامزد برگزیده‌ی مردم تهران انتخاب نشد. سپس با پادرمیانی شورای نگهبان توانست به عنوان ۳۰امین (آخرین) نماینده‌ی مردم تهران به مجلس راه یابد، اما به خاطر جنجال به‌وجود آمده برسر رد و تأیید آرای مردم توسط شورای نگهبان، او پیش از مراسم معارفه استعفا داد. دلیل او این ادعا بود که در پست‌های دیگر بهتر می‌تواند خدمت کند. نک. ویکی پدیا: "دانشنامه‌ی آزاد" در سایت زیر
http://fa.wikipedia.org/wiki/

**برخورد غیرعقلانی خاتمی**

نگاه خاتمی به جمهوری اسلامی احساسی و هیجانی است، نه عقلانی و علمی. آقای خاتمی نتوانسته است بپذیرد که ترازنامه‌ی ۲۷ ساله‌ی نظام نشان داده است که یک سیستم دینی برای شرایط امروز ایران مؤثر نمی افتد، و نباید نسبت به آن تعصب نشان داد و هم‌چنان مردم را زیر فشار بیشتر برد و جامعه را عقب نگه‌داشت. می‌توان فهرست بلندی از مشکلاتی که این سیستم تا به کنون آفریده است ارائه نمود. مختصر آنکه نظام ایران پاسخگوی نیازمندی‌های این دوران بشر نیست، زیرا این نظام به سنت‌های تمدنی چسبیده است که به قول خود خاتمی دوران آن گذشته است.

این نظام حرمت و عزت انسان را از بین برده و دورویی را در جامعه رواج داده است. علیرغم شعارهای اسلامی، معضلات فراوان اجتماعی را از فحشا گرفته تا اعتیاد گسترش داده است. اقتصاد مملکت را عقب نگه داشته، فقر و بی عدالتی و فساد ایجاد کرده است؛ جامعه را به‌طور رسمی به دو گروه خودی، با امتیازهای ویژه، و غیرخودی، با محرومیت از حقوق شهروندی‌شان تقسیم کرده، و اتحاد ملی، ضرورت رشد و پیشرفت یک جامعه را از بین برده است. جامعه را در تنش خصمانه‌ی دائمی داخلی، و با خارجیان نگه‌داشته است. این حکومت خود را با زور به مردم تحمیل کرده است و با روش‌های ساختگی از مردم رأی می گیرد. اکثریت مردم ایران، همان مردمی که این نظام را به‌وجود آوردند، سال‌هاست که دیگر آن را مطلوب نمی‌دانند. البته خاتمی برخلاف محافظه‌کاران نمی گوید که "به مردم مربوط نیست، این نظام برگزیده‌ی خداوند است". برعکس، او بارها گفته است که حکوت نوکر مردم است، ولی نتوانسته است به آن جامه‌ی عمل بپوشاند، زیرا برای او حفظ نظام مهم‌تر از حق مردم و پیشرفت مملکت است. رهبران، انحصار قدرت را به جایی رسانده‌اند که اعتراض شدید نزدیک‌ترین افراد به نظام را نیز برانگیخته‌اند، و هر جا که در مانده اند به منتقدان و مخالفان اتهام جاسوسی و براندازی نسبت داده‌اند،

و از زندانی کردن و شکنجه‌ی روانی آنها نیز کوتاهی نکرده‌اند. همه‌ی این شواهد نشان می‌دهد که ادامه‌ی این نظام نه به اعتبار پشتیبانی مردم، بلکه با اعمال زور و فشار و تهدید انجام می‌گیرد. خاتمی این‌ها را بهتر از دیگران می‌داند، ولی دلبستگی به نظام نمی‌گذارد منصفانه قضاوت کند که این نظام با روش‌های غیر اخلاقی، غیر قانونی، و غیر انسانی برجای مانده است. اگر آنها برای اسلام دل می‌سوزاندند، می‌دانستند که این روش‌ها دین را هم بد نام کرده است. برای خاتمی سخت است که بپذیرد این مشکلات ناشی از ساختار این نظام، و خطاهای فاحش نظری و عملی افرادی چون آیت‌الله خمینی و دین سنتی آنها ریشه گرفته است. افرادی که به دلیل قدرت مطلق و ویژگی شخصیتی‌شان، مرتکب خطاهای بسیار بزرگی شدند. اگر کسی دغدغه ایران، اسلام و مردم را دارد، باید بپذیرد که این وضعیت نیازمند نقد عمیق، گسترده، همه‌جانبه و بی‌طرفانه و بی‌ملاحظه‌ی پایه و اساس نظام است. تنگ‌تر کردن دایره‌ی قدرت از یک‌سو، و رها کردن معضلات جامعه به حال خود از دیگرسو، مصیبت‌های بزرگ‌تر را در پی خواهد آورد.

## اسلام در خطر است!

در اوایل حکومت جمهوری اسلامی، آیت‌الله خمینی در اوج قدرت باپوشش "اسلام در خطر است" باعث تحریک مردم متعصب علیه مخالفان خود گردید، و زیان‌های جانی و مالی فراوانی به‌بار آورد. آن‌روز هیچ کس نپرسید که کدام اسلام در خطر است؟ چگونه دینی که برای ۱۴۰۰ سال در خطر نبوده، و پشتوانه‌ی الهی دارد، با شکل‌گیری جمهوری اسلامی و مخالفت با سیاست های آن به خطر افتاد؟ ایران کمتر از ۶ در صد جمعیت مسلمان جهان را دارد. چگونه شکست سیاست های جمهوری اسلامی، اسلام ۹۴ درصد مسلمانان جهان در خطر قرار می گیرد؟ و یا با نام انقلاب فرهنگی نسلی از دانش آموختگان و نخبگان مملکت از کار و زندگی و خدمت به جامعه محروم شدند، یا ۶ سال بیشتر جنگ خانمانسوز با انگیزه های

سیاسی و غیرضروری بر مردم تحمیل شد. خاتمی می بایست در دوره‌ی هشت ساله‌ی دولت خود کمیته‌ای برای بررسی این فجایع، ریشه یابی و درس‌آموزی آینده تشکیل می‌داد. تعصب نسبت به نظام اجازه نداد که او دست به اقداماتی اساسی از این نوع بزند. او حتی پی گیری ماجرای قتل های زنجیره ای را به صلاح نظام ندانست و آن را رها کرد. خاتمی نیز مانند دیگر رهبران جمهوری اسلامی ، این نظام را مقدس می خواند. هیچ نظامی مقدس نیست. این عوام فریبی است که نظامی را مقدس بخوانیم. این نظام نیز مانند تمام نظام‌های دیگر جهان توسط مردم ساخته شده است و قابل تعدیل و تغییر است.

او می‌توانست طی تحقیقی علمی توسط نهادهای مستقل داخلی و خارجی از مردم جهان و ایران، مسلمان و غیر مسلمان بپرسد که آیا جمهوری اسلامی باعث سرفرازی‌ایران و اسلام شده است، برای آنها خوش-نامی به همراه آورده است، مردم جهان را به اسلام نزدیک‌تر کرده است؟ آیا دولتی کردن دین سبب شد که نسل جوان بیشتر به مساجد و پای منابر برود، و یا برعکس باعث روی گرداندن مردم از دین دولتی شده است. آیا مسلمان بودن مردم، ادامه و رشد ۱۴۰۰ ساله‌ی اسلام به حضور جمهوری اسلامی ارتباط داشته است؟

(۱۰)

# قدرت
# اهرم تعیین کننده

قدرت هم تعیین کننده‌ی مناسبات میان انسان‌ها، و هم اهرم فاسد کننده‌ی افراد حاکم است. شناخت از ویژگی پدیده‌ی قدرت، انسان را به فکر مهار آن با دخالت مردم انداخت. این اصلی است که دمکراسی‌ها به آن دست یافته‌اند.

با شکست محافظه‌کاران در انتخابات ۲ خرداد ۷۶ و روشن شدن جهت گیری بخش بزرگی از سپاه که موافق اصلاحات بود، سپاه پاسداران به سود محافظه‌کاران تصفیه شد و فرمانده‌ی جدید، یحیی رحیم‌صفوی، با همکاری بیت رهبری، با تهدید به کاربرد خشن‌ترین روش‌ها وارد صحنه گردید.[۱۷۸] در دوره‌ی اخیر و با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد با کارگزاری سپاه پاسداران و بسیج، معلوم شد که در ساختارقدرت در ایران هنوز حرف آخر را اسلحه می‌زند. این ویژگی جامعه‌ای است که هنوز مناسبات جامعه‌ی مدنی، و فرهنگ دمکراسی در آن رشد نکرده است.

## مردم تابع قدرت‌اند

اصولاً اکثریت مردم درشرایط عادی، خود تابع قدرت غالب‌اند،

---

۱۷۸- نشریه‌ی شلمچه شماره‌ی ۳۰. نک.
http://www.goftegu.com/vb/showthread.php?t=345
یا
http://farshadebrahimi.blogsky.com/?PostID=16

و از افـراد و جریانات خالی از قدرت، و شکسـت خـورده دوری می کنند. اصلاح‌طلبـان برای آنکه مردم را با خود داشـته باشـند می‌بایـد ثابت کنند که قدرتمندند. این امر بسـیاری از مـردم خنثی و حتی گرایش‌های مخالف را به سـوی آنها جلب می کرد. این از قواعد رفتار اجتماعی انسان‌هاسـت. انقلاب‌هـا، از جمله انقلاب ایران، بزرگ تریـن نمونه‌ی این ویژگی اجتماعی اسـت. در سـال ۱۳۵۷ مـردم زمانی به‌طـور توده‌ای بـه انقلاب پیوسـتند که دریافتنـد تعـادل قـدرت در ایـران به زیـان سـلطنت پهلوی به‌هـم ریخت. اصلاح‌طلبـان از این اصل کلی و روانشـناختی مـردم و جامعه غافل ماندند. آنها نتوانستند نشان دهند که در پی آرای ۷۸ درصدی مردم به خاتمی، رسوا شـدن ماجرای دادگاه میکونوس، و لـو رفتن مجریان قتل‌های زنجیره‌ای، و در پی آن سرگردانی جناح مخالف و از دست دادن سلطه‌ی مطلق سیاسی، تعادل قدرت در ایران به سود اصلاحات چرخش کرده است. سال اول سال استوارسـازی پایه‌هـای این دسـتاوردها بود. با نقل و انتقـال این جریانات از نهادهـای دولتـی و انتخابـی بـه نهادهـای انتصابـی، دولـت اصلاحـات می‌توانسـت در تعقیب آنها مانع از بازسازی تشکیلات ضربه خورده‌ی آنها در نهادهای انتصابی مانند قوه‌ی قضایی و سـپاه شـود، اما اصلاح‌طلبان از مدیریت و برنامه‌ریزی لازم برخوردار نبودند.

## خاتمی و سیاست پردازان اصلی نظام

در ایـران کنتـرل دسـتگاه‌های اصلـی قـدرت و سیاسـت پـردازی کلان از حـوزه‌ی انتخابـات به دور بوده اسـت، و دربسـت در اختیار افراد و نهادهـای انتصابـی نظـام قرار داشـته اسـت و دارد. نقش نهادهـا و افراد در تصمیـم گیری‌هـا دردوره‌های مختلف یکسـان نبوده و تمـام تصمیم‌ها نیـزدر یک نهاد و فرد متمرکز نمی‌شـده اسـت. برای مثال، کسـانی در بذل و بخشـش های مالی و سـودبری و سودرسـانی، و نهاد و افـراد دیگری در سـرکوب‌ها نقش اصلی داشـته‌اند. در دوره‌ی آخر، با حاد و بحرانی‌تر شدن

روابـط درون و بیرون، درمیان قدرتمندان، سـپاه پاسـداران سیاسـت های کلـی و اصلـی داخلی و خارجی را با مشـورت و هماهنگی بـا بیت رهبری تعییـن می کرده انـد. در سـال‌های اخیـر نقـش سـپاه در قـدرت نسـبت بـه گذشـته بسـیار مهم‌تـر شده اسـت. در دوره‌ی اصلاحات نیـز وضع چندان متفـاوت نبود. با انتخاب اصلاح‌طلبان این دو نهـاد متحدتر عمل کرده‌اند. تصمیم‌هـای جدی را ایـن دو نهاد می گرفته‌اند، و مابقی در بسـتر رقابت‌ها و کشـمکش‌های جناح‌ها و گروه های رقیب تعیین می شـد. اگرچه سـپاه نیز نیروی یکدسـتی نبوده و نیسـت، ولی با کنار نهادن، یا کنار رفتن محسن رضایی و برخی فرماندهان دیگر پس از ۲ خرداد، و جانشـینی یحیی رحیم-صفـوی با همکاری رهبـری و جناح محافظـه کار، اصلاح‌طلبان را از نفوذ در دسـتگاه قدرت اصلـی نظام، یعنی نیروهـای انتظامی محـروم کردند.[۱۷۹] خاتمی نیز پست تشریفاتی و به قول خودش "تدارکاتچی" رئیس جمهوری را پذیرفت. سیاسـت خارجی جمهوری اسـلامی نیز از این دوگانگی جدا نبـود. وزیـر امور خارجه‌ی جمهوری اسـلامی در مصاحبه‌هـا و مذاکرات خارجـی‌اش از تکرار کلیات و شـعارهای پذیرفته شـده فراتر نمی رفت. او خـط قرمز خـود را خوب می شـناخت. محافظه‌کاران نیـز از اینکه خاتمی رئیس جمهور گوش به فرمانی اسـت و در عین حال می‌تواند چهره‌ی خشـن و ضربه‌خـورده‌ی جهمـوری اسـلامی، پـس از واقعـه‌ی میکونـوس و تـرور مخالفـان را در خارج مرمت کند راضی بودند. چهره‌ی جمهوری اسـلامی در خـارج در زمان رفسـنجانی و ترور مخالفان بسـیار ضربه دیـده بود. به-طوری که کشـورهای اروپایی سـفرای خود را از ایـران فراخوانده بودند. خاتمی بزرگ ترین خدمت را در این رابطه انجام داد و چهره‌ی خشـونت‌بار جمهوری اسلامی را تغییر داد. با وجود این، محافظه‌کاران هرگاه احساس می کردند که خاتمی پا را فراتر از خواست آنها گذاشته است، مانع کار او

---

۱۷۹- کنارنهادن محسن رضایی به معنای اصلاح‌طلب بودن او نبوده و نیست. اگرچه او در دوره ای کوشید خود را به اصلاح طلبان نزدیک نشان دهد و حتی در فهرست مقدماتی اصلاح طلبان در انتخابات ششم نیز قرار گرفت.

می‌شدند. مقابله و سرکوب مخالفان نیز خارج از کنترل و نظارت خاتمی با ابعاد کوچک‌تری ادامه یافت. خاتمی سکوت خود را در برابر سرکوب‌ها تحت عنوان جدایی قوای سه‌گانه توجیه می‌کرد. هرگاه خاتمی سخنی در تضعیف اصلاحات می‌گفت از جانب محافظه‌کاران لقب "رئیس جمهور محبوب" می‌گرفت، و اگر مطلبی در نقد محافظه‌کاران طرح می‌کرد مورد سرزنش و حتی توهین آنها واقع می‌شد. این تاکتیک محافظه‌کاران در مورد فردی با ویژگی شخصیتی خاتمی بسیار کار می‌کرد. خاتمی بیشتر نگران تندروی اصلاحات بود تا نقش مخرب مخالفان آن. به‌طور خلاصه او قادر نشد که قوه‌ی اجرایی را حتی درحدی که قانون اساسی مقرر می‌داشت به سود اصلاحات فعال کند. مخالفان درون حکومتی اصلاحات، آنجا که می‌توانستند با استفاده از قانون که قدرت اصلی را به منتصب شدگان می‌داد به‌طور آشکار و آنجا که قانون به آنها اجازه نمی‌داد به‌طور پنهان حکومت را اداره می‌کردند. خاتمی نتوانست بر این وضعیت فایق آید.

## آموزش بی‌اصولی

در جمهوری اسلامی مردم هیچگاه امکان انتخاب میان خوب و بد، یا بهتر و خوب را پیدا نکردند. زیرا انتخابات در ایران بیشتر درحد شکل آن باقی مانده است. قضاوت مردم درباره خاتمی و نمایندگان مجلس ششم نیز درهمین چارچوب انجام گرفت، نه دمکراسی. براساس مقایسه‌ای میان شرایط سیاسی ایران پیش از ریاست جمهوری خاتمی، به ویژه اوایل جمهوری اسلامی، یعنی دوران اعدام‌ها، ترورها، سرکوب‌ها و کنترل‌ها، و اذیت‌های خیابانی و در برابر آنچه خاتمی وعده می‌داد و برخی از آنها نیز به واقعیت بدل شد، مردم دومی را ترجیح می‌دادند، ولی شیوه‌ی انتخاب خاتمی و دوران او نیز هنوز از دمکراسی و تأمین حقوق برابر شهروندی و آزادی فاصله‌ی فراوان داشت.

اینکه انتخاب اصلاح‌طلبان به انتخاب میان بد و بدتر معروف

شده است بسیار پرمعنی است. بهزاد نبوی، نایب رئیس مجلس ششم برای تشویق مردم به شرکت در انتخابات مجلس هفتم به سود اصلاح‌طلبان گفته بود: «انتخابات مجلس هفتم، انتخاب میان بد و بدتر است».[۱۸۰] همان گونه که انتخابات قبلی نیز چنین بود. البته شورای نگهبان با تصفیه‌ی گسترده‌ی اصلاح‌طلبان فرصتی برای مردم باقی نگذاشت که بدها را بر بدتر ها ترجیح دهند. پس از تجربه‌ی ۲ خرداد و مجلس ششم، محافظه‌کاران دریافته‌اند که چگونه فرایند انتخابات را تنظیم کنند که حتی این سیاست نیز مؤثر نباشد. به‌طوری که رأی‌دهندگان راهی جز انتخاب افراد مورد نظر آنها، یعنی بدها، نداشته باشند، یا مانند انتخابات شوراهای شهر و روستا مردم کمتر در آن شرکت کنند تا در نتیجه کاندیدهای محافظه‌کاران برنده شوند. آخرین و بدترین نمونه‌ی آن، پس از مجلس هفتم، در انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری رخ داد که مردم را به تنگنایی رساندند که سرانجام رأی دهندگان به دو گروه تقسیم شدند. دو رقیب انتخاباتی از میان محافظه‌کاران باقی ماندند و طنز تاریخ بدان جا کشیده شد که اصلاح‌طلبان، در پیروی از سیاست انتخاب بد و بدتر، به پشتیبانی کسی رانده شدند که در مجلس ششم مانع ورود او به جمع نمایندگان شده بود. این واقعه نشان داد که حتی سیاست انتخاب بد و بدتر نیز بی‌مرز و محدوده نیست، اما ادامه‌ی این سیاست به حدی که در انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری رخ داد، نشان داد که اصلاح‌طلبان حد و مرزی در این باره نمی‌شناختند. این سیاست سبب شد که در انتخابات ۳ تیر، گذشته از معتقدان به دو کاندیدای نهایی، نیمی از ترس انتخاب احمدی نژاد، به رفسنجانی، و برعکس، نیمی برای اینکه رفسنجانی انتخاب نشود، به احمدی نژاد رأی دادند و جمهوری اسلامی در مجموع نیز به هدف خود، یعنی شرکت بالای مردم در انتخابات دست یافت و نیروهای ضد اصلاحات آن را به حساب مشروعیت خود و حمایت مردم از ولایت فقیه گذاشتند، و به روند دمکراسی، ضربه‌ی بیشتری وارد شد. این رقابت به جای

---

۱۸۰- بهزاد نبوی، «روزنامه‌ی ایران»، ۲۸ آبان

آنکه نشان دهد کدام کاندیدا محبوب‌تر است، نشان داد مردم حاضرند نفرت خود از یک کاندیدا را با رأی دادن به رقیب همانند او نشان دهند. در این میان اصلاح‌طلبان مقصرند. آنها نه درس دمکراسی، اصول و اخلاق، بلکه درس بی‌اصولی و زیر پا نهادن اخلاق را به مردم آموختند و مردم را به بازی سیاسی بدی کشاندند. مردم مجبور نیستند همیشه میان دو بدیلی که به آنها تحمیل شده است یکی را برگزینند. اصلاح‌طلبان درست خلاف آن عمل کردند. خاتمی در مقام ریاست جمهوری شرکت مردم در این فرایند معیوب را تأیید و تشویق نمود.

## چرا مردم خاتمی را ترجیح می‌دادند؟

پاسخ پرسش بالا چنین است: زیرا مردم بدیل دیگری نداشتند، نه آنکه خاتمی انتخاب مطلوب آنها، بلکه کاندیدای ممکن بود.. خاتمی یکی از چهار کاندیدای باقی مانده در فهرست تصفیه شده‌ی شورای نگهبان در سال ۱۳۷۶بود و رقیب اصلی او نیز ناطق نوری، کاندیدای محافظه‌کاران بود که مردم از آنها فاصله گرفته بودند. همان‌گونه که در انتخاب نمایندگان مجلس ششم نیز مردم مجبور بودند به کسانی رأی بدهند که از تصفیه‌ی شورای نگهبان گذشته بودند. ناگزیری مردم در انتخابات مجلس ششم در دوره‌ی دوم ریاست جمهوری خاتمی نیزادامه یافت، ولی پشتیبانی مردم در دوره‌ی دوم انتخابات شوراهای شهر و روستا با روشن شدن ناتوانی و بی‌رغبتی اصلاح‌طلبان برای تغییر وضعیت حاکم و عملی کردن وعده‌های خود به شدت کاهش یافت. این دگرگونی خود نشان بزرگی از انتظار جامعه در انتخاب اصلاح‌طلبان بود.

معمولا داوری درباره‌ی خاتمی براساس مقایسه‌ی دوره‌ی ریاست جمهوری او با شرایط سیاسی ایران پیش از آن انجام می‌گیرد و اصول، ضرورت تحول جامعه به دمکراسی، و نقش و وظیفه‌ای که نخبگان و آگاهان به عهده دارند کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. آن‌گاه بر این مقیاس،

ملاک نه اصول، و حقوق برابر شهروندی، بلکه محدودتر شدن تجاوز حکومتی به مردم است. اعتبار و احترام به خاتمی را باید بیشتر به دلیل مقایسه‌ی میان دو دهه خشونت‌گری که حکومت معیار زندگی و حقوق شهروندی را در ایران به حداقل رسانده بود، و دوره‌ی او که سرکوب‌ها فروکش کرد، دانست، ولی این تنها مقدمه‌ی کار بود.

برای نمونه، در دوره‌ی پیش از خاتمی، مأموران نظام می‌توانستند به هر خانه ای که می‌خواستند وارد شوند، هر گردهم‌آیی خانوادگی و مهمانی را به هم بریزند و افراد آن را دستگیر کنند، هر اتومبیلی را متوقف و سرنشینان آن را بازرسی و از مردم اخاذی نمایند. هر فردی را در خیابان متوقف کنند و درباره‌ی نوع و رنگ لباس و آرایش مو و چهره و مسائلی از این دست مورد اذیت قرار دهند؛ حتی آدم‌ربایی کنند. آن پایینی‌ها که با حکومت هم‌صدا بودند، حتی اگر مسئولیت و مأموریت و مواجبی هم نداشتند، می-توانستند در پناه حمایت حکومت، زیر نام "امر به معروف و نهی از منکر"، یا هر توجیه دینی و یا انقلابی دیگری مردم را اذیت، و با این کار احساس قدرت کنند. در دروه‌ی خاتمی این گونه تجاوزها بسیار کاهش یافت، و آزادی های اجتماعی به مراتب بالا رفت، ولی هنوز از اصول رعایت حقوق بشر و شهروندی، حق مسلم مردم بسیار فاصله داشت. درعین حال، نباید دچار توهم بود که همه‌ی این دگرگونی‌ها نتیجه‌ی سیاست دولت خاتمی بود. بخشی از این تحول برآیند دو عامل دیگر یعنی ناتوانی حکومت در کنترل انقلابی و اسلامی جامعه، و دوم حرکت رودخانه‌ی عظیم پدیده‌ی جهانی شدن بود که همه را با خود به جلو حرکت می‌داد.

پیش از خاتمی مأموران وزارت اطلاعات در برون‌مرز نیز سیاست ترور افراد اپوزسیون را با همکاری سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی برنامه‌ریزی و اجرا می کردند. در دوره‌ی ریاست جمهوری خاتمی این پدیده متوقف شد، اما دلیل آن فقط حضور خاتمی نبود، بلکه لو رفتن و بی‌آبرو شدن دست اندرکاران واقعه‌ی میکونوس و دگرگونی و حساسیت جهانی درباره‌ی سیاست های خارجی جمهوری اسلامی و نقش اپوزیسیون در

برملا کردن آن بود. دکتر علی‌اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه‌ی دروه‌ی رفسنجانی، که یکی از چهار محکومان غیابی دادگاه میکونوس بود، ترورها را به گروه‌هایی نسبت داده است که مخالف برقراری رابطه‌ی عادی ایران و غرب بودند. او می گوید: "... آنچه مسلم است، حوادثی چون قتل بختیار و میکونوس به مصلحت کشور نبود. زمانی که یك رابطه در دیپلماسی کشور پس از چند سال تلاش به نقطه قابل اتکایی می‌رسد که می‌تواند، اساس یك رابطه دو طرفه توأم با حفظ عزت و کسب منافع ملی با غرب شود، جریانی به وجود می‌آید که می‌خواهند این روابط را تخریب کنند، این به نفع کشور نیست".[۱۸۱] قبل از ۲ خرداد ۱۳۷۶ ماجرای دادگاه میکونوس، محافظه‌کاران، از جمله رهبری را بی‌اعتبار کرد. دکتر ولایتی در این مصاحبه‌ی چند بخشی که با سایت "بازتاب" در زمان انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری انجام داد، به نظر می‌رسد این حقایق را با نیت تضعیف برخی رقبای انتخاباتی طرح کرده باشد. او کوشیده است که خود را از حکم دادگاه میکونوس مبرا کند. به هر حال درجه‌ی سرکوب و خفقان سیاسی در تمام سطوح، چه در داخل و چه خارج، بسیار بالاتر از دوره‌ی خاتمی بود. این تفاوت یکی از معیارهای ترجیح خاتمی بر رقبای او در دور دوم بود. با پیروزی احمدی‌نژاد، گروه‌های حزب‌اللهی و خشونت‌طلب در دستگاه دولتی ادغام خواهند شد و نقش قبلی خود را علنی و با پوشش رسمی انجام خواهند داد.

### شبکه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای

شبکه‌ی آدم ربایی و ترور وزارت اطلاعات با انتخاب خاتمی همچنان به کار خود ادامه داد، ولی خاتمی با رو کردن نقش

۱۸۱- دکتر ولایتی، وزیر امور خارجه‌ی جمهوری‌اسلامی در مصاحبه‌ای با خبرنگار سایت بازتاب "ناگفته‌های دکتر ولایتی درباره‌ی علل حادثه‌ی میکونوس و قتل بختیار»، بازتاب، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۴.
http://www.baztab.ir/news/23783.php

وزارت اطلاعـات در آن، مانـع از ادامـه‌ی فعالیـت آنهـا در این نهاد شـد. خاتمـی در مورد ماجـرای قتل‌های زنجیره ای واژه‌ی "غده‌های سـرطانی" را بـه‌کار برد. به‌طـور منطقی زمانی کـه او دریافت این غده‌هـا از بدنه جدا ناشدنی است، می بایست به اقدامات دیگری متوسل می شد، ولی دلبستگی شـدید او به نظام (بدنه) سبب می شد که مصلحت بر درستی، و منافع فردی و گروهـی بر منافـع ملی و آینده‌ی مملکت و خـود اصلاح طلبان غلبه یابد. با روشـنگری خاتمی، این شـبکه از بین نرفت، بلکه بـه نهادهای دیگر نظام منتقـل شـد. بـدون تغییر ایـن سـاختار، انتظار پایان خشـونت، پایـان روند حکومت انحصاری و برقراری دمکراسـی و جامعه‌ی مدنی را نمی‌بایسـت داشـت. در باره‌ی ماجـرای قتل های زنجیـره‌ای به نقـل از خبرگزاری مهر آمده اسـت که وزارت اطلاعـات در بیانیه ای اعلام کرد: "برخی از عناصر خودسـر مرتکب این قتل‌ها شدند"سید محمد خاتمی ، رئیس جمهور وقت از برخـورد با این قتل ها به عنوان جراحی یک "غده‌ی سـرطانی" یاد کرد و بارها تأکید کرد که جراحی این غده‌ی سرطانی جز با همراهی و پیشتیبانی و حمایـت " آقا ممکن نبـود...."[۱۸۲] اگر "جراحی این غده‌ی سـرطانی جز با همراهـی و پشـتیبانی و حمایت "آقـا" ممکن نبود ..." پس نمی‌بایسـت آنها را یک گروه "خودسر" نامید. او باید می‌دانست که این جریان چنان ریشه-دار و قدرتمنـد اسـت که شـخص دوم مملکـت بدون همراهی و پشـتیبانی شخص اول مملکت نمی توانست آن را جراحی کند، و نکرد، زیرا برخلاف نظر خاتمی آنها نه افراد خودسـر، بلکه شـبکه‌ای ازقدرت اصلی درون نظام بوده انـد وبـا ایدئولوژی حاکم بر آن تقویت می‌شـدند کـه فرمان از وزیر و فتـوا از مراجـع ذیصلاح می گرفتند، و پس از لورفتن، از نهادی به نهاد دیگر منتقل شدند و به کار خود ادامه دادند.

شـیرین عبادی یکی از وکلای خانـواده‌ی قربانیان قتل‌های زنجیری درباره‌ی بررسی پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای در کتاب خود، بیداری ایران،

۱۸۲- حاشیه نگاری خبرنگار "مهر" از مراسم سالگرد فروهرها: "اصلاح طلبان" امسال برای نیامدن قرار گذاشته بودند! «خبرگزاری مهر»، ۰۲/۰۹/۱۳۸۴،
http://www.mehrnews .com/fa/NewsDetail.aspx?NewsID=257581

می نویسد که در سال ۲۰۰۰ به وکلای مدافع ۱۰ روز فرصت داده شد که پرونده ها را در داخل ساختمان دادگاه مطالعه کنند. ایشان می‌نویسند ضمن مطالعه‌ی پرونده ها "من به صفحه‌ای برخورد کردم که حاوی جزئیات بیشتری از بخش‌های قبل بود.

بنابراین، با سرعت کمتر و تمرکز بیشتر آن را بررسی می کردم. این نسخه ای از مکالمات میان وزیر و یکی از اعضای تیم جوخه اعدام بود. برای اولین‌بار چشمم روی جمله‌ای افتاد که سال‌ها ذهن مرا آزار خواهد داد. ابتدا فکر کردم اشتباه خوانده‌ام و از آن گذشتم. اما آن جمله در آن صفحه دوباره به من خیره شد. "شخص بعدی که باید کشته شود شیرین عبادی است." گلویم خشک شد.

دوباره خط را خواندم. کلمات جلوی چشمم برق می‌زدند. تنها زنی که در اتاق کنار من نشسته بود پرستو فروهر بود که پدر و مادرش اولین کسانی بودند که در نیمه شب در خانه خود در تهران به دست این افراد با کارد سلاخی و به وضع فجیعی کشته شده بودند. من بازوی او را فشردم و توجه او را به صفحه کاغذ جلب کردم. او سر خود را نزدیک و از بالا آن را مرور کرد. «آنو خواندی؟ آنو خواندی"؟ او همینطور تکرار کرد".

خانم عبادی در ادامه می‌نویسد: «ما آن جمله را با هم خواندیم. جملات این گونه ادامه می‌یافت: "یکی از قاتلین پیش وزیر اطلاعات رفته، درخواست کشتن من (شیرین عبادی) را کرده بود . وزیر جواب داده بود در ماه رمضان نه، اما هر موقع بعد از آن. مزدور در مجادله با وزیر گفته بود، ولی این افراد روزه نمی گیرند. آنها خدا نشناسند. با این عقیده که - روشنفکران خدا نشناس‌اند- آنها کشتن روشنفکران را وظیفه‌ی دینی خود می‌دانند. در قاموس مهیب کسانی که اسلام را با خشونت تعبیر می کنند، خون ما حلال شمرده می شود، و ریختن خون ما را خدا مجاز شمرده است».[۱۸۳]

خاتمی پس از دریافت عمق جنایت، با عنوان اینکه عناصر سر خود

183- Shirin Ebadi, Iran Awakening: A Memoir of Revolution and Hope, New York: Random House, 2006, p. XV.

مرتکب آن شده اند، بی آنکه آمرین قتل ها را به مردم معرفی کند از کنار آن گذشت.

## روی‌گردانی از اصلاح‌طلبان

اما تفاوت‌های دوره‌ی خاتمی با دوره‌ی پیش سبب نشد که مردم در دورنهم به کاندیدای اصلاح‌طلبان رأی بدهند، زیرا نه تنها خاتمی انتظارات جامعه را برآورده نکرد، بلکه مردم به این نتیجه رسیدند که حداکثر ظرفیت اصلاحات از درون نظام همان بود که خاتمی انجام داد. به عبارت دیگر، اصلاحات بنیادی با حفظ نظام که خواست اصلاح‌طلبان بود هم خوانی نداشت. حتی در سال های آخر ریاست جمهوری خاتمی منحنی اصلاحات شدیدأ سیر نزولی پیدا کرد. استدلال کسانی که از اصلاح‌طلبان قطع امید کردند این بود که دکتر معین، یا کروبی چه می‌توانند بکنند که خاتمی نکرد. برای آنها نیز، حفظ نظام و حرکت در چارچوب قانون اساسی آن بزرگ ترین اصول بود، نه حقوق بشر و منافع مردم، زیرا این دو خواست چنان که تجربه‌ی ۲۸ ساله نشان داده است در یک جا جمع نمی‌شوند. در نیت پاک و خیرخواهی دکتر معین نمی‌توان شک کرد، ولی مشکلات ساختاری نظام با نیت پاک برطرف نمی‌شود. اراده‌ی بزرگ، سیاست و خواستی روشن و جنبشی چندوجهی می‌طلبد که به اتکای آن و پشتیبانی مردم بتوان آن را برطرف کرد. مردم چنین ظرفیت و توانی را در معین یا کروبی ندیدند و حد اصلاحات آنها را تمام شده دانستند.

## ضعف مدیریت یا نبود خواست اصلاحات

پرسش این است که میان دو عامل ضعف مدیریت خاتمی به‌عنوان رئیس دولت، و نبود خواست جدی برای اصلاح‌نظام، کدام در شکست اصلاحات نقش بزرگ تری داشتند. در اینکه خاتمی مدیر مناسبی برای

دولتی که در محاصره‌ی منابع متعدد قدرت مخرب قرار داشت، نبود شکی نیست، ولی آیا او خواست اصلاح‌نظام را پی گرفت؟ شیوه‌ی خاتمی اندرزگویی و گفتاردرمانی دل‌شکستگان و صدمه‌دیدگان از رژیم جمهوری اسلامی بود. او سعی می‌کرد که مردم را آرام کند، نه به این دلیل که بخواهد در آرامش، برنامه‌ی اصلاحی خود را پیش ببرد، بلکه برای آنکه او نمی‌توانست در بحرانی که زاییده‌ی ساختار نظام است، ریاست کند. او حریف محافظه‌کاران و عوامل سرکوب و تخریب وابسته به آنها نبود، بنابراین دائم مدافعان اصلاحات را به آرامش و عقب‌نشینی دعوت می‌کرد. آن‌قدر عقب نشست تا آنکه اصلاحات از پشت فرو افتاد. او مرد عمل نبود. محمدرضا تاجیک، از هم‌فکران خاتمی، می نویسد: "فقدان یك تئوری راهنمای عمل اصلاحی و یك مانیفست کارآمد از یکسو، و نادربودن مردان عمل از جانب دیگر، اندك اندك رنگ زیبای رخسار تئوریك (گفتمانی) جنبش اصلاحات را اسیر کم‌رنگی و بی‌رنگی کرد و بر چهره‌ی زیبا و طناز و لطیف و دلربای آن، گردی به‌رنگ "تردید" نشاند".[۱۸۴]

اصلاحات علاوه بر استراتژی روشن، نیازمند مدیر مدبر و رهبری فداکار بود که بتواند خطر کند و آن را از محاصره‌ی مجموعه عوامل مخرب بیرون بیاورد. با اندرزگویی هیچ کس قادر نبود بر مخالفان سرسختی که برای حفظ قدرت و منافع بادآورده‌ی خود حتی فتوای قتل افراد بی گناه را صادر می‌کردند فایق آید و بر بحران دوران انتقال از انقلاب به اصلاحات غلبه کند.

خاتمی پیش از انتخابات رئوس برنامه‌ی اصلاحات مورد نظر خود را اعلام داشته بود. آن برنامه اگر اجرا می شد می‌توانست اصلاحات را به موفقیت‌های بزرگی برساند. خاتمی قصد فریب مردم را نداشت و با پوشش ظاهری اصلاحات، آرای مردم را نگرفته بود. او جداً خواستار اصلاحات بود، اما در عمل دریافت که اصلاحات بر اساس وعده‌های

---

۱۸۴- دکتر محمد رضا تاجیک، مثل «همه چیز، مثل هیچ چیز»، ماهنامه‌ی نامه، شماره‌ی ۴۷، ، تهران، اسفند ۱۳۸۴.

داده شده و پلاتفرم منتشر شده‌ی خود او با نظام ولایت مطلقه فقیه و قانون اساسی آن در تضاد است. او بی آنکه این واقعیت را به مردم بگوید، و یا با ارزیابی از ناتوانی خود کنار رود، و راه را برای کسی که بتواند برنامه های او را اجرا کند، باز نماید، اندک اندک از طرح اصلاحات عقب نشینی کرد و بزرگ‌ترین فرصت تاریخی را برای اجرای اراده‌ی مردم از دست داد.

برخی از اصلاح‌طلبان، از جمله حزب مشارکت در دوره‌ی دوم، دولت خاتمی را چندین بار به‌طور مستقیم به چالش کشیدند و از شیوه‌ی کار و سیاست مخرب او انتقاد کردند، ولی خاتمی بیش از آنکه با مشارکت هم‌سویی داشته باشد، با جامعه‌ی روحانیون مبارز و افرادی چون کروبی هم‌نظر بود. آنها نیز بر خر مراد سوار بودند و ولایت مطلقه‌ی فقیه را بدون تعارف بر اصلاحات ترجیح می دادند. اصلاحات برای کروبی ابزار رأی-گیری و مقابله با یکه‌تازی محافظه کاران بود، نه مردم‌سالاری. افزون بر این، گروهی که معتقد باشد و بخواهد برنامه‌ی اصلاحات را پیش ببرد در دولت وجود نداشت. بسیاری از وزرای خاتمی از سوی مخالفان اصلاحات بر او تحمیل شده بودند، ولی یک اراده‌ی قوی می‌توانست با کمک گرفتن از مردم بر این مشکل غلبه کند.

بنابراین، اگر بپذیریم که خاتمی خواستِ اصلاحات جدی نظام را نداشت، و حفظ نظام برای او مهم‌تر از اصلاحات بود، اگر مدیریت خوب هم می‌داشت، نقشی نمی‌توانست داشته باشد. خواست تغییر بر هر امری تقدم دارد، ولی ضعف مدیریت او مزید برعلت بود.

رفسنجانی مدیر و سیاستمداری کارکشته و لایق است، اما تمام این توانایی های او در خدمت مقابله با مردم‌سالاری و آزادی جامعه و حفظ موقعیت برتر روحانیت به‌کار گرفته شده است. بی‌شک پیروزی یک برنامه‌ی منسجم و روشن نیز مدیریت شایسته لازم دارد و بدون آن به جایی نمی‌رسد، اما وضعیت ایران پیش از نبود یک مدیر شایسته و اهل عمل، بیمار نبودِ خواست عبور از موانع اصلاحات و ساختار عقب مانده و ایستای آن

بود. از جمله مشکلات ساختاری اینکه قدرت انتصاب شدگان به مراتب برقدرت انتخاب شدگان فزونی دارد، و خاتمی تغییر این وضع را به سود نظامی که او به شدت به آن دلبستگی دارد مغایر می‌دید.

در یک جمع‌بندی از نقش خاتمی می توان گفت که او با فریب مردم به قدرت نرسید، ولی زمانی که اصلاحات را با نظام ولایت فقیه در تضاد دید، دومی را برگزید. و سرانجام اینکه گذار از انقلاب به اصلاحات مدیری شجاع و توانمند می‌طلبید که در شخصیت خاتمی نبود.

## خاتمی کاندیدای محافظه‌کاران؟

خاتمی سر پل انتقال قدرت اصلی نظام از محافظه کاران سنتی به محافظه کاران رادیکال شد. برای آنکه خط راست برنامه‌ی برگشت به قدرت خود را اجرا کند خاتمی بهترین انتخاب بود، زیرا از یک‌سو مردم به او رأی می دادند، و از دیگرسو جامعه‌ی بین‌المللی نسبت به او خوش‌بین و امیدوار بود و با او همکاری می کرد. خط راست به هر دوی این ضرورت‌ها نیاز داشت تا بتواند اندک اندک قدرت ازدست داده را پس بگیرد. آنها نمی خواستند با روش کودتایی اصلاح‌طلبان را ازقدرت ساقط کنند.

از سوی دیگر، نظام جمهوری اسلامی وضعیت را چنان تنگ کرده بود که جامعه‌ی مدافع اصلاحات راهی جز انتخاب مجدد خاتمی نمی دید. و پس از او نیز آن چنان که تجربه شد وضعیت سیاسی را به گوشه ای راندند که مردم سرانجام ناچار شوند میان دو کاندیدای نامطلوب یکی را برگزینند. بدین ترتیب، خاتمی فرصتی را که ایران پس از یک قرن تلاش به دست آورده بود تا دمکراسی را تجربه کند و بر پایه‌های آن ایران نوینی بسازد، با وعده‌های بی‌پایه‌ی اجرای دمکراسی دینی هدر داد.

خاتمی جامعه‌ی جهانی را که می‌توانست متحد نیرومندی برای برنامه های اصلاحی او باشد نیز بر سر گفتگوی تمدن‌ها، که نه پایه داشت

و نه مایه، سرگردان کرد. دلیل بی‌پایه بودن آن این بود که جمهوری اسلامی اهل گفتگو نبوده و نیست. به ویژه آنکه خاتمی، پیشنهاد دهنده‌ی گفتگو، خود از اراده‌ی مستقلی برای گفتگو با قدرت‌های خارجی برخوردار نبود. برای گفتگو با دنیای غرب نیز خود را مقید به اجازه‌گیری از کسانی کرد که مخالف جدی هرگونه گفتگو، حتی با مردم خود بودند. خاتمی رئیس جمهور نظام بود، نه منافع مردم و آینده‌ی ایران. او در وهله‌ی نخست خدمتگزار نظام بود، نه مردم. او نمی توانست رئیس جمهور هر دو باشد، زیرا میان مردم و نظام فاصله‌ی بزرگی ایجاد شده بود و خواست‌ها بسیار متفاوت بود. فاصله‌ی نظام و مردم با زور و سرکوب پر شده است، و آنها با یکدیگر اشتراک منافع ندارند. خاتمی در اواخر دوران ریاست جمهوری اش از مردم فاصله گرفت و به حفظ نظام چسبید. او تجربه‌ی ناامید کننده‌ی دیگری را بر تاریخ آزادیخواهی مردم ایران افزود. بنابراین، خاتمی همانقدر که به اصلاحات خدمت کرد به حفظ و تداوم قدرت انحصاری محافظه کاران نیز کمک رساند.

## نقش خاتمی در آینده

نقش خاتمی تنها به گذشته محدود نمی‌شود، و می‌تواند در آینده نیز ادامه یابد. به عبارت دیگر، در شرایطی که جبهه‌ی ۲ خرداد در سراشیبی پراکندگی بیشتر گام برمی‌دارد، نقش خاتمی هنوز پایان نیافته است. او می تواند در این زمینه نقش ایفا کند. اگرچه، اقبال او در میان مردم روز به روز کاهش می‌یابد، زیرا با گذشت زمان مردم بیشتر درمی‌یابند که خاتمی چه فرصت‌های بی‌نظیری را برای دگرگونی‌های دمکراسی‌خواهی در ایران از دست داد.

نگرانی جبهه‌ی مشارکت سبب شده است که برای تشکیل جبهه‌ی وسیع تر در برابر گروه احمدی نژاد، حتی وارد گفتگو با "جمعیت مؤتلفه‌ی

اسلامی"، جریانی کاملاً سنتی وضد اصلاحات، بشود.[۱۸۵] ظاهراً این نزدیکی براساس نظریه‌ی سلطانی بودن حاکمیت جمهوری اسلامی و ضرورت برگشت به دوران مشروطه انجام گرفته است.[۱۸۶] این جهت گیری نشان می دهد که اصلاح‌طلبان هم‌چنان به سر گردانی‌های خود ادامه می‌دهند.

وجه مشترک این دو جریان برای تشکیل جبهه‌ی واحد، جز مقابله با دولت کنونی، روشن نیست. ظاهراً حزب مشارکت هنوز پایگاه اجتماعی خود را نشناخته است. با نزدیک شدن به "مؤتلفه"، آنها باز هم بیشتر از پایگاه اجتماعی خود فاصله می گیرند، زیرا پایگاه اجتماعی مؤتلفه در بازار و حوزه‌ها، و قشر سنتی جامعه‌ای است که مخالف هر گونه آزادی است، و پایگاه اجتماعی حزب مشارکت نیروهای نوگرا و طبقه‌ی متوسط یقه‌سفید با فرهنگ و شیوه‌ی زندگی متفاوت و خواهان آزادی است. و این دو باهم در یک دیگ نمی‌جوشند و رنگ یکدیگر را نمی گیرند.

در میان اصلاح‌طلبان خاتمی هنوز تنها شخصیتی است که می‌تواند بهتر از هر کس دیگر اصلاح‌طلبان را به دور یک سفره جمع کند، اما نه امروز، و نه به دلیل محبوبیت و یا توانایی او، بلکه به دلیل نداشتن چهره مطلوب دیگر و ضعف تشکیلاتی اصلاح‌طلبان که حتی آماده‌اند تا با محافظه کاران سنتیِ راست، مانند مؤتلفه اسلامی نیز وارد گفتگو شوند. اصلاح‌طلبان قادر نشدند تشکیلاتی بسازند که به نقش محوری یک فرد وابسته نباشد. همین ضعف بزرگ اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست جمهوری دوره‌ی نهم علیه خواست آنها عمل کرد، زیرا آنها نتوانستند شخصی بیابند که باز میانگین خواست همه‌ی گروه های ۲ خردادی باشد و همه به دور او حلقه بزنند. آنها هشت سال برای پرورش چهره های دیگر جز خاتمی فرصت داشتند. ولی دید دراز مدت (استراتژیک) برای این نیاز در آنها نبود. به همین دلیل در انتخابات

---

۱۸۵ دیدار دبیران کل جبهه‌ی مشارکت و موتلفه‌ی اسلامی انجام شد، "امروز"، یکشنبه ، ۲۰ فروردین ۱۳۸۵.
http://www.emrouz.info/archives/2006/04/03013.php

۱۸۶- توضیح این نظریه را در بخش سوم همین کتاب زیر عنوان «آیا جمهوری اسلامی رژیم سلطانی است؟» بخوانید.

ریاست جمهوری دوره نهم سه شاخه شدند. اصلاح طلبان در نظر نگرفتند که شکست اصلاحات نه تنها مردم را ناامید و پراکنده خواهد کرد، میان خودشان نیز شکاف ایجاد می کند. دلیل نزدیکی اصلاح‌طلبان به مؤتلفه، ضعف و پراکندگی است، ولی دلیل نزدیکی مؤتلفه به اصلاح‌طلبان، مقابله با خطر شعارهای اقتصادی احمدی نژاد است که ممکن است در ناتوانی قدرت دولتی خود، توده‌ها را علیه بازار، و سودبرندگان اقتصادی نظام و حتی اشرافیت روحانی که متحد مؤتلفه است نیز بشوراند. مؤتلفه اگرچه از نظر فرهنگی بیشتر هم‌جنس احمدی نژاد است، ولی از نظر اقتصادی و سیاسی، نمی‌تواند با او کنار بیاید. از دید راست سنتی، احمدی نژاد اسب چموشی محسوب می شود که هر آن می‌تواند آنها را بر زمین بزند. پس مصلحت نیست که بر آن سوار شد. در حالی که خاتمی اسب رامی است که به راحتی با آهنگ آنها گام خواهد زد.

خاتمی به احتمال زیاد و به دلایل گوناگون این مأموریت را به عهده خواهد گرفت و در انتخابات دوره ی دهم ریاست جمهوری محتمل‌ترین کاندیدای جبهه‌ی جدید "اصلاح‌طلبان" خواهد بود، زیرا او از یک‌سو به جبهه‌ی مشارکت (معین)، و از سوی دیگر به روحانیون مبارز (کروبی) وصل است. دو تشکیلاتی که در انتخابات ریاست جمهوری دوره‌ی نهم در برابر هم قرار گرفتند، و بیش از هر جریان دیگری یکدیگر را تضعیف نمودند. این اتحاد می خواهد افزون بر رفسنجانی، مؤتلفه را نیز با خود همراه کنند. این اتحاد اگر سر بگیرد کمدی‌ای خواهد بود که تنها تراژدی شکست اصلاحات را تکمیل خواهد کرد، و نه بیش. دو احتمال دیگر را نباید از نظر دور داشت. نخست تک‌روی کروبی و اعلام کاندیداتوری مستقل از خاتمی و بقیه اصلاح‌طلبان، دوم برگشت به اتحاد --- رفسنجانی، کروبی و خاتمی.

قدر مسلم این ائتلاف ریزش‌های جدیدی را برای اصلاح‌طلبان در پی خواهد داشت.[۱۸۷] همه‌ی اصلاح‌طلبان تا این حد به راست نزدیک

۱۸۷- برای تحلیلی پیرامون این گرایش در درون اصلاح طلبان نک. رضا فانی یزدی، نگاهی به

نخواهند شد. چندی پس از شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست جمهوری دوره ی نهم دکتر معین طرح جدیدی برای جبهه دمکراسی خواهی انتشار داد. طرح اولیه‌ی دکتر مصطفی معین برای تشکیل جبهه‌ی دمکراسی خواهی راه خود را از مسیر همراهی با جریاناتی مانند مؤتلفه جدا کرده است. طرح دکتر معین بسیار مترقی و پیشرو است، که با اندکی تغییر در جمله‌بندی سه بند آن می‌تواند محور فعالیت تمام نیروهایی قرار گیرد که با شعار "ایران برای همه‌ی ایرانیان" موافق‌اند.[۱۸۸] مؤتلفه، کروبی و رفسنجانی به این شعار اعتقاد ندارند.

افزون بر این عوامل، دو شرط دیگر باقی می‌ماند. نخست، اگر تنش کنونی ایران و آمریکا به درگیری نظامی کشیده شود، سرنوشت سیاست در ایران طور دیگری رقم خواهد خورد؛ و دوم، کارنامه‌ی پذیرش یا رد چهار ساله‌ی احمدی نژاد باید اعلام گردد. در مورد حمله‌ی آمریکا به ایران، تاکنون گزارش‌های متعددی مبنی بر قصد حمله نظامی آمریکا به ایران انتشار یافته است. در صورت حمله‌ی نظامی آمریکا به ایران، این شوک بزرگ، هم مردم را از خواب‌زدگی خواهد پراند، و هم حکومت را با واقعیت‌های جدیدی روبرو خواهد ساخت و برای جامعه مصیبت به بار خواهد آورد. در صورت وقوع جنگ با آمریکا، احتمال اینکه بخش-هایی از جامعه و حکومت در برابر هم قرار بگیرند، کم نیست. در تاریخ، همه‌ی جنگ‌ها مردم را حول حکومت‌شان جمع نکرده است. جنگ با خارجی‌ها می‌تواند قدرت متمرکز حکومتی را به‌هم بریزد و به جای بسیج احساسات ناسیونالیستی مردم، تعادل قدرت را به سود اپوزیسیون به‌هم بزند و حکومت را به سقوط بکشاند. در جنگ جهانی اول و دوم و هم چنین سقوط دولت آرژانتین پس از جنگ با ارتش انگلستان و همین‌طور دولت میلوسویچ در یوگسلاوی سابق، نمونه‌هایی از این دست است. به ویژه آنکه

---

جبهه‌های دمکراسی و حقوق بشر، دوشنبه ۱۶ آبان ۱۳۸٤.
http://jomhouri.com/a/03art/004594.php

۱۸۸- دکتر مصطفی معین، گفتمان دمکراسی و حقوق بشر در دیدار با مراجع دینی، پیش نویس، ۳ اردیبهشت ۱۳۸۵. http://drmoeen.ir/archives/85/2/3.php،

طرح آمریکا به یوگسلاویزه کردن ایران نزدیک است. اقوام مرزنشین ایران از دست انحصارگری قدرت مرکزی ایران بیشتر از مردم دیگر مناطق صدمه کشیده اند. بنابراین، با توجه به زمینه‌ی درگیری‌های نظامی در این مناطق، آمریکا با حمایت از آنها به جنگ داخلی در ایران دامن خواهد زد. این درست است که ایران برای کسانی مرکز پشتیبانی از تروریسم است و قدرت‌های دیگری نگران اتمی شدن جمهوری اسلامی هستند، ولی خارج از این دو، گروه سومی نیز معتقد است که ایران خارج از نوع و ماهیت حکومتش برای منطقه قدرت بزرگ و دردسرسازی است. در زمان شاه نیز این نگرانی وجود داشت. از دید این جریان، راه حل، نه صرفاً تغییر رژیم، بلکه تبدیل ایران به چند کشور کوچک‌تر است. اما آنها این واقعیت را هم نمی توانند نادیده بگیرند که همان اندازه که بسیج قومی می‌تواند به تضعیف حکومت مرکزی کمک کند، با ایجاد نگرانی برای مدافعانِ یکپارچگی ایران، می‌تواند به ضد خود نیز بدل شود و قدرت کنونی را تقویت کند. اما در کنار تمام این عوامل نباید واقعیت قدرت‌گری جدید جمهوری اسلامی پس از شکست سیاست نظامی آمریکا در عراق رانادیده گرفت. برای آمریکا و متحدش اسرائیل بسیار دشوار است که پس از تجربه عراق خود را گرفتار جنگ سومی در ایران کنند. ولی حزب جمهوری‌خواه آمریکا برای تحریک مردم آمریکا و بسیج طرفداران سرخورده خود در انتخابات ماه نوامبر ۲۰۰۸، ممکن است این مخاطره را به سود خود ارزیابی کند و حمله نظامی به ایران را پیش از پایان دوره جورج بوش با همکاری اسرائیل عملی سازد.

(۱۱)

# اشتباه دکتر معین، و ضرورت یک سیاست رادیکال

آنچه در انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری رخ داد آخرین مرحله‌ی شکست بی‌برنامگی و سیاست "اصلاحات با حفظ نظام ولایت فقیه" بود. دکتر معین نیز علیرغم شعار "جبهه‌ی دمکراسی خواهی و حقوق بشر"، و "ایران برای همه‌ی ایرانیان" همانند خاتمی معتقد به رعایت همین چارچوب بود. جبهه‌ی پیشنهادی دکتر معین، اگر تشکیل هم می شد، درعمل چیزی جز جبهه خودی‌ها نبود، و مشکل انتخابات را حل نمی‌کرد. معین می‌بایست سیاستی برمی گزید که فاصله و تفاوت او را با خاتمی و نظام به‌طور برجسته نشان می‌داد، اما او نیز در میانه‌ی دو گزینه‌ی عبور از نظام ولایت مطلقه‌ی فقیه، و متعهد ماندن به آن، سرگردان ماند. او نیز همانند خاتمی هنوز گرفتار شکل دین نظام بوده و هست. آنچه در انتخابات دوره‌ی نهم رخ داد، نتیجه‌ی طبیعی این سرگردانی و بینش نوسانی معین و یاران او نیز بود.

افزون برآن او در دام سیاست رهبری افتاد. شورای نگهبان دکتر معین و محسن مهر علیزاده، دو کاندیدای اصلاح طلبان را رد صلاحیت کرد. این توفیق اجباری برای اصلاح طلبان بود که که با چهره‌ای مظلوم جبهه پراکنده خود را سامان دهند و با یک نامزد انتخاباتی وارد عرصه رقابت شوند. بارد صلاحیت این دو، کروبی تنها نامزد انتخاباتی اصلاح طلبان

محسوب می شد. هرچند او بیش از آنکه با اصلاحات همراه باشد با نظام ولایت فقیه هم سو بوده است. اگر معین و علیزاده وارد نمی شدند، کروبی شانس آن را داشت که در دور اول انتخابات در برابر کاندیدای مطلوب رهبر برنده شود. ولی بامداخله رهبر، صلاحیت معین و علیزاده تائید شد و محاسبه غلط شورای نگهبان اصلاح شد. با این سیاست، رهبر، جبهه اصلاح طلبان را سه پاره کرد. اصلاح طلبان این ترفند را در نیافتند و به دام محافظه کاران افتادند. به طوری که هیچکدام از نامزدهای آنها به دور دوم راه نیافت و به ناچار در برابر جبهه محافظه کاران به هاشمی رفسنجانی که خود نیمی از نیروی اصلاح طلبان و نیمی از نیروی سنت گرایان را با خود داشت، دل بستند. رفسنجانی نیز که به دوره دوم انتخابت راه یافت به توصیه برخی از اصلاح طلبان مبنی بر خارج شدن از رقابت با احمدی نژاد و سپردن آن به کروبی، نفرسوم در دوره اول، توجه نکرد و انتخابت را به احمدی نژاد که با شعارهای پوپولیستی و عوام پسند وارد گود انتخابات شده بود بافاصله زیاد باخت.

## شرایط جدید در انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری

روند منفی هشت ساله‌ی اصلاحات به ویژه نقش منفی خاتمی در دو سال آخر ریاست جمهوری‌اش، شکست اصلاح‌طلبان را تقریباً نهایی کرده بود ؛ مگر آنکه اصلاح‌طلبان خلاف مسیر او گام می گذاردند. برخلاف گذشته، طیف گسترده‌ی اصلاح‌طلبان در این انتخابات پنج پاره شدند: طرفداران دکترمصطفی معین، کارگزاران سازندگی، طرفداران محسن مهرعلیزاده، و مهدی کروبی، و بالاخره تحریم کنندگان انتخابات. خط راست نیز پنج پاره بود. این وضعیت نشان از تحولی نوین در جامعه‌ی سیاسی ایران می‌داد. تا پیش از ۲ خرداد ۷۶، انتخاب رئیس جمهور از طریق اجماع درونی نظام شکل می گرفت. دوم خرداد این سنت را شکست. در دوره نهم حتی از آن حد فراتر رفت و سنت اجماع جناحی

نیـز به کشـمکش های درونـی دو جناح کشـیده شـد. دوری گزینی کامل کاندیداها از گفتمان انقلاب؛ عدم کارایی آنچه تا کنون متداول بود، یعنی انتخـاب اجماعی و تصمیم‌گیری‌های پشـت پرده توسـط ریش سـفیدان و پیش کسوتان؛ علنی شـدن رقابت‌ها و زورآزمایی‌های سیاسی در صحنه‌ی رأی گیـری، و ورود آشـکار ارگان‌های نظامی به عرصـه‌ی انتخابات برای جهـت دادن و نقش آفرینـی در آن از جملـه پدیده‌هـای جدیـد در این دوره بود. هیچ کاندیدایی دیگر با ژست و شعار اینکه او بیشتر از دیگران انقلابی است، و یا زندان کشیده است، و یا یار امام بوده است، وارد عرصه‌ی رقابت انتخاباتی نشـد. روحانی بودن کاندیداها نیز ملاک برگزیده شـدن نبود. در این میان اشـتباهات اصلاح‌طلبان در انتخابات از یکسـو، و ورود نیروهای نظامی و امنیتی به صحنه از دگر سو، سرنوشت انتخابات را رقم زد.

هم‌چنین بار دیگر، مانند ۲ خرداد ۷۶، نظم سیاسی رایج به‌هم ریخت و نتیجـه‌ی انتخابـات غیرقابـل پیش‌بینـی شـد. ماننـد ۲ خـرداد ۷۶ کسـی به ریاسـت جمهوری انتخاب شـد که انتظارش نمی‌رفت. همـه کاندیداها می‌کوشـیدند تا خود را از گذشـته جدا کنند، زیرا همه دریافته بودند مردم از جمهوری اسلامی و شعارها و عوام‌فریبی‌های آن به‌کلی خسته و گریزان شـده انـد. معین می گفـت که او خاتمی نیسـت. رفسـنجانی ادعـا می کرد کـه او رفسـنجانی ۱۵ سـال پیش نیسـت، او رفسـنجانی سـال ۲۰۰۵ اسـت. قالیبـاف خود را رضا شـاه حزب اللهـی می‌خواند، و هماننـد احمدی نژاد مدیریت ۱۶ سـال پیش را شکسـت خورده می‌دانسـت و می‌خواسـت از آن فاصله بگیـرد. احمدی نـژاد حکومـت اسـلامی ۱۶ سـاله را کـه خامنه‌ای، رفسـنجانی و خاتمـی در رأس آن بودنـد، مسـبب فقر و فسـاد و بـی عدالتی معرفـی می کـرد. محسـن رضایی می کوشـید که مـدرک تحصیلـی خود را تابلـوی تبلیغاتی خود کند، نه سـابقه‌ی فرماندهی سـپاه و نظامی گری خود را؛ و بالاخره علی لاریجانی تردید نکرد که از نام غیر مذهبی خود، اردشیر، نیز اسـتفاده کند. نه کسـی حرف رهبر را می‌پذیرفت، و نه روحانیت سـنتی قادر بود محافظه‌کاران را دورهم جمع کند. هیچ کاندیدایی از خط راست،

و رقبای اصلاح‌طلبان آنها حاضر نبود به نفع دیگری کنار برود. اجماع‌ها و شوراهای آشکار و پنهان محافظه‌کاران برای معرفی یک کاندیدا با ناکامی روبرو می شد. احمدی نژاد، شور سران خط راست برای تعیین کاندیدای واحد را توطئه علیه خود ارزیابی کرده بود و از شرکت در آن خودداری نمود. روحانیت نیز خود به چند دسته تقسیم شده بودند. رفسنجانی و خامنه‌ای بخشی از اختلافات خود را علنی کردند. کروبی حتی اعلام کرده بود که اگر انتخابات به دور دوم برسد از معین پشتیبانی نخواهد کرد. این وضعیت متفاوت، استراتژی انتخاباتی نوینی می‌طلبید. اساس این استراتژی فاصله گیری بیشتر از جمهوری اسلامی و سران آن بود. کاری که گمنام‌ترین کاندیداها یعنی محمود احمدی نژاد کرد و برنده شد، ولی اصلاح‌طلبان آن مسیر و نیاز را نشناختند.

پراکندگی‌ها و نظم ناپذیری‌ها در دو طیف اصلاح‌طلبان و مخالفان اصلاحات در عین حال نشان داد که اصولاً روش کار دمکراتیک در درون سیستم آنها سهمی ندارد. پوپولیسم و شعارهای توده پسند ابزار کارهمگان بود. از جمله احمدی نژاد وعده بردن پول نفت بر سر سفره های مردم،و کروبی پرداخت ماهانه پنجاه هزار تومان پول نقد به هر فرد را در شعار های انتخاباتی خود گنجاندند. به‌طور مثال، سه کاندیدای اصلاح‌طلبان می‌توانستند با اتخاذ روش دمکراتیک، (البته اگر تشکیلات و نظم دمکراتیکی وجود می‌داشت) به پراکندگی درونی خود پایان دهند، با انتخاب یک کاندیدا از میان خود وارد صحنه‌ی انتخابات شوند و انتخابات را ببرند، اما آنها نیز همانند محافظه‌کاران، هنوز پای‌بند روش سنتی یافتن شخصیت محوری و جمع شدن حول او بودند، ولی دیگر توافقی بر سر اینکه شخصیت محوری کیست وجود نداشت. مکانیسم انتخاب دمکراتیک کاندیدای واحد نیز ایجاد نشده بود. در چنین شرایطی حتی برخی از افراد صاحب نام اصلاح‌طلبان با اکراه و تأخیر به معین، و حتی شرکت درانتخابات پیوستند.[۱۸۹] در این وضعیت پراکنده چه شیوه‌ای می‌توانست به

---

۱۸۹- درحالی که بسیاری از نیروهای نزدیک به اصلاح طلبان درانتخابات شرکت نکردند، علیرضا

سود "اصلاح‌طلبان پیشرو"، جناح دکتر معین، عمل کند؟

## ضرورت کاربرد سیاست رادیکال

برای درک معنی سیاست رادیکال با استراتژی اصلاحی و غیرخشونت بار باید به شیوه‌ی مبارزات ضد استعماری گاندی در هند، برابری نژادی مارتین لوترکینگ در آمریکا، و نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی نگاه کرد؛ خواست قاطع و روشن و ساختاری و تاریخی استقلال هند بدون توسل جستن به خشونت. با این نگرش و روش، گاندی الگوی کاملی از یک سیاست رادیکال خالی از خشونت را پایه‌گذاری کرد. سیاستی که مارتین لوترکینگ، رهبر جنبش سیاه‌پوستان در آمریکا نیز در مبارزات ضد نژادپرستی به‌کار گرفت و پیروز شد.

در ایران در شرایطی که مردم از اصلاح‌طلبان سرخورده و نا امید و نسبت به آن بی اعتماد شده بودند، تنها یک حرکت و سیاست رادیکال می‌توانست معادله را تغییردهد. خواستِ روشن تغییر ساختاری نظام، یعنی خواست حذف ولایت مطلقه‌ی فقیه، و برابری بی قید و شرط کلیه‌ی شهروندان می‌توانست در رأس این سیاست قرار بگیرد.

این حرکت هم رهبری قاطع و هم برنامه‌ی استراتژیک روشن و حساب شده‌ای را متفاوت از روش و عمل خاتمی می‌طلبید. حتی خاتمی در آغاز ریاست جمهوری اش تردید نکرد که اعلام کند زمینه گفت و گو درباره ولایت مطلقه فقیه باز است. معین از این بابت از او نیز عقب تر حرکت کرد. خاتمی با ندانم کاری و نگرش التقاطی می کوشید که ولایت

---

علوی‌تبار، نظریه‌پرداز اصلاحات در مراحل نهایی و با توضیحاتی که نشان از تردید فراوان داشت با تأخیر به جمع دکترمعین پیوست؛ سعید حجاریان دریک مصاحبه‌ی بی‌سابقه‌ی تلویزیونی با دکترمعین ضمن توضیح به چالش سیاست‌ها و برنامه‌ی او پرداخت. مصاحبه ای که صدا و سیمای جمهوری اسلامی در پخش آن تردید نکرد. احمدی زید آبادی، روزنامه‌نگار برجسته و متفکراز طیف اصلاح طلبان ملی- مذهبی در انتخابات شرکت نکرد.

مطلقه‌ی فقیه (برتری روحانیت) را با دمکراسی و حقوق برابر شهروندی آشتی دهد. این بدان می‌ماند که تصور کنیم گاندی می‌خواست استقلال هند را با حفظ استعمار انگلیس به‌دست آورد.

تلاش تمام کاندیداهای ریاست جمهوری در دوره‌ی نهم، حتی محافظه کارترین آنها، برای نشان دادن فاصله‌ی خود با گذشته روشن می کرد که دکتر معین برای جلب اصلاح‌طلبان و مردم عادی می‌بایست گامی فراتر از همه‌ی آنها برمی‌داشت، و فاصله‌ی خود را نه تنها با خاتمی، بلکه با کلیت نظام و قانون اساسی تبعیض گرای آن برجسته می‌نمود. این خواست اصلی مدافعان اصلاح‌طلبان بود. اظهار معین که او خاتمی نیست، کافی نبود، او باید اعلام می کرد که با آنچه حکومت جمهوری اسلامی بر مردم اعمال کرده است، مخالف است، و با تمام توان می کوشد که این مسیر را تغییر دهد؛ دوچندان بیشتر از آنچه احمدی نژاد اعلام می کرد. بخش زیادی از آرای احمدی نژاد این گونه به دست آمد.

معین قاعدتاً بر مشکلات و معضلاتی که جمهوری اسلامی برای مردم و جامعه ایجاد کرده واقف بوده است. او خود به دلیل همین سیاست و ظلمی که در حق دانشجویان شده بود از وزارت علوم استعفا داد. رادیکالیسم و نوگرایی و آینده‌نگری بهترین شیوه‌ی نظری برای جلب و بسیج حداکثر نیروهایی بود که هم اصلاح‌طلب و هم خواستار عبور از موانع ساختاری دمکراسی در نظام بودند.

اما تنها گفتار کافی نبود، زیرا مردم به سادگی به گفته‌های رهبران سیاسی اعتماد نمی کردند. درعمل نیز معین می‌بایست رادیکال می‌بود و این سیاست نظری را پیش از انتخابات اجرا و به سیاست عملی رادیکال بدل می کرد و تیمی از کلیه‌ی نیروهای سیاسی، فرهنگی، دینی و شغلی طرفدار اصلاحات و آنها که خواست و توان عبور از وضعیت کنونی را دارند، گرد هم می‌آورد ونشان می‌داد که آنچه می گوید در عمل نیز به‌کار خواهد گرفت. تنها در این صورت او می‌توانست اعتماد مردم را جلب کند، ولی او نه در گفتار و نه در کردار چنین نکرد، بلکه با اعلام التزام به قانون اساسی و طبعاً ولایت فقیه که حکومت محافظه کاران را

مادام‌العمر کرده است و وضعیت کنونی را به‌وجود آورده است از نظام و قانون اساسی آن دفاع کرد. حتی شعار محوری او "ایران برای همه‌ی ایرانیان" با سیاست دفاع از قانون اساسی جمهوری اسلامی که به طور آشکار حقوق و امتیازهای انحصاری برای بخشی از ایرانیان (فقها) قایل است، هم خوانی نداشت.

### "ایران برای همه‌ی ایرانیان" از حرف تا عمل

این مطالب را با این فرض نوشته ام که دکتر معین در طرح شعار "ایران برای همه ایرانیان" اندیشه کرده و جدی بود. بنابراین، می‌بایست از روز نخست تبلیغات انتخاباتی معین، این شعار شکل عملی پیدا می کرد. اجرای اولین گام آن دعوت برای تشکیل کمیته‌ی مشترکی از تمام نیروهای اصلاح‌طلب برای همکاری، سیاست گذاری و برنامه ریزی انتخاباتی دکتر معین بود. سیاستی که همه‌ی نیروها را از آغاز در حقوق و مسئولیت‌ها سهیم می کرد. گام بعدی پیش از انتخابات، اعلام اعضای کابینه‌ی مشارکتی می‌بود. این کابینه می‌بایست بازتاب عینی این شعار و تمام ایرانیان، مرکب از نمایندگان گروه‌های قومی، دینی، زنان و جوانان (شامل سکولارها و غیرخودی‌ها)، همراه با دعوت از متخصصان ازجمله ایرانیان خارج از کشور می‌بود. با معرفی دو تن از سران حزب مشارکت به‌عنوان معاون رئیس جمهور و سخنگوی دولت، آنها درجه و ابعاد انعطاف پذیری خود را نشان دادند. معین می‌بایست نشان می‌داد که می‌خواهد از دایره‌ی ۲۰۰-۳۰۰ نفره‌ای که سالیان درازی است بر ایران حکومت می کنند خارج شود و همه‌ی ایرانیان را به‌عنوان مالکان اصلی ملک مشاع ایران در قدرت سهیم نماید و به انحصار حکومتی روحانیت و متحدان آنها پایان بخشد. تنها با این اقدام، جدی بودن این شعار نشان داده می شد. او می‌بایست اولین گام‌های عملی اصلاح نظام تبعیض گرای کنونی را از همان آغاز برمی‌داشت، و نظم نوین دمکراتیک و منصفانه‌ای را پایه می‌نهاد. در زمینه‌ی سیاست خارجی نیز می‌بایست

شجاعانه اعلام می کرد که در صورت انتخاب، برای حفظ منافع ملی ایران و پایان بخشیدن به تنش‌های موجود با غرب، به‌طور جدی وارد مذاکره‌ی مستقیم با دولت آمریکا و حل مشکل ۲۶ ساله‌ی ایران با آنها می شد، و اگر ممانعت و مخالفتی در این زمینه‌ها به‌وجود می‌آمد تصمیم خود را به همه پرسی می گذاشت. دکتر معین هم چنین می‌بایست برخلاف سیاست محافظه کاران که قصد فراری دادن مغزهای ایرانی را به خارج دارند، تا آسوده تر بر توده‌ها مسلط شوند، سیاست روشنی برای جلب آنها در ایران و فراخواندن آنها از خارج اعلام می کرد.

مشارکت واقعی زمانی ممکن بود که برخلاف دوره‌ی خاتمی که کابینه‌ی انحصاری خودی‌ها را با رضایت رهبران محافظه کار تشکیل داد، مذاکراتی با تمام نیروهای مدافع اصلاحات، برای جلب بیشترین نیروی اجتماعی، ترکیبی وسیع و گسترده از نیروهای متخصص و مدیران شایسته مدافع اصلاحات را به جامعه معرفی می کرد، و پیشاپیش اعلام می‌نمود در صورت ردِ کابینه ی ترکیبی خود توسط مجلس، رهبر، یا رئیس جمهور استعفا خواهد داد. تنها این سیاست متهورانه، رادیکال و فاصله‌دار با دوره‌ی خاتمی، و زاویه دار با محافظه کاران می‌توانست مشکلات گذشته، از جمله بی‌اعتمادی، و تردیدهای مردم نسبت به اصلاح‌طلبان و پراکندگی طیف اصلاحات را تا حد زیادی برطرف کند. معین با این استراتژی می‌توانست نیروی بزرگی از فعالان و نخبگان سیاسی، زنان و جوانان، ایرانیان مقیم خارج را در کمیته‌های تدارکاتی و تبلیغاتی به دورهم جمع کند و از امکانات گسترده‌ی آنها بهره‌مند شود، امکانات سریعی چون فراهم آوردن وسایل تبلیغات تلویزیونی که اصلاح‌طلبان از ضرورت آن بارها یاد کرده‌اند، و امکانات درازمدتی چون مدیریت و سرمایه گذاری و کارشناسی. امکانات ماهواره‌ای به سادگی می‌توانست در خارج توسط مدافعان اصلاحات فراهم شود.[۱۹۰] در چنین شرایطی

---

۱۹۰- مصطفی تاج زاده برای دومین بار می گوید: «شاید اگر در این یك سال آخر ما می توانستیم از ماهواره برای تبلیغ دیدگاه‌هایمان استفاده کنیم شرایط فرق می کرد. مصاحبه‌ی روزنامه‌ی

رفسنجانی خود زمینه را برای ادامه‌ی شرکت در انتخابات مساعد نمی‌دید و از صحنه خارج می شد و بخش مهمی از آرای او نیز در اختیار معین قرار می گرفت.[۱۹۱] بخشی از کسانی که به رفسنجانی رأی دادند، و هم‌چنین بخش عمده‌ی تحریم کنندگان، نیروی بالقوه‌ی پشتیبانی کننده‌ی جناح دکتر معین بودند که می‌توانستند آرای او را به حدی برسانند که در دور اول پیروز شود. البته اگر فرض را بر این بگذاریم که شبکه‌ای که احمدی نژاد را روی کار آورد نتایج انتخابات را تغییر نمی‌داد.

این سیاست رادیکال و جهت دار به سوی آینده‌ای متفاوت که ضمانت اجرای خود را در شرکت دادن طیف گسترده‌ی اصلاح‌طلبان اعلام می کرد بخش عمده‌ای از ناامیدی‌ها و سرخوردگی‌ها را خنثی می‌نمود. محافظه کاران در شرایطی نبودند که اگر معین با آرای بالا انتخاب می شد و گروه‌های مختلف جامعه را درگیر قدرت می کرد، بتوانند او را حذف کنند، اما سیاست اصلاح‌طلبان در پی جلب رضایت محافظه کاران، فقهای سنتی، و رهبری (همه ی مخالفان اصلاحات)، و دست به عصا حرکت کردن بود، نه جلب مردمی که در سه انتخابات پیشین به آنها رأی داده بودند. درعبارتی کوتاه، رادیکالیسم اصلاحی همه جانبه در برابر محافظه کاری خاتمی، تنها راه جلب رضایت و جلب آرا و پشتیبانی مردم، و بالاخره پیروزی و ادامه اصلاحات بود.

## نقد جبهه‌ی دمکراسی‌خواهی دکتر معین

دکتر معین در برنامه‌ی تبلیغات انتخاباتی خود طرح تشکیل جبهه‌ی

---

شرق با مصطفی تاجزاده، ۲۷ مه ۲۰۰۶.
http://www.iran-emrooz.net/index.php?/news2/more/8611/

۱۹۱- به نظر می رسد که رفسنجانی به محسن رضایی و علی اکبر ولایتی نظر مثبت داشت. احتمالاً اگر شانسی برای آنها وجود می‌داشت، او وارد رقابت انتخاباتی نمیشد، ولی زمانی که به نتیجه‌ی خلاف آن رسید خود وارد میدان شد، اما اگر او کاندیدای اصلاح‌طلبان را قوی می‌دید کمتر جرأت می کرد که وارد عرصه‌ی انتخابات شود. او هم پدیده احمدی نژاد را درنیافته بود.

دمکراسی‌خواهی را ارائه داد که هنوز پس از گذشت بیش از یک سال عملی نشده است. این طرح که چیزی جز جبهه‌ی اسلامی خودی‌ها نبود، زمینه‌ی عینی شکل‌گیری نیز نداشت. دکتر معین اخیراً گفته بود:

"ماه‌ها قبل از این که نتیجه‌ی انتخابات روشن شود شعار راهبردی دموکراسی و حقوق بشر و حتی ضرورت تشکیل جبهه‌ی دموکراسی را مطرح کردم....افرادی که مؤسس این جبهه هستند، اسلامی‌اند که هویت ۹۰ درصد مردم این کشور است، ولی به این معنا نیست که اقلیت‌های مذهبی رسمی نمی‌توانند شرکت کنند. ما قانون اساسی را ملاك قرار دادیم بنابراین آنها هم می‌توانند شرکت داشته باشند. حتی به این معنا نیست که یك نفر سکولار نتواند وارد شود. ما گفتیم مؤسسین این جبهه هویت‌شان اسلامی است...."[۱۹۲]

این گفتار که با خوش نیتی فراوان بیان شده است، خلاف مفاد اعلام شده‌ی دکتر معین برای تشکیل چنین جبهه‌ای است که اینجانب در بخش ۱۲ آن را بسیار مترقی و پیشرو خواندم.[۱۹۳] گفتار اخیر ایشان، بینش نادرست اصلاح‌طلبان را از حل معضل سیاسی ایران نشان می‌دهد. مقصود دکتر معین از تشکیل جبهه‌ی دمکراسی همان تشکیلات خودی‌ها ، یعنی کسانی که قانون اساسی تبعیض آمیز جمهوری اسلامی را می‌پذیرند، است که با حضور نمادین و پلواره‌ی نمایندگانی از گروه‌های دیگرظاهری دمکراتیک و پسندیده‌تر پیدا می‌کند، مانند مجلس جمهوری اسلامی که چندتن از نمایندگان اقلیت‌های "مذهب رسمی" را نیز پذیرفته‌اند، تا مجلس ظاهری دمکراتیک داشته باشد. این در حالی است که نمایندگان میلیون‌ها نفر افراد مخالف سیاست آنها، از جمله سکولارها و اخیراً

---

۱۹۲- سایت امروز، حقوق بشر تاکتیك یا استراتژی؟ در گفت و گو با معین

6/3/85. /http://www.emrouz.info

۱۹۳- من در آنجا نوشتم که "طرح دکتر معین بسیار مترقی و پیشرو است، که با اندکی تغییر در جمله‌بندی سه بند آن می‌تواند محور فعالیت تمام نیروهایی قرار گیرد که با شعار "ایران برای همه‌ی ایرنیان" موافق‌اند. نه مؤتلفه، نه کروبی و نه رفسنجانی به این شعار اعتقاد ندارند."

اصلاح‌طلبان حتی حق شرکت در انتخابات را ندارند. در یک تشکیلات اصیل دمکراتیک جایی برای این‌گونه مانورها نباید باشد.

تشکیل جبهه‌ی دمکراسی خواهی و حقوق بشر دکتر معین نه برای تغییر ساختار قانونی نظام بوده است، بلکه برای حفظ وضع موجود است. تکیه بر هویت اسلامی ۹۰ درصد مردم، برای توجیه پایه‌گذاری جبهه‌ی مذهبی‌هاست.

روشن است که احزاب سیاسی با مراکز دینی چون مسجد و کلیسا یکی نیستند. همین گفتمان غلط، یعنی تقسیم جامعه از روی اعتقادات مذهبی، که ساخته و پرداخته‌ی مذهبیون متعصب و انحصارطلب است، سبب شده است فقها با امتیازهای ویژه بر همه‌ی ارکان جامعه مسلط شوند و مدعی امتیازهای خدا دادی ویژه نیز باشند.

تنها در ایران که مردم آن فقط ۶ درصد جمعیت مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند، صدها برداشت از دین وجود دارد. تا حدی که کسی مانند دکترهاشم آغاجری، فردی دیندار و معتقد از طرف دینداران دیگر به استناد دین محکوم به اعدام می‌شود. مفاد جبهه‌ی دمکراسی‌خواهی و حقوق بشر باید بر مبنای اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر تنظیم شود که به دین و مذهب کسی کاری ندارد. در دمکراسی‌های جهان معیار عضویت افراد در تشکیلات حزبی اعتقادات دینی آنها نیست.

جبهه‌ی پیشنهادی دکتر معین با شعار "ایران برای همه‌ی ایرانیان" نیز خوانایی ندارد. این بدان معنا نیست که جبهه‌ی مورد نظر آنها باید طوری تنظیم شود که همه‌ی ایرانیان را در بربگیرد، اما معیار قرار دادن دین رسمی، و اعتقادات مذهبی مردم برای شرکت در جبهه و تشکیل جبهه، اصول دمکراسی و حقوق بشری آن را خنثی می‌کند. هر جریان سیاسی حق دارد هر طور که خود صلاح می‌داند اساسنامه‌ی حزبی خود را تنظیم کند، ولی زمانی که نیرویی به تشکیل جبهه‌ی دمکراسی و حقوق بشر برای جلب طیف وسیعی از نیروهای هم سو اقدام می‌کند نمی‌تواند معیارهای دینی را زیر پوشش اینکه مردم مسلمان‌اند و یا قانون اساسی چنین گفته است، توجیه

نمود. آن چنان که از نام جبهه پیشنهادی بر می آید، اساس مشارکت، نه اعتقاد دینی افراد، بلکه اعتقاد به دمکراسی و حقوق بشر است. اکثریت همین مردم مسلمان که دکتر معین به هویت دینی آنها اشاره دارد مخالف جمهوری اسلامی‌اند، ولی رهبران نظام با توجیه مسلمان بودن مردم، حکومت و قوانین اسلامی را توجیه قدرت خود کرده‌اند، و آن گاه که سخن از آرای مردم در میان باشد حکومت خود را نه ناشی از اراده‌ی مردم مسلمان، بلکه به اراده‌ی خداوندی نسبت می‌دهند.

اصلاح‌طلبان نمی‌توانند میان دو صندلی بنشینند. یا باید رضایت مخالفانِ نظام را جلب کنند و به خواست آنها گردن نهند، و با معیارهای آنها عمل کنند، و یا به سراغ محافظه‌کاران بروند. هر دوی آن با هم میسر نیست، زیرا خواست‌های آنها متضاد است. آنها اگر به‌طور جدی به شعار "ایران برای همه‌ی ایرانیان" معتقدند باید روی شکل عملی این شعار، یعنی سهیم کردن مردم در قدرت نیز اندیشه کنند. مسئله‌ی اصلی نه دین، بلکه قدرت است. اصلاح‌طلبان نباید خود پیشتاز استفاده‌ی ابزاری قدرت طلبان از دین و اعتقادات مذهبی مردم شوند و صلاحیت مردم را از روی اعتقاد دینی آنها تعیین کنند. عاملین و آمرین قتل های زنجیری، یا ترور حجاریان نیز مسلمان متعصب بودند. آیا آنها به صرف مسلمان بودن در جبهه دمکراسی خواهی و حقوق بشر پیشنهادی معین می گنجند؟

## چرا به جای ائتلاف از جبهه استفاده می‌شود؟

جبهه‌ی تشکیلاتی ادامه‌دار و ائتلاف حرکتی موقت و عمل محور است. باید روی دو نکته درنگ نمود که :

۱) گستردگی نظری طیف اصلاح‌طلبان، و ۲) پراکندگی تشکیلاتی آنها، بیش از آنکه زمینه‌ی یک جبهه‌ی دمکراسی‌خواهی را فراهم کند، زمینه‌ی شکل گیری ائتلاف، یا اتحاد عمل میان نیروهای اصلاح‌طلب را داشت، و دارد. دوم خرداد ۱۳۷۶ ائتلاف نانوشته‌ای از این دست

بود. تنظیم کنندگان پلاتفرم انتخاباتی خاتمی، طرحی را ارائه دادند که زمینه ساز یک ائتلاف بزرگ شد، هرچند مذاکره‌ای میان نمایندگان مردم و تنظیم کنندگان پلاتفرم انجام نگرفت. مردم به تنظیم کنندگان طرح و وعده‌های اجرایی آن اصلاحات اعتماد کردند، ولی آنها به وعده‌های خود عمل نکردند. با از دست رفتن اعتماد، دیگر نمی‌توان به شیوه‌ی سابق، یعنی اعلام صرفِ پلاتفرم سیاسی مردم را جلب کرد. از این پس توافق مستند، همراه با ضمانت اجرای آن می‌تواند اعتماد را جلب کند.

جبهه‌ی واحد به زمینه‌ی مشترک نظری نیروها نیاز دارد. درحالی که برای ائتلاف نیروها زمینه‌ی مشترک عملی کافی است. تفاوت در اتحاد عمل، و اتحاد نظر است. زمینه‌ی مشترک نظری خواست و طرحی درازمدت است که به سادگی به دست نمی‌آید. در حالی که ضرورت بسیج نیروهای اصلاح‌طلب در مقطع انتخابات طرحی کوتاه‌مدت، فوری و عملی بود. توافق عملی حول چند خواست مشخص و مشترک در یک شرایط ویژه و اضطراری بسیار بالا است. در حالی که شرایط اضطراری برای توافق نظری کافی نیست. آنچه در فاصله‌ی دور اول و دور دوم انتخابات دروه‌ی نهم ریاست جمهوری، رخ داد و بخشی از اصلاح‌طلبان را به حمایت از هاشمی رفسنجانی کشاند، همین اصل اتحادعمل بود. درحالی که اختلاف نظر میان دو گروه بسیار گسترده و عمیق بود، و ممکن است هیچ زمان برطرف نشود. حتی امروز، یعنی پس از سپری شدن دوره‌ی انتخابات، و انتخاب دولت ضد اصلاحات احمدی نژاد، زمینه‌ی مشترک جبهه‌ای از تمام اصلاح‌طلبان وجود ندارد.

اینکه حزب مشارکت با جمعیت مؤتلفه وارد مذاکره می‌شود نشان می‌دهد که فاصله‌ی نظری اصلاح‌طلبان دینی با اصلاح‌طلبان سکولار به مراتب بیشتر ازفاصله‌ی حزب مشارکت با مؤتلفه است. یا حداقل بخشی از مشارکتی‌ها این گونه می‌اندیشند. آنچه مشارکت را به سمت مؤتلفه کشانده است، نه اصلاحات و یا توافق نظری، بلکه دین باوری و مخالفت مشترک آنها با سیاست اقتصادی دولت احمدی نژاد، و نگرانی

از رشد بدیل سکولار است. این نشان می‌دهد که شکل دینی حکومت برای حزب مشارکت کشش بیشتری از دمکراسی و حقوق بشر و شعار ایران برای همه‌ی ایرانیان دارد. بنابراین، آنچه امروز در ایران میان طیف گسترده‌ی اصلاح‌طلبان وجود دارد حداکثر زمینه‌ی عملی یک همکاری مشروط، برای پی گیری خواست‌های مشخص و مشترک چون حقوق بشر و چگونگی تأمین حقوق برابر تمام ایرانیان و شناخت از مکانیسم دست‌یابی به آنها است.

جدل فکری برسر اختلاف‌های نظری میان طیف گسترده‌ی اصلاح‌طلبان نیازمند زمان و کارهای پژوهشی همه جانبه‌ی فلسفی و جامعه‌شناختی است. طیف اصلاح‌طلبان از لیبرال دمکراسی، تا سوسیال دمکراسی، و از دمکراسی دینی تا خواست جدایی کامل دین از دولت، و از سنت گرایی و بومی گرایی تا نوگرایی و مدرنیسم گسترده است. بحث و تفحص پیرامون مسائل نظری می‌تواند از هم اکنون گشوده شود، بی‌آنکه سدی در راه همکاری عملی، و یا شرط و شروطی برای ائتلاف نیروها باشد. آنچه در ائتلاف مهم و محوری است، گذشته از خواست عملی مشخص و ممکن، پیدا کردن شیوه و مکانیسم تقسیم مسئولیت‌ها و حقوق شرکت کنندگان برحسب میزان پشتوانه‌ی اجتماعی و سپرده‌ی مبارزاتی آنها درهمکاری است. دست‌یابی به این مکانیسم می‌توانست مشکل پراکندگی کاندیداهای اصلاح‌طلب را در دوره‌ی نهم انتخابات ریاست جمهوری برطرف کند. داوری و رأی مردم تعیین خواهد کرد نیرویی زیر بار همکاری و همراهی، و رعایت اصول و خواست‌های بنیادین مردم برود یا خیر. مردم در عمل خواهند دید که کدام نیرو خواست آنها را بازتاب می‌دهد، و نیز تا چه میزان به شعارها و وعده‌های خود پای‌بند است.

دامنه‌ی نیروهای اصلاح‌طلب بسیار گسترده است. تنها بسیج همگانی تمام این نیروها شانس پیروزی اصلاحات را بالا می‌برد؛ یعنی یکی از این نیروها به تنهایی قادر نخواهد بود در برابر رقیب نظامی-امنیتی، و روحانیت

واپس گرای متحد آنها در قدرت، خواست‌های مردم را عملی کند.

## جبهه‌ی ضد فاشیسم؟

پیشنهاد شتاب‌زده‌ی تشکیل جبهه‌ی ضد فاشیسم توسط برخی افراد اصلاح‌طلب پس از انتخاب احمدی نژاد، ناشی از احساس ترس و نیاز برای اتحاد عمل بود، ولی آنها به اشتباه به جای طرح تشکیل ائتلاف، تشکیل جبهه را طرح کردند، بی‌آنکه تحلیل روشنی از زمینه‌ی شکل گیری فاشیسم در ایران ارائه دهند. حتی اگر فرض بر درستی این نظریه باشد؛ باز حداکثر زمینه‌ی تشکیل یک ائتلاف مطرح بود، نه یک جبهه، که تشکیل آن نیاز به زمان دارد.

می‌توان به نمونه‌ی تاریخی تشکیل ائتلاف ضد فاشیسم میان دولت‌های سرمایه‌داری و اتحاد جماهیر سوسیالیستی در جنگ جهانی دوم اشاره نمود که براساس نیاز مقابله با فاشیسم که خطر مشترک آنها بود، شکل گرفت. نیروهای رقیب و حتی دشمن استراتژیک، یعنی سرمایه‌داری و سوسیالیسم (متفقین) را در برابر نیروهای فاشیسم (محور)، در کنار هم قرار داد. همان ملاحظاتی که در ائتلاف سرمایه‌داری و سوسیالیسم هم وجود داشت، امروز نیز میان طیف گسترده‌ی اصلاح‌طلبان وجود دارد، بی آنکه نیازی به توجیه رشد و حضور فاشیسم باشد.

(۱۲)

# ضرورت مدرنیزه کردن اسلام و اصلاحات
## سراب "جامعه‌ی اسلامی»

"اسلامی که قرن‌ها به‌صورت مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ارزش‌ها در ذهن‌ها وجود داشت امروز به برکت انقلاب اسلامی به صحنه‌ی اداره‌ی زندگی و ایجاد نظام آمده است و حکومتی را تأسیس کرده است و در نتیجه نه تنها ذهن و اندیشه که در صحنه‌ی زندگی و عمل نیز رقیبان و مخالفان خود را به مبارزه طلبیده است".[۱۹۴]

اگر این سخنان سیدمحمد خاتمی را با واقعیتی که در جامعه‌ی ایران، و برخی کشورهای مسلمان نشین می گذرد مقایسه کنیم درمی‌یابیم که حکومت اسلامی که ظاهراً قرن‌ها به‌صورت مجموعه‌ی اندیشه و ارزش‌ها در ذهن مسلمانانی چون آقای خاتمی وجود داشته است، سرابی بیش نبود. اگر مقصود و منظور از این ارزش‌ها و اندیشه‌ها نیک بختی انسان باشد، نه شرارت‌هایی که القاعده به نام اسلام مرتکب می شود، درعمل حکومت اسلامی ایران براساس همین اندیشه‌ها وارزش‌ها به جامعه‌ای بدل شده است که فقر، فساد، تبعیض، سوءاستفاده‌های کلان مالی، رشوه گیری، فحشا، اعتیاد به مواد مخدر، بیکاری، سرکوب خشونت بار مخالفان، ظلم و بی‌عدالتی، آوارگی چند میلیون ایرانی، و معضلات اجتماعی

---

۱۹۴- سید محمد خاتمی، بیم موج، سیمای جوان، تهران: ۱۳۷۲، ص. ۱۹۴.

دیگر از ویژگی‌های برجسته‌ی آن است. به نظر نمی‌رسد که با وجود این مشکلات انکارناپذیر که برخی از رهبران جمهوری اسلامی نیز بارها به آن اذعان کرده‌اند، جای مباهات برای هیچ مسلمانی باقی گذاشته باشد.[۱۹۵] در حکومت اسلامی، که نام حکومت مضتضعفان بر آن نهاده‌اند، فاصله‌ی طبقاتی نیز از زمان شاه نه کمتر، که بیشتر شده است.[۱۹۶] ضریب جینی (فاصله‌ی فقیر و غنی) در ایران ۴۳، یکی از بالاترین ضریب‌ها در دنیا است.[۱۹۷] تعداد پرونده‌هایی که هرسال در دستگاه قضایی جمهوری اسلامی ثبت می‌شود ابعاد مشکلات اجتماعی، سقوط اخلاقی و کلاهبرداری را نشان می‌دهد.

آیت الله هاشمی شاهرودی، رئیس قوه‌ی قضایی می‌گوید از هر ۹ ایرانی یک نفر در دستگاه قضایی پرونده دارد. او تعداد این پرونده‌ها را ۱۱ میلیون ذکر می‌کند. اگر تعداد جمعیت ایران را بین ۶۵ تا ۷۰ میلیون و تعداد متوسط هر خانواده را ۴ نفر به حساب آوریم، هرسه خانواده تقریباً دو پرونده در دستگاه قضایی دارند، که به اعتراف هاشمی شاهرودی "در

۱۹۵- برای نمونه نگاه کنید به نامه‌ی آیت‌الله طاهری، امام جمعه‌ی پیشین اصفهان به آیت لله خامنه‌ای.

۱۹۶- سایت بازتاب، «نصف درآمد ایران در جیب ۲۰ درصد طبقه‌ی ثروتمند». نک.
http:// www.baztab.com/print.php?id=25281

خبرگزاری مهر می نویسد: مجید بارمند، مدیر کل دفتر امور رفاه اجتماعی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور گفت: «در حال حاضر درآمد دهك بالا حدود ۱۷/۵ تا ۱۸ برابر درآمد دهك پایین جامعه است که این رقم در کشورهای همسایه‌ی ایران نظیر ترکیه و پاکستان در حدود هشت تا ۹ درصد است و منطقی‌ترین حالت آن نیز این است که کمتر از ۱۰ درصد باشد.» شکاف هولناك فقر و ثروت در ایران، Sat ۰۱ ۰۷ ۲۰۰۶.
http://www.iran-emrooz.net/index.php?/news1/print/9108

۱۹۷-این ضریب در کشورهای اروپای غربی بین ۲۵ تا ۳۲,۷ است. کشور سوئد ۲۵ و فرانسه ۳۲,۷ است. مطابق ضریب جینی ۱ کمترین و ۱۰۰ بیشترین فاصله‌ی طبقاتی را نشان می‌دهد. ضریب جینی در آمریکا یکی از بالاترین در جهان ۴۴ است. نک.
Martin N. Marger, Social Inequality: Patterns and Processes, Mayfield Publishing company, 1999, p. 46.

هیچ جای دنیا چنین حجم عظیمی از پرونده‌های قضایی وجود ندارد." [۱۹۸] در سطح داخل و خارج نیز حکومت روحانیان به موقعیت پیشین اسلام لطمه وارد کرده است. سنجش اعتبار و احترام اسلام در ایران و جهان، نسبت به پیش از انقلاب کار دشواری نیست. امروز در تمام ممالک دیگر به مسلمانان، ازجمله ایرانیان به چشم تروریست می‌نگرند. این درست است که بخش بزرگی از این تصویرغلط نتیجه‌ی عملیات گروه‌های تروریستی مانند القاعده است، ولی آیا می‌توان ترور مخالفان، چه در داخل و چه درخارج که به‌دست فرستاده‌های امنیتی جمهوری اسلامی رخ داده است، و یا نمایش رسمی و علنی ثبت نام هزاران نفر برای عملیات استشهادی که ظاهراً جمهوری اسلامی آنها را در "لشکر استشهادی" برای عملیات انتحاری تربیت می کند در این رابطه دخیل ندانست؟ [۱۹۹] شک

---

۱۹۸- آیت‌الله سیدمحمود هاشمی شاهرودی، جامعه‌ی ناب اسلامی، «به گزارش خبرنگار ایلنا»، آیت‌الله سیدمحمود هاشمی شاهرودی در جلسه‌ی شورای اداری استان خراسان رضوی افزود: «در سال گذشته حدود ۱۱ میلیون پرونده وارد دستگاه قضایی شد که اگر موارد تجدید نظر را از این تعداد کم کنیم، تعداد آن ۸ میلیون پرونده می شود». وی اظهارداشت اگر ۸ میلیون پرونده را تقسیم بر۷۰ میلیون جمعیت کشور کنیم، مشاهده می شود که از هر ۹ ایرانی یك نفر در دستگاه قضایی پرونده‌ی دعوا و اختلاف داشته است و درهیچ جای دنیا چنین حجم عظیمی از پرونده‌های قضایی وجود ندارد. هاشمی شاهرودی اضافه کرد: متأسفانه بخش قابل توجهی از این اختلافات مربوط به اختلافات میان دستگاه‌های دولتی است.

وی ادامه داد: سالانه ۲ میلیون پرونده‌ی چك وارد دستگاه قضایی می‌شود، اما با وجود این که کشورهای دنیا صد برابر ما چك صادر می کنند حتی یك هزارم ما هم پرونده‌ی دعوی چك در دستگاه قضایی خود ندارند. Sun ۱۳ ۰۸ ۲۰۰۶،

http://news.iran-emrooz.net/index.php?/news2/print/9716

۱۹۹- فرانسیس هریسون خبرنگار بی بی سی در تهران گزارش می‌دهد که: «این نیرو وابسته به گروهی موسوم به "کمیته‌ی بزرگداشت شهدای نهضت جهانی اسلام" است که می گوید از۵۵ هزار داوطلب برای مأموریت‌های "استشهادی" برای دفاع از اسلام ثبت نام کرده است.»

«هشدار 'شهادت طلبان' ایرانی به آمریکا»،

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2006/05/060525_si-suicidebombers-

و تردید نسبت به ایرانیان در خارج حتی پیش از شروع عملیات تروریستی القاعده به‌وجود آمده بود. بدنامی ایران از زمان گروگان گیری بی سابقه‌ی دیپلمات‌های آمریکایی در تهران آغاز شد. عملیاتی که با حذف دولت موقت بازرگان توسط روحانیان تندرو و دانشجویان خط امام، ایران را به مسیری برد که امروز شاهد آن هستیم.

تلاش حکومت روحانیان برای اعمال ارزش‌ها و اندیشه‌ی مورد نظر آقای خاتمی، ۲۷ سال جامعه ایران را در تنش و تضاد و درگیری مداوم با مردم خود، و دول دیگر نگه‌داشته است، و نیرو، انرژی و خلاقیت بخش بزرگی از ایرانیان را هدر داده است.

کشمکش با دول دیگر جامعه‌ی ایران را از امکانات جهانی رشد و توسعه محروم کرده، و ما را از کشورهای هم‌سنگ و هم‌ردیف خود عقب تر نگه داشته است. کافی است که صادرات سالانه ۸ تا ۱۰ میلیارد دلاری غیر نفتی ایران در سال ۲۰۰۵ را با صاردات ۲۰۰ میلیارد دلاری کره جنوبی، و ۷۰ میلیارد دلاری ترکیه، کشورهایی که پیش از انقلاب از ایران عقب‌تر بودند، مقایسه کنیم تا دریابیم که این ارزش‌ها و اندیشه‌های قرون گذشته چه ضررها یا منافعی برای این مملکت به‌وجود آورده است.

وضعیت کنونی نتیجه‌ی حکومت روحانیت معتقد به ارزش‌ها و اندیشه‌های قرون گذشته است. این گروه در گذشته نیزهر زمان که توانست از مدرن شدن جامعه جلوگیری کرد. به‌طور مثال، آنگاه که در آستانه سده بیستم سوادآموزی، به ویژه سوادآموزی زنان ضرورت حیاتی رشد بود، آنها به شدت با آن مخالفت کردند و بست نشستند، و در مواردی توده‌ها را تحریک و مدارس را تخریب کردند.[۲۰۰] آنگاه که حق رأی زنان پیش آمد،

group.shtml

۲۰۰- برای نمونه نگاه کنید به تاریخ مشروطیت نوشته‌ی احمد کسروی. کسروی درباره‌ی مدرسه‌ی رشدیه می‌نویسد: «... با آنکه چیزی از دانش‌های نوین نمی‌آموخت، و پروای بسیار مینمود، باز ملایان به دستاویز آنکه الفبا دیگر شده و یکراه نوینی پیش آمده ناخشنودی نمودند و سرانجام او را از مسجد برون کردند. چند سال بدین‌سان از جایی میرفت و بهر کجا ترش‌روییها از مردم می‌دید تا حیاط مسجد شیخ‌السلام را که مدرسه کهن بوده گرفت و با پول خود اطاقهای

آنها مسلمانان متعصب را تحریک کردند و به خیابان‌ها کشاندند، و امروز که برابری حقوق زنان و آزادی و دمکراسی مطرح است به مقابله‌ی فیزیکی با تجمع زنان برخاسته‌اند. با تمام این مخالفت‌ها با حقوق زنان، آنگاه که مسئله‌ی قدرت‌گیری روحانیت پیش آمد، و به حمایت زنان نیاز داشتند از آنها به‌عنوان سیاهی‌لشکر در خیابان‌ها استفاده کردند. اسلام سنتی و ارزش‌هایی که مربوط به قرن‌های گذشته است، نه عامل پیشرفت، خوشبختی، رفاه و آسایش مردم، بلکه باعث رنج و اذیت و آزار و کاربرد خشونت دولتی علیه آنها شده است. برخلاف نظر خاتمی یکی از وظایف اصلی اصلاح‌طلبان، نه پشتیبانی از این ارزش‌ها و اندیشه‌های قرون گذشته، بلکه تقویت ویژگی‌های دنیای مدرن و نوسازی اسلام بود. آن چنان که در دنیای مسیحیت نیز رخ داد، و بدون آن غرب تحول نمی‌یافت. اصلاح‌طلبان از این وظیفه‌ی حیاتی خود غفلت ورزیدند، و به فتاوی و فرامین روحانیت گردن نهادند، و خاتمی به دلیل منافع صنفی خود در این زمینه نقش منفی ایفا نمود. بنابراین از آنجا که اسلام سنتی سد راه تحول جامعه ایران شده است، اصلاح دینی ضرورتی اجتناب ناپذیر است. در این مسیر نقش نو اندیشان دینی از هر گروه اجتماعی و فرهنگی دیگر برجسته‌تر است.

## ظاهر و باطن انقلاب

اصلاحات نیازمند مدرنیزه کردن اسلام در ایران بود تا افکار عقب مانده‌ی روحانیت سنتی حاکم و ارزش‌ها و اندیشه‌ی قرون گذشته را با دگرگونی‌های جامعه کنونی ایران و جامعه جهانی هماهنگ کند. در آغاز انقلاب پس از فشار سنت گرایان و رادیکال‌های اسلامی بسیاری

---

پاکیزه‌ای ساخت، و آنجا را دبستان گردانیده نیمکت و تخته سیاه و دیگر افزارها فراهم گردانید، و شاگردان هم گرد آمدند. دیرگاهی در اینجا بود ولی چون ملایان ناخشنودی می نمودند روزی طلبه‌ها به‌آنجا ریختند، و همه نیکمت‌ها را درهم شکستند و دبستان را بهم زدند». انتشارات امیرکبیر، چ ۱۱، ۱۳۵۴، ص. ۲۱.

ظاهراً خود را به رنگ آنها درآوردند. به‌طوری که وانمود شد که مردم برای تغییر این ظواهر انقلاب کرده بودند. پوشش‌های سنتی و سلیقه‌هایی چون نتراشیدن ریش و پیراهن بدون یقه و چادر و مقنعه پوشیدن و خواست‌هایی از این نوع در زمان محمد رضا شاه کاملاً آزاد بود و مردم نیازی نداشتند که برای آن انقلاب کنند. روحانیت سنتی و رادیکال‌های اسلامی گفتمان انقلاب را به این صورت سطحی تغییر دادند، و در پناه آن مردم را به تعصب و تقابل با یگدیگر کشاندند تا پایه‌های حکومت خود را مستحکم کنند. آنها این‌چنین به امتیازهای مادی بزرگی دست یافتند. برعکس، جریاناتی را که اصرار بر اجرای خواست‌های واقعی انقلاب چون آزادی، عدالت اجتماعی و مناسبات دمکراتیک داشتند با به راه انداختن هراس مستمر توده ای، و حملات و هیجان‌های خیابانی تحت عنوان مبارزه با ضد انقلاب یکی پس از دیگری سرکوب کردند. اگر عامل اصلی حذف دولت موقت بازرگان را خط امامی‌ها به عهده داشتند، و چپ های تندرو و حزب توده پیش از آنکه خود قربانی آنها شوند به کمک آنها شتافتند، امروز خط امامی‌های تعدیل یافته، خود قربانی محافظه کاران و اصول گرایان تندرو شده اند. زمانی رفسنجانی هدایت گر جریانات تندرو و مخرب بود، امروز خود او مورد شدید ترین حملات تندرو ها قرار گرفته است. در جمهوری اسلامی روند حذف، و تقسیم بر دو از انقلاب تا به امروز ادامه داشته است و ادامه خواهد یافت.

هیچ سندی وجود ندارد که خواست یا یکی از خواست‌های انقلاب را حجاب اجباری زنان بداند، یا آنها را از حقوقی که در زمان شاه به‌دست آورده بودند محروم کند، و یا دانشگاه‌ها و مراکز علمی را برای ۲/۵ تا ۳ سال تعطیل کند و به تصفیه‌ی استادان و دانشجویان، از جمله آنهایی که خود در انقلاب نقش داشتند، بپردازند، اما با قدرت گیری روحانیت این وقایع رخ داد. تمام فشار روحانیت پس از قدرت گیری بر آن بوده است که جامعه را با افکار و شیوه زندگی آنها، به تعبیر آقای خاتمی، ارزش‌ها و اندیشه‌های قرون گذشته، منطبق کند، دانشگاه‌ها و مراکز علمی را زیر

نفـوذ حوزه‌هـای علمیه درآورند. این امـر به منزله‌ی غلبـه دادن کامل فقه و سـنت حوزه‌هـا برعقلانیت علمـی دانشگاه‌ها سـت. این امر ابتـدا با هدف تحکیم وحدت دانشـگاه و حوزه آغاز شـد، ولی با ایجاد تشـکیلات بسیج دانشگاهی و دانشجویی، روحانیت کنترل دانشگاه‌ها را به‌دست گرفت. تا به امروز که ریاست دانشگاه تهران را به یک روحانی سپرده‌اند.

البتـه این گونـه خواسـت‌ها در جامعـه به سـادگی و بـدون مقاومت مـردم انجام نگرفـت. روحانیت برای پیـاده کردن اهداف خـود در جامعه و حذف مخالفان، خشـونت بی‌سـابقه‌ای بـه کار گرفـت؛ از جمله تصفیه، مهاجرت دادن، دسـتگیری، و اعدام چندین برابر بیشـتر از آنچه در انقلاب کشته شده بودند، مکانیسم اجرای این خواست‌ها بود. با کنترل دانشگاه‌ها و مراکزعلمی، و گسـترش فسـاد اداری، و غلبه‌ی کامل روحانیت بر ارکان جامعه، بسیاری از سرمایه‌های فکری و مالی از ایران رانده شدند. روحانیت برای کنترل همیشگی مردم در هر سازمان و تشکیلات، از جمله دانشگاه‌ها دفتـر نظارت و نهاد رهبری به‌وجـود آورد. این مراکز کارکردی جز کنترل مردم ندارند.

## مقابله با خردورزی جامعه

می‌دانیـم اندیشـمندانی چـون ماکس وبـر راز اصلی پیشـرفت غرب را عقلانیت علمی و فلسـفی مسـتتر در فرهنگ و مناسـبات اقتصادی آنها و عقب ماندگی شـرق را نبود این عقلانیت دانسته‌اند. یکی از عوامل ممانعت از رشـد اندیشـه‌ی عقلانی در ایران از آغاز تا به امروز روحانیت بوده است کـه امـروز به شـکل قـدرت کامـل دولتی درآمـده اسـت. تمـام دغدغه‌ی روحانیـت ایجـاد جامعه‌ی سـنتی مطابق بـا معیارهای فقهـی و ارزش‌های قرون گذشـته بوده است، نه رفاه و آسایش مردم. روحانیت از آغاز پیدایش نگرش عقلی در جهان اسلام کوشید که آن را با زور از بین ببرد. بلایایی که برسـر فلاسفه‌ی اسـلامی مدافع آموزش اندیشـه‌ی عقلی از قرن دوم هجری

تا به امروز، از معتزله تا ابن رشد و ملاصدرا توسط روحانیت سنی و شیعی انجام گرفته است در تاریخ ثبت شده است.[۲۰۱] بسیاری از مراسم و مناسک دینی در شیعه فرار از عقلانیت و توسل جستن به احساسات و هیجان‌های توده‌ای است. روحانیت رمز بقای حکومت خود را در ایران دامن زدن به اینگونه احساسات و مخالفت بسیار تند و خصمانه با اندیشه‌ی عقلانی می‌داند.

دستگیری، محاکمه و محکوم کردن دکتر هاشم آغاجری نمونه‌ای از این شیوه است. آغاجری کار خلافی مرتکب نشده بود که این گونه مورد غضب روحانیت قرار گرفت و مجازات اعدام برای او صادر شد. او تنها در سخنرانی خود مردم را به تفکر و تعقل درباره‌ی رفتار خود با "مراجع تقلید" دعوت کرده بود، ولی واکنش شدید روحانیت نسبت به سخنان او نشان داد که آنها دعوت به تعقل را جرمی می‌شناسند که مجازات آن اعدام است. اصلاح‌طلبان تا با این گونه مشکلات بنیادی برخورد درستی نداشته باشند، قادر نخواهند بود بر مشکلات ساختاری اصلاحات فایق آیند. تقلید از مراجع روحانی نقطه‌ی مقابل اندیشه‌ی عقلی، ضرورت خلاقیت انسان و توسعه و اصلاح جامعه است. اصلاح طلبان باید اسلام را با مقتضیات امروز جامعه ایران و جهان وفق دهند و از میان خود مراجعی معتبر برای فهم دین بر اساس نو اندیشی دینی و درک از مدرنتیه به جامعه ارائه دهند.

## ضدیت با زندگی مدرن

روحانیت سنتی و بنیاد گرایان، پاسدار نوعی اسلام هستند که با ارزش‌های دنیای مدرن در تقابل است. خشونت ورزی جمهوری اسلامی علیه مردم و همه چیز را در قالب دشمن و توطئه دیدن از همین تقابل

---

۲۰۱- نگاه کنید به کتاب نگارنده زیر عنوان «چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت» تهران، نشر توسعه، چ ۱۴، ۱۳۸۵.

ریشـه می گیرد. آنها گرایش جوانان به شادی، جدا از معیارهای روحانیت و گرایـش بـه زندگـی مـدرن را زیـر عنـوان هجـوم امپریالیسـم فرهنگـی، و وسوسـه های شـیطانی تخطئـه می کننـد. مـردم بـه دینـی گرایـش دارند کـه بـا زندگـی روزمره‌شـان در تضاد نباشـد. خواسـت شـرکت زنـان در استادیوم ورزشـی نمونـه‌ای از آن اسـت، ولـی روحانیـت آن را برنمی‌تابد. اگرچـه روحانیت سـنتی با شـرکت پسـران نیز در اسـتادیوم‌های ورزشـی مخالف اسـت، ولی نمی‌داند که چگونه مانع آنها شـود. روحانیان این گونه سرگرمی‌های توده‌ای دنیای مدرن را رقیب منبر و مسجد خود می‌دانند که جوانان را از شنیدن موعظه‌های آنها بازمی‌دارد.

اصلاح‌طلبـان در مـورد اصلاح‌دیـن سـنتی از جملـه اصلاح‌خـود روحانیـت کوشـش جدی و سـازمان یافته‌ای بـه عمل نیاوردنـد و برعکس تابـع گفتمان آنها شـدند و آنها را بـه عنوان خبرگان نیـز پذیرفتند. خاتمی از یک سـو پیش از انتخاب خود به ریاست جمهوری، برخی از روحانیان را متحجرانی که دوران‌شـان گذشته اسـت معرفی می کند،[۲۰۲] و از سوی دیگر در زمـان ریاسـت جمهوری اش مردم را تشـویق می کند کـه در انتخابات مجلس خبـرگان کـه عمدتـاً مجمعـی از همیـن روحانیان متحجر اسـت، شرکت کنند.

مجلس خبرگان، محل تجمع عقب مانده ترین روحانیان سنتی است کـه هیـچ کارکـردی برای جامعه نـدارد. (مـن در این بـاره در بخش بعدی توضیح خواهم داد). نمونه‌ی دیگر آن تن دادن به فشار همین روحانیت برای شـرکت نـدادن زنان در کابینه بـود. علیرغم تحول فکری و بازاندیشـی که پیشروان نواندیش دینی در یک دهه‌ی گذشته به عمل آورده اند، اصلاح‌طلبان در حوزه‌ی سیاسـی و عملی هم‌چنان در پی مراجع تقلید مانده اند، و افکار عقب مانده‌ی آنها را به چالش نکشیده‌اند.

---

۲۰۲- سید محمد خاتمی، پیشین.

## ضرورت اندیشه و عمل رادیکال

برای اصلاح ساختار قدرت و جامعه می‌بایست پیوند سنتی با مراجع روحانی شکسته شود و استقلال فرد (فردیت)واقعیت یابد. در زمینه‌های دیگر نیز اصلاح‌طلبان ناچار بودند که گفتمان سنتی انقلاب را پشت سر گذارده باشند و برنامه‌ای نوین در حوزه‌ی نظری و عملی برای مدرنیزه کردن دین و جامعه بریزند. اصلاح‌طلبان اصلاحات ماندگاری در ساختار جامعه انجام ندادند. آنچه کردند در ظاهر، و زودگذر بود که دولت احمدی نژاد درصدد پاک سازی آن است.

آنچه غیر قابل برگشت است دگرگونی‌هایی است که در ساخت و بافت جامعه رخ داده است و از کنترل روحانیت و دولت احمدی نژاد خارج است. این تحول اجتماعی نیز علیرغم میل حکومت، و به دلیل تحولات اجتناب ناپذیر جهانی در ایران رخ داده است. این روند ادامه خواهد یافت، ولی در بطن نهادا سلامی بدون پیدا شدن لوترها و کالوین‌ها که در اندیشه و در عمل رادیکال باشند، نوگرایی انجام نخواهد شد.

این تحول بنیادی نه تنها در ایران، بلکه در کل جوامع اسلامی ضرورت دارد. وگرنه تنش میان غرب و جوامع اسلامی از یک سو، و تنش میان حاملان فرهنگ سنتی و فرهنگ مدرن در این جوامع از دگرسو، احتمال درگیری های خشونت بار را بالا می برد. جامعه ترکیه و مصر به سرعت به این سو حرکت می کنند. در واکنش به روند جهانی شدن، جوامع اسلامی زیرنفوذ سنت گرایان، با پدیده‌های مخربی چون القاعده و طالبان روبرو خواهند شد. روحانیت سنتی در ایران نیز ادعا دارد که از هم اکنون هزاران نوجوان را بسیج کرده است که درصورت خطر از دست دادن قدرت از آنها به‌عنوان بمب‌های متحرک انتحاری استفاده کند؛ یعنی اگر آنها در قدرت نباشند، جهان را به نابودی خواهند کشاند.

## تجاوز و خشونت نهادینه شده در جمهوری اسلامی

مقابله‌ی جدی با فرهنگ خشـونت و تجاوز قانونی به حقوق دیگران نهادینه شده در ساختار جمهوری اسلامی ضرورت دیگر اصلاحات است. خشـونت ورزی از آغاز پیدایش جمهوری اسلامی با آن همراه بوده است. جامعه‌ی ایران هنوز ازحد یک جامعه‌ی مدنی فاصله‌ی زیادی دارد.

جامعه‌ی مدنـی، جامعه‌ای اسـت که نیروی دولـت صرف چگونگی کنترل فکر و عمل مردم نشـود، و دولت از مردم ترس و نگرانی نداشته باشد کـه علیـه آن توطئـه و قیـام کننـد؛ و از سـوی دیگـر مـردم هـم دولـت را نماینـده خود بدانند، و با انتخاب یک دولت نگران نباشـند که زندگیشـان زیر رو بشـود. دولـت هم بداند کـه خود را بـه "زور،زر و تزویـر" بر جامعه تحمیل نکرده اسـت، و پس از پیروزی در یک انتخابات مانند لشکریان قوم پیروز به تسخیر ادارات دولتی و تصفیه‌ی کارمندان نپردازد، بلکه آنها برای دوره‌ای در قدرت‌اند و سپس با آرامش خیال پست‌های خود را به منتخبان جدید می‌سپرند.

تنـش درونـی نظـام، و تنـش خصمانه‌ای کـه نظام بـا اکثریـت مردم به دلیل عدم هماهنگی ذهنی، فکری،عقیدتی و سیاسی با آنها دارد، کاربرد خشـونت را به بخشـی از طبیعت این نظام تبدیل کرده اسـت. به ویژه برخی رهبـران روحانـی نظام خشـونت را توجیـه می کننـد و اسـلامی می‌داننـد و هـوادارن خـود را به آن تشـویق می کننـد. این گروه‌ها به‌طـور دائم در حال طراحـی، توطئه و برنامه‌ریزی برای تخریـب مخالفان و از میدان به‌درکردن آنها هستند. از سرکوب‌های اوایل دهه‌ی شصت، تا اعدام‌های دسته جمعی سـال ۶۷، تـا برنامـه‌ی هویت فرهنگـی و طرح از بیـن بردن روشـنفکران و نویسندگان غیرخودی، تا توطئه‌های حذف فیزیکی و ترور افراد اپوزسیون، و تـا ماجرای قتل‌های زنجیری، همه نشـان می‌دهد کـه جریاناتی در درون نظام (روحانیت حاکم) با خواسـت انحصاری قدرت، کاربرد خشـونت و طرح‌های حذفی را به‌طور سیسـتماتیک پی گرفته و ادامه داده‌اند. بدون قطع این روند، و جاری شـدن عقلانیـت، و اخلاق مداراگری، و رعایت اصول و

حقوق انسانی در درون نظام، امکان اصلاح وجود ندارد. نبود شکیبایی در نهاد قدرت و خصلت انحصاری ایدئولوژیک - دینی آن، و تمامیت‌خواهی، راه هر گونه آشتی ملی و توافق اجتماعی را بسته است.

عدم رسالت تاریخی ذهنیت غالب در نظام جمهوری اسلامی ، (روحانیت سنتی و بنیاد گرا) آن را در برابر رشد عقلانی جامعه‌ی ایران و جهان ناتوان کرده است و تنها راه را توسل به خشونت و تحریک احساسات مذهبی مردم می‌بیند.

این همه از ناتوانی تاریخی یک جریان اجتماعی - فکری ناشی می‌شود که توان رقابت در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و اندیشه را از دست داده و نتوانسته است خواست‌های خود را با تحولات دنیای مدرن با استدلال، منطق و حقوق برابر مطابقت دهد. این تفکر چون در ایران بر اهرم قدرت سیاسی، و نظامی سلطه‌یافته است حل مشکلات دنیا را از این دریچه‌ی خشونت‌ورزی تفسیر می کند؛ یعنی نظم جامعه را تابع اصولی می‌داند که هر کس توانایی آن را داشته باشد، می‌تواند حق کسانی را که ذهنیت او را نمی‌پذیرند پایمال کند، و حتی آنها را به‌طور فیزیکی حذف نماید، و یا برای حکومت کردن مردم را مرعوب کند.

پی گیری روش اصلاحی در درون چنین حاکمیتی که جریانات خشونت گرا در آن تجاوز به حقوق دیگران را توجیه اسلامی می کنند، ممکن نبود، و نیست. اصلاحات باید از بیرون توسط مردم برآنها تحمیل شود. همانگونه که سواد آموزی و حق رأی زنان بر آنها تحمیل شد و آنگاه آنها آن را عین اسلام خواندند.

## استبداد دینی - سیاسی و اقتصاد رانتی

درسراسر تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی ایران، برخلاف غرب، ساختار اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، حقوقی و دینی فرصت اصلاح و تکوین نوین پیدا نکرده است. پایه‌ی این ساختار دو نهاد سلطنت و دین و مداخله قدرت‌های استعماری بوده است. هر دو نهاد از سابقه مناسبات استبدادی برخوردارند.

نفوذ تمدن مدرن به ایران، ویژگی استبدای این دو نهاد را به چالش جدی کشید. سلطنت حذف شد، ولی استبداد فردی آن در شکلی دیگر باقی‌ماند. دین که می‌بایست حافظ اخلاق جامعه و حامی مردم باشد به فساد و خشونت دولتی آلوده شده است. به طوری که برای روحانیت هیچ چیز مهم تر از حفظ قدرت نیست. اصلاح دین، و جدایی کامل آن از قدرت سیاسی ضرورت اجتناب‌ناپذیر اصلاحات و تحول به دمکراسی در ایران است. حاکمیت اسلامی می کوشد که بینش و روش استبدادی خود را در پوشش الهی جلوه دهد. واقعیت این است که نهاد روحانیت پدیده‌ی اصلاح نشده‌ی دوران گذشته است که اصلاحات دمکراتیک با حضور این پدیده در قدرت سیاسی مطلق ممکن نیست.

اینکه چرا ایران صد سال پس از اولین کوشش در جهت حکومت مشروطه و کسب دمکراسی بسیار کند پیش رفته است و از جوامع دیگر عقب مانده است بیشتر ناشی از دولت رانتی، یا اقتصاد دولتی، و تداوم استبداد سیاسی دینی است که سابقه‌ی طولانی و تاریخی در ایران دارد، و هیچ زمان امکان اصلاح پیدا نکرد.

دولت در ایران تنها نهاد اداره‌ی مملکت، یا خدمت به مردم و حفظ قدرت نبوده و نیست، بلکه ممر درآمدهای هنگفت برای تسخیر کنندگان پست‌های دولتی نیز بوده و هست. ممر درآمدهای هنگفتی که از راه سالم، قانونی و شرعی کمتر می‌توان به آن دست یافت. حتی برخی از اصلاح‌طلبان، و آنها که به خلاف کاری مالی آلوده نشدند، نیز از عواید رانت‌های دولتی بی بهره نماندند. دولت در ایران برخلاف شعارها نه نوکر مردم، بلکه ارباب

پدرسالار قصی القلبی بوده که اولین وظیفه‌ی خود را تقویت ارگان‌های سرکوب و کنترل مردم و همیشگی کردن حکومت گروهی خاص دانسته است. این وضعیت سد بزرگ تحول و توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی جامعه‌ی ایران است.[۲۰۳] روحانیت سنتی و دین اصلاح‌نشده اهرم توجیهی حفظ این مناسبات بوده است.

## امتیازهای ویژه و قوانین ابدی

"همه‌ی فقها منصوب بوده و حق تصرف از طرف خدا به آنها داده شده و مردم موظف به حمایت از آنها هستند. توقیعات (نامه‌های امام زمان به نواب) متعددی از امام دوازدهم رسیده که فقها را منصوبانی معرفی کرده که حق دخالت در امور و شئون مردم را به آنها داده است و برحق حاکمیت آنان تأکید کرده است. این مردم نیستند که حق حکومت می‌دهند و این حقی است که از طرف خداوند داده شده و مردم تنها به عنوان تقویت کننده توان اجرایی حاکمیت مطرح هستند که به حاکم در استیفای حق حاکمیتی‌اش کمك می‌کنند».[۲۰۴]

شیخ محمد یزدی، رییس پیشین قوه‌ی قضاییه به دنبال این اظهارات درباره‌ی نقش مردم "صدور احکام مختلف از سوی آقای خمینی را ناشی از جایگاه فقاهتی و حق حکومتی ایشان دانست که وابسته به مردم نیز نبود. ... حتی سیستم فعلی حکومت اسلامی نیز که تفکیك قوا و سایر ملاحظات در آن دیده شده مشروعیت خود را از اجازه‌ی امام خمینی گرفته‌است».[۲۰۵]

---

۲۰۳- برای مطالعه‌ی نظر نگارنده درباره‌ی موانع سه گانه‌ی ساختار فرهنگی، ساختار اجتماعی و نقش قدرت متمرکز در بعدی از توسعه‌ی مدرن یعنی ناپایداری احزاب به مقاله‌ی اینجانب زیرعنوان «معمای ناپایداری حزب در ایران» در ماهنامه‌ی «نامه» شماره‌ی ۵۱، مراجعه کنید.

۲۰۴- مردم حق حکومت نمی دهند. همایش خبرگان مسئولیت و مشروعیت،
Thu / 08 06 2006 / 22:26 http://www.iran-emrooz.net/index.php?/news2/more/8796

۲۰۵- پیشین.

هم‌چنانکه در سخنان شیخ محمد یزدی به‌طور روشن بیان شده است، به زعم روحانیت، حکومت اسلامی از طرف امام زمان به آنها داده شده است و در نتیجه آنها خود را مجاز می‌دانند که در شئون مردم دخالت کنند. براساس همین تصوری که روحانیت از خود ارائه داده است، بعد از انقلاب و شکل گیری جمهوری اسلامی در ایران، ساختار سیاسی ایران، امتیازهای ویژه‌ای را برای گروه خاصی کنار گذاشته است که شهروندان عادی را شامل نمی‌شود. علیرضا علوی تبار، یکی از صاحب نظران اصلاح طلبان می‌نویسد:

"جمهوری اسلامی به عنوان حکومت دینی دو مشخصه دارد. اولاً دینداران و مفسران دین یعنی روحانیان نسبت به مردم امتیازاتی دارند، ثانیاً قانونی اگر متکی به یک قاعده‌ی شریعت باشد تا ابد مشروعیت دارد و باید اجرا شود حتی اگر کسی آن را نخواهد. روشنفکران دینی، دیگر طرفدار حکومت دینی به این معنا نیستند و به برابری سیاسی در بین همه‌ی شهروندان معتقدند. این ملت است، امت نیست. مردم به دلیل یکسانی عقیده به آن نپیوسته‌اند. یک ملت مالکیت مشاع و برابر نسبت به یک سرزمین دارد، بنابراین در اداره‌اش هم حق برابر دارد. پس ما به حکومت دینی به این مفهوم اعتقادی نداریم".[۲۰۶]

این دیدگاه می‌بایست اساس برنامه‌ی سیاسی اصلاح‌طلبان، و شعار ایران برای همه‌ی ایرانیان قرار می گرفت.

قانون در جمهوری اسلامی، بر پایه‌ی سنت‌های دیرینه و تعصب‌های دینی استوار است و رابطه‌ای با نیازمندی‌های کنونی جامعه‌ی مدرن ندارد. این قوانین بزرگ ترین سد تحول جامعه به جلو است. این گونه قوانین دینی بالطبع، نگهبان دینی و مجریان دینی نیز می‌طلبد. بنابراین، قدرت اجرایی نیز دربست در اختیار آنها قرار گرفته است. اصلاح‌طلبان باید طرحی رادیکال

---

۲۰۶- فاصله گرفتن از حکومت دینی، چهارشنبه ۰۲ نوامبر ۲۰۰۵ علیرضا علوی تبار در مصاحبه با سیروس علی نژاد
http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2005/11/051102_pm-cy-alavitabar-4.shtml

برای جدایی دین از دولت ارائه می‌دادند.

در پی این امتیاز گیری‌های مقامات بالا در نظام سیاسی، بخش کوچکی از جمعیت ایران در پناه همین گروه و همرنگ کردن ظاهری و ارزشی خود با آنها، و طی یک رابطه متقابل کلاینتالیستی، یعنی دریافت امتیازهای اجتماعی و اقتصادی در برابر حمایت از روحانیت، به پایگاه اجتماعی این قشر بدل شده است. اگر در بالا حکومت میان گروه چند صد نفره در گردش است، در پایین، در محل کار، مدرسه و دانشگاه و کوچه و خیابان خودی‌های صاحب امتیازهای ویژه با لباس و چهره‌ی متفاوتی خود را از دیگران متمایز کرده‌اند؛ یعنی جامعه از نظر فیزیکی نیز تقسیم و تفکیک شده‌است. این امر تا به حدی نهادینه شده است که تراشیدن و نتراشیدن ریش برای مردان و نوع و شیوه‌ی لباس پوشیدن جوانان مذکر و پوشش‌های غلیظ و دوقبضه‌ی مقنعه و چادر مشکی برای زنان، و خواهر و برادر و حاجی‌آقا و حاجی‌خانم نامیدن یکدیگر به گفتمان غالب درآمده و نشانه‌های تفکیک گروه‌های وابسته به نظام شده است. برای مثال، یک مرد ریش تراشیده نمی‌تواند صاحب مقام جدی در ایران بشود.

این‌گونه نمایش‌ها و ظاهرسازی ها ازجمله پدیده‌هایی است که انقلاب و غلبه‌ی سنتی‌ترین قشرهای جامعه به همراه آورده است. به‌طوری که نتراشیدن ریش، و پوشیدن پیراهن بدون یقه برای مردان، به‌عنوان سمبل تبعیت از روحانیت سنتی حاکم امتیازی است که در برخی موارد حتی نقش مدارک دانشگاهی و توانایی‌های کاری دیگر را فرعی می کند. به همین دلیل پیشرفت در ایران فدای این‌گونه ظاهرسازی‌ها، و وسواس‌های افراطی و بیمارگونه و سنت‌های قشر خاصی که قدرت را در اختیار دارد، شده است.

اصلاح‌طلبان پیروی و دنباله‌روی از روحانیت سنتی و عوام فریبی، و امتیازگیری براساس ظواهر افراد را نه تنها چالش نکرده‌اند، بلکه خود نیز تابع آن شده‌اند. متعصب‌ترین و قشری‌ترین مذهبیون حکومتی پیشرفته ترین دستاوردهای تکنولوژیک غرب را مصرف می کنند، ولی بر سر یقه پیراهن،

یا کراوات، تحت عنوان غربی بودن دست به عوام فریبی می‌زنند، البته همین گروه‌ها در مورد استفاده از کت و شلوار که آن‌هم غربی است چیزی به روی خودشان نمی‌آورند. لباس سنتی مردان در ایران شلوار، قبا و شال کمر است، که زیبایی خود را دارد و استفاده از آن هیچ ایرادی ندارد، و کت و شلوار به شکلی که امروز رایج است محصول غرب است. اصلاح‌طلبان باید پیروی از الگوهای ظاهری "مراجع تقلید" را رها کنند و درمورد استفاده کردن و یا نکردن نوع خاصی لباس و پوشش، آزادی فردی و تعقل را ملاک قرار دهند، و گفتمان‌های متنوع منطبق بر شرایط جغرافیایی و فرهنگی ایران را تشویق کنند، نه دستورات مراجع تقلید را.

امتیازگیری و امتیازدهی‌ها براساس ظاهر افراد و نوع پوشش، آرایش و پیرایش به سادگی به عوام فریبی و فساد اخلاقی بدل شده، و تبعیض و فاصله‌ی اجتماعی به وجود آورده است.

بخش دیگری از جامعه، فرصت طلبانه کاری به سیاست سرکوب نظام و پس ماندن جامعه از تحولات جهانی ندارد. آنها در پی منافع اقتصادی خودند، و با استفاده از اهرم‌های موجود و فساد حکومتی ثروت اندوزی می کنند. آنها با چهره‌ای دوگانه، بخشی از درآمد خود را به صورت رشوه، و یا توجیهات دینی به مقامات حکومتی یا وابستگان آنها تحویل داده‌اند و آنها را با خود همراه کرده‌اند و به سودجویی خود ادامه می‌دهند. نمونه‌ی برجسته و لو رفته‌ی آن شهرام جزایری است که نشان داد استعداد رشوه گیری و ظاهرسازی در میان مقامات جمهوری اسلامی بسیار زیاد است. پدیده‌ی آقازاده‌ها و فساد مالی و اداری باندهای وابسته به دولت، و وجود اسکله‌های خصوصی آن‌قدر زیاد است که مقابله با آن به یکی از شعارهای اصلی انتخاباتی و بسیج کننده‌ی احمدی نژاد درآمد. اصلاح‌طلبان نه تنها با این پدیده‌ی مخرب و فاسد کننده جامعه و سیاست مقابله نکردند، بلکه برخی از آنها نیز از این منابع استفاده کردند.

(۱۳)

# ضرورت سیاست رادیکال و شرکت سهامی اصلاحات

این بخش پایانی کتاب کلیات یک سیاست رادیکال، جمع‌بندی رئوس مطالب، و شرایطی که می‌تواند در بازسازی اصلاحات کمک کند، نتایج شعارهای پوپولیستی احمدی نژاد، و آینده‌ی دولت او را بررسی می کند.

## موانع کلان اصلاحات

موانع اصلی اصلاحات در ایران شامل ساختارسیاسی برتری دادن صنف روحانیت بر سایر شهروندان با امتیازهای ویژه و انحصاری، قانون اساسی جمهوری اسلامی، دستگاه تفتیش عقاید و ابزار نظامی - امنیتی کنترل مردم، تبعیض قانونی علیه زنان و اقلیت‌های قومی، دینی، نابرابری نهادی حقوق شهروندی، انتخابات کنترل شده، ممانعت ازتشکیل احزاب، آزادی مطبوعات، شکل گیری سازمان های مدنی و صنفی مستقل، نبود نظارت مردمی بر دخل و خرج صادرات و درآمد نفت، اختصاص بودجه‌های کلان دولتی به مؤسسات دینی، مداخله‌ی افراد و نهادهای دینی

در دولت، بی‌قدرتی نهادهای انتخابی و تمرکز قدرت در دست نهادی‌های انتصابی چون شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، و ائمه‌ی جمعه است.

سیاست رادیکال می‌بایست شامل برنامه‌ای با خواست‌های استراتژیک (دراز مدت) روشن و شفاف برای گذار از استبداد دینی، و مکانیسم دخالت مستقیم مردم در اجرای آن باشد. برای رفع این موانع با امید بستن به اصلاح‌طلبان درون حکومتی تکرار اشتباهات دوره‌ی قبل است. مردم خود باید از طریق مکانیسم‌های مقاومت مدنی حکومت را وادار به پذیرش حقوق خود کنند. درخواست کمک از محافل جهانی، چون سازمان ملل متحد، اصرار بر نظارت آنها بر نقض حقوق بشر، نظارت بر انتخابات، و کمک به تشکیل نهادهای مدنی برای نظارت مستقیم بر دخل و خرج نفت از جمله‌ی این اقدامات است.

## افول اعتبار اصلاح‌طلبان

اینکه مردم در انتخابات ریاست جمهوری دوره‌ی نهم به اصلاح‌طلبان رأی ندادند نتیجه‌ی یک ارزیابی تجربی مشترک روند رو به افول اصلاحات دولتی در هشت سال گذشته بود. مهدی کروبی و یاران او به راست چرخش کرده بودند و تقریباً از اصلاح‌طلبان جدا شده بودند؛ و دکتر معین، کاندیدای اصلی اصلاح‌طلبان نیز، خود را مقید به نظام ولایت فقیه و قانون اساسی آن کرد. نتیجه‌ی عملی این سیاست آن بود که در دوره‌ی خاتمی اتفاق افتاد. حتی اگر معین انتخاب می شد، مجبور بود که ضعیف‌تر از خاتمی عمل کند، زیرا نخست او پشتوانه‌ی خاتمی را نداشت، و دوم، مجلس از کنترل اصلاح‌طلبان خارج شده، و اتحاد در"جبهه‌ی ۲ خرداد" به‌هم ریخته بود. سوم، محافظه کاران نسبت به اوایل دوره‌ی اصلاحات، نهادهای بیشتری را در اختیار گرفته، و خود را بازسازی کرده بودند. در کنار این مسایل، تمام مصائب و مشکلاتی که از ولایت مطلقه فقیه ریشه می گیرد؛ به نادرست

به حساب ناتوانی اصلاح طلبان و نادرستی اصلاحات گذاشته می شد. بنابراین، اصلاحات را به‌کلی از محتوا تهی می کردند. اگرچه درصورت پیروزی دکتر معین هنوز امکاناتی در اختیار اصلاح‌طلبان باقی می‌ماند، ولی کمکی به روند شکست خورده‌ی اصلاحات نمی کرد، و در درازمدت این نه به سود اصلاحات، بلکه نهادینه کردن وضعیت کنونی بود. در حالی که جامعه نیازمند تغییرات بنیادی است. با آمدن دولت احمدی نژاد مردم بیشتر پی خواهند برد که نظام اسلامی برای جامعه کنونی ایران کار کرد ندارد. از این گذشته، معین برنامه ای جدید و متفاوت از آنچه گذشته بود، ارائه نداد؛ و هم چنان حقوق غیرخودی‌ها به کلی نادیده گرفته شده بود، و کماکان به آنها به مانند ماشین رأی دهی نگریسته می شد. غیرخودی‌ها درهشت سال اصلاحات با امید تغییرات مثبت درجهت برخورداری از حقوق برابر شهروندی به اصلاح‌طلبان رأی می‌دادند. در دوره‌ی دوم هم با اکراه به خاتمی رأی داده و نتیجه‌ی وارونه‌ای گرفته بودند. آنها مایل نبودند همان تجربه را تکرار کنند. تمام شواهد نشان می‌داد که اصلاح‌طلبان خلاف انتظار و خواست غیرخودی‌ها حرکت می کردند. حتی جبهه‌ی پیشنهادی دمکراسی‌خواهی دکترمعین به‌طور آشکارغیرخودی‌ها را شامل نمی‌شد. در این ایرادی نیست، آن‌طور که در بخش‌های پیشین توضیح دادم و در زیر نیز به آن اشاره خواهم کرد، آنها به غیرخودی‌های طرفدار اصلاحات فرصت ندادند تا تشکیلات خود را بنا نهند. پس چه انتظاری از تحریم-کنندگان می‌رفت، و چه سرزنشی به آنها وارد است؟ چگونه اصلاح‌طلبان می‌توانستند ادعای دمکراسی خواهی کنند، ولی به خواست اکثریت مردم، که غیرخودی خوانده می‌شدند، توجهی نکنند. جبهه‌ی پیشنهادی دکتر معین، جبهه‌ی اسلامی‌ها بود، نه جبهه‌ی دمکراسی خواهان.

اما اگر اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست جمهوری برنامه‌ی رادیکالی را در پیش می گرفتند، حتی اگر در انتخابات برنده نیز نمی‌شدند، ضمن ایجاد همبستگی بیشتر، پایه‌ی محکمی برای آینده‌ی اصلاحات بنا می‌نهادند. نبود چنین سیاستی سبب شد که از فردای شکست در

انتخابـات، پراکندگی اصلاح‌طلبان به ناامیدی آنها افزوده شـود، زیرا آنها حـول برنامـه‌ی روشـن و متفاوتـی از محافظـه‌کاران جمع نشـده بودند که بتواننـد با اسـتفاده از آن تشـکل‌های سـازمانی خود را حفـظ کنند. اینکه قشـری از پایه‌هـای اصلاح‌طلبـان در دور اول بـه رفسـنجانی، کـه در واقع کاندیدای محافظه‌کاران محسـوب می شد، امید بستند، و به او رأی دادند نیـر ناشـی از بی‌برنامه‌گی و نبود قاطعیـت دکتر معین بـود؛ یعنی گروه‌هایی از اصلاح‌طلبـان اوضاع را بـه گونه‌ای ارزیابی می کردنـد که اگر معین هم برنده شـود، برنامه ای متفاوت از خاتمی ندارد، و نیز حریف محافظه‌کاران نخواهد شـد، درحالی که رفسنجانی از این توان برخوردار است، ولو اینکه کاندیدای روحانیت سنتی و راست باشد.

تقریباً همه می‌دانند که بخشـی از آرای دو طرف در انتخابات ۳ تیر ۸۴، "رأی نفرت" از کاندیدای مقابل بود، نه رأی تمایل و دوستی. بنابراین، اصلاح‌طلبـان بـا عـدم اتخـاذ سیاسـتی اصولـی و رادیـکال آرای خود را این گونه نیز شکستند. پس مشکل صرفاً تحریم انتخابات نبود.

## چند مانع مهم اعتقادی اصلاح‌طلبان

در بازبینی عوامل و دلایلی که اصلاحات را به شکست کشاند چهار عامل نقش برجسته‌تری دارند:

۱- تفکـر اصلاحـات مقیـد بـه حفـظ نظـام ولایـت مطلقـه فقیـه، و قانون اساسی کنونی.

۲- اعتقـاد دینـی به‌عنـوان معیـار کار مشـترک، و ائتـلاف میـان اصلاح‌طلبـان کـه در درازمـدت موجب وحدت آنها نمی‌توانسـت باشـد. معیارهـای دینی و ایمانیِ عضویت، مغایر با حقوق شـهروندی شـرکت در حزب و جبهه‌ی اصلاحات است.

۳- سیاسـت مسـتمر و آگاهانـه‌ی اصلاح‌طلبـان بـرای ممانعـت از

شکل گیری جنبش‌های اجتماعی مستقل، و احزاب اصلاح‌طلب سکولار. این جنبش‌ها می‌توانستند برای اصلاحات نقش حمایتی تعیین‌کننده‌ای داشته باشند ولی اصلاح‌طلبان دولتی این نیروها را رقیب خود می‌پنداشتند، به‌طور مشخص در زمانی که دو قوه‌ی اجرایی و قانون‌گذاری در کنترل اصلاح‌طلبان بود و آنها اکثریت قاطع در کمیسیون احزاب (کمیسیون ماده ۱۰) را داشتند، می‌توانستند بدون ممانعت خط راست، و به‌طور قانونی خواست تشکیل احزاب گروه‌های اصلاح‌طلب غیرخودی را نیز تصویب و ترغیب کنند، ولی چنین نکردند. برای نمونه درخواست "حزب آزادی مردم ایران" به جای سه ماه زمان تصریح شده در قانون، مدت هفت سال در بایگانی کمیسیون احزاب، زیر رهبری اصلاح‌طلبان باقی‌ماند. پایه‌گذاران این حزب ترکیبی از سکولارهای مذهبی، از جمله دست اندرکاران ماهنامه‌ی "نامه" بوده‌اند که علیرغم تصویب اولیه‌ی درخواست آنها پس از گذشت هفت سال، به جای سه ماه، و درست در پایان دوره‌ی مجلس ششم، ولی هرگز پروانه‌ی فعالیت برایشان صادر نشد.[۲۰۷] این در حالی است که "حزب اعتماد ملی"، به رهبری مهدی کروبی، در کمتر از سه ماه، هم به تصویب کمیسیون احزاب رسید، و هم پروانه‌ی فعالیت دریافت کرد، آن‌هم در دوره‌ی احمدی نژاد و مجلس هفتم. این گونه تبعیض‌ها علیه اصلاح‌طلبان سکولار به زیان اصلاحات تمام شد.

۴- تبدیل سیاست "انتخاب بد از بدتر" به یک استراتژی و سیاست

---

۲۰۷- کمسیون احزاب از پنج عضو تشکیل می شود که دو نماینده مجلس، یک تن از وزارت کشور، یک تن از وزارت اطلاعات و یک تن از قوه‌ی قضایی در آن شرکت دارند. در دوره‌ی اصلاحات اکثریت آرا در کمیسیون در اختیار اصلاح طلبان بود، ولی با وجود این از تصویب درخواست احزاب اصلاح‌طلب غیرخودی طفره رفتنند. برای مثال پرونده‌ی «حزب آزادی مردم ایران» به مدت هفت سال در دست کمیسیون احزاب باقی ماند و سرانجام در روزهای پایانی دوره‌ی مجلس ششم، آن‌گاه که مشخص شد که آنها رفتنی هستند، تصویب شد. ولی برای این حزب هنوز پروانه‌ی فعالیت صادر نکرده‌اند.

همیشگی. جزئیات این سیاست را در بخش‌های پیشین توضیح داده‌ام.

پس از شکست در انتخابات، اصلاح‌طلبان به‌جای جهت‌گیری به سوی نیروهای دمکراسی‌خواه، با حزب مؤتلفه که جریانی مخالف دمکراسی و اصلاحات است وارد مذاکره شدند. این جهت‌گیری به اعتبار اصلاح‌طلبان بیشتر لطمه زد. واکنش توهین‌آمیز اسدالله بادامچیان، قائم مقام دبیر کل حزب مؤتلفه، درباره‌ی مذاکره با حزب مشارکت نشان داد که ارزیابی حزب مشارکت از نیروهای سیاسی و متحدان خود درست نبود. خبرگزاری ایلنا در این باره می‌نویسد:

قائم‌مقام دبیر کل حزب مؤتلفه در مورد مذاکرات اخیر حزب مشارکت با دبیر کل حزب مؤتلفه‌ی اسلامی، اظهار کرد:

"تمام این گفته‌ها و بازی‌ها روشن است که از کجا نشأت می‌گیرد، این گفته‌ها و طرح‌ها همان طرح‌های زمان طاغوت است که می‌گفتند نهاد دین باید از دولت جدا باشد یا توسط اصلاحات اراضی می‌خواهیم ایران را به تمدن بزرگ تبدیل کنیم یا ایران باید مدرنیته شود. این همان طرح‌ها و گفته‌های شاه است که مجبوراً از یك عبارت جدید به عنوان بحث حزب مشارکت خارج می‌شود".[۲۰۸]

مؤتلفه از جمله جریاناتی است که زیر نام اقتصاد بازار آزاد، از امتیازهای انحصاری دولت، بهره‌ی فراوان برده است. امروز آنها سیاست دولت احمدی نژاد را مانع ادامه امتیازهای انحصاری خود می‌بینند. مشارکت به غلط از این اختلاف، تعبیر مثبت از سیاست آن‌ها در جهت اصلاح‌نظام کرده است.

## اصلاحات، و چالش آینده، چه باید کرد

واقعیت بن‌بست انتخابات در ایران راه پیش بردن اصلاحات را بسیار دشوار کرده است. محافظه‌کاران با کنترل کامل بر شکل و محتوای

۲۰۸-گزارش "ایلنا"، اسدالله بادامچیان در جلسه‌ی هفتگی جامعه‌ی انجمن‌های اسلامی اصناف و بازار، طرح‌ها و گفته‌های شاه، Mon / ۲۹ ۰۵ ۲۰۰۶ /

انتخابات بزرگ‌ترین مانع را در راه ادامه اصلاحات در ایران ایجاد کرده‌اند. شکستن این سد خود بزرگ‌ترین چالش اصلاح‌طلبان در آینده خواهد بود. اما تلاش‌ها ادامه می‌یابد. برای ادامه اصلاحات مقدم بر هر امری ایجاد تشکیلات دمکراتیک اپوزسیون است.

از دو احتمال شکل‌گیری مجدد جبهه‌ی ۲ خرداد، و یا تحلیل و تقسیم آنها میان گروه‌های کوچک، دومی به چند دلیل محتمل‌تر است. نخست، گروه اصلاح‌طلبان دولتی از جمله شامل فرصت طلبانی بود که با از دست دادن قدرت، و کوتاه شدن دست‌شان از رانت‌های دولتی صحنه سیاست را نیز ترک می‌کنند. دوم، اصلاح‌طلبان نه در حزب واقعی، بلکه حول افراد و دوستان خود تجمع کرده بودند، که با ترک صحنه و یا بی‌اعتبار شدن برخی از این افراد، پراکندگی بر آنها غلبه می‌یابد. سوم، چون عمر سیاست انتخاب بد از بدتر پایان پذیرفته است، غیرخودی‌ها درصورت سهیم نبودن در تصمیم‌گیری‌ها دلیل زیادی ندارند که از اصلاح‌طلبان حمایت کنند، اما کوچک‌تر شدن به معنای ناتوان‌تر شدن نیست. گاهی گستردگی تشکیلات بی در و پیکر و نبود توافق فکری و سیاسی، خود بزرگ‌ترین مانع برای حرکت است. بهتر است کوچک‌تر، ولی منجسم‌تر و مصمم‌تر باشند.

قدرت حرکت گروه صاحب برنامه و سیاست روشن می‌تواند باعث ایجاد حرکت در کل جامعه شود. درهرحال، برای بازسازی خود، نخستین گام برای اصلاح‌طلبان نقد شکست اصلاحات است، امری که آن‌ها از آن پرهیز می‌کنند. تشکیل جبهه‌ی دمکراسی خواهی و حقوق بشر و یا هر گونه تشکل دیگری بدون این نقد، و ارائه‌ی پایه‌ی نظری (خردمایه)، پایدار نخواهد ماند. ائتلاف با هر نیرویی ازجمله، جمعیت مؤتلفه‌ی اسلامی نیز نیازمند این ارزیابی و تحلیل از شرایط و نتایج آن است.

افزون بر این موارد، عمر چند سیاست عمده‌ی دیگر اصلاح‌طلبان پایان یافته است.

**۱**- سیاست اصلاحات با حفظ ارزش‌های انقلاب، و اصلاحات با حفظ موقعیت برتر فقها، و ادامه‌ی حکومت دینی ممکن نیست. اصلاح‌طلبان باید با انقلاب و مدافعان آن که کارنامه بسیار منفی با خود دارد، وداع کنند.

**۲**- سیاست تقسیم جامعه به خودی و غیرخودی، اصلاح‌طلبان "خودی" باید تابوی برقراری رابطه‌ی مستقیم با متحدان "غیرخودی" را بشکنند و طی مباحث و گفتگوی علنی (نوشتاری، گفتاری و حضوری) برای ائتلاف و مقابله با مخالفان اصلاحات، استراتژی هماهنگی را براساس اصول حقوق بشر اتخاذ کنند.

**۳**- با حذف معیار دینی، درهای تشکل‌های خود را به روی همگان باز کنند و از تازه‌نفس‌ها و نواندیش‌ها استفاده کنند، و با شرکت دادن زنان و جوانان در کادر رهبری، ضمن برخورداری از توان و خلاقیت آنها الگویی برای دولت بشوند.

**۴**- غیرخودی‌های اصلاح‌طلب باید از سیاست شکست خورده‌ی دوره ی قبل، یعنی پشتیبانی یک‌جانبه از نیروهای اصلاح‌طلب حکومتی، و امیدبستن به آنها برای حل مشکلات فاصله بگیرند. کسانی که تا کنون وظیفه‌ی خود را دفاع بی‌قید و شرط از اصلاح‌طلبان دولتی و سرزنش منتقدان دانسته‌اند، بیش از آنکه به اصلاحات کمکی کرده باشند، زیان وارد کرده‌اند. آنچه می‌توان به عنوان سیاستی نو از آن نام برد و دمکراسی مشارکتی را تضمین کرد، عهد و قرار بستن پیش از انتخابات و انتخاب شدن است؛ عهد و قراری بر سر طرح و سیاست عملی و شرکت دادن تمام طیف اصلاح‌طلب. اصلاح‌طلبان حکومتی باید بیاموزند که بدون دگرگونی ریشه‌ای در سیاستی که پشتیبانی یک‌جانبه‌ی مردم را طلب کند باز هم با تحریم و شکست روبرو خواهند شد. مردم نیز باید بدانند که بدون شرکت مستقیم خود در قدرت، همان خواهد شد که تا کنون شده است.

**۵**- اصلاح‌طلبان باید با نیروهای دیگر و مردم به مانند سهام داران سرمایه ی سیاسی برخورد کنند، و پیش از انجام انتخابات با آنها وارد

گفتگو و سیاست‌پردازی مشترک شوند. سهم و حق هر نیرویی که پایگاه اجتماعی دارد باید به روشنی معین گردد. باید از زنان، کارگران، کشاورزان، کارمندان، دانشجویان و دانشگاهیان و کسبه و اقلیت‌های قومی و دینی برای مشارکت در هر ائتلافی و انتخاباتی دعوت به عمل آید. اگر قرار باشد سازمان و تشکیلاتی، چه سیاسی و چه مدنی، در ایران به وجود آید از این مسیر خواهد گذشت؛ یعنی سازماندهی حین مشارکت عملی در قدرت سیاسی، و در سایه‌ی یکدیگر.

این شرایط می‌تواند اساس ائتلاف نیروهای اصلاح‌طلب برای کسب خواست‌های مشترک قرار بگیرد. درعین حال نیروهای سیاسی مختلف باید در فکر ایجاد تشکیلات حزبی مستقل خود باشند.

## عهد و قرار بستن خردمندانه در شرکت سهامی اصلاحات

علیرغم شکست اصلاح‌طلبان، اشتیاق برای اصلاحات فروکش نکرده است، اما اصلاح‌طلبی به شکل و محتوایی که تا به حال ادامه داشته است، یعنی "اصلاحات با حفظ نظام ولایت فقیه" دیگر کارکردی ندارد. اصلاحات طرح و برنامه‌ای نو می‌طلبد. اساس این برنامه باید سیاستی رادیکال نسبت به وضعیت حاکم باشد. سیاستی که در شکل اصلاح‌طلب، ولی در محتوا رادیکال و فاصله دار با نظام ولایت مطلقه‌ی فقیه و ساختار حقوقی آن باشد.

هم‌چنین اصلاح‌طلبان، در صورت تصمیم بر شرکت در انتخابات آتی، باید مکانیسم دمکراتیک تعیین کاندیدای واحد در رویارویی با کاندیدای محافظه‌کاران را پیدا و به‌کار گیرند. قانون و وضعیت انتخابات به بن‌بست رسیده در ایران تشکلی از ائتلاف دمکراتیک را ضروری کرده است، اما این ائتلاف برخلاف گذشته نمی‌تواند با اعلام کاندیداتوری فرد و یا افرادی از گروه خاص باشد تا بقیه را به دنبال خود بکشاند. پیروزی اصلاح‌طلبان از طریق شرکت سهامی همه‌ی نیروها

ممکن است. چه اصلاح‌طلبان بخواهند در انتخابات شرکت کنند، و چه بخواهند از طریق مقابله‌های مدنی و مبارزه‌ی منفی، یا هر دو، حاکمیت را وادارند که به دمکراسی و حقوق برابر شهروندی گردن نهد، ایجاد ائتلاف اصولی همانند تشکیل شرکت سهامی عام ضرورت دارد. کسی که نمی‌خواهد برای آزادی و دمکراسی بی هزینه‌ای بپردازد درواقع سهام ساخت جامعه‌ای با حقوق برابر شهروندی، و مفاد بیانیه‌ی حقوق بشر را نپرداخته است و نباید انتظار تغییر خود به خودی جامعه و قدرت سیاسی را داشته باشد. افراد باید انتظار و ادعای خود را در جامعه در حد یک شهروند برابر با دیگران پایین آورند، و اگر قابلیتی در خود برای کسب مقام و منزلتی می‌بینند در احزاب و تشکیلات دلخواه خود عضویت یابند و نردبان ترقی خود را از آن طریق، و سرانجام انتخابات آزاد طی کنند. قطعاً اگر فردی نتواند حمایت جمع کوچک‌تر و هم‌نظر خود را به‌دست آورد نباید انتظار داشته باشد که جامعه قابلیت او را به رسمیت بشناسد. تجربه‌ی گذشته و حال نشان داده است که به دو دلیل:

نخست، حضور دیرینه‌ی هنجارهای استبدادی در فرهنگ ما، و دوم، غلبه‌ی اقتصاد دولتی در ایران، تجمع و تشکل حول یک چهره و شخصیت سیاسی می‌تواند به دیکتاتوری حکومتی بدل شود، و یا همه چیز را به شکست بکشاند. بنابراین، باید قدرت در میان نهادهای سیاسی و مدنی تقسیم شود. ایجاد سازمان‌های محلی جامعه مدنی با خواست واحد سراسری ممکن‌ترین نوع تشکیلات ضروری برای ادامه اصلاحات در ایران است.

این پدیده را نباید با جنبش های اجتماعی که به رهبر نیاز دارد یکسان شمرد.

**شوراهای شهر و روستا**

شوراهای شهر و روستا بهترین نهاد مشارکت مستقیم مردم در

قدرت و سرنوشت خود است. به همین دلیل، علیرغم آنکه حضور و ضرورت آن در قانون اساسی قید شده است، حکومت جمهوری اسلامی بیشتر از ۲۰ سال مانع از شکل‌گیری آن شد. اصلاح‌طلبان می‌بایست این نهاد را به ابزار واقعی اراده‌ی مردم تبدیل می‌کردند.

تجربه‌ی جمهوری اسلامی، ازجمله دوره‌ی هشت ساله‌ی اصلاحات در ایران به مردم آموخته است که، سیاست باید کمتر درباره‌ی اعتماد به رهبران شناخته شده، و بیشتر درباره‌ی چگونگی قدرت‌بخشی به مردم در تصمیم گیری‌های خود باشد.

دمکراسی نیز باید کمتر در شکل نمایندگی، و بیشتر در شکل مشارکتی، یعنی شرکت مستقیم مردم در قدرت باشد. این مشارکت بدون تشکل‌های مدنی و سیاسی ممکن نیست، ولی تشکل‌ها حین مشارکت مردم به‌وجود می‌آیند، نه به عنوان پیش‌شرط مشارکت مردم. در این میان کارگران، زنان و دانشجویان و روشنفکران به دو دلیل: آگاهی بالاتر، و یا تضییع بیشتر حقوق شان، پیشرو حرکت بوده‌اند. سایر گروه‌ها نیز باید در این فرایند شرکت کنند. برای اصلاح طلبان چالش اصلی در دوره‌ی پس از اصلاحات، بازسازی و زنده کردن امید مردم به آینده‌ی اصلاحات و سازماندهی آنها در تشکل‌های مقاومت مدنی مردم است.

## مجلس خبرگان

برخلاف شوراهای شهر و روستا که نهادی از بطن جامعه است، و ابزاری گسترده برای درگیر شدن مردم در قدرت و سرنوشت خود، مجلس خبرگان نهادی برای کنترل و ممانعت از شرکت مردم در قدرت و سرنوشت خود، و ابزار تقویت استبداد دینی است. مجلس خبرگان هم در شکل و هم در عمل نهادی بیگانه با حقوق مردم و نیازمندی‌های جامعه است. فرایند انتخاب اعضای مجلس خبرگان ضد دمکراتیک و عملکرد آن علیه منافع مردم، و در جهت حفظ منافع قشر محدودی از فقهای سنتی

است که ابداً نماینده‌ی مردم نیستند. این نهاد مانع از بیان اراده‌ی مردم برای تعیین حکومت مورد نظر خود است. اکثریت مجلس خبرگان را فقهایی تشکیل می‌دهند که خاتمی از آنها به‌عنوان روحانیون متحجر نام برده است.[۲۰۹]

یکی از اولین اشتباهات اصلاح‌طلبان در دور اول ریاست جمهوری خاتمی، تأیید فرآیند انتخابات نهاد تبعیض‌گرا و ضد اصلاحات مجلس خبرگان و تشویق مردم به شرکت در آن بود. مجلس خبرگان یکی از نهادهای ضد دمکراتیک و تبعیض گرای جمهوری اسلامی است. نهادی که به جای آنکه مؤسسه‌ای مشورتی و تحقیقاتی شامل متخصصان، کارشناسان و خبرگان واقعی باشد، برتری و امتیاز را به روحانیت سنتی و عقب‌مانده‌ای تحت عنوان «خبرگان» داده است. این مجلس تا به امروز هیچ کارکردی برای جامعه جز تأیید بی چون و چرای رهبر نداشته است. اعضای مجلس "خبرگان" تنها بر استبداد دینی ولایت فقیه صحه گذارده‌اند، تا به‌طور متقابل از مزایا و امتیازهایی که رهبر به آنها واگذار می کند، بهره‌مند شوند. تقریباً تمام اعضای مجلس خبرگان دارای یک یا چند مقام مهم دیگر مملکتی نیز هستند که بطور عمده از جانب رهبر انتصاب می شوند. بنابراین همواره یک رابطه بده و بستان سیاسی میان نهاد رهبری و مجلس خبرگان جاری است.

سیدمحمد خاتمی مردم را تشویق می کند که در انتخابات ضد دمکراتیک مجلس خبرگان شرکت کنند. شاید به‌دست آوردن چند کرسی توسط اصلاح‌طلبان امری فرعی باشد. بنابر اظهارات خاتمی، ایشان از قدرت گیری مصباح یزدی به جای خامنه‌ای نگران بوده است. خاتمی می گوید: "من حتی از نظر وضعیت کنونی ترکیب نیروها برای آینده‌ی انقلاب اسلامی و رهبری احساس خطر می کنم. یعنی در مجلس خبرگان ممکن است مسیر به سمتی برود که کسانی که دقیقاً با انقلاب سازگاری نداشتند ابتکار عمل را در دست بگیرند. کسانی که مطلقاً سازگاری

---

۲۰۹- نک. سیدمحمد خاتمی، بیم موج، ص ۲۰۱.

نداشتند. این مسئله‌ی خطرناکی است که مطمئنم این طیف نه رهبری را قبول دارند نه قانون اساسی را و نه ... این خطر وجود دارد".[۲۱۰]

اما مشکل می‌توان دریافت که مردمی که تحت ستم و تبعیض و بی‌عدالتی آشکار نظام هستند فرقی میان رهبری آقای خامنه‌ای با مصباح یزدی قایل باشند. مردم سهمی در این رقابت ندارند و اصلاح‌طلبان هم باید از درگیر کردن مردم در کشمکش میان کسانی که نقشی برای آنها جز رأی دادن قایل نیستند، پرهیز کنند. آن‌هم رأی به کسانی که برای آنها اهمیت ظاهری دارد، زیرا بسیاری از همین روحانیت معتقدند که "همه‌ی فقها منصوب بوده و حق تصرف از طرف خدا به آنها داده شده و مردم موظف به

---

۲۱۰-خاتمی دردیدار با اعضای مجاهدین انقلاب: برای انقلاب احساس خطر می‌کنم، ایسنا، ۸۴/۱۰/۱۱، نک.

http://www.emrouz.info/archives/print/2006/01/003819.php

درباره‌ی نگرانی‌های خاتمی، سپیده عبدی در گزارشی در نشریه‌ی روز آن‌لاین می‌نویسد:

"اظهارات خاتمی، چند روز پس از آن بیان می شد که برخی منابع غیررسمی خبر داده بودند که مصباح یزدی روال عادی تدریس در حوزه را تعطیل و برای بیست و نه نفر از مریدان خود تدریس ویژه‌ای را در حوزه‌ی فقه آغاز کرده است. دوره‌ای که ظاهراً هدف از آن، آماده‌سازی سازمان یافته شاگردان مصباح برای قبولی در امتحان تعیین صلاحیت علمی کاندیداهای مجلس خبرگان رهبری بود.

خبر فوق، به نوبه‌ی خود اندکی پس از آن منتشر می شد که به گزارش منابع رسمی، مصباح یزدی همفکران خود را از سراسر کشور برای شرکت در یک همایش چهارروزه به نام "هماهنگی و همدلی نیروهای انقلاب در موضوع انتخابات خبرگان و بررسی عملکرد خبرگان رهبری" و حضور موفق‌تر در این انتخابات به مشهد فراخوانده بود. ظاهراً یکی از تصمیمات این همایش، ضرورت "جوانگرایی" در ترکیب مجلس خبرگان بود. تصمیمی که برخی تحلیل‌گران، آن را به برنامه‌ریزی برای جایگزینی شاگردان تندروی مصباح یزدی در مجلس خبرگان به جای طیف مسن‌تر روحانیان سنتی حاکم بر این مجلس، و نهایتاً تغییر مسیر این مجلس (که وظیفه‌ی نظارت بر رهبری و تعیین رهبر آینده را برعهده دارد) تعبیر می‌کردند." (موضع مقامات عالی نظام: نگرانی از مصباح "توهم" است). ۲ شهریور ۱۳۸۵

حمایت از آنها هستند".[۲۱۱]

انتخابات مجلس خبرگان بی محتواترین انتخابات در جمهوری اسلامی است. مجلس خبرگان نهاد روحانیت سنتی است که هیچ ارتباطی با خواست‌های دمکراتیک مردم ندارد. حتی اگر چند تن اصلاح‌طلب انتخاب شوند نیز در پی منافع قشر روحانیت سنتی خود هستند.

## روند دولت احمدی نژاد

انتخاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری نه از روی اعتقاد و اعتماد مردم به او، بلکه ناشی از عصبانیت مردم از اصلاح‌طلبان و ضدیت با رفسنجانی و نظام جمهوری اسلامی بود. مردم احمدی نژاد را نمی‌شناختند که ۱۷ میلیون رأی به او بدهند، ولی رقیب او رفسنجانی را خوب می‌شناختند که به او رأی ندهند.

رفسنجانی حتی قادر نشد که در دور دوم آرای دیگر کاندیداهای اصلاح‌طلبان را جلب کند. مجموع آرای سه نامزد اصلاح‌طلبان و رفسنجانی در دور اول انتخابات نزدیک به ۱۷ میلیون بود که رفسنجانی در دور دوم فقط به کمتر از ۱۱ میلیون آن دست یافت. علیرغم اصرار اصلاح‌طلبان برحمایت از رفسنجانی در دور دوم، ظاهراً حدود ۶ میلیون از رأی دهندگان اصلاح‌طلب به احمدی نژاد رأی دادند. مجموعه‌ی آرای محافظه‌کاران که در دور اول حدود ۱۱ میلیون بود، به بیش از ۱۷ میلیون در دور دوم افزایش یافت. برخی از مدافعان اصلاح‌طلب که شکست اصلاح‌طلبان را نمی‌پذیرند، و نمی‌خواهند دلایل آن را بشناسند، قادر نخواهند بود این تحولات را توضیح دهند.

---

۲۱۱ نک. ایرنا، شیخ محمد یزدی، عضو مجلس خبرگان، همایش خبرگان، مسوولیت و مشروعیت، ۲۰۰۶/۰۸/۰۶. نقل از سایت ایران امروز
http://www.iran-emrooz.net/index .php?/news2/print/8796/

مردم رفسنجانی را نماد واقعی نظام جمهوری اسلامی می‌دانستند. بخش زیادی از آرای احمدی نژاد برای شکست دادن رفسنجانی بود.[۲۱۲] این نشان می‌داد که اصلاح‌طلبان شناخت درستی از روحیات مردم نداشتند. برای اصلاح‌طلبان نیز اعتبار زیادی نمانده بود تا آنچه را می گویند، مردم انجام دهند.

مردم بسیاری شعارهای پوپولیستی احمدی نژاد را ضدیت با حاکمیت کنونی قلمداد می کردند. شعار مقابله با فقر و فساد و بی‌عدالتی و تبعیض، و یا پرسش این که "مگر مشکل کنونی ایران حجاب و آرایش دخترخانم‌هاست، و یا وظیفه‌ی دولت حل مشکل اقتصادی مملکت است، نه موی جوانان"، و زیرپرسش بردن ۱۶ سال حکومتی که در رأس آن خامنه ای، رفسنجانی و خاتمی قرار داشتند، به معنای کنار زدن همه‌ی این افراد تعبیر می شد.

این عوامل نشان می‌دهد که پتانسیل برای نیرویی که بخواهد و بتواند کل نظام را به چالش بکشاند زیاد است. حتی فردی از درون نظام می‌تواند با اینگونه شعارها در مدت زمان کوتاهی آرای مردم را جلب کند. اصلاح‌طلبان این پتانسیل را پس از پیروزی احمدی نژاد شناختند، ولی هنوز سیاست درستی مبنی بر جلب این نیروها تنظیم نکرده‌اند.

شانس احمدی نژاد نیز بعد از پس دادن آزمون ناتوانی در اجرای وعده‌های خود رو به افول خواهد گذاشت، زیرا آنچه مانع حل مشکلات این نظام است ساختاری و بینشی است که با تغییر افراد، و شعارهای توده پسند، حل نخواهد شد. اساس این نظام متعلق به دوران گذشته است و قادر نیست با تفکر اسلام سنتی و ابزار قانونی که در اختیار دارد به نیازمندی‌های امروزین جامعه‌ی ایران پاسخ دهد. به‌همین دلیل، تنش درون جامعه تا اصلاح این اساس ادامه می‌یابد.

---

۲۱۲-در تأیید این واقعیت به گفته‌های محمد رضا خاتمی، عباس عبدی و ابراهیم یزدی در بخش دوم این کتاب مراجعه کنید.

## ایدئولوژی و آرمان شهر

در حالیکـه دولت اصلاحات از ایدئولوژی و "آرمان شهرا سـلامی" فاصلـه گرفته بود، احمدی نژاد اسـاس قدرت خود را بـر این دوعامل نهاده اسـت: ایدئولـوژی برای تفسـیرجهان و زندگی براسـاس دیـدگاه و وقایع گذشته، و یوتوپیا، یا آرمانشهرا سلامی برای ترسیم آینده جمهوری اسلامی ، و حتی جهان. پذیرش این دوعامل، از یأس و نا امیدی مردم نسـبت به آنچه در جامعه ایران می گذرد ناشـی می‌شـود. در شـرایط بد و نا امیدی، مردم به وعده‌های آرمانشهری و ایدئولوژی توجیه کننده وضعیت حاکم تا رسیدن بـه آن گرایش می‌یابند. این روند نه برنامه ریزی شـده توسـط احمدی نژاد، بلکه ناشـی از شکسـت و ناتوانی جمهوری اسـلامی ، و اصلاح‌طلبان برای پاسـح دادن بـه نیازمندی‌هـای زمینـی مـردم، و اصـرار بر حفـظ دوگانگی سـنت گرایی و نـوآوری‌اسـت، که فردی ماننـد احمدی نـژاد را، که خود را قهرمان "آرمانشـهر اسـلامی" معرفی می کند، مطلوب مردم می‌سـازد.[۲۱۳] احمدی نژاد برای آنکه امیدواری مردم را نسـبت به وعده‌های خود مطمئن سـازد، ضمن تقبیه سران بد نام نظام، آن را به ایدئولوژی "ظهور امام زمان" پیونـد داده اسـت. باظهور امام زمان تمام مشـکلات بر طرف و آرمانشـهر اسلامی نیزممکن می گردد.[۲۱۴] در واقع تلاش احمدی نژاد آنست که ذهنیت مردم نسـبت به گذشـته‌های دور را با آینده نا مشخص پیوند زند تا وضعیت حاضـر را بی اهمیـت بداننـد. او سـاده زیسـتن را معیار زمـان حاضر قرار

۲۱۳- نا امیدی مردم مسلمان و عرب در کشورهای خاورمیانه از دولت‌های خود برای حل مشکلات جامعه، به ویژه حل مشکل تحقیر کننده اشغال سزرمین فلسطین توسط دولت اسرائیل، سبب شده‌است که شعارها و تهدیدهای ضد اسرائیلی محمود احمدی‌نژاد در میان آنها محبوبیت یابد.

۲۱۴-اصولاً در ادیان سه گانه ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) خرابی‌ها و نا به سامانی‌ها نشانه‌ها یی از نزدیک شدن ظهورمنجی موعود است. رشد اعتقاد به نزدیک بودن ظهور امام زمان در دوره احمدی‌نژاد خود نشان می دهد که نا به سامانی زندگی مردم و فساد در ایران بالا رفته است.

داده است. ایدئولوژی او مشکلات وضعیت حاضر را پنهان، و اسطوره‌های قدسی گذشته را برجسته تر می کند. مطابق همین الگو، ایران و مسلمانان را نیز امام زمان نجات خواهد داد. این روند دامن زدن به جامعه توده گرا ست که بیش از پیش مانع رشد ارزش‌ها و نهادهای دمکراسی می‌شود.

دولت احمدی نژاد ظاهراً در پی چالش غرب (دنیای مسیحیت - یهودیت)، و ایجاد حکومت جهانی اسلام است. سخنان او در قم پس از انتخاباتی که او را به ریاست جمهوری رساند ظاهراً نمادی از این بلندپروازی‌های صدور انقلاب است، که یکبار در دهه ی اول انقلاب در مرزهای عراق متوقف شد. او گفته است: "اگر بخواهیم دنیا را اداره کنیم که چنین وظیفه ای هم داریم، قم باید پیشتاز باشد."[۲۱۵] این تصویری است که در آغاز انقلاب، آیت الله خمینی به جهانیان داد، ولی واقعیت‌های عینی آنها را به حکومت در درون مرزهای ایران قانع کرد. حال چرا بار دیگر دولت جدید، سودای شکست خورده ی حکومت جهانی را زنده می کند؟ آیا این ماجراجویی جمهوری اسلامی را به زمین نخواهد زد؟

شعارهای ماجراجویانه احمدی نژاد به عوامل شکست و نگرانی‌های جمهوری اسلامی در داخل و خارج مرتبط است. او می کوشد که نظام را از خطر داخل و خارج برهاند. او همانگونه که در داخل کوشیده است تا با شعار مقابله با فقر و فساد و تبعیض (حاصل ۲۷ سال نظام اسلامی) فاصله مردم را از حکومت کم، و سران بدنام و بی پایه نظام را نیز خانه نشین، و زمینه‌های اصلاحات دولتی را پاک کند، در سطح جهانی نیز می کوشد تا آمریکا را وادارد که از طرح "تغییر رژیم های سر کش " که ایران را نیز شامل می‌شود دست بر دارد. احمدی نژاد در مصاحبه ای با مجله ی اشپیگل می گوید: بحران میان ایران و آمریکا می‌تواند به پایان برسد. "می‌توانیم جهان را بر پایه منطق اداره کنیم." وی خاطرنشان ساخته است که آمریکا نباید در مسایل داخلی ایران دخالت کند. "ما زندگی خودمان را می کنیم، آنها هم به زندگی خودشان برسند و در جهت منافع مردم کار

215- htth:www.iran-emrooz.net/index.nhn?/print/6173

کنند و به این شکل هیچ مشکلی وجود نخواهد داشت." [۲۱۶]

اما او با توجه به شکست آمریکا در عراق، و نقش تعیین کننده ی جمهوری اسلامی در سر نوشت آن کشور، به جای سیاست تدافعی، سیاست تهاجمی در پیش گرفته است. همین سیاست کشورهای منطقه و جهان را نسبت به طرح جهان گشایی جمهوری اسلامی نگران کرده است، آنها را به مقابله با ایران می کشاند.

بدین منظور او سیاست و شعارهای داخلی خود را مقابله با اشرافیت روحانی و رساندن پول نفت بر سر سفره نیازمندان قرار داده است؛ و سیاست خارجی خود را بر سه بعد سرکشی و قدرت نمایی در برابر آژانس بین المللی اتمی و زیرپا نهادن توافق‌های ایران با سه کشور اروپایی، تهدید اسرائیل متحد استراتژیک آمریکا در منطقه، و نیز سخنان تحریک کننده ای مبنی بر اداره جهان از قم به عنوان وظیفه جمهوری اسلامی تنظیم کرده است. سیاست داخلی و خارجی او را نباید از ایدئولوژی، شخصیت آرمان گرا، رؤیا پردازی‌هایش، و ویژگی‌های جریان «دولت سایه» در گذشته که امروز بر ارکان قدرت جمهوری اسلامی مسلط شده اند، جدا کرد.

بسیاری از آرمان پردازان دورِ اول حکومت اسلامی پس از شکست تلاش های آرمانی خود، و آشنا شدن با امتیازهای مالی، آرمان‌ها و شعارهای اسلامی را رها کردند، و عمل گرایانه امتیازهای ممکن را در نظر گرفتند. شخص احمدی نژاد، بر خلاف برخی از اطرافیانش، قطعا جزو آن گروه نبوده است. او با اعلام رسمی دارایی خود، یعنی خانه ای نسبتأ محقر، اتومبیلی فرسوده و حساب بانکی بی موجودی، کفش و لباسی همسنگ با مردم کوچه و خیابان، و نشستن برسر سفره ای از نان و پنیر با عنوان «نهار رئیس جمهوری»، نشان داده است که تا به امروز با آرمان‌هایش زندگی

---

۲۱۶-احمدی نژاد: نگران حمله آمریکا نیستیم. مصاحبه با مجله اشپیگل، دوشنبه ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۶ - ۲۷ شهریور ۱۳۸۵، نقل متن از بی بی سی،
http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2006/09/060918_an-ahmadinejad-time.shtml

کرده است. با این روش با بخش فقیر جامعه نیز هم نوایی می کند تا آنها او را رئیس جمهوری مردمی بدانند. امروز که بر ارکان قدرت مسلط شده است با هر سه جناح راست سنتی، راست محافظه کار، و اصلاح طلبان که او همه ی آنها را مسبب وضعیت کنونی حکومت و جامعه می داند، اعلام جنگ داده است. اگر چه آرمان گرایان جدید نیز ممکن است سرانجام در بوروکراسی حکومتی حل شوند. زیرا آنها برای حکومت کردن آمده اند، نه جنگ و جدال با مردم و رقبای حکومتی خود. اما امروز برای گذر از این مرحله، پرچم خطر ناکی را برافراشته اند. چالش اصلی آنها جامعه است که علیرغم شعارها و خواست خود نمی توانند آن را به دوران پیش از اصلاحات برگرداند.

از سوی دیگر، شکست آموزه ی (دکترین) نئوکان های دولتِ جورج دبلیو بوش، یعنی شکست طرح "امپریالیسم خوش خیم"،(پان امریکانا)، خواست هدایت جهان توسط آمریکا، در خلاءابر قدرت شوروی، و تغییر رژیم های نا مطلوب، زمینه ی شکست های دیگری را بر آمریکا تحمیل کرده است. جوزف استیگلیتز، استاد اقتصاد دانشگاه کلمبیا، برنده ی جایزه نوبل و مشاوراقتصادی کاخ سفید در زمان بیل کلینتون، هزینه ی همه جانبه جنگ عراق را برای آمریکا بین یک تا دو تریلیون دلار برآورد کرده است، که تا کنون فقط حدود سیصد میلیارد دلار آن پیش بینی شده بود. یعنی این هزینه می تواند ۳ تا ۷ برابر افزایش یابد. او معتقد است که دولت آمریکا باید سالانه معادل ۹۰ میلیارد دلار بهره ی بدهی مربوط به هزینه های جنگ را بپردازد.[۲۱۷] هزینه جنگ با توجه به کسر بودجه دولت فدرال آمریکا، با قرض کردن از بانک ها تأمین می شود. آمریکا با هزینه مالی و انسانی گزاف و پیش بینی نشده در عراق، علیرغم میل خود به اهداف جمهوری اسلامی خدمت کرده است. سیاست و شعارهای احمدی نژاد را نباید از این شکست، و فضا حتی که نئوکان ها

217- Bryan Bender, Economists say cost of war could top $2 trillion, Boston Glob, January 8, 2006. http://www.boston.com/news/world/middleeast/articles/2006/01/08/economists_say_cost_of_war_could_top_2_trillion/

آفریده اند، جدا کرد.

با توجه به آنچه گفته شد، مجهز شدن ایران به سلاح اتمی، به اندازه ی ممانعت نظامی از اتمی شدن آن خطرناک است. محمد البرادعی، رئیس سازمان بین المللی انرژی اتمی به جهان غرب هشدار داده است که: "با زور نمی‌توان مانع از اتمی شدن کشوری شد. با بمباران و نیمه جان کردن آنها فقط می‌توان اجرای طرح را به تأخیر انداخت. ولی آنها باز خواهند گشت و انتقام خواهند گرفت." [۲۱۸] با وضعیتی که دولت بوش به وجود آورده است، ایران هم امروز قادر است نظم و امنیت کنونی منطقه، و در نتیجه جهان را به هم ریزد، و هم فردا که به سلاح اتمی مجهز شد. تنها راه پرهیز از این پی آمدها، حضور دولتی دمکراتیک در ایران است. آیا جهان غرب در این مسیر گام بر می‌دارد؟ کم خردانی از چهار سو، بنیادگرایان خشونت طلب اسلامی، نئوکان‌ها ی مسلط بر دولت کنونی آمریکا، زیاده طلبان اسرائیلی، و کلیسای دست راستی و متحد بوش درآمریکا، جهان را به سمت خطرناکی سوق می‌دهند.

ایران بی آنکه عقلانیت صنعتی را بطور کامل تجربه کرده باشد با خطر ضدعقلانیت روبرو می‌شود. به طور کلی، پیشرفت اقتصاد صنعتی و مهاجرت وسیع روستا نشینان به شهرها عامل اصلی پیدایش "جامعه توده گرا"ست. دراین جوامع عقلانیت ابزاری سرمایه داری می کوشد تا از دست آوردهای صنعت به نحوی مطلوب ونا مطلوب بهره بگیرد. آنطور که درجنگ جهانی دوم و پیدایش فاشیسم تجربه شد، بخشی از جهان سرمایه داری از تمام امکانات و ابزار صنعتی درجنگ و ویران کردن پیشرفت‌های صنعتی رقبا برای غلبه بر آنها و نابود کردن سوسیالیسم استفاده کرد. آنچه امروز در دنیای غیر عقلانی جوامع اسلامی می گذرد این است که بی آنکه ابعاد فکری و ارزشی جهان مدرن در این کشورها

---

۲۱۸ نک.
http://www.jpost.com/servlet/Satellite?cid=1132475720368&pagename=JPost%2FJPArticle%2FPrinter

پیدا شده باشد، توسعه جهانی سبب گردیده است که ابزار صنعتی تخریب، یعنی مخوف ترین سلاح‌ها در اختیار جریانات بنیاد گرایی قرار گیرد که در پسِ کله خود نابودی غرب را نشانه گرفته اند. چنین تقابلی اگر رخ دهد به معنای غیرزیست کردن بخش بزرگی از خاورمیانه است. زیرا غرب به ابزار تخریب بس مخوف تر از این جریانات بر خوردار است. عقلانیت تکنولوژیک، یا "خرد ابزاری" حکم می کند پیش از آنکه بنیاد گرایان بتوانند از سلاح های تخریبی به دست آمده خود علیه غرب استفاده کنند، غرب در دفاع از خود آنها را ویران کند. ایران نیز با رهبری احمدی نژاد در معرض این خطر قرار گرفته است که اگر به مصاف غرب برود، پیش از آنکه قادر باشد آنها را نابود کند، ایران را نابود کرده است.

## نتیجه شعارهای پوپولیستی احمدی نژاد

نتیجه‌ی عملی وعده‌های مقابله با فقر و بی‌عدالتی احمدی نژاد پیش از آنکه یک سال از عمر دولت او بگذرد سرآغاز کشمکش نظری میان موافقان و مخالفان حکومتی در آمد و نشان داد که مشکل نه دولت اصلاح‌طلب، و یا محافظه کار، بلکه ساختار نظامی است که با نیازمندی‌های این دوران هم خوانی ندارد و حتی سه برابر شدن درآمد نفت مشکل اقتصادی نظام را حل نمی کند، و بر خلاف وعده احمدی نژاد، طبقات فقیر جامعه از آن نصیبی نخواهند برد، بلکه از سویی واردات بیشتر و گران‌تر نیازمندی‌های جامعه، و از دگر سو فساد مالی تنیده شده در ساختار غیر تولیدی این نظام، آن را می‌بلعد. در چنین شرایطی درآمد نفت هرچه افزایش یابد، بخشی از آن از طریق مبادلات دلالی، و فساد اداری از ایران خارج می‌شود. پیر مؤذن، نماینده‌ی اردبیل در ارزیابی کوتاهی از وضعیت مردم در شهر خود در نطق پیش از دستور در مجلس می گوید:

"چهره‌ی کریه فقر گستره‌ی وسیعی یافته و فساد و تبعیض و افسردگی از مظاهر تاریخ جامعه‌ی ما شده است. متاسفانه وعده‌ها و

شعارها و سیاست دولت نهم نیز برای کنترل این نابسامانی‌ها عملاً جز گرانی و تورم بیشتر و به هم ریختگی قیمت‌ها و فرار سرمایه‌ها ثمره‌ی دیگری نداشته است و ظاهراً از پول نفت بر سر سفره‌های مردم هم خبری نیست".[۲۱۹]

اظهارات او با واکنش شدید نمایندگان طرفدار احمدی نژاد مواجه گردید و تا آستانه حمله ی فیزیکی به او پیش رفت. در برابر این اظهارات، و انتشار نامه‌ی سرگشاده‌ی ۵۰ تن از استادان اقتصاد کشور در نقد برنامه‌ی اقتصادی دولت احمدی نژاد، و اخطار به پیامدهای خطرناک آن، چند تن از نمایندگان مجلس واکنش شدید نشان داده‌اند و به جای توضیح و پاسخ به اظهارات منتقدان و استدلال در مورد درستی برنامه‌ی احمدی نژاد، به شیوه‌ی متداول در جمهوری اسلامی ، به آنها پرخاش کردند.[۲۲۰]

الیاس نادران، یکی از نمایندگان شهر تهران در مجلس در نطق شدیدالحن خود علیه این افراد در مجلس گفت:"زخم خوردگان از جریان اصول گرایی ، ویژه‌خواران بریده دست از بیت‌المال و موج‌سواران مدیریت اقتصادی ۱۶سال گذشته که خود را تازه به دوران رسیده نمی‌دانند و بارها و بارها آزمون شکست خورده‌ی سیاست‌های نئولیبرالی را در این کشور تجربه کرده‌اند، اصل اصول گرایی و جریان خدمتگزار صادق را به چالش کشیده‌اند."

---

۲۱۹-پیرمؤذن، نماینده‌ی اردبیل در مجلس هفتم، پول نفت کی سر سفره‌ها می آید؟ خبرگزاری ایسنا، نقل از سایت ایران امروز، ژوئن ۱۸ ۲۰۰۶.
http://news.iran-emrooz.net/index.php?/news1/more/8932/

۲۲۰-هشدار ۵۰ اقتصاددان؛ دولت احمدی نژاد، ایران را به سمت بحران اقتصادی می برد، سایت امروز، ۸۵/۳/۲۷. سایت امروز نقل می کند: "آنها فقدان مبانی علمی و کارشناسی مشخص در سیاست‌گذاری و شتاب‌زدگی در صدور بسیاری از دستورات و مصوبات آشکار و همچنین افزایش مستمر هزینه‌ها و نااطمینانی‌ها و بی‌ثباتی سیاست‌های اقتصادی دولت و ناتوانی در رقابت با تولیدکنندگان خارجی را مورد تأکید قرار داده‌اند".
http://www.emrouz.info/archives/2006/06/00414_50.php

او اضافه کرد که "فراموش کرده‌اند که در دوران آنها، کشور تورم‌های ۳۵ درصدی و ۴۹/۵ درصدی و بیکاری‌های دورقمی و بحران بدهی‌های خارجی را تجربه کرده است و شکاف‌های طبقاتی تشدید و ریسك‌های اقتصادی و سیاسی در کشور بالا رفت و اتکا به نفت تعمیق شد."

نادران اظهار داشت که امروز به جای پاسخ گویی به آشفتگی‌های ناشی از جریانات پرتنش و دعوا بر سر غنایم، که به روی گردانی مردم از ائتلاف سکولارها و اصلاح‌طلبان مدعی خروج از حاکمیت و رانت خواران دوران سازندگی انجامید، طلبکار نیز شده‌اند.

نادران گفت: "در این دوران ۱۶ ساله و حداقل هشت ساله اصلاحات، سرمایه‌ها به دوبی رفت و یا حالا؟ در دوران شما بود که بازار دوبی از شرکت‌های ثبت شده‌ی ایرانی پر شد. در دوران شما بود که میلیاردها دلار برای حفظ قیمت دلار در داخل توسط بانك مرکزی به خارج انتقال یافت و خود منشاء پولشویی شد".[۲۲۱]

روشن است که این اظهارات پاسخی به چرایی عملی نشدن وعده‌های احمدی نژاد، مقابله با فقر و گرانی و بی‌عدالتی نیست.[۲۲۲] آنچه در این باره مهم است روشن شدن ناتوانی جمهوری اسلامی در حل مشکلات جامعه است.

---

۲۲۱- الیاس نادران عضو شورای مرکزی فراکسیون اصولگرایان مجلس شورای اسلامی، ضد حمله‌ی دوستان احمدی نژاد به منتقدان، خبرگزاری ایرنا، نقل از سایت ایران امروز، Tue / ۲۰ ۰۶ ۲۰۰۶.

http://news.iran-emrooz.net/index.php?/news1/more/8960/

۲۲۲-هادی حق شناس :دستگاه‌های اجرایی باید پاسخ شفاف و قانع کننده‌ای به نامه اقتصاددانان بدهند. عضو کمیسیون برنامه بودجه‌ی مجلس در رابطه با نامه‌ی جمعی از اقتصاددانان کشور به رییس جمهور ابراز عقیده کرد و گفت: این چندمین نامه‌ایست که طی یك سال گذشته نوشته شده است و نشانگر واقعیت‌های اقتصادی موجود است. ایسنا، ۸۵/۴/۵، نقل از سایت روز
http://www.emrouz.info/archives/2006/06/04328_1.php

## معنی پیروزی احمدی نژاد

پیروزی احمدی نژاد پیروزی نظام نیست، شکست بیشتر سراب حکومت مستضعفان است. او با چهره ی مقابله با فقر، فساد و تبعیض و نفی حکومت ۱۶ ساله‌ی گذشته وارد رقابت انتخاباتی شد. این معضلات نه وارداتی بلکه محصول حکومت ۲۷ ساله‌ی جمهوری اسلامی است. حتی فضای حاصل از انتخاب احمدی نژاد، و دورنمایی که جامعه از شیوه ی حکومتی دولت جدید دارد، اقتصاد را به ایستایی و رکود سوق داده است.

محافظه کاران این خطر را به خوبی درک می کنند. واکنش پرخاشگرایانه‌ی افرادی چون الیاس نادران، نماینده مجلس، ناشی از این ناتوانی است که به جای ارائه راه حل، به اصلاح‌طلبان حمله می کند. تجربه ی یک سال دولت احمدی نژاد نشان می‌دهد که او نیز نمی‌خواهد و نمی‌تواند به ریشه ی مشکلات در این نظام کاری داشته باشد.

برعکس، او می کوشد که با بسته تر کردن فضای سیاسی جامعه و ایجاد محدودیت بیشتر برای صاحب نظران، و شعارهای توده پسند برمشکلات جامعه سر پوش بگذارد. احتمالاً بوروکراسی لازم برای اداره ی مملکت ذهنیت آرمان گرایان را به‌سادگی در درون خود ذوب خواهد کرد، ولی مشکلات باقی خواهد ماند.[۲۲۳] دولت احمدی نژاد این شانس را پیدا کرده است که از یک‌سو سیاست‌های جنگ طلبانه دولت بوش در منطقه به گِل نشسته است و فضای مانور بهتری را برای ایران فراهم کرده است. از دگر سو چند برابر شدن قیمت نفت و امکان مالی بهتری را برای او فراهم کرده است که مشکلات را در کوتاه مدت بپوشاند. به عبارت دیگر، ایران نتوانسته است برای مشکلات خود راه حلی بیابد، ولی

---

۲۲۳-درباره‌ی نقش بوروکراسی در عقلانیت ساختار جامعه و ذوب هر خیال پردازی خلاف آن نک.

Arthur Mitzman, The Iron Cage:
A Historical Interpretation of Max Weber. New York: Grosset and Dunlap,

دولت آمریکا که ایران را تهدید به حمله نظامی می کرد در منطقه دچار ناتوانی شده است. بنابراین، ایران می‌تواند با گسترش فضای دشمنی بیشتر با آمریکا، و گرایش زود گذر به رقبای آمریکا، یعنی روسیه و چین، قدرت نمایی کند، و خواست‌های اقتصادی مردم را با شعارهایی که احساس غرور بر می‌انگیزد جبران نماید. اما این وضعیت نمی‌تواند دوام یابد و دیر یا زود مردم در خواهند یافت با شعار و احساس غرور نمی‌توان زندگی کرد.

دولت جدید به جای اجرای وعده‌های خود، به مردم و مخالفان سخت خواهد گرفت تا توجه را از ناتوانی خود دور کند. برخی از اصلاح‌طلبان هم بر این تصورند که تنگ کردن فضای سیاسی و اجتماعی جامعه زمینه را برای برگشت آنها فراهم خواهد کرد، ولی آنها نیز در اشتباه هستند. اصولگرایان، بر خلاف اصلاح‌طلبان، توانسته اند از یک همبستگی گروهی بر خوردار شوند و بر رقبای سیاسی خود که در پراکندگی مفرط به سرمی‌برند، غلبه کنند. ولی برای ادامه اصلاحات، همبستگی جامعه ضروری است، که در حال حاظر وجود ندارد. سرپوش گذاشتن بر مشکلات، و مهار کردن رقبای سیاسی و مخالفان درکوتاه مدت ممکن است، ولی در دراز مدت، حل مشکلات جامعه به همبستگی ملی نیازدارد. این آخرین شانس نظام است که امکان حفظ جمهوری اسلامی با ویژگی‌های کنونی اش را در شرایط متحول کنونی ایران و جهان بسنجد. آن گونه که فرهاد کاظمی نیز می‌نویسد: " ناکامی جنبش اصلاحات در قالب قانون اساسی، که با انتخابات کنترل شده دوره هفتم مجلس شورای اسلامی و ادامه سرکوب منتقدان و اصلاح‌طلبان عملاً به نقطه پایانی خود رسید، از جمله آخرین نمودارهای شکست رژیم برای خروج از تنگناهای سیاسی و اقتصادی کنونی است. با توجه به این واقعیت که ایران در دهه‌های اخیر بحران‌های بسیار از جمله انقلاب و جنگ را پشت‌سر گذاشته و با مشکلات بزرگ اجتماعی و اقتصادی روبرو بوده است، مشکل بتوان تصور کرد که ایرانیان هم‌چنان رژیمی را برخواهند تابید که نه قادر به حل مسائل اساسی آن

است و نه پاسخ‌گوی خواست‌های آنان. از همین روست که علیرغم شکست جناح اصلاح‌طلبان حکومتی، اشتیاق عمومی به اصلاحات بنیادی و ریشه‌ای در ساختارهای سیاسی و حقوقی ایران را خرد و ناچیز نباید پنداشت».[۲۲۴]

## دولت جدید و اصلاحات، نتیجه گیری

دولت جدید می کوشد برای تداوم قدرت خود، و حفظ نظام به نوعی که خود می‌پسندد اصلاحات درون دستگاه‌های حکومت را پاک کند. این کار دشواری نیست، زیرا اصلاحات عمق نداشت، ساختاری نبود و نهادینه نشده بود و مردم نقشی در نگهداری آن نداشتند. آنچه برای دولت کنونی مشکل، و تقریباً غیرممکن است برگرداندن جامعه به گذشته است، اما چالش اصلی آنها فاصله گرفتن مردم از آرمان‌های انقلابی، حکومت اسلامی از یک‌سو، و رشد ذهنیت پراگماتیستی و غیر ایدئولوژیک جامعه، و نیازمندی‌های ملموس اقتصاد ایران، و مناسبات بین المللی مرتبط با آن از دیگرسو است. این ویژگی‌ها مانع از رشد مجدد پوپولیسم پایدار مورد علاقه‌ی دولت جدید در ایران خواهد شد. با توجه به این واقعیت‌ها ، دولت جدید با سه بدیل مواجه است.

۱- هرچه بیشتر انحصاری و نظامی کردن حکومت، همراه با سرکوب های مستمر و همه جانبه جامعه و تصفیه‌ی کامل گروه‌های مانع و رقیب، و ایجاد موانع دائمی برای برگشت، یا سهیم شدن گروه‌های دیگر در قدرت. توجیه این سیاست، ایجاد تنش جدی در درون و برون مرز تا حد درگیری‌های نظامی است. تکرار نفی هولوکاست توسط احمدی نژاد درخدمت این سیاست است. تصمیم گیرندگان اصلی نظام، یعنی

---

۲۲۴-فرهاد کاظمی، انقلاب خطرخیز و سرنوشت اصلاحات، «ایران نامه»، سال ۲۱، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۸۳، ص. ۴۴۷.

فرماندهان سپاه و دفتر رهبری، برای توجیه و سرپوش گذاردن بر مشکلات جامعه از یک جنگ محدود با آمریکا استقبال خواهند کرد، اما نگرانی رهبران دیگری چون رفسنجانی آن است که این تلاش ریسک بزرگی است که می‌تواند نظام را به زمین بزند. محاسبه تندروها برای درگیری محدود نظامی با آمریکا بسیار نسنجیده و کوتاه بینانه است. هر درگیری نظامی هر چند محدود می‌تواند به آتش افروزی مهارنشده ای بدل شود که نه تنها جمهوری اسلامی را نابود کند، بلکه ایران را برای ابد به محیطی غیر قابل زیست بدل سازد. زیرا، قدرت نمایی نظامی ایران در منطقه همراه با ریسک به خط انداختن منافع استراتژیک غرب می‌تواند، زمینه را برای درگیری اتمی با ایران مهیا سازد.

۲- همراه با تنگ کردن بیشتر فضای سیاسی، ادامه دادن شعارهای انتخاباتی یعنی مقابله با فقر و فساد و تبعیض، و سرگردان نگه‌داشتن مردم ایران و محافل جهانی، و ادامه‌ی سیاست کلیشه‌ای متداول در جمهوری اسلامی "آنها نمی گذارند". ابزار این سیاست، روش کنونی دولت برای چالش غرب، ادامه‌ی سیاست ضد و نقیض خارجی، و پخش کردن بخشی از درآمد نفت میان طبقات تحتانی جامعه، و سرانجام بز بلاگردان کردن دیگران در توجیه شکست طرح خود است. این نیز راه حل کوتاه مدتی است که می‌تواند موجب فرار بیشتر سرمایه‌ی مالی و فکری بشود و مشکلات عمیق‌تری برای نظام به‌وجود آورد.[۲۲۵]

۳- تحلیل رفتن گروه به قدرت رسیده‌ی جدید در درون بوروکراسی جمهوری اسلامی و ادامه‌ی راه دولت‌های پیشین با جا به جا کردن

---

۲۲۵- این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که همزمان با خروج سرمایه مالی از ایران به سوی کشورهای خلیج گروهی از ایرانیان مقیم با کسب توانایی‌های مالی برجسته با استفاده از تفاوت ارزشی دلار و ریال به میزان زیادی در بخش‌های غیرتولیدی به ویژه املاک سرمایه گذاری کرده‌اند. یکی از دلایل رشد غیرقابل تصور قیمت املاک در ایران همین سرمایه گذاری‌های فرصت‌طلبانه و غیر تولیدی است که در عین حال میزان پول شناور را در حد بسیار ناسالمی بالا برده است. ولی در کوتاه مدت جبران خروج سرمایه از ایران را کرده است.

چهره‌های سیاسی خود با گروه‌های رقیب و رها کردن جامعه به روال خود؛ یعنی آنها به ظاهر اسلامی بودن حکومت رضایت دهند و جامعه‌ی غیراسلامی، و البته غیرسیاسی را به حال خود رها کنند تا از طریق مکانیسم پراگماتیستی و مکانیسم عرضه و تقاضای بازار آزاد کنترل اقتصاد و فرهنگ رایج به کارکرد خود ادامه دهد. محافظه‌کاران سنتی و راست می‌کوشند که دولت احمدی‌نژاد را به این مسیر بکشانند، تا نخست کلیت نظام به خطر نیفتد، و دوم آنها دست‌شان به‌طور کامل از قدرت قطع نشود.

در هر سه مورد، یا ترکیبی از سه بدیل بالا، ادامه‌ی اصلاحات از مسیر مبارزات مدنی خواهد گذشت. عمر امیدواری به مقامات جمهوری اسلامی برای اصلاح‌نظام و کسب حقوق برابر شهروندی، و دمکراسی پایان یافته است.

مرداد ۱۳۸۶

پایان

# Why Reforms Failed?

## A Critical Study of the Eight Year Reform in Iran

## (1985 - 1997)

## Dr. Kazem Alamdari

Author: Dr. Kazem Alamdari
Editor: Sholeh Shams Shahbaz
First Edition: May 2008
Cover Design: Farah Farrokh - Digit~All LLC.

ISBN: 1-933429-37-2

**© Sayeh Publishing Corporation**
6400 Canoga Avenue Suite #355
Woodland Hills, California 91367
USA

Tel : 818-346-8338
Fax: 818-346-0577
Website: Sayehbook.com